

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مباحث اعتقادی و اجتماعی

مجموعه آثار (۱۱)

مهندس مهدی بازرگان

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان



مراسم جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، در گلشهر کرج- سال ۱۳۳۷
(مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، شهید استاد مطهری)

فهرست مطالب

۷	۱- فهرست تفصیلی مطالب
۱۳	۲- پیشگفتار
۱۵	۳- پیروزی حتمی
۴۵	۴- رنگ‌ها و نقش‌ها در عاشورا
۵۹	۵- مبارزات سیاسی، مبارزات مذهبی
۸۹	۶- حکومت جهانی واحد
۱۱۹	۷- مسجد و اجتماع
۱۳۵	۸- منابع فقه، فقه، فقیه (مقدمه‌ای برای کتاب منابع فقه)
۱۵۹	۹- جهان‌بینی پیغمبران
۲۰۱	۱۰- جهات منفی در بعثت پیامبران
۲۲۱	۱۱- انسان و زمان
۳۱۱	۱۲- تلاش و توکل
۳۴۱	۱۳- آفات توحید
۴۱۳	۱۴- امام و زمان

فهرست تفصیلی مطالب

صفحه

عنوان

پیروزی حتمی

۱۷.....	آغاز مطلب
۱۸.....	مختصری بررسی
۱۹.....	معتقدات شیعه راجع به امام زمان
۱۹.....	رؤیای خوش
۲۰.....	مبانی اسلامی و الهی مهدویت
۲۶.....	مهدویت از نظر اجتماعی و سیاسی
۳۰.....	آرزوی پیروزی نهایی
۳۳.....	قطعیت پیروزی
۳۵.....	چگونگی پیروزی
۳۶.....	وسعت ایدئولوژی
۳۸.....	علت غیبت
۴۱.....	پدیده ظهور
۴۱.....	طول عمر حضرت

رنگ‌ها و نقش‌ها در عاشورا

۴۷.....	آغاز مطلب
---------	-----------

مبارزات سیاسی، مبارزات مذهبی

۶۱.....	آغاز مطلب
۶۲.....	مقصود از مبارزه

۸	مجموعه آثار (۱۱)، مباحث اعتقادی و اجتماعی
۶۲	محصول مبارزه
۶۴	چگونه مبارزه پیش می‌آید
۶۵	عوامل مبارزه
۶۶	دست خدا یا دست ما
۶۷	برداشتن سدها و حجاب‌ها
۷۰	موارد تجانس و تفاوت مبارزه‌های سیاسی و مذهبی
۷۱	محل بروز و ظهور هر یک از مبارزات
۷۳	ایرادهای هر یک
۷۴	میکرب‌های مسموم کننده مبارزه در ایران
۷۷	مبارزه، در خانه‌ی ایران رازده است
۷۸	انواع مبارزه
۷۹	محرک واقعی مبارزات
۸۰	نقش مادیات در مبارزات
۸۱	کدام نوع مبارزه را انتخاب کنیم
۸۳	نگرانی‌ها
۸۵	اشتباهات گذشته تکرار نشود
۸۶	توسل به قرآن

حکومت جهانی واحد

۹۱	جشن جوانان
۹۲	بلای یأس
۹۴	مبارزه اسلام با یأس
۹۶	مسئله انتظار ناجی در سایر مذاهب
۹۷	آنچه دنیا به دنبالش می‌رود
۹۸	هیولای جنگ
۹۹	منظره حکومت جهانی واحد
۹۹	۱- آیا حکومت جهانی واحد عملی است؟
۱۰۲	۲- آیا با تشکیل حکومت جهانی واحد، رفع اختلاف و بسط عدالت خواهد شد؟
۱۰۳	۳- آیا به فرض تأسیس دولت جهانی واحد و...، بشر خوشبخت خواهد شد؟
۱۰۴	خاصیت بدی‌ها و جنگ
۱۰۶	هدف یا سیاست حکومت جهانی واحد
۱۰۷	خلاصه بحث

۹	فهرست تفصیلی مطالب
۱۰۹	پراگماتیسم
۱۱۰	مقایسه بین مکاتب مختلف، به لحاظ نجات نهایی بشریت
۱۱۲	برنامه‌ها چه باید باشد؟
۱۱۶	همکاری در تدارک قبلی

مسجد و اجتماع

۱۲۱	آغاز مطلب
-----	-----------

منابع فقه، فقه، فقیه

۱۳۷	هادی بعضی و بعضی را مضملاً
۱۳۸	دریای پیکران فقه
۱۳۹	جستجوی عوامل
۱۴۰	الْعِلْمُ عِلْمَانِ
۱۴۲	عامل روانی
۱۴۶	فقه و اجتماع
۱۴۷	فقه در قرآن
۱۵۰	چون و چرا در احکام
۱۵۱	سرچشمه احکام
۱۵۲	منابع فقه
۱۵۳	منبع و مناظر تازه
۱۵۶	بخش‌های کتاب

جهان بینی پیغمبران

۱۶۱	مقدمه
۱۶۱	من چیستم، چه خواهم شد و چه باید بکنم؟
۱۶۲	جهان دور و بر
۱۶۴	جهان شناسان
۱۶۹	بینش اول؛ جهاندار آفریدگار
۱۷۰	بینش دوم؛ گزینش و آفرینش انسان و مقام او
۱۷۱	بینش سوم؛ اختیار و ارتقاء
۱۷۳	بینش چهارم؛ آخرت

۱۷۶	بینش پنجم؛ شرک و دنیاپرستی
۱۸۱	بینش ششم؛ راهنمایی و پیشوایی و رهبری (یا نبوت و امامت)
۱۸۴	بینش هفتم؛ رحمت و سعادت
۱۸۶	بینش هشتم؛ سه شرط رستگاری
۱۸۹	بینش نهم؛ اکتساب و خودجوشی
۱۹۱	بینش دهم؛ آزادی، برابری، برادری
۱۹۳	بینش یازدهم؛ شخصیت فردی، تکامل اجتماعی و وحدت انسانی
۱۹۶	بینش دوازدهم؛ پیروزی نهایی

جهات منفی در بعثت پیامبران

۲۰۳	آغاز مطلب
-----	-----------------

انسان و زمان

۲۲۳	مقدمه
۲۲۵	فصل اول؛ عنصر زمان در رشد انسان
۲۲۵	جابه‌جا شدن زمان در دوران عمر
۲۲۷	اولین آشنایی کودک با زمان و امیدواری جوان به آینده
۲۲۸	توسعه مکانی شخصیت
۲۲۹	ابعاد و رشد شخصیت
۲۳۲	بعد زمانی انسان و تکیه‌گاه جسمانی آن
۲۳۵	جلوه زمان در چهره مادی تمدن
۲۳۹	جلوه زمان در چهره معنوی انسان
۲۴۱	خلاصه فصل
۲۴۳	فصل دوم؛ توجه به زمان در علوم
۲۴۳	از ذرع و پیمانان مصری تا کامپیوترهای امروزی
۲۵۰	نظریه نسبیت اینشتین
۲۵۳	مفهوم جدیدی به نام «جایگاه» و «فاصل» به جای فاصله
۲۵۵	نظریه نسبیت عمومی
۲۵۷	فصل سوم؛ رابطه ادیان با «زمان» و موضع خاص اسلام و قرآن
۲۵۹	دو انسان
۲۶۱	مذهب یا بعد زمانی انسان
۲۶۲	تهمت کهنه‌پرستی

۱۱	فهرست تفصیلی مطالب
۲۶۵	صبر و توکل
۲۶۷	انتظار منجی و اعتقاد به آخرت
۲۷۱	فصل چهارم ؛ فهم قرآن از دریچه نسبیت
۲۷۱	سنجش‌های مختلف زمان
۲۷۴	ملاطمت قرآن نسبت به عجول بودن انسان
۲۷۶	درآمیختگی زمان‌ها
۲۸۱	واقعه‌ای به سوی مقصد مشخص و یا برنامه‌ای ثبت شده
۲۸۸	علم خدا
۲۹۲	توجیه پاره‌ای از مطالب غامض دینی
۲۹۲	۱- خواب‌های موسوم به رؤیای صادقه و غیب‌گویی‌های بعضی اشخاص
۲۹۳	۲- عالم برزخ و آیات راجع به آن
۲۹۷	۳- معراج و شق القمر
۲۹۹	۴- یحیی و عیسی علیهما السلام
۳۰۲	۵- بحثی روی ربا
۳۰۷	مسئله تقرب به خدا

تلاش و توکل

۳۴۳	آغاز مطلب
۳۱۶	توکل از دیدگاه طبیعی و مادی
۳۱۸	توسل به معنای اتخاذ وسیله یا استئثار
۳۲۲	توکل از دیدگاه قرآن
۳۲۷	ما که پیغمبر نیستیم
۳۲۹	مسئله متمم
۳۳۲	جواب‌های ملموس
۳۳۴	تقوا و توکل
۳۳۶	توکل و زمان

آفات توحید

۳۴۳	آغاز مطلب
۳۴۷	عنایت قرآن به شرک
۳۴۹	سیر این همه اصرار
۳۵۰	هدف‌داری در جهان و کشتی نجات

۳۵۳.....	مسئولیت و شناخت
۳۵۴.....	دسته‌بندی مردم برحسب مسئولیت و هدف
۳۵۷.....	گروه بندی قرآن
۳۶۱.....	انواع آفات توحید
۳۶۱.....	قدیمی ترین شکل شرک و تکامل امروزی آن
۳۶۳.....	علت گرایش به بت پرستی و زیان آن
۳۶۵.....	بت‌های ضد طبیعت یا طاغوت‌های ساخته انسان
۳۶۶.....	دنیاپرستی فردی (آفات نفسانی و اخلاقی)
۳۷۰.....	دنیاپرستی های اجتماعی
۳۷۱.....	الف) نظام استبدادی و طاغوت‌های شخصی
۳۷۵.....	ب) آزادی خواهی و طاغوت‌های ملی و مالی
۳۷۵.....	ج) نظام‌ها و طاغوت‌های اجتماعی و برگشت از آزادی
۳۷۶.....	د) اومانیسیم و طاغوت‌های عاطفی
۳۷۸.....	رابطه شرک‌های طاغوتی با مذهب
۳۸۳.....	آفات توحید در نزد ایمان آوردگان
۳۸۴.....	شخص پرستی
۳۸۶.....	خدمت پرستی و نوع پرستی
۳۸۸.....	اصول پرستی
۳۹۰.....	تمایلات فرعی و ولایت گیری اغیار
۳۹۷.....	روش «تُؤْمِنُ بَعْضٌ وَنَكَرُ بَعْضٌ»
۴۰۱.....	ریاکاران و خودپسندان
۴۰۶.....	فراموش کاران

امام و زمان

۴۱۵.....	مقدمه
۴۱۶.....	عزا و امید
۴۱۷.....	انتظار فرج، مسئله جهانی قرن
۴۲۱.....	دو نوع توجیه برای انتظار و وظیفه شیعیان در دوران غیبت
۴۲۲.....	نام امام و نقش زمان
۴۲۵.....	امامان و شیعیان
۴۲۹.....	رابطه مذهب و ملت در ایران و نقش روحانیت
۴۳۲.....	دو جبهه رو در رو در تاریخ معاصر ایران

به نام خدا

پیشگفتار

خدای رحمان را سپاس می گوئیم که توفیق تهیه یازدهمین مجموعه آثار زنده یاد مهندس مهدی بازرگان را به ما عطا فرمود تا آن را که شامل ۱۲ اثر مستقل است، با عنوان «مباحث اعتقادی و اجتماعی» تقدیم علاقه‌مندان نمائیم.

«پیروزی حتمی»، «حکومت جهانی واحد» و «امام و زمان» حاصل تفصیل و تدوین سه سخنرانی در جشن نیمه‌شعبان انجمن اسلامی دانشجویان در سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۱ و ۱۳۵۷ است که بر محور امام غائب، معتقدات شیعه نسبت به امام زمان و مبانی اسلامی و الهی مهدویت را از نظر شیعه و سنی و نیز از دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی مورد بررسی قرار داده و پدیده انتظار و ظهور امام عصر (عج) را با استفاده از مدارک و اسناد دینی مربوط تبیین و نیاز انسان را به دفع جنگ و برقراری صلح و امید بشر را به برپایی حکومت جهانی واحد بیان می‌کند.

«رنگ‌ها و نقش‌ها در عاشورا» حاصل سخنرانی در عاشورای حسینی در ۱۳۴۱/۲/۲۳ است. این بحث، نه تنها مصیبت کربلا را کهنه نمی‌داند بلکه معتقد است موضوع روز و عصر و زمانه ماست و تر و تازگی دائمی دارد.

«مبارزات سیاسی، مبارزات مذهبی»، در آغاز فعالیت «نهضت آزادی ایران» در سال ۱۳۴۱، توسط مؤلف فقید تألیف و به‌عنوان یک دستورالعمل اعتقادی مورد عمل مبارزان مسلمان در داخل و خارج کشور قرار گرفته است. این اثر نوعی از مبارزه را معرفی می‌کند که در قالب «دین» و «قرآن» و به‌اسم «الله» و «بالله» و «فی سبیل الله» باشد و با بینایی و علاقه‌مندی در راه اصلاح و آزادی مردم قدم بردارد.

«مسجد و اجتماع» حاصل سخنرانی در جشن مبعث، در مسجد هدایت، در سال ۱۳۴۷ است. در این اثر، نقش مسجد به‌عنوان مرکز پرستش خدا در اجتماع مورد بررسی قرار گرفته و جایگاه آن در دوران خلفای اموی و عباسی و در ایران بعد از اسلام، چه از نظر ساختمان و بنا و چه از نظر بهره‌برداری و اجتماعی تحلیل و نقد شده است.

«منابع فقه، فقه، فقیه» مقدمه‌ای است که مؤلف برای کتاب «منابع فقه» تألیف علامه فقید، استاد محمد تقی جعفری در شهریور ماه ۱۳۴۹ نوشته است. در این اثر معنی و مفهوم فقه، فقه در قرآن، سرچشمه احکام و سیر تحول آن از صدر اسلام به بعد مورد تحلیل قرار گرفته و جایگاه آن در قرآن تبیین شده است.

در «جهان بینی پیغمبران» که تفصیل سخن رانی مورخ ۱۳۵۰/۵/۳۰ است، دوازده بینش مورد بررسی قرار گرفته و در نهایت از دیدگاه‌های مطرح شده انتظار فرج و نیز اقدام برای مشارکت در حصول پیروزی نهایی، استخراج و نتیجه‌گیری شده است. «جهات منفی در بعثت پیغمبران» در ۱۳۵۲/۱۱/۱۲ تهیه شده و نشان می‌دهد که در بعثت پیامبران جنبه‌های نهی از منکر، بر موارد امر به معروف می‌چربد و سنت ائمه بیشتر مبارزه منفی بود تا مبارزه مثبت تعرضی.

«انسان و زمان» حاصل سه جلسه سخن رانی در جمع اعضای انجمن اسلامی مهندسين در سال ۱۳۵۳ است. در این اثر، عنصر زمان و رشد انسان، توجه به زمان در علوم، رابطه ادیان با زمان و موضع خاص اسلام و قرآن و نیز فهم قرآن از دریچه نسبیت، مورد بررسی قرار گرفته و پاره‌ای از مطالب غامض دینی توجیه شده است.

«تلاش و توکل»، تفصیل و تدوین سخن رانی در انجمن اسلامی مهندسين در حوالی سال ۱۳۵۴ است در این اثر، تلاش و توکل از دیدگاه طبیعی و مادی و سپس از نظر قرآن و دین مورد بررسی قرار گرفته و جواب‌های ملموسی به دست داده است. «آفات توحید» حاصل سه جلسه سخن رانی در شب‌های ماه مبارک رمضان در مسجد قبا در سال ۱۳۵۶ است. در این اثر انسان‌ها طبق موازین قرآنی به دو گروه «حزب الشیطان» و «حزب الله» تقسیم شده‌اند و انواع آفات توحید از قدیمی‌ترین شکل شرک تا تکامل امروزی آن، طاغوت‌های ساخته انسان، دنیاپرستی‌های اجتماعی، اعم از نظام استبدادی و طاغوت‌های شخصی، طاغوت‌های ملی و مالی، نظام‌ها و طاغوت‌های اجتماعی و عاطفی، بررسی شده است و در نهایت آفات توحید در نزد ایمان‌آوردندگان را از یکدیگر تفکیک نموده و به صورت شخص پرستی، خدمت پرستی و نوع پرستی، اصول پرستی، ولایت‌گیری اغیار، روش «تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ»، ریاکاران و خودپسندان و فراموش کاران معرفی می‌نماید.

امید است این مجموعه نظر خوانندگان ارجمند را تأمین و مرضی رب العالمین و وسیله‌ای برای رحمت و اسعه مؤلف ارجمند آن گردد.

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

پروزی حتمی

پیروزی حتمی*

« وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ
لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمَنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ
بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

نظیر چنین جشنی را با چراغانی مفصل و شکوه و شادی فراوان، زیاد در کوچه و بازار تهران و سایر شهرها دیده‌اید و یقیناً متوجه شده‌اید که در میان تمام اعیاد مذهبی و غیرمذهبی ایران از همه با جنب و جوش تر و پر جلال تر و صمیمانه تر است. در حقیقت این جشنی دینی و ملی و توده‌ای است.

اما همین جشن در نظر غیرمعتقدین یا منکرین، مورد تعجب فراوان و ایراد و احیاناً تمسخر می‌باشد. سایر اعیاد مذهبی را لااقل از جهت تاریخی و اخلاقی یا عاطفی کم و بیش قبول می‌کنند، ولی در باره نیمه شعبان و جشن میلاد امام زمان، در اصل آن شک دارند تا چه رسد به چیزهایی که به آن حضرت و به قیام آخرالزمان نسبت داده می‌شود.

* تفصیل و تدوین سخنرانی جشن نیمه شعبان سال ۱۳۳۹ در انجمن اسلامی دانشجویان.

این اثر، نخستین بار همراه با سه اثر دیگر در کتابی به قطع رقعی و با عنوان «خانه مردم» در سال ۱۳۴۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شد و بعدها همراه با سه اثر دیگر در کتابی به قطع جیبی و با عنوان «حکومت جهانی واحد»، توسط انتشارات دارالکتاب قم و انتشارات فاتح مشهد تجدید چاپ گردید. (تاریخ چاپ و انتشار مشخص نیست) و بار دیگر به صورت مستقل و در قطع جیبی و با نام مستعار «عبدالله صالح» توسط انتشارات هادی تجدید چاپ شد و به بازار عرضه گردید (ب.ف.ب).

۱. نور/ ۵۵: خداوند به کسانی از شما که ایمان آوردند و اعمال شایسته انجام دادند، وعده کرده‌است که حتماً آنها را در زمین جایگزین و خلیفه قرار می‌دهد، همان طوری که پیشینیانشان را جایگزین کرده‌است و برای آنها دین و آیینی را که رضا داده‌است، اجرا شدنی خواهد نمود و ترس و ناامنی آنها را به امنیت بدل خواهد ساخت؛ آنها مرا بندگی می‌کنند و چیزی را با من شریک قرار نمی‌دهند و هر کس پس از آن کفر ورزد، پس ایشان همان نافرمانان فاسق هستند.

بعضی از مسلمانان شیعه و روشنفکر اخیر نیز به این جشن ایراد می‌گیرند؛ نه به دلیل اصل مطلب، بلکه به لحاظ عدم تناسب تشریفات و تجلیل خاصی که در مقایسه با اعیاد بزرگ‌تر اسلامی مانند عید قربان و عید فطر در مورد آن به عمل می‌آید و مسلماً چنین توجه و علاقه‌ای بی‌جهت نیست.

اگر ما این نکته روانشناسی و بشری را قبول داشته باشیم که درجه تأثر و عکس‌العمل‌های انسان همیشه با قدر مطلق یک قضیه و اهمیت و ارزش واقعی یک حادثه و امری که بر او وارد می‌شود تناسب ندارد، بلکه عامل دوری و نزدیکی و ارتباطی که آن امر با منافع حال و حوایج حاد شخص پیدا می‌کند، حساب تناسب‌های فوق را به کلی به هم می‌زند و میزان خوش آمد یا نفرت را تنظیم می‌نماید، می‌توانیم منشأ علاقه خاصی را که در ایران قرن اخیر به جشن نیمه شعبان داده می‌شود، بفهمیم. ما مسلمان شیعه هستیم و اگر بگوییم جشن میلاد امام عصر (عج) و معتقدات مربوط به آن از ارکان تشیع است، گزافه‌گویی نکرده‌ام.

مختصری بررسی

برای توضیح مطلب و مخصوصاً اطلاع بیشتر آقایان نسبت به موضوع لازم است مطالعه مختصری در مفهوم و منظور این عید و در مسئله مهدویت بنماییم.

البته بررسی هر موضوع و ورود به هر مطلب از جهات مختلف ممکن است انجام گیرد. شما یک گیاه یا علفی را می‌توانید روی خاصیت دارویی آن مطالعه نمایید یا از جهت اقتصادی و برای فروش و صدور مورد آزمایش قرار دهید یا به منظور علمی و به عنوان نمونه جالب و آموزنده برای مطالعه یک نظریه گیاه‌شناسی بررسی کنید؛ بدون آنکه مثلاً زشتی و زیبایی برگ و گل آن مورد توجه باشد. همین طور اعتقاد به «مهدی» از جنبه‌های مختلف جامعه‌شناسی، مسلک‌شناسی و مبارزات انقلابی، علمی، اسلامی و غیره قابل بحث و بررسی است. مسلماً فرصت مختصر این مجلس و اطلاعات خیلی مختصرتر و ناقص حقیر اجازه بررسی مسئله را به طور صحیح و کامل و از جمیع جهات و همچنین اثبات قطعی ظهور امام غائب را، آن طور که دلخواه شنونده و گوینده است، نمی‌دهد؛ جز آنکه اشاره‌هایی فهرست‌وار و بحثی بر سبیل اجمال بنمایم.^۱

۱. تنها کتابی که خوشبختانه و تصادفاً در دسترس بوده و مورد استفاده برای استخراج پاره‌ای روایات و اطلاعات قرار گرفت، کتاب تألیفی جناب آقای سید محمد بهشتی به نام «ادیان و مهدویت»، چاپ تهران می‌باشد.

معتقدات شیعه راجع به امام زمان

همان‌طور که می‌دانید شیعه اثنی‌عشری جعفری معتقد است که امام دوازدهمی، همان پیغمبر و ملقب به مهدی، از اولاد علی (ع)، نهمین نسل سیدالشهداء و فرزند بلافضل ابومحمد الحسن بن علی معروف به عسگری و نرگس خاتون، در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری، به دنیا آمده است. پس از وفات پدر به امامت منصوب گشته، ولی از نظر عموم پنهان بوده و تا سال ۳۲۹ ه.ق (یعنی ۷۴ سالگی) غیبت صغری داشته است. در غیبت صغری، نوآب یا نمایندگان واسط حضرت با شیعیان بوده‌اند. پس از آن غیبت کبری شروع شده است و حضرت در آخرالزمان ظهور خواهد کرد. از سال و موعد ظهور هیچ کس - حتی خود او - جز خدا خبر ندارد. موقعی امام عصر ظهور و قیام می‌نماید که دنیا را سراسر ظلم و جور فراگرفته، از اسلام تنها اسمی و از قرآن نقش یا رسمی وجود دارد؛ شکم و شهوت و پول، دین مردم شده است؛ نام اسلام و درس قرآن در مساجدی که آباد و زینت شده است، برده و داده می‌شود، ولی دل‌ها خواب است؛ دانشمندانشان شیریند و مردم گرفتار ظلم، قحطی، اختلاف، شورش و اضطراب دائمی هستند؛ عده زیادی از مسلمان‌ها گمراه هستند و معدودی پابرجا مانده‌اند... .

امام غایب قائم (عج) با ظهور خود دنیا را به زودی تسخیر و پر از عدل و قسط می‌کند؛ فراوانی مایحتاج می‌آورد و به هر کس به قدر احتیاج خواهد داد؛ به مساوات عمل می‌نماید و دین خالص خدا را بر زمین می‌گستراند^۱...

رؤیای خوش

این مطالب به گوش یک شخص بی سابقه یا مدّعی مخالف، ممکن است بیش از خبری و حرفی نیاید و بگوید: این یک ادعا یا خیالبافی است، با یک سلسله ابهام‌ها و اشکال‌های باور نکردنی؛ مثلاً زنده ماندن و طول عمر غیرعادی امام (۱۱۳۰ سال قمری یا ۱۰۹۶ سال شمسی تا حالا) و بعد علت و کیفیت غیبت و بالاخره ظهور و پیروزی فوری. این عقیده را مثل بعضی ادعاها و خیالبافی‌هایی که در مذهب‌ها و مسلک‌ها وجود دارد، می‌شمارد.

اما به فرض که چنین اعتقادی صرفاً یک ادعا یا آرزو باشد، باز هم می‌ارزد ارزیابی شود و منبع آن به دست آید. چون هر چه باشد، در فکر و در زندگی یک ملتی جا

۱. نقل به اختصار از اخبار شماره ۵، ۷، ۱۴، ۱۶، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۷، مذکور در صفحات ۳۵ تا ۴۵ کتاب «ادیان و مهدویت».

گرفته و جنبه تاریخی و جامعه‌شناسی پیدا کرده است. جالب توجه است بدانیم این عقیده یا عادت از کی و از کجا آمده، چه کسی یا چه کسانی و چرا آن را تلقین کرده‌اند و چطور چنین جایگیر شده است؟...

این خود فصلی از مطالعه روی اسلام یا عقاید اسلامی عامیانه خواهد بود. می‌دانید که اسلام در مقایسه با سایر مذاهب دارای تاریخ روشن‌تر و مدارک مدّون و مطمئن‌تر بوده و مطالعه روی آن نسبتاً آسان است. یک مقدار، در اثر اینکه به لحاظ زمان از همه ادیان تازه‌تر است، یک مقدار هم در نتیجه اینکه اسلام در دوران خط و کتابت به وجود آمده و گسترش یافته است. با آنکه در زمان نزول قرآن درس و خط در محیط عربستان غیر معمول بوده، ولی با توصیه و توسعه‌ای که اسلام در باره تعلیم و تحصیل و استعمال علم به کار برد، ثبت و ضبط وقایع و خطابه‌ها و افکار، بلافاصله رایج گردید. تاریخ و روایت و حدیث و بحث‌های فکری جنبه آکادمیک و انتقادی به خود گرفت. خروارها کتاب تفسیر و سنّت و سیره و روایت و حدیث به رشته تحریر درآمد. بعداً علومی به نام رجال و درآیه به منظور نقد احادیث و روایات و حلّاجی کردن اخبار وضع گردید... .

در رأس همه مدارک و اسناد خود قرآن را داریم که ملاک و معیار سایر مدارک و یگانه کتاب مذهبی دست‌نخورده دنیا و متفق علیه دوست و دشمن است. پس از قرآن متون بعضی خطبه‌ها و دعاها مانند نهج البلاغه و صحیفه سجادیه و ادعیه معتبر می‌آید. سپس به کتب سیره و احادیث نبوی و ائمه می‌رسیم که با وجود مغشوش و مخدوش بودن آنها، تشخیص صحیح و سقیم آنها در نزد اهل بصیرت و ممارست چندان مشکل نیست. همان‌طور که مستشرقین نیز آنها را به عنوان مأخذ تحقیق به کار می‌برند، در نزد شیعه محک و مفتاحی وجود دارد که از ائمه رسیده و فرموده‌اند: اخباری که از قول ما روایت می‌شود، به قرآن عرضه کنید؛ اگر منافات داشت، به دیوارش بزنید. از وسایل دیگر تفکیک و تشخیص روایات راست از دروغ، توجه به نظر و نفعی است که می‌توانسته است بر نقل آن خبر مترتب باشد. اما اگر روایات مختلف شیعه و سنی در حدیثی که به سود یک طرف و به زیان دعاوی طرف دیگرست، اتفاق داشتند، اعتبار آن حدیث خیلی بیشتر می‌شود.

مبانی اسلامی و الهی مهدویت

در باره امام آخرالزمان، علاوه بر اینکه اشاره و عنایت و انطباق فراوان در قرآن وجود

دارد^۱ و در نهج البلاغه نیز در چندین خطبه اظهارات روشنی در این زمینه از حضرت امیر رسیده است^۲، احادیث کثیری متجاوز از ۵۰۰ فقره از طریق سنی و شیعه از صدر اسلام به این طرف، از رسول اکرم و از ائمه اطهار با صراحت کامل نقل شده است.

۱. از جمله آیه‌ای که در صدر مقال تلاوت شد؛ و نیز آیه ۳۳ سوره توبه:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ

او کسی است که پیامبر خود را برای هدایت مردم فرستاد، با دینی درست و برحق، تا او را بر همه دینها پیروز گرداند،

و آیه ۱۰۵ سوره انبیاء:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

و ما در زبور - پس از تورات - نوشته‌ایم که این زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد.

که در آنها به طور قطع وعده پیروزی نهایی کامل اسلام و تصرف و تمکن و تأمین در زمین برای مؤمنین صالح داده شده است و همچنین آیات ۴۱ و ۴۲ سوره حج:

الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ

همان کسان که اگر در زمین مکانتشان دهیم نماز می‌گزارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. و سرانجام همه کارها با خداست.

وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودُ

اگر اینان تو را تکذیب کرده‌اند، پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود نیز تکذیب کرده‌اند،

و آیه ۱۵۷ سوره نساء:

وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنْ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا

و نیز بدان سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم. و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بر دار نکردند بلکه امر برایشان مشتبه شد. هر آینه آنان که درباره او اختلاف می‌کردند خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند. تنها پیرو گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشته بودند.

که در بسیاری از تفاسیر با دوران ظهور امام قائم تطبیق شده است.

۲. از جمله در خطبه‌های ۱۰۷ و ۱۵۰ نهج البلاغه که وصفی از آخرالزمان می‌فرماید و خطبه‌های ۱۳۸ و ۱۸۲

نهج البلاغه که در آنها از امام مختصر معرفی و اشاره به اقدامات او می‌شود:

«حَتَّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلَى سَاقٍ بَادِيًا نَوَاجِدُهَا، مَمْلُوءَةٌ اِخْتِلَافًا حُلُومًا رَضَاعُهَا، عَلَقَمًا عَاقِبَتُهَا، أَلَا وَ فِي غَدٍ - وَ سَيَأْتِي غَدٌ بِمَا لَا تَعْرِفُونَ - يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عُمَّالَهَا عَلَى مَسَاوِي أَعْمَالِهَا وَ تُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفَالِيدَ كَيْدِهَا، وَ تُلْقَى إِلَيْهِ سِلْمًا مَقَالِيدَهَا، فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدَلُ السَّيْرَةِ، وَ يُخَيِّ مِيتَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ» ←

به طوری که از مجموع آنها برمی آید، مسئله مهدویت و اعتقاد و انتظار ظهور امام غایب و قائم، از دودمان رسالت، یکی از مسائل متفق علیه و مسلم عالم اسلام می باشد. ذیلاً هشت نمونه از آن احادیث را نقل می نمایم:

۱- از حافظ ابونعیم از علمای معروف اهل سنت؛ به سند خود، از ابوسعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود:

مردی از اهل بیت من خروج خواهد کرد؛ به سنت من عمل می نماید و خدا به سبب او برکات خود را از آسمان نازل و از زمین ظاهر می کند و دنیا را بر او عدل می سازد؛ همان طور که قبلاً بر او ظلم و جور شده باشد.

۲- ایضاً از حافظ ابونعیم؛ به سند خود، از قیس بن جابر و از جدش روایت کرده است که رسول خدا فرمود:

بعد از خلفا، امرا و ملوک جابر ظاهر خواهند شد و پس از آنها مردی از اهل بیت من خروج می کند که زمین را بر او عدل خواهد کرد؛ کما آنکه قبلاً بر او ظلم و جور شده است.

→ (تا اینکه جنگ به شما رو آورد، در حالی که دندانهایش آشکار باشد و پستانش پر از شیری که نوشیدن آن شیرین و سرانجامش تلخ است. خبردار باشید برای فردایی که با خود بیاورد آنچه شما نمی شناسید - والی و حاکمی که از نوع حکام و زمامداران نیست، آنها را برای اعمال خلافشان بازخواست می نماید. زمین پاره های جگرش - یعنی معادن و محتویاتش - را برای او بیرون می دهد و کلیدها - یعنی اسرار و وسایل استفاده و استخراج - را تسلیم او می نماید. پس به شما روش زمامداری به عدل را نشان می دهد و آنچه را که از کتاب و سنت متروک و فراموش شده است، زنده می نماید).

«قَدْ لَيْسَ لِلْحِكْمَةِ حُجَّتُهَا، وَ أَخَذَهَا لِجَمِيعِ أَدْبِهَا مِنَ الْأَقْبَالِ عَلَيْهَا وَ الْمَعْرِفَةِ بِهَا وَ التَّفَرُّغِ لَهَا، فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ ضَالَّةٌ الَّتِي يَطْلُبُهَا، وَ حَاجَتُهُ الَّتِي يَسْأَلُ عَنْهَا فَهُوَ مُعْتَرِبٌ إِذَا اغْتَرَبَ الْإِسْلَامَ وَ ضَرَبَ بِعَسِيبِ ذَنْبِهِ وَ أَلْصَقَ الْأَرْضَ بِجِرَانِهِ، بَقِيَّةٌ مِنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ، خَلِيفَةٌ مِنْ خَلَائِفِ أَنْبِيَائِهِ»

(سپر حکمت را پوشیده و آن را با تمام آداب و شرایطش، از رو آوردن به سوی آن، شناخت آن و پرداختن بدان، فرا گرفته است. حکمت نزد او گمشده ای است که آن را طلب می کند و نیازمندی و احتیاجی پس هنگامی که اسلام غریب باشد، او نیز روی در می کشد و (همچون شتر) دُم بر زمین می نهد و گردن به زمین می ساید (از تحرك و پویایی باز می ماند)؛ از بقایای حجت خدا و جانشینی از جانشینان پیغمبران اوست. که خواهان آن است. پس او - آن حضرت - پنهان شده گوشه ای را اختیار نماید، آنگاه که اسلام غریب باشد و مانند شتر که آزار دیده و در رنج باشد، دم خود را به حرکت آورده و گردن به زمین چسبانده باشد. آن حضرت باقیمانده بقایای حجت خدا و جانشین جانشینهای پیغمبران اوست).

۳- در کتاب «کفایة الاثر» به نقل از کتاب «منتخب الاثر» از ابوذر غفاری می‌گوید:
پیغمبر خدا اشاره به علی و حسنین کرده و گفت:

این برادرم بهترین اوصیاء است و سبطین من بهترین اسباط و بزودی خدای تعالی از صلب حسین ائمه دین را خارج می‌سازد و مهدی امت از ماست. گفتیم ای پیغمبر خدا، چند نفر امام پس از تو خواهند بود؟ فرمود: به عدد نقباء بنی اسرائیل.

۴- «ینابیع المودة» از شیخ کمال‌الدین نقل نموده که پیغمبر (ص) فرمود:

برای خدا خلیفه‌ای است که در آخرالزمان ظاهر و در وقتی که زمین پر از ظلم و جور شده است، ظهور می‌کند و دنیا را پر از عدل و قسط خواهد کرد...

به تساوی تقسیم می‌کند، به عدالت با رعیت رفتار می‌نماید، در منازعات حق را از باطل جدا می‌سازد، در ایام او قطره‌ای در آسمان نیست که به زمین نریزد و نباتی در زمین نیست که نروید (کنایه از حداکثر استفاده و بهره‌برداری از طبیعت)، او امام مهدی قیام‌کننده به امر خداست که مذاهب را از زمین برمی‌دارد و جز دین خالص چیزی نمی‌ماند؛ پسر نهم امام حسین است.

۵- از جابر بن عبدالله انصاری: رسول خدا فرمود:

خلیفه‌ای در آخرالزمان پیدا خواهد شد که مال را بی حساب و شمار می‌بخشد.

۶- سلیط گوید: حسین بن علی بن ابیطالب فرمود:

۱۲ مهدی داریم، اول آنها امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است و آخر آنها نهمین فرزند من امام قائم به حق که خدا بدو زمین را پس از مردگی زنده نماید. علی‌رغم مشرکین، دین را آشکار و بر همه دینها پیروز سازد. برای او غیبت طولانی خواهد بود که عده‌ای در آن مدت از دین بیرون می‌روند و عده‌ای پابرجا می‌مانند؛ در حالی که آزار کشند و به آنها گفته شود: این وعده اگر راست است، چه وقت عملی می‌گردد؟! اگر

بدانید کسانی که در دوران غیبت علی‌رغم آزار و تکذیب‌ها مقاومت و صبر نمایند، مانند جهادکنندگان در رکاب رسول اکرم می‌باشند.

۷- از علمای جماعت تعداد قابل توجهی، علاوه بر نقل احادیث مربوطه، باب‌ها و

کتاب‌هایی در اثبات ظهور و قیام امام غایب اختصاص داده‌اند؛ از آن جمله است:

- ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کشف الظنون»،

- شیخ نورالدین علی ابن محمد بن صباغ مالکی مکی در «فصول المهمة في معرفة الائمة»،

- محیی‌الدین بن علی بن محمد العربی حاتم طائی اندلسی حنبلی، در باب ۳۶۶ از

کتاب «فتوحات»،

- شیخ ادیب ابو محمد عبدالله بن احمد بن احمد بن حشاش،

- شیخ عبدالوهاب بن احمد ابن علی شعرانی ...

خلاصه آنکه در خود اسلام مسئله مهدویت و وعده انتظار امام غایب بسیار قدیم

و ریشه‌دار بوده، نه اختراع ایرانی‌ها و اقتباس از زرتشتیان است (آن طور که امثال

Darmesteter مستشرق ظاهراً یهودی فرانسوی گفته‌اند)، و نه اختصاص به تشیع دارد؛ بلکه اتصال آن به طور وضوح به شخص نبی اکرم (ص) می‌رسد^۱.

یک نشانه سابقه داشتن و ریشه‌دار بودن و مقبولیت عمومی این عقیده در میان مسلمین، همان تعداد قابل توجه مدعیان مهدویت از اوایل اسلام به این طرف و در تمام بلاد و اقطار اسلام است. تقریباً عمل همگی مدعیان مهدویت نیز قیام علیه ستمگری خلفا و حکام یا داعیه اصلاحات مذهبی بوده است.

ذیلاً چند نفر از کسانی را که به عنوان مهدی، قیام و دعوی مهدویت نموده‌اند یا پیروانشان چنین نسبتی را به آنها داده‌اند نام می‌بریم^۲:

- ابوالحسن زیدبن علی که علیه امویّه قیام کرد و سپس کشته شد و پیروان او بعداً قایل به مهدویت و ظهور مجدد او شدند (در قرن ۲ هجری)؛

- ابراهیم بن محمد ابن عباس که در سال ۱۰۴ در کوفه با او بیعت کردند و نماز گذاردند و او را به مهدویت ستودند؛

- ابومسلم خراسانی که به سال ۱۲۷ در خراسان علیه بنی‌امیه قیام کرد و دعوی مهدویت نمود؛

- ابومحمد عبدالله مهدی که در سال ۲۹۷ در افریقا، سکه حجت‌الله به نام خود زد؛
- محمد بن تومرت ابوعبدالله مغربی‌الحسن که در مغرب اقصی، در سال ۵۲۲

دعوی مهدویت کرده و جنگ‌های مهمی نمود؛

- عباس الریفی در اواخر قرن ۷ هجری در مغرب اقصی، دعوی مهدویت و شورش کرد؛

- السید محمد الجونیوری الهندی که در سال ۹۰۱ دعوی مهدویت نمود و خلق کثیری با او بیعت نمودند؛

- موسی الکردی از اهل کردستان معاصر سلطان محمد خداپنده؛

- ابوالکرم الدرانی در بخارا که اتباع او به ۶۰'۰۰۰ نفر رسیدند و بعداً در حمله

۱. بسیاری از مدارک معتبر دست اول اهل تسنن که احادیث نبوی مربوط به ظهور امام غایب از خاندان رسالت را ثبت و نقل کرده‌اند، در سال‌های قبل از ولادت امام دوازدهم (۲۵۵ هجری قمری) نوشته شده است زیرا که وفات نویسندگان آنها جلوتر یا کمی بعد از ولادت امام بوده است.
احمد بن حنبل متوفای ۲۴۱ در کتاب مسند، بخاری (۲۵۶) در صحیح، ابو داود سیستانی (۲۵۷) در سنن، مسلم بن حجاج نیشابوری (۲۶۱) در صحیح، ابن ماجه قزوینی (۲۳۸) در سنن، ابن قتیبه دینوری (۲۷۶) در غریب الحدیث، محمد بن سوره ترمذی (۲۷۸) در الجامع (به نقل از مکتب اسلام، شماره مسلسل ۸۹، مقاله آقای علی دوانی).

۲. به نقل از کتاب ادیان و مهدویت. ابواسحق ابوعبیده ثقفی که به نام خونخواهی حسین (ع) و به کمک ابراهیم بن اشتر قیام و پس از محمد حنفیه ادعای مهدویت کرد (در قرن اول هجری).

- مهدی سودانی در قرن ۱۲ هجری که در سال ۱۸۸۱ میلادی قیام کرد و خارطوم و سپس تمام سودان را گرفت؛
- غلام احمد قادیانی که قبل از جنگ بین‌المللی در هندوستان خروج و دعوی مهدویت نمود؛

- میرزا طاهر حگاک اصفهانی از شاگردان سید کاظم رشتی که در اسلامبول ابتدا ادعای نمایندگی انبیاء را نمود و به نصیحت و موعظه سلاطین پرداخت و وقتی کارش بالا گرفت خود را مهدی خواند و در حدود سال ۱۳۰۰ مسموم و مقتول گردید؛

- سیدعلی محمد باب از شاگردان سید کاظم رشتی که در زمان ناصرالدین شاه ابتدا دعوی باب بودن و واسط شدن میان خلق و امام و سپس ادعای امام عصر بودن را کرده است و فرقه‌های بابیه و بهائیه از او به وجود آمدند.
اصولاً انتظار یک ناجی آخرالزمان و مصلح یا منتقم جهانی تقریباً در کلیه ادیان توحیدی وجود دارد و بشارت داده شده است:

- زرتشتیان او را سوشیانت و برهمنان، ویشنو می‌نامند.
- یهودی‌ها، منتظر پیغمبر آخرالزمان و ماشیح یا مهدی بزرگ، پادشاه پادشاهان که می‌گویند از نسل اسحاق است، می‌باشند.

- عیسوی‌ها به بازگشت مسیح و مسیای موعود عقیده دارند.
- هندی‌ها نیز بشارت زیادی در کتبشان وارد شده است.
علمای اسلام و تشیع بسیاری از این اشارات و بشارت را روی قراین و دلایلی که اقامه می‌کنند، با حضرت صاحب‌الامر تطبیق می‌دهند.^۱
این بود خلاصه‌ای فهرست‌وار از بعضی مدارک و اسناد دینی مربوط به امام آخرالزمان.

البته اثبات قطعی قضیه برای شخص غیرمتدین و شروع استدلال از مسئله مهدویت مشکل است. باید قبلاً پایه‌های اعتقاد به پیغمبر و کتاب خدا را محکم کرد تا به این مطلب رسید.

۱. در کتاب «ادیان و مهدویت» آیات و عبارات متعددی از کتب زند، شاکمونی، جاماسب‌نامه، واونک، دید، باسک، پاتیکل و گات‌ها نقل شده است. همچنین بشاراتی از کتب عهد عتیق (زبور و مزامیر داود، دانیال و اشعیا و عهد جدید آورده است.

معذک همان طور که نفی یک نظریه یا اظهاریه غالباً به صورت میان‌بر انجام می‌گیرد و شنونده همین که در ضمن یا در حواشی آن نظر و خبر، چیزهای عجیب و غریب و خلاف عقل و انتظار را دید، بدون توقف و توجه روی مقدمات و دلایل مطلب، حکم به بطلان می‌دهد و روی بر می‌گرداند. ممکن است یک نظریه و عقیده اثبات نشده‌ای نیز وقتی با قراین منطقی مورد انتظار همراه بود و با جریان‌های موجود و واقعیات تطبیق کرد که در زمان اعلام آن امکان تشخیص و احتمال آن موجود نبوده است، لااقل زمینه مساعدی برای آن فراهم شود.

مهدویت از نظر اجتماعی و سیاسی

بنابراین از دریچه دینی روی مسئله مهدویت بیش از این بحث نمی‌نماییم و وارد جنبه‌های اجتماعی آن می‌شویم.

شیعه را دیگر از زاویه اختلافات فقهی جزئی که با فرقه‌های سنی دارد (مانند طرز وضو گرفتن، مهر گذاشتن برای سجده، حکم طلاق و امثال آن) و بر مبنای حب و بغض نسبت به اهل‌بیت نگاه نمی‌کنیم. بلکه چهره اجتماعی و سیاسی تشیع را که یک «اقلیت مبارز» در جامعه رسمی اسلام بوده است، در نظر می‌گیریم. بلی از صفات ممیزه و چهره مشخص شیعه، یک اقلیت مبارز بودن آن است. «اقلیت» از یک طرف و «مبارز بودن» از طرف دیگر.

هنوز که هنوز است، پس از ۱۴ قرن که تشیع دارای کشور مخصوص به خود و آزادی آیین شده است، اگر کل شیعیان دنیا را، با حداکثر تقریب ۳۰ میلیون نفر بگیریم و مسلمانان جهان را ۵۰۰ میلیون نفر بدانیم، باز هم جمعیت شیعه ۶ درصد، یعنی یک «اقلیت» بسیار ضعیف می‌شود و در گذشته تناسب آن خیلی کمتر بوده است.^۱ اما «مبارز بودن» شیعه؛ نشانه بارز آن امامزاده‌های پراکنده در نقاط دور افتاده از مراکز خلافت و عزاداری‌های سالیانه و ماهیانه و هفتگی است که معمول گردیده و حکایت از فجیع‌ترین کشتارها و فشار و آزار و طرد شیعیان در بلاد اسلام می‌نماید. طبیعی است که اگر شیعه مخالفت و مزاحمت یا مبارزه‌ای با دستگاه حکومت نداشت، هیچ گاه برای خاطر چند اختلاف در فروع فقهی چنین بلاها را به سرش نمی‌آوردند. ائمه‌اطهار و دعوات آنها و شیعیان مجبور بودند فعالیت مخفی یا زیرزمینی

۱. بر اساس اطلاعات دریافتی از داترت‌المعارف اینترنتی Wikipedia جمعیت جهان در میانه سال ۲۰۰۶ برابر ۶'۵۰۰'۰۰۰'۰۰۰ نفر، جمعیت مسلمان ۱'۴۴۱'۰۰۰'۰۰۰ نفر و جمعیت شیعه ۲۱۶'۰۰۰'۰۰۰ نفر بوده است. به بیان دیگر جمعیت شیعه در اواخر دهه ۳۰، ۶ درصد مسلمانان جهان بوده و اکنون به حدود ۱۵ درصد افزایش یافته است (ب.ف.ب).

داشته و استتار و تقیه را شعار خود قرار دهند.

تاریخ اسلام مشحون از قتل و زجر و حبس امامان و اصحاب و پیروان آنها به دست خلفا و امرا و عمال مربوطه است، مانند:

- اباذر غفاری به دستور عثمان،

- مالک اشتر و حجر بن عدی به دستور معاویه،

- هانی بن عروه در زمان یزید،

- دعبل...

- شهید اول و شهیدهای ثانی و ثالث،

- محدثین و علمای شیعه،

- قتل عام دو میلیون نفر شیعه در عثمانی به دستور سلطان سلیم و غیره.

این همه دعاهای سوزناک و شکوه‌های دردناک که ائمه شیعه به درگاه خدا از جور سلاطین زمان و از بیچارگی‌ها و گرفتاری‌های بی‌امان می‌نمایند، نشانه دیگری از زجر و خفقان و از محرومیت‌های خاص «اقلیت مبارز» در برابر «اکثریت کامروا» و روزگار نارواست^۱.

علت اصلی را یقیناً می‌دانید که خیلی ساده است. همه ناراحتی‌ها و دشمنی‌ها در اطراف تفسیر آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^۲ دور می‌زند. چون گفته است: خداوند و پیغمبر و دارندگان حق امر را که از خودتان باشند پیروی نمایید. شیعه هیچ گاه نخواست است به دلیل زور و زر، زیر بار هر خلیفه و حاکم و سلطان که خود را در مقام «اولوالامر» نشانده است، برود. برای این مقام و واجب‌الاطاعه بودن، شرایطی قایل بوده و هست. می‌گوید:

اولاً، منطقی و بدیهی است که به دنبال الله و رسول، ولی امر نیز مطیع و معرف آن دو باشد؛ نه آنکه عملی و حکمی بکند که با امر خدا و رسول منافات داشته و تناقض و تضاد پیش آید.

۱. از جمله در دعاهای هفتگی یکشنبه و سه‌شنبه حضرت سجاد (ع) و همچنین در دعای افتتاح (اللهم انا نشکو ائمتنا...).

۲. نساء/ ۵۹: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطَّعُوا اللَّهَ وَ اطَّعُوا الرَّسُولَ وَ اطَّعُوا أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خداوند را اطاعت کنید و رسول را اطاعت کنید و دارندگان حق امر را که از خودتان باشند؛ و اگر در موردی اختلاف کردید، در صورتی که به خداوند و روز جزا ایمان آورده‌اید، آن را به خداوند و رسول ارجاع دهید که چنین کاری شایسته‌تر و از لحاظ تأویل، بهترین است.

ثانیاً، «اولوالامر مفترض الطاعه» کسی است که از طرف خدا و رسول منصوب به این سمت گردیده و وصایت و امامت و مأموریت داشته باشد. یا در غیاب امام و با احراز شرایط لازم، (از قبیل تقوا و عدالت و علم و صلاحیت و غیره) مورد رضایت و بیعت و یا منتخب امت باشد. در غیر این صورت غاصب و ظالم است؛ خواه عمر و یزید و معاویه باشد؛ خواه هارون و مأمون؛ خواه ناصرالدین شاه و غیر آن.

اساس دشمنی با شیعه در همین جا و بر سر مسئله خلافت و حکومت و فعال مایشایی است که مورد امتناع و برخلاف اعتقاد این دسته بوده است.

دکتر علی وردی استاد جامعه‌شناسی دانشگاه بغداد کتابی نوشته است به نام «وعاظ السلاطین» و در آنجا فصلی را به شیعه اختصاص داده است. او شیعه را «برکان الخامد»، یعنی «آتش فشان خاموش» می‌داند. آتش فشانی که هنوز دود و بخار و گاه‌گاه تکان‌هایی ظاهر می‌سازد. می‌گوید تشیع مظهر و مرکز انقلابات اجتماعی بوده سرنخ تمام انقلاب‌های دنیای اسلام به طور مستقیم و غیرمستقیم به کانون شیعه منتهی می‌شده است و در هر یک از مراسم و مظاهر امروزی شیعه (مانند تعزیه‌داری عاشورا، تقیه، اجتهاد و تقلید و غیره) می‌توان عناصر اجتماعی مبارزات ملی و مکتب‌های اقلیت را دید.

خلاصه آنکه در طی قرون متمادی هرچه قدرت و جمعیت و رسمیت و امکانات در دنیای اسلام بوده، به اکثریت تسنن و به دستگاه خلفا تعلق داشته است (از خلفای راشدین و بنی‌امیه و عباسیان گرفته تا سلاطین عثمانی) و هرچه مزاحمت و مصیبت و شهادت بوده، نصیب این طرف یعنی شیعه شده است.

با این وصف اگر شیعه توانسته است باقی بماند و به تدریج جا و آینده‌ای برای خود تأمین نماید، حتماً رمزی یا رمزهایی در آن وجود دارد. یکی از آن رموز همین انتظار فرج و اعتقاد به ظهور و پیروزی نهایی است؛ و این کم چیزی نیست!

وضع یک حزب یا جمعیت مبارزی را در نظر بیاورید که به دست دشمن تار و مار شده، کتابهایش را سوزانده‌اند، سرانش را سر بریده یا تیرباران کرده‌اند، افرادش را به زندان و طرفدارانش را به وحشت و فرار انداخته‌اند، راه معاش و زندگی را از هر طرف به رویشان بسته‌اند... و به تمام معنی شکست خورده‌اند. ضمناً به گوش آنها می‌خوانند یا خودشان به گوش خود می‌خوانند که دیگر کسی نمانده است؛ همه نابود یا تسلیم شده‌اند و آینده و روزنه امیدی از هیچ جهت وجود ندارد! ...

این افراد و این مکتب چه حالی خواهند داشت؟ جز یأس و تسلیم، تن دادن به خیانت و مذلت یا پناه بردن به تخدیرها و آلودگی‌ها آیا سرنوشت دیگری در انتظارشان هست؟! اما اگر به عکس، در شدیدترین حالات و گرفتارترین لحظه‌ها و ضعف‌ها، شعله گرمی در دل‌ها و نور ایمان و انتظاری در چشم‌ها باشد، ممکن است خاکستر سردی و خاموشی روی آنها را بگیرد، اما زیر خاکستر، باز زنده و گرم خواهند بود. هر قدر آنها را بکوبند و افراد و سرانشان را از بین ببرند، نخواهند مرد و در اولین فرصت، از باقی مانده‌های آنها یا از پیوستگانشان نهال‌های برومند و شاداب سربلند خواهد کرد و بذر خواهد ریخت؛ و زندگی و جهاد در نزد آنها تا پیروزی وصال ادامه خواهد داشت.

بنابراین حق داشتیم بگوییم، اعتقاد و انتظاری که شیعه برای امام غایب قائم قاهر خود دارد و در مراسم نیمه شعبان تجلی می‌کند، از ارکان تشیع و ضامن بقا و پیروزی است.

نوید مهدی آخرالزمان که پیغمبر و امامان به پیروان خود می‌دادند که به نسل‌های آینده برسد و تصریح می‌نمودند که اسلام حقیقی ضعیف می‌شود و مؤمنین خالص به گرفتاری‌های شدید مبتلا می‌گردند، اما باید صبر (مقاومت) کنند و یقین داشته باشند که خلافت روی زمین و سرکوبی دشمنان عدل و دین بالاخره از آن‌ها خواهد بود و کسانی که چنین صبر و امید و انتظار را داشته باشند و راه حق را ادامه دهند، مانند مجاهدین در رکاب رسول خدا هستند (همان طوری که در حدیث منقول از حضرت سیدالشهداء (ع) دیدید). چنین تذکر و بشارت، درس دلداری و امیدواری و سرمایه جاودانی برای پیروزی است.

ضمناً با توجه به اینکه چنین پیشگویی‌ها نمی‌توانسته است مفید فایده‌ای برای مسائل یا اغراض زمان بیان آنها باشد و نظری جز تعلیم و تقویت نسل‌های آینده در بین نبوده است، حکایت از دوراندیشی گویندگان آن می‌نماید و می‌تواند شاهدهی بر حقیقت و حقانیت دعوی باشد.

در این مراسم و معتقدات، نه تنها یک اقلیت یا خانواده و فرقه است که خود را امیدوار می‌کند و نگاه می‌دارد، بلکه مکتبی است که پرچم آن همیشه برافراشته می‌ماند و در تمام مشکلات و پیشامدها ناظر به آینده بوده و خود را حلال مسائل و احتیاجات همه اعصار می‌داند؛ با داعیه‌ای که نه عربی است، نه ایرانی و نه شیعی، بلکه الهی و جهانی است.

پروفسور گُربن^۱ استاد دانشگاه پاریس، شاغل کرسی اسلام شناسی ماسینیون^۲ فقید و رئیس انستیتوی ایران و فرانسه که از مستشرقین معاصر فرانسه و محققین در اسلام و تشیع می‌باشد، سالی چند ماه به ایران می‌آمد (و شاید می‌آید) و از نزدیک به مطالعات و مباحثات مربوط به رشته خود می‌پردازد. از جمله یک مجلس هفتگی در هفت هشت سال قبل تشکیل می‌شد که علامه عزیز و استاد بزرگوار حضرت آقای حاجی محمدحسین طباطبائی نیز در آن شرکت می‌کردند.^۳

شبی از جناب پروفسور پرسیدم:

آیا درست است که بعد از جنگ، تمایل و توجهی در افکار اروپایی نسبت به مبانی روحانی و مذهبی پیدا شده است؟

آقای گُربن جواب داد:

بلی، کاتولیک‌ها و محافل کلیسا جنب و جوش بیشتری پیدا کرده‌اند.

سپس مختصری به فکر فرو رفته و با حالت نیمه تأثر و یأس گفت:

چه سود! مسیحیت دین زنده نیست، هر چه تلاش و فکر می‌کند، نظرش به عیسی و به گذشته است؛ داعیه جوابگویی به مسائل (فکری، فلسفی، اجتماعی و غیره) روز را ندارد...

باز هم تأملی کرد و افزود:

دین مسلمان‌های اهل سنت نیز به نبوت و خاتمیت متوقف می‌شود؛ فقط مذهب شیعه هست که پرونده‌اش بسته نیست و امید به امام آینده برای حل مسائل دنیا دارد.

آرزوی پیروزی نهایی

اینکه می‌بینید، ایده یا فریضه و عقیده مهدویت، به این صورت یا به صورت انتظار ناجی بشریت و پیروزی نهایی حق بر باطل و عدل بر ظلم، در مفاهیم مختلف آن، در همه مذاهب وجود دارد، نه تصادف است و نه توهم. امری است بسیار طبیعی و باید ما بین تمام این «مهدی‌ها»، «مسیح‌ها»، «ماشیح‌ها» و «ویشنو»ها تطبیق هم وجود داشته باشد.

اصولاً کدام آورنده مذهب و واضح مسلک است که لااقل خود او اعتقاد به پیروزی نهایی مکتبش نداشته باشد و به پیروانش چنین وعده‌ای ندهد؟

۱. Professeur Henri Corbin

۲. Louis Massignon

۳. قبلاً در کتاب «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» به این مجلس و مطلب اشاره شده است.

مسخره است که کسی پیشاپیش خود را مقهور و ارزشِ فکریش را نسبی و پوچ شدنی بداند؛ مگر آنکه آن را یک نظر موقت و چاره‌جویی جزئی و محدود معرفی کرده باشد.

صاحبان فلسفه‌های فکری و سیاسی نیز، آنها که واقع‌بین‌تر و دوراندیش‌تر بوده‌اند، تحقق کامل نظریات و تعلیمات خود را در یک محیط آینده و کم و بیش رؤیایی و آرزویی سراغ داده‌اند و در هر حال آتیه را از آن خود می‌دانند.

افلاطون مدینه فاضله را سرمشق و شاهد قرار می‌دهد؛

سوسیالیست‌های قرن ۱۹ سیستم خود را در یک «شهر بهشت» به نام «اوتوپیا»^۱

تجسم و تعقیب می‌نمایند؛

حتی کارل مارکس مادی اگر به خدا عقیده ندارد، ولی به آخرت تا آنجا که تکامل همین دنیا و پیروزی نهایی نظریه و طبقه او و برقرار شدن نظام ایده‌آل یا بهشت کمونیست است، خیلی اصرار دارد. تاریخ را منتهی به بیداری طبقه رنجبر کارگر دانسته و به آینده‌ای می‌نگرد که پرولتاریا مقام حاکمیت و مرتبه‌اعلی را به دست آورده است و دنیا خالی از استثمار طبقات و بحران اقتصادی و کساد و فقر و جنگ خواهد شد. خیلی هم توصیه می‌کند که پیروان او به این مطلب عقیده و علاقه داشته باشند.

پس به طریق اولی یک مذهب توحیدی که یک سرش در ازلیت و سر دیگرش در ابدیت و آخرت است و معتقد به وجود و حکومتِ مشیتِ قاهر و مالکیتِ واحدی می‌باشد، باید حتماً و جداً روی اشاعه کلی و اجرای کامل، قطعی و نهایی تعلیمات خود تکیه نماید.

فرقی که مابین مکاتب سیاسی و فلسفی از یک طرف و مذاهب الهی از طرف دیگر وجود دارد، این است که خداپرستان بنا به اعتقادی که به وحدت خالق دارند و احساس پیوستگی کامل با خلقت و با بشر، اعم از نزدیک و حاضر و غایب گذشته و آینده می‌کنند، در نظر و در دلشان پیروزی در یک زمان دور و برای مردم به دنیا نیامده - همین قدر که پیروزی حق و حقیقت باشد - در حکم پیروزی و شادمانی آنها است. جسماً و روحاً خود را شریک و برخوردار در آن پیروزی می‌دانند و جشن می‌گیرند و به هم تبریک می‌گویند.

۱. «اوتوپیا» (Utopia) یا آرمانشهر.

اما در مذاهب توحیدی گذشته و آثار و کتبی که از آنها در دست ماست، نظر به دوری زمان مربوطه یا به واسطه عدم رشد و نقص درک مردم معاصر، تنها اشارات و بشاراتی، آن هم به طور مختصر و مبهم در کتب مقدسشان باقی مانده است. اجمالاً می‌گویند و رد می‌شوند؛ دیگر با این مسئله سروکاری ندارند، به قوم خود و به زمان خود می‌پردازند. اصلاً مسئله حکومت و عدالت اجتماعی برای ملت خودشان به مفهوم سیاسی آن، چندان برایشان مطرح نیست تا چه رسد به حکومت جهانی. فقط در اسلام است و آن هم در مذهب تشیع که توجه به دوران آخرالزمان و مسئله عدالت و امنیت و برکت (یا تولید) با صراحت به شخص قیام کننده، موقعیت و مقام خاص پیدا کرده و جزو معتقدات ضروری و مراسم عمومی گردیده است؛ در دعاهایشان وارد شده است و انتظار و آرزوی چنان دولتی را وظیفه و ثواب می‌دانند. از پانزده روز دیگر در سراسر ماه رمضان روزه‌گیران که با خدا راز و نیاز بیشتر دارند، فقط برای خوردن سحری از خواب برنمی‌خیزند؛ بلکه قبلاً وضو گرفته و دعای افتتاح را که منسوب به امام(ع) می‌باشد، می‌خوانند. نصف این دعا یکسره برای امام زمان است و ضمن آن می‌گویند:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعْزِبُهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ نُدُلُّ
بِهَا النَّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ نَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى
سَبِيلِكَ وَ تَرزُقْنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^۱.

منظور آنکه شیعه، ناجی بزرگ منتظر را حی و معین و طرف خطاب و درخواست می‌نماید و برای خود سهم و وظیفه‌ای در دولت او خواهان است.

همه مکاتب و مذاهب وعده پیروزی نهایی و عشق و امید برای فداکاری را به پیروان خود می‌دهند. اگر در آن جمع، اسلام واقعی که از طریق اهل بیت به ما تعلیم داده شده است، با صراحت و قاطعیت بیشتر روی چنین سلاح عقیدتی و روانی و اجتماعی تکیه می‌نماید، از جهت آن است که بیش از همه سر و کار با اجتماع عمومی بشر و جهان و با ابدیت و آینده بی‌نهایت دور، یعنی آخرت، داشته و

۱. دعای افتتاح: خدایا ما از تو امید و اشتیاق داریم که دولت با کرامت آن امام زمان را به ظهور آوری و اسلام و اهلش را به آن عزت بخشی و نفاق و اهل نفاق را ذلیل و خوار گردانی و ما را در آن دولت حقه اهل دعوت به طاعتت و از پیشوایان راه هدایت قرار دهی و به واسطه آن بزرگوار به ما کرامت دنیا و آخرت عطا فرمایی.

مشکل‌ترین و سنگین‌ترین وظیفه را به دوش مؤمنین گذارده است. طبیعی است که گرز باید خورند پهلوان باشد.

قطعیت پیروزی

صرف نظر از جنبه عقیدتی و روانشناسی اجتماعی که منطقاً اعتقاد و انتظار پیروزی نهایی را ایجاد می‌نماید، اما باید دید، آیا چنین فکر و آرزویی از جنبه واقعیت نیز تحقق پذیر هست؟

در فقه اسلامی «اجماع» را مدرک قاطع و دلیل محکم بر صحت یک حکم یا خبر می‌گیرند. اهل سنت می‌گویند پیغمبر فرموده است:

«لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الْخَطَا»^۱

و شیعه می‌گوید:

اگر در مسئله‌ای اجماع بود، چون امام هم در آن وارد است، پس حتماً درست است.

حال اگر در مسئله‌ای، نه تنها اجتماع امت اسلام، بلکه اجماع تمام امم و اتفاق بزرگان و صاحب‌نظران بشریت بود، قطعیت آن دیگر حتم اندر حتم خواهد بود. این حرف را روی حماسه ادبی و تحریک عاطفی نمی‌گوییم. دلیل مثبت و به اصطلاح مادی تاریخی دارم:

بشر روز اول هیچ چیز از خود نداشت. به لحاظ تجهیزات طبیعی، از بسیاری جهات از حیوانات ضعیف‌تر و از نباتات محتاج‌تر بود. اما در برابر این همه نقص و نیاز، تا دلتان بخواهد، آرزوها و امیدها داشت. حالا وقتی نگاه می‌کنیم؛ می‌بینیم انسان به قیاس آن روزها، صاحب همه چیز شده است:

خانه و پوشاک نداشت و حالا دارد؛

امنیت از دست و حوش و حوادث طبیعی نداشت، حالا دارد؛

دلش می‌خواست مثل طیور پرواز کند که می‌کند؛

حتی سیر در آسمان و رسیدن به ماه را که در خواب هم نمی‌دید، عملی کرده است؛

صدایش را به هر جا بخواهد، می‌رساند؛

۱. حدیث نبوی: ائمت من بر خطا وحدت نمی‌کنند.

کاری را که هیچ تیز گوش و تیز چشم نمی تواند انجام دهد، به وسیله رادیو و تلویزیون انجام می دهد.

همین طور که از نابسامانی و هرج و مرج ناراضی و از دست حکام خودسر عاصی بود، حکومت های متمرکز مقتدر و دموکراسی و آزادی را به وجود آورد. بشر ناتوان تر و نادارتر از حیوانات، با سرمایه ظاهراً غیرمادی و موهوم «آرزو و امید» و تنها با نیروی «اراده»، به هر چه لازم داشت و خواست، ولو فوق العاده مشکل و غیرممکن به نظر می آمد، رسید و می رسد. پس محال است به این آرزوی عتیق عمیق عام، یعنی تسلط حکومت عدل و امنیت، جامه عمل نپوشاند. تا به حال در زمینه آن خیلی جلو رفته و به مراحل زیادی نایل گردیده است:

نظام مقرر یا مدنی و حکومت مرکزی؛

مشورت و قانون؛

آزادی و مساوات سیاسی؛

حق انتخاب و عزل و نصب حکام یا اداره مردم به دست مردم به طور نسبی؛

آزادی های اولیه اجتماعی و سیاسی؛

ارتباطات ملی و بین المللی و غیره.

البته برای هر یک از این مراحل پیشوایان و طراحان و رهبرانی داشته است و شداید و تلفات فراوانی تحمل کرده است. هر پیشوا و رهبر اجتماعی و سیاسی به فراخور احتیاج و درک زمان و استعداد خود به اندازه یک مرحله یا دو مرحله از این سفر بسیار طولانی را پیش بینی و جلوداری نموده است.^۱ و مانند پیغمبران نبوده اند که آخرین منزلگاه و مقصد را هدف قرار دهند.

بنابراین «پیروزی حتمی» است. چنین واقعه ای یعنی دولت صد درصد حق و عدل که مورد رضا و آرزوی همه باشد، تحقق خواهد یافت. تمام بشریت از هر نژاد و مسلک روی آن کار می کنند؛ فورمول آن را هم پیدا کرده اند: «حکومت جهانی واحد».

۱. به بخش اول کتاب «بعثت و ایدئولوژی» از همین نویسنده که تحلیلی خلاصه از کتاب «تاریخ نظریات سیاسی» نوشته جرج سابین، ترجمه دکتر بهاء الدین بازارگاد است، مراجعه فرمائید. «بعثت و ایدئولوژی»، تفصیل و تدوین سخنرانی جشن بعثت سال ۱۳۴۳ در زندان قصر است که اکنون هفتمین اثر مندرج در مجموعه آثار (۲)، با نام «بعثت (۱)» می باشد که توسط شرکت انتشارات قلم منتشر شده است (ب.ف.ب).

چگونگی پیروزی

در سخنرانی جشن سال ۱۳۴۱ انجمن اسلامی دانشجویان منعقد در دانشکده فنی (که بعداً به چاپ رسید) در باره «حکومت جهانی واحد» بحث و سعی شده به سه سؤال ذیل پاسخ داده شود:

۱- آیا «حکومت جهانی واحد» عملی است؟

۲- آیا با تشکیل «حکومت جهانی واحد»، رفع اختلاف و بسط عدالت خواهد شد؟

۳- آیا به فرض تأسیس «حکومت جهانی واحد» و به فرض بسط عدل و امنیت، بشر خوشبخت خواهد شد؟

اتفاقاً در آنجا جواب هر سه سؤال منفی در آمده است. البته نه منفی علی‌الطلاق، بلکه منفی با طرز فکر حاکم فعلی بر دنیا؛ یعنی خودپرستی یا دنیاپرستی. بالاخره به این نتیجه رسیده و به طور خلاصه چنین گفته شده که حکومت عالی مطلوب بشر یا شدنی و رسیدنی نیست و یا اگر باشد، سه شرط خواهد داشت:

۱- مشترک و واحد و جهانی خواهد بود.

۲- عدالت و برادری کامل در آن حکمفرما می‌شود و اختلاف و اجحاف از هر جهت باید نابود شود.

۳- مبتنی و ملازم با یک اتحاد مسلک و عقیده و هدف بوده و این هدف جز خدا و زندگی ابدی، یعنی آخرت نمی‌تواند باشد.

پس مطلب برمی‌گردد روی ایدئولوژی (یعنی همان چیزی که در جشن شب مبعث تحت عنوان «بعثت و ایدئولوژی» مورد بحث بود).

ایدئولوژی حکومت جهانی واحد، حکومتی که مستقر و محکم و مقبول عام باشد، نمی‌تواند چیزی غیر از مذهب و غیر از خدا باشد.

دیدید که جرج ساباین^۱ هم آنجا که (در کتاب «تاریخ نظریات سیاسی»، ترجمه آقای بازارگاد) از ارتحال «دولت - شهر» یونانی به «دولت - جهان» نسبی اسکندر یا به امپراطوری نیمه‌جهانی رم می‌رسد و هر جا که پای تشکیل دولت‌های حاکم برملت و اقلیم‌های مختلف در میان می‌آید، می‌گوید:

ایدئولوژی و فلسفه سیاسی ناچار باید مذهبی و الهی باشد.^۲

۱. George Sabine

۲. در جلد اول، صفحه ۱۱۳: کلیه فلسفه‌های بعد از ارسطو عوامل صدور دستورهای اخلاقی و تسلی گردید ←

وسعت ایدئولوژی

مطلب فوق را، نه تنها چون ادیان چنین خواسته‌اند و جرج ساباین در کتاب «تاریخ نظریات سیاسی» تأیید می‌کند، درست می‌دانیم، بلکه بدیهی و طبیعی هم هست که هر قدر قلمرو حکومت وسیع‌تر و سطح زندگی، یعنی مسائل مطروحه و مبتلا به پیچیده‌تر می‌شود و اشتغالات و افکار بشری عالی‌تر می‌گردد، هدف و ایدئولوژی باید بالاتر و بزرگ‌تر باشد. یعنی دید انسان از یک افق خیلی بلندتری قضایا را نگاه کند و جهان‌بینی او زمان و مکان خیلی بیشتری را در برگیرد.

یک مثال موضوع را روشن خواهد کرد: ملاحظه کنید شما اگر در بیابانی قصد گردش و راه‌پیمایی را داشته باشید، کافی است چشم‌ها را باز کنید و جلوی پا، منتهی تا صد قدم را ببینید تا در چاله و دست‌انداز نیفتید و به تیغ و سنگ گیر نکنید. یک دید افقی کوتاه کافی است. البته چنین دیدی شما را نسبت به فواصل دور دست، آن طور که باید، آگاه نخواهد کرد و نسبت به فواصل متوسط به اشتباه می‌اندازد. چه بسا آبرفت‌ها و حتی نهرها و دره‌های غیرقابل عبور در فواصل کمتر از یک کیلومتر وجود داشته باشد که ابدأ تشخیص داده نشود. اگر به عوض پیاپی یک شکارچی در آن بیابان باشد، به تصور اینکه زمین تا محل سقوط شکار صاف و بلا مانع است، به خط مستقیم می‌رود، ولی راهش را بسته می‌بیند.

→ و به مرور زمان بیش از پیش واجد خصایص مذهبی گشتند... در نتیجه مؤسسات مذهبی و اهمیت آنها رو به فزونی گذاشت تا منتهی به ظهور مسیحیت و تشکیل کلیسا گردید. صفحه ۱۱۴: در جهان بزرگ به سختی می‌توان گفت که فرد دارای وظیفه‌ای است؛ مگر به مفهوم مذهبی. صفحه ۱۱۷: این رسم جدید به اسکندر و جانشینان وی قدرتی داد که برای ایجاد اتحاد مؤثر شهرها ضرورت داشت.

صفحه ۱۲۰: «شهر جهان» رواقیون در خطی سیر می‌کرد که بعداً مبدل به «شهر خدا»ی مسیحیون در فلسفه آینده مسیحیت گردید.

صفحه ۱۲۹: در آغاز قرن اول قبل از میلاد کلیه جهان مدیترانه به یکدیگر پیوسته و مبدل به جامعه واحد شده بود. «دولت شهر» دیگر وجود نداشت و مللی که از لحاظ سیاسی مانند ملل ازمنه جدید دارای آگاهی وجدانی ملی باشند، به وجود نیامده بود. رم جانشین مقدونیه و مصر و سلطنت‌های آسیایی می‌شد و جهان متمدن زمان، در تحت حکومت واحد سیاسی، متحد می‌شد. فلسفه رواقیون ایده‌های دولتی جهانی، عدالت طبیعی و تابعیت جهانی را نشر داده بود. آینده نزدیک عقایدی را پذیرفت که به وسیله رواقیون تکامل یافته بود. با تجدید سازمان امپراطوری در سازمان دیوکلسین و اعلام مذهب میترا از طرف آن امپراطور به عنوان مذهب رسمی، رم مبدل به صورتی شد که با دستگاه خلفای شرق بعد از اسلام قابل مقایسه است.

از شکار حیوانات که به شکار و جنگ انسان‌ها می‌رسیم، می‌بینیم زمانی که جنگ‌ها تن به تن و منتهای مراتب با تیر و سپس با تفنگ بود، چشم انداختن از بالای اسب برای تعاقب و تیراندازی کفایت می‌کرد؛ ولی همین که توپخانه با نیرو و بُرد بیش از تفنگ به کار افتاد، مسئله آرایش زمین و پُست‌های دیده‌بانی مرتفع به‌منظور تشخیص هدف و تنظیم تیر مطرح شد و لازم آمد که قبلاً توپوگرافی یا نقشه‌برداری زمین در دست باشد.

در جنگ بین‌الملل اول که بُرد توپخانه از ۱۰ کیلومتر تجاوز کرده بود، پُست‌های دیده‌بانی بالای برج قلعه یا روی تپه‌های پُستِ سَرِ آتشیبار، دیگر نمی‌توانست راهنمای خوبی باشد.

اواخر جنگ، هواپیما اختراع شد؛ اولین استفاده از هواپیما، دیده‌بانی و کمک به توپخانه بود. پس از آن خود طیاره را برای بمباران و عملیات قبل و بعد از آن، یعنی نقشه‌برداری هوایی و عکسبرداری از نتایج بمباران به کار بردند.

با افزایش تصاعدی بُرد تیراندازی و نیروی آتش سلاح‌های جدید و با آنکه هواپیما سقف پروازش از صدها متر به هزاران متر رسیده است، مع‌ذک دیگر نمی‌تواند جواب مسئله را بدهد و اکنون به موشک و ماهواره متوسل می‌شوند...

همان طور که در جنگ، هر قدر تعداد و طول و عرض جبهه‌ها، یعنی میدان عملیات، وسعت پیدا می‌کند، باید هدف‌شناسی و هدف‌گیری و نتیجه‌بینی از دیدگاه بالاتر و با دید وسیع‌تر و دقیق‌تر باشد؛ در صحنه حیات و حکومت نیز آرمان و ایدئولوژی و جهان‌بینی باید روز به روز عالی‌تر و عام‌تر و خالص‌تر گردد. هدف‌های خصوصی و حتی ملی، دیگر به درد نمی‌خورد.

دید ساده اقتصادی یا اخلاقی هم نمی‌تواند جوابگوی مسائل و مشکلات اجتماع امروزی بشر باشد. بشری که هر روزه در چهره پرچین و خطِ فرد و اجتماعش هزار نقش و نقص جلوه‌گری می‌نماید و خواص و خواسته‌های بی‌شمار دارد، چنین بشری که پا از کره زمین نیز فراتر گذارده و سر از افلاک درمی‌آورد، هدف‌های کوچک و کوتاه و کهنه قدیمی بر او تنگی می‌کند و دیگر نمی‌تواند به سلامت زندگی نماید و راه ترقی و نیکبختی را ببیماید. چنین هدف‌ها دیگر مسخره‌است! به فرض هم که به‌وجود خدا به‌معنای دینی آن معتقد نباشیم، می‌بینیم ضرورت تاریخی، اقتصادی و مادی زندگی ما را به طرف یک مفهوم اعتباری اجتماعی یا ایدئولوژی سیاسی

می‌کشاند که همه ارزش‌ها و احتیاجات و تمام موجودات و حقایق را در بزرگ‌ترین مقیاس و از بالاترین سطح در برگیرد. یک ایدئولوژی و مقصد و هدفی که بر همه اشیا و اشخاص و بر کلیه احوال و امکان و ازمنه ناظر بوده، تمام افراد و ملل و کلیه مسائل و موضوعات را تحت زاویه واحد بلندی بنگرد و جامع جمیع ایده‌آل‌ها باشد. ضرورت زمان و احتیاجات واقعی حال و آینده اجتماع انسان‌ها، ما را وادار می‌کند از دریچه الهی و زاویه خدایی (آن طور که انبیاء او را به صفات اعلای علم و قدرت و کمال و حسن و علو معرفتی نموده‌اند)، جهان زندگی را نگاه کنیم. تنها از دیدگاه یا عرش (واقعی یا فرضی) الهی است که نظر ما خورشیدوار بر صخره‌های بالای کوه و سبزه‌های ته دره یکسان می‌تابد و همه ملل و مردم را می‌توانیم برابر و برادر بگیریم و همه طبقات مختلف اجتماع در ایدئولوژی ما، مقام و موقعیت مساوی و ارزنده و محبوب داشته باشند. در صورتی که از دیدگاه اجتماعی پست و افقی، بر حسب آنکه شخص ناظر از روزه غربی یا شرقی، اشرافی و سرمایه‌داری یا کارگری نگاه کند، فقط منطقه مجاور یا طبقه خود را می‌بیند و نتیجه‌اش چیزی جز تفرعن، تفرقه، تنازع و تلاطم نمی‌تواند باشد.

بنابراین، نه انتظار و اعتقاد به پیروزی حق و عدالت در آخرالزمان خیال خام و امر محال است و نه ادعای اینکه دولت اسلامی موعود، یگانه حکومت جهانی واحد، ممکن خواهد بود.

علت غیبت

اما چرا چنین فترت طولانی یا غیبت، و سپس ظهور حضرت؟ می‌پرسند خدای قادر مهربان شما، چرا از اول حجت خود را خلیفه روی زمین و فرمانروای مؤید و محبوب نکرد؟

به علاوه آن نشانه‌ها و علائم آخرالزمان قبل از ظهور که می‌دهید و می‌گویید ظلم و جور تعمیم خواهد یافت و مردم از دین خدا رو برمی‌گردانند، آیا خلاف منطق خودتان نیست که حق را در پیشرفت و بشریت را در راه وصول به حکومت ایده‌آل می‌بینید؟ تناقص ندارد؟...

اتفاقاً این دو مسئله، یعنی طول غیبت و افول حق و حقیقت، با هم توأم است و جواب آنها را، با نظری که اسلام یا قرآن نسبت به حکومت دارد، می‌توان داد. به گمان این جانب، قرآن حکومت و خلافت را از آن مردم می‌داند. خود مردم

باید مقدم و عامل و انتخاب کننده و اداره کننده آن باشند. می‌توان، از قرآن و حدیث دلایل و شواهد زیاد آورد؛ از همه سراسر است تر این آیه است:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُ وَا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۱

قدم اول برای بهبود حال و حکومت را خود مردم باید بردارند تا دستگاه خلقت و مشیت حق، آنها را از بیچارگی و سختی بیرون آورد.

در آیه دیگر با صراحت بیشتر می‌فرماید: دشمنی و فساد را خداوند با دست خود مردم از سرشان دور می‌کند:

«وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ...»^۲

به‌علاوه به حکم قرآن، خداوند از روز ازل یعنی قبل از خلقت آدم؛ به انسان خلعت آزادی عطا فرمود تا خلیفه او در روی زمین بشود^۳ و اول مدعی آزادی ما ملائکه بودند. ولی پروردگار حکیم از فرشتگان آگاه‌تر بود. بشر را آفرید، به او اختیار و آزادی داد و فقط فرمود:

«يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ أَتَّقَىٰ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۴

به پیغمبرش که مأمور ابلاغ است و از انکار و عصیان مردم به ستوه می‌آید، مکرر تذکر می‌دهد: ما تو را ضامن یا وکیل و مسئول اینها قرار ندادیم:

«... مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ»^۵

و به طور کلی اجبار و تحمیل یا اکراه در دین را اجازه نمی‌دهد:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...»^۶

۱. رعد/۱۱: بدانید که خداوند وضع ملتی را تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه خود، آنچه در ضمیرشان است تغییر دهند....

۲. بقره/۲۵۱: ... و اگر چنین نبود که خدا مردم را به وسیله خودشان (بعضی را به بعضی دیگر) دفع نمی‌کرد، مسلماً زمین را فساد و تباهی فرا می‌گرفت....

۳. رجوع شود به مقاله اختیار. این مقاله چهارمین اثر مندرج در مجموعه آثار (۷) است که با نام «مباحث علمی، اسلامی» در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۴. اعراف/۳۵: ای فرزندان آدم! هرگاه برای شما پیغمبرانی از خودتان بیایند آیات مرا بر شما بیان می‌کنند، پس کسانی که پرهیزکاری و اصلاح و شایستگی پیشه کردند، باکی بر ایشان نیست و اندوهگین نمی‌شوند.

۵. انعام/۱۰۷: ... ما تو را نگهبان آنها قرار ندادیم و تو وکیل آنها نیستی.

۶. بقره/۲۵۶: هیچ اکراهی در دین نیست....

دین باید با بیان و تفهیم و با تربیت و رشد مردم پذیرفته شود و از بیراهگی و خطا تفکیک گردد:

« قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ... »^۱

و چون حکومت اسلامی همان حکومت عقیده و تقواست و در اسلام دین و سیاست به مفهوم صحیح آنها از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر هستند، بنابراین در حکومت عدل و حق نیز اکراه و تحمیل وجود نخواهد داشت. بلکه باید در افکار عمومی و در دل‌ها جا باز کرده و از حکومت ظلم و کفر متمایز گردد و رشد کامل حاصل شده باشد. در مسئله خلافت دنیایی و حکومت بر مردم نیز می‌بینیم حضرت پیغمبر (ص) و شخص علی (ع) (برخلاف عمر) کسی را مجبور به اطاعت و بیعت نکردند. علی (ع) پس از آنکه توده مردم دورش را گرفتند و به دست و پایش افتادند و از او خواستند بر آنها حکومت کند، با بی میلی قبول خلافت نمود.

در حدیث نبوی معتبری داریم که :

« كَمَا تَكُونُونَ يُوكَلِي عَلَيْكُمْ »

یعنی هر طور که باشید، بر شما حکومت می‌شود. بنابراین بر اجتماع فاسق سایه حکومت عدل و حق نخواهد افتاد.

با مقدمات فوق دولتِ عدلِ مطلقِ جهانی و برکت یا تولید کامل نیز باید از طرف مردم خواسته و ساخته شود و چون دیدیم که شرط چنان نوع حکومت، رسیدن خود مردم به ایدئولوژی صحیح و سالم الهی و اسلام است و این کار مدت‌ها مهلت و تلاش با تحول و انقلاب‌های متوالی و متکامل لازم دارد، مابین آخرین ابلاغ و اتمام حجت خدا یعنی رسالت پیغمبر و امامت جانشینان او ناچار باید دوران مهلت و فترت و تربیت طولانی بگذرد تا در بشر، برای قبول اسلام و حکومت عادلانه کامله، آمادگی مطلوب فراهم گردد.^۲

۱. بقره/۲۵۶: ... محققاً رشد از گمراهی و فریب متمایز و متباین شد....

۲. اتفاقاً در روایت اصبح بن نباته از حضرت امیرالمؤمنین (ع) که در کتاب «اکمال‌الدین» نقل شده است، حضرت می‌فرماید:

برای او یک حیرت و غیبی است، مردم در آن گمراه شوند و عده دیگری هدایت یابند... کجا آن را شما می‌دانید... هر چه خدا کند، می‌شود؛ زیرا برای او (خدا) ارادت و غایات و نهاییاتی است.

در طی این مدت طولانی، از یک طرف متدرجاً چشم و گوش مردم باز شده و سیستم‌های مدعی سعادت و نجات را یکی بعد از دیگری آزمایش می‌کنند (بی‌بند و باری اولیه، برتری‌ها و تعصب‌های خانوادگی و قبیله‌ای، حکومت‌های مطلقه، رهایی طبیعی، عقل و علم، اخلاق و عواطف، اقتصاد، جنگ طبقات و بعدی‌ها). ضمن آنکه از جهاتی پیش می‌روند و از مشکلات و مظالمی رهایی می‌یابند، ولی مرتباً از چاه درآمده، به چاله می‌افتند و چون محور و مدار زندگیشان بر خودپرستی است، (به مقیاس‌های تصاعدی متوالی از فرد به قبیله و بعد به شهر و ملت و حتی نژاد و نوع) فشارها و تعدی‌ها و جنگ‌ها هر دم مهلک‌تر می‌شود.

اما از طرف دیگر به موازات آن سختی و بیچارگی یا انواع ظلم‌ها و ستمگری، بیداری عقول و افکار و آمادگی و تشنگی مردم برای استقبال از حق و عدل کامل، افزون می‌گردد. پس از آنکه همه سرها خوب به سنگ خورد و بشر فهمید که باید از خودپرستی به خداپرستی تغییر ایدئولوژی دهد، باب نجات و افق سعادت به رویش باز خواهد شد.

پدیده ظهور

در این موقع ظهور امام نیز مانند سایر پدیده‌های اجتماعی و تاریخی انسان است. یعنی احساس احتیاج و حصول آمادگی، مقارن با پیدایش یک یا چند متفکر و مصلح یا نابغه‌ای که پیشتر و بیشتر از سایرین درک زمان و اعلام درمان را بنمایند. در کتاب «اسلام یا کمونیسیم»^۱ نشان داده شده است که چنین رهبری بنا به استدلال طبیعی و با سیر جبری و قهری نمی‌تواند خارج از مهد اسلام و دودمان رسالت و کسی غیر از امام غایب باشد.

طول عمر حضرت

فکر می‌کنم بسیاری از نقاط تاریک اصلی و استفهام‌ها و ابهام‌های عمده این مسئله اجمالاً جواب داده شده و تا حدودی روشن گردیده باشد.

۱. کتاب «اسلام یا کمونیسیم» یا «از خداپرستی تا خودپرستی» تدوین و تفصیل چند سخنرانی در اواخر سال ۱۳۳۱ در انجمن اسلامی دانشجویان است که چندین بار تجدید چاپ شده است چاپ اول آن در سال ۱۳۳۲ توسط انجمن اسلامی دانشجویان، چاپ دوم آن در سال ۱۳۴۵ همراه با «خانه مردم» و «پیروزی حتمی» در قطع رقعی توسط شرکت سهامی انتشار و بعدها توسط انتشارات دارالکتاب قم و انتشارات فاتح مشهد، انجام پذیرفته... و اکنون ششمین اثر مندرج در مجموعه آثار (۸) از همین نویسنده می‌باشد که توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

یکی از نکات ظاهراً حساس و نقاط مسکوت که باقی مانده است و آن را به عنوان دلیل خرافی و خلاف عقل و علم بودن می آورند، موضوع درازی عمر و حیات طولانی آن حضرت است.

به متدینین، اعم از یهود و نصاری و مسلمان، به آسانی می توان جواب داد. آنها چنین ایرادی ندارند. زیرا علاوه بر آنکه معتقد به قدرت بلاشرط و حدّ خدا هستند و معجزه را قبول دارند، عمرهای خیلی زیاد برای بعضی از انبیاء و قدما قایل می باشند و در کتابهایشان آمده است (مثلاً نوح ۹۵۰ سال، هبل بن عبدالله کنانه ۶۰۰ سال، سلیمان ۷۱۲ سال، فیروز رای، پادشاه هند ۵۳۷ سال، لقمان حکیم ۴۰۰۰ سال، بخت النصر ۱۵۰۷ سال و غیره). اما به غیر معتقدین یا برای کسانی که بخواهند مسئله را خارج از منطق ادیان بررسی نمایند، می توانیم بگوییم که علم، طول عمر بیش از ۱۰۰۰ سال را علی الاصول رد نکرده است و به هیچ وجه سقف یا میزان حد اکثر ممکن جهت عمر بشر تعیین ننموده است.

بنابراین چنین امری از نظر علم و پزشکی محال نیست. بلکه نظریات علمی جدید و تدبیرهایی که تعقیب می شود، درصدد این است (و تا حدودی توفیق یافته اند) که از یک طرف جلوی مرگ و سرعت فرسودگی و ضعف را بگیرند و از طرف دیگر محیط‌هایی در درجات پست حرارت یا شرایط خاص طبیعت بسازند که ارگانیسم‌های ساده، و رفته رفته پیچیده و مفصل و کامل مانند پیکر انسان را، مدت‌های مدید به حالت نیمه‌زنده یا در مرگ موقت که آماده برای زنده شدن مجدد باشد، نگاه دارند. بنابراین در عین آنکه نمی‌توانیم با فورمول قطعی و آزمایش حسی طول عمر غیرعادی امام غایب را ثابت نماییم، این قضیه از نظر مشیت و قدرت الهی و از نظر استعداد انسانی و امکان‌های طبیعی قابل قبول به نظر می‌رسد.

به طور خلاصه، بدون آنکه توانسته باشم مانند یک تجربه فیزیک در سر کلاس یا مثل تشریح بدن یک حیوان و حتی مانند تفصیل و تحقیق روی یک واقعه تاریخی گذشته، این مسئله وقوع نیافته و آینده مهدویت را در حضورتان ارائه و اثبات کرده باشم، مع ذلک شاید به درک و قبول خطوط اصلی آن رسیده باشید. گمان می‌کنم برای شما نه تنها امکان این ظهور و منطقی بودن آن مسلم شده باشد، بلکه توجه نمودید که انتظار مهدی عقیده‌ای است شیعی، ولی صد در صد اسلامی، علاوه بر آن دینی و جهانی؛ احتیاجی است ضروری و پیروزی، حتمی است.

ما که این خبر را از کلام راستگوترین و روشن‌ترین زبندگان نوابغ بشریت شنیده‌ایم، اعتمادمان بیشتر است. به‌چنین مژده‌ای امیدواری‌ها داریم و افتخار می‌کنیم. با اشتیاق کامل انتظار دوران موعودی را می‌کشیم که حق و حقیقت بر باطل و ضلالت چیره می‌شود و تجاوز و پلیدی و ستمگری جای خود را به عدل و پاکی و محبت و برکت می‌دهد. می‌دانیم که صبر ما و تلاش‌های ما در پیروزی و تحقیق آن بی‌خاصیت و بی‌نتیجه نبوده و چون موری که پای ملخ را نزد سلیمان برد، به حساب و به قبول خواهد رسید.

از هم اکنون به مصداق:

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»^۱

دولت حق را تحقق یابنده و باطل‌ها را رونده و محو شونده می‌دانیم و خوشحال و خندانیم که وقوع آن حتمی است و از خدا برای حکومت حق تسریع می‌طلبیم.

«اللَّهُمَّ عَجِّلْ فِي فَرَجِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»^۲

پایان

۱. اسراء / ۸۱: و بگو حق آمد و باطل در محاق شد؛ همانا که باطل ناپدید شونده است.

۲. دعا:

رنگ‌ها و نقش‌ها در عاشورا

رنگ‌ها و نقش‌ها در عاشورا*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چون عاشورا است قطعاتی از زیارت عاشورا را بخوانیم:

سلام: أَسْلَامٌ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ الْآخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ^۱.

پیمان: إِنِّي سَلِمْتُ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَ حَرَبْتُ لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ وَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاكُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ^۲

توسل: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمَوَالِيهِمْ وَ بِالْبِرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ^۳.

دعا: فَاسْتَلُّ اللَّهُ أَنْ يُثَبِّتَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ^۴.

* این سخنرانی به مناسبت عاشورای حسینی، در مراسم سوگواری نهضت آزادی ایران، در تاریخ ۱۳۴۱/۲/۲۳ ایراد شده است. سپس برای نخستین بار پس از ۱۹ سال، در ویژه‌نامه میزان، شماره ۵۷، مورخ ۱۳۵۹/۸/۲۶ به چاپ رسیده است.

۱. از زیارت عاشورا: درود بر تو ای ابا عبدالله و روان‌هایی که به آستان تو فرود آمدند. و خدا این زیارت مرا آخرین زیارت از شما قرار ندهد.

۲. از زیارت عاشورا: ... همانا من در آشتی‌ام با هر که با شما در آشتی باشد و در جنگم با هر که با شما در جنگ باشد تا روز رستاخیز. و دوستم با هر که شما را دوست دارد و دشمنم با هر که شما را دشمن دارد.

۳. از زیارت عاشورا: ... خداوندا، همانا من به درگاه تو تقرب می‌جویم با دوستی به آنها و بیزاری جستن از دشمنان آنها.

۴. از زیارت عاشورا: ... پس از خداوند می‌خواهم که گام راستی مرا در دنیا و آخرت نزد شما استوار دارد.

در این ایام محرم، تهران (و ایران) به طور عجیبی تغییر قیافه داده و تکان خورده است. عاشورا عده زیادی را که عقیده یا علاقه بدان نداشته‌اند، به کنار دریا پرتاب کرده است؛ و در میان آن عده که در شهر مانده‌اند، در کوچه و بازار غوغائی به پا کرده است. کمتر خیابان و محله‌ای است، حتی در شمال شهر، که عکمی و چادری بر پا نشده و نوحه و سرو صدائی از آن بلند نباشد، این تکرار توسعه عزاداری سیدالشهداء اگر نگوییم از معجزات است، از عجایب و از موضوعات قابل مطالعه است!

شهر تکان خورده است. انصاف نبود، جائز هم نبود نهضت آزادی ایران که اسمش نهضت و تکان است، ساکت و راکد بماند. اقلاً در مصیبت سیدالشهداء جنبشی کرده باشیم. اقلاً بگوییم من آنم که رستم جوانمرد بود! به زبان و به مراسم، تبلیغ کننده و پیام آورنده کسانی باشیم که با ظلم و فساد و کفر مبارزه کردند و جان دادند! عجیب است که همین عمل تشریفاتی و زمان زود گذر، خیلی دستگاه را ناراحت می‌کند؛ و به محض اینکه از حدود عادی بی‌اثر بخواهد تجاوز کند، در صدد جلوگیری و مزاحمت برمی‌آید.

بدیهی است کسان زیادی چه در احزاب و افراد سیاسی و چه در خارج، به ما خرده خواهند گرفت و طعنه می‌زنند. نه تنها به ما، بلکه به تمام گویندگان نام حسین (ع) ایراد می‌گیرند و استهزاء می‌کنند. چنین مراسم و افکار و اعمال را خرافاتی و جهالت و کهنه پرستی می‌دانند.

نمی‌شود گفت غلط می‌گویند یا ما درست می‌گوییم. قضاوت در هر امر بسته به دید و هدفی است که در نظر باشد. اگر هدف انسان منافع شخصی مادی و حداکثر مصالح قومی و ملی و قرار بر خودخواهی یا وطن‌خواهی باشد؛ واقعه کربلا واقعه‌ای گذشته، بی‌اهمیت و بی‌تأثیر در کار و در روزگار ما، باید در تاریخ دفن شود.

ولی اگر خودمان و شخص را متعلق به ملت بدانیم، تعلق به ملت را از جهت انسانیت حساب کنیم، ارزش انسانیت را هم بر اساس فضیلت و معنویت بگیریم؛ و بالاخره معنویت و فضیلت را وابسته و ناشی از حقیقت وجود و خالق و خدا بشناسیم، دیگر بد در هر حال بد، و خوب، خوب می‌شود. ظلم و ستم هم خواه نسبت به من، خواه نسبت به غیر بد است. بنابراین حدود و ثغور دید، وسعت پیدا می‌کند. گذشته و آینده پهلوی هم می‌آیند و در حال، حاضر می‌شوند. برای ما فرق نمی‌کند که شخص به من ظلم کند یا به ملت الجزائر. در زمان حاضر باشد یا آینده.

به این ترتیب شخص در شخصیت و شخصیت در انسانیت و معنویت ادغام می‌شود. وقتی به یزید لعنت می‌کند به عمل و به نوع یزید، به اصطلاح عامیانه به یزیدیت لعنت می‌کند.

فرق متدین با متمدن (به معنای مادی آن) همین جا است. آنها وقتی خیلی جلو و بالا بروند به انسانیت، یعنی جامعه بشریت آن هم بشریت معاصر می‌رسند. ولی دید متدین، اشاعه و توسعه و تعالی بی‌نهایت پیدا می‌کند.

اتفاقاً ملت ایران و نژاد ایرانی (اگر نگوییم ملل شرق) یا نجنیده، یا اگر جنیده به تحریکات دین جنیده است. یا خودخواه بسیار پست، کوتاه نظر و کوتاه عمل بوده، یا وقتی از خودخواهی و منافع و لذائد مادی شخصی خارج شده، دیگر ملت خواهی و وطن دوستی و نوع پرستی برایش بازیچه بوده، همه آنها را صورت مجموعه بزرگ تری از خودخواهی، یا وسیله‌ای برای مقام طلبی و دنیاپرستی گرفته است. گفته است یا خودی نیست و ماوراء و بالای خود، حقیقت و حقی نیست و این حقیقت و حق باید متکی به یک خود دیگر یعنی خدا باشد. یا اگر خدا نبود حق و حقیقت و ارزش و فضیلت و معنویتی موجود نیست؛ و هیچ دلیل ندارد منافع من فدای منافع من‌های دیگر یعنی همسایه و هم‌وطن و هم‌نوع شود.

این است که عامل نجات‌دهنده و محرک و نگاه‌دارنده و ارزش‌دهنده برای ایرانی، همیشه خدا و دین است. ایرانی نسبت به سوابق باستانی و آثار و هنرها و ارزش‌ها هیچ‌گاه به خودی خود و به لحاظ نفس آنها، شوق و رغبت و فداکاری نشان نداده است. ولی بالعکس هر جا پای دین و خدا پیش آمده حساسیت، علاقه و حتی فداکاری ابراز داشته است.

این مراقبت و علاقه‌مندی به تعزیه‌داری سیدالشهداء هم که به شهادت تاریخ مداوم‌ترین و محبوب‌ترین سنت ملی ما شده است، از همان مقوله‌ها است.

چطور می‌گویند قضیه عاشورا کهنه شده و مرده است! در این قضیه تنها یک واقعه تاریخی گذشته و یک امر عاطفه‌ای یا احساسات دینی حق‌دوستی وجود ندارد. واقعه یا مصیبت کربلا جنبه روز و عصر و تر و تازگی دائمی دارد.

* * *

با ظهور اسلام پرده‌ای از پرده‌های تاریخ پائین افتاد و پرده دیگری بالا رفت. اسلام فصل مشترک و فارق دو دوران از تحول فکری و روحی بشریت گردید. با اعلام و

۵۰ _____ مجموعه آثار (۱۱)، مباحث اعتقادی و اجتماعی
با اجرای کلمه لا إله إلا الله، که مظهر آن بت شکنی علی بن ابیطالب در خانه کعبه و بر
دوش پیغمبر اکرم بود؛ بت پرستی و شرک عملاً از صحنه روزگار محو شد (یا در
سرازیری محو و سقوط قرار گرفت). ولی به جای آن چیز دیگری پا به میدان
گذاشت. خود دوران بعثت و فعالیت پیغمبر نیز، به دو قسمت متمایز تقسیم می شود:
سیزده سال مکه و ده سال مدینه.

قبل از اسلام، افراد و اقوام و سلاطین رسماً و علناً مدعی و مدافع پرستش بت‌ها و
شرک به خدا بودند و تحت این عنوان با انبیاء و با مؤمنین جنگ می کردند. پرده پوشی
و فریب در بین نبود. جنگی بود صریح و مشخص:

«وَمَا تَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»^۱

اصحاب کهف، شکنجه‌هایی که به مسیحیان صدر مسیحیت داده می شد، فرعون در
برابر موسی، نمرود و قوم ابراهیم در مقابل حضرت ابراهیم...

پیش از اسلام و در اول اسلام، جنگ میان شرک بود و توحید. در مدینه و بعد از
اسلام این صحنه‌ها دیده نمی شود، یا خیلی به ندرت پیش می آید. پرده و صحنه
کارزار عوض شده، مدعی و مبارز جدیدی در برابر خداپرستان و خدا دوستان قد
علم می کند. منافق به معنای کامل قرآنی آن، که شامل تردید و تزویر و دورویی و به
اصطلاح فارسی عوام، دودوزه بازی کردن است.

تاریخ صدر اسلام شاهد فراوان این مطلب، و قرآن مشحون از توصیف و
پیش‌بینی و پیش‌گویی‌های کامل آن است.

ملاحظه کنید در سوره بقره، سوره بزرگ اول قرآن، چنین شروع می شود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ:

الم.

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يَنْفِقُونَ.
وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ؛ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ
يُوقِنُونَ.

۱. بروج / ۸: جز به این علت از آنها انتقام نگرفتند که به خداوند عزیز و علیم ایمان آورده بودند (نه
به حاکمان جبار).

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.»^۱

خلاصه سه آیه در وصف مؤمن یا متقی است. پس از آن، دو آیه فقط در وصف کافر، آن هم یک نوع بی‌اعتنایی مخصوص، ولی ۱۲ آیه متوالی در باره منافقین یعنی آن دسته از مردم که:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ. يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ. وَإِذَا لُقُوا بِالَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ...»^۲

اصلاً یک سوره تمام به نام منافقون، به این دسته اختصاص داده و دستور داده شده است، که در اجتماع دینی و حکومتی و عمومی هفتگی یعنی در نماز جمعه، خوانده شود. تا مسلمانان به مصداق آیه:

«... هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ فَأَتْلَهُمُ اللَّهُ آتِي يُؤفِكُونَ»^۳

دشمنان خانگی خطرناک اجتماع خود را بشناسند و پرهیز و طرد کنند. در مقابل، سوره کافرون خیلی کوتاه است و باز تحت آیه:

۱. بقره / ۱ تا ۵: به نام خدای بخشاینده مهربان. الف، لام، میم.

این همان کتابی است که در آن هیچ شکی نیست. پرهیزگاران را راهنما است: آنان که به غیب ایمان می‌آوردند و نماز می‌گزارند، و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند، و آنان که به آنچه بر تو و بر پیامبران پیش از تو نازل شده است، ایمان می‌آوردند و به آخرت یقین دارند.

ایشان از سوی پروردگارش قرین هدایتند، و خود رستگارانند.
۲. بقره / ۸، ۹، ۱۱ و ۱۴: پاره‌ای از مردم می‌گویند: به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌ایم. حال آنکه ایمان نیاورده‌اند.

اینان خدا و مؤمنان را می‌فریبند، و نمی‌دانند که تنها خود را فریب می‌دهند. و هنگامی که به آنها گفته شود در زمین تبه‌کاری نکنید، می‌گویند ما درستکاریم. و چون به مؤمنان می‌رسند، می‌گویند: [ما هم] ایمان آورده‌ایم. و چون با شیطان‌های خویش خلوت می‌کنند، می‌گویند: ما با شما هستیم، ...

۳. منافقون / ۴: ... ایشان دشمنانند. از آنها حذر کن. خدایشان بکشد. به کجا منحرف می‌شوند؟

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ»^۱

با یأس و واگذاری به حال خودشان بر گذار می شود!

قسمت عمده‌ای از سوره توبه، اعتراض و توییح منافقین است.

همچنین در اواسط همان سوره بقره نیز آیاتی است که منافق و مؤمن صادق را

روبه‌رو می کند. می گویند در شأن معاویه و حضرت امیر(ع) نازل شده است:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا

فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ.

وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَ

اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَاسَادَ.»^۲

(از مردم کسانی هستند که حرف زدنتان در زندگی، ترا به شگفتی می اندازد

و خدا را به آنچه در دل دارند گواه می گیرند. در حالی که از سرسخت ترین

دشمن ها هستند؛

و چون به ولایت و حکومت برسند در زمین تلاش می کنند تا فساد برانگیزانند

و محصول و نسل را به تباهی بکشانند و خدا فساد را دوست ندارد.

ملاحظه کنید چه توصیف روانشناسی و اجتماعی عمیقی است؛ و چه مصداق

زنده‌ای در وضع حاضر کشور ما دارد! چگونه فساد همه‌جانبه را رواج داده‌اند.

چگونه عایدات ملی و صادرات و محصولات حیف و میل می شود و رو به زوال

می رود. چگونه از طریق فحشاء و محو شخصیت و ترویج انواع تخدیرهای سمعی و

بصری و هروئین و غیره، نسل را به انقراض و خرابی می کشانند! ...

شواهد و مثال‌های متعدد از قرآن کریم ذکر شد، که معلوم شود قرآن اهمیت و

عنایت شایان توجه به موضوع نفاق و منافقین داده است. در تورات چنین نیست و

شاید احتیاج به آن نبوده است. در انجیل هم با صراحت و عنایت از نوع مستکبر

یهودی (فریزین‌ها) خیلی مجادله و مبارزه می شود. توجه به جنبه‌های اجتماعی و

حکومتی که اصلاً نیست یا در حکم نبودن است.

البته جنگ، جنگ دنیاطلبان نزدیک بین خودخواه، با دوراندیشان حقیقت‌خواه

خداپرست است.

۱. کافرون / ۶: شما را در دین خود، و مرا دین خود.

۲. بقره / ۲۰۴ و ۲۰۵.

«إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ يُذَرُّونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا»^۱

دنیا پرستان خودخواهند ولی جرأت و جسارت اینکه با توحید و با حقیقت روبه‌رو شوند و دم از بت و شرکت و کفر بزنند ندارند. اسلام که آمد:

«قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^۲

رشد و هدایت از گمراهی و ضلالت جدا و روشن شد.

تاریخ صدر اسلام بعد از قرآن و بعد از رحلت نبی اکرم پرده به پرده جریان مبارزه حق با نفاق را نشان می‌دهد:

ابوبکر و عمر عالماء، عامداً، یا شاید بنا به‌غریزه و طبیعت، سنگ‌های اولیه انحراف به عصبیت و نفاق را پایه‌گذاری می‌نمایند. ولی هنوز اختلاف و معارضه مکتوم و مرموز است. عثمان صریحاً مخالفین اولیه اسلام و منافقین شناخته شده را که اقوام او هستند، روی کار می‌آورد و آنها را به قدرت و ثروت می‌رساند. امثال ابوذر، زبان به تعرض و تذکر می‌گشایند و تبعید می‌شوند. اولین شورش در اسلام به پا می‌شود و منتهی به قتل خلیفه منافق (یا منافق پرور) می‌گردد. در خلافت علی علیه‌السلام با معاویه، جنگ اعلام و منتهی به صلح ظاهری امام حسن می‌شود. یزید پرده‌داری می‌کند. سیدالشهداء (ع) قیام می‌نمایند. واقعه کربلا رخ می‌دهد. دو صف از هم جدا می‌شوند. اهل بیت و شیعیان اهل بیت، حسابشان از خلفا و سلاطین و تابعین آنها جدا می‌شود. پی‌ها ریخته و مهره‌ها انداخته و پرده‌ها بالا زده شده است. از این پس خطری که اسلام (و دنیا را) تهدید می‌کند، خطر شرک و خطر مخالفت و دشمنی علنی نیست. خطر تزویر است. گرگ به لباس میش در گله می‌آید. دورویی و دوزگی است و به اصطلاح و به وصف قرآن، نفاق است!

واقعه کربلا تذکاریه و اعلامیه‌ای است، برای نسل بعد از اسلام. نه تنها برای شیعه‌ها و برای اسلام بلکه برای دنیا! این هم توضیح لازم دارد: همه جا همین‌طور است. مگر در دنیای متمدن که ظاهراً دموکراسی و آزادی و سازمان جهانی حقوق بشری حکومت می‌کنند، غیر از این است.

سابقاً لوئی چهاردهم صریح می‌گفت «دولت یعنی من!» و علناً با مدعیان حکومت خود مختاری و آزادی خواهان می‌جنگید. اما حالا مگر کسی دعوی

۱. انسان / ۲۷: اینان این دنیای زودگذر را دوست دارند و آن روز دشوار را پس پشت می‌افکنند.

۲. بقره / ۲۵۶: ... هدایت از گمراهی مشخص شده است ...

استبداد می‌نماید؟ رژیم‌ها و زمامداران، چه در بلوک شرق و چه در بلوک غرب دم از آزادی و مساوات و حقوق بشریت و دموکراسی می‌زنند. ولی همه جا تزویر، همه جا ظاهرسازی، همه جا تبلیغات، همه جا دروغ... و همه جا نفاق حکومت می‌کند!

دنیای قرن بیستم را هم، مثل دنیای صدر اسلام و بعد از اسلام استبداد و فلسفه‌های نیچه‌ای و فاشیسم تهدید نمی‌کند. در زیر لباس و لوای بشریت و آزادی و حقوق انسانیت، تزویر و دورویی و دورنگی تهدید می‌نماید. کلنیالیسم رفته و می‌رود. ولی جای آن نئوکلنیالیسم یا استعمار نو (به اصطلاح آقای حسن صدر) می‌آید؛ و در ممالکی که قبلاً و ظاهراً هم مستعمره نبوده و آزادی و استقلال داشته‌اند، اعمال نفوذها و اعمال سیاست‌ها و منافع می‌نمایند. عمال خائن مزدور خارجی، در لباس مفاخر ملی و سنن باستانی عمل می‌نمایند.

جریان مشروطه ما مگر غیر از این بود؟ پس از فداکاری‌های اول که غالب آنها صادقانه بود، مگر همان اولاد و عمال استبداد روی کار نیامدند، و زمام در دست نگرفتند و ندارند؟

مگر با وجود کودتا، و بعد از کودتا با وجود همه حق‌کشی‌ها و آزادی‌کشی‌ها، کسی در مملکت ما خود را مخالف قانونی اساسی و مخالف اسلام معرفی می‌نماید؟ مگر آنها که مردم را می‌کوبند و حقوق بدیهی ملت را پایمال می‌نمایند، دم از استبداد یا بت‌پرستی و شرک و مسیحیت می‌زنند؟ مگر به زیارت حضرت رضا و کربلا و مکه نمی‌روند؟ ولادت پیغمبر را جشن نمی‌گیرند؛ و به دنیا پیغام نمی‌فرستند؟! آیه:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ»^۱

آیا مصداق زنده و جاری ندارد؟ واقعه کربلا آیا انطباق با عصر و زمان و آینده ایران و دنیا ندارد؟

حال برای چنین دنیایی و مردمی که باید در چنین شرایط درهم و برهم و فریبنده، زندگی کنند و حق و حقیقت و عقل و امید از دستشان در برود، اگر می‌خواستند تنبیه‌نامه و برنامه‌ای بنویسند و کتاب راهنمایی به رشته تحریر درآوردند، یا برای تأثیر

۱. بقره / ۲۰۴: در این دنیا کسی است از مردم که خدا را به درستی اعتقاد خویش گواه می‌گیرد و سخنش در باره زندگی این دنیا تو را شگفت می‌دارد، در حالی که کینه‌توزترین دشمنان است.

تربیتی و تبلیغی بیشتر، صحنه‌ای روی پرده سینما یا تأثر بیاورند و خلاصه تابلویی از وضع روانی و اجتماعی رسم کنند، چه می‌کردند؟
آیا بهتر از تابلوی عاشورا که در آن، صف‌ها و رنگ‌ها و نقش‌ها و خطوط کاملاً مشخص و متمایز و زنده است، ممکن بود؟

یک طرف این صحنه یا نمایشنامه خلافت اسلامی است، که تبدیل به سلطنت موروثی شده است. با همه نیرنگ‌ها و دسیسه‌ها و صحنه‌سازی‌ها و مفاسد آن: عیاشی‌ها، میمون بازی‌ها، تار و تنبورها، شراب‌خواری و سایر آلودگی‌ها و ننگ و نکبت‌های درباری! به دست لشکریان و خیل سربازان و مردمی که عده‌ای سست و بی‌اراده و «هَمَجَّ» مانند مردم کوفه، عده‌ای فرومایه و پروار شده، رؤسای تطمیع شده و وعده حکومت ری و فارس گرفته؛ مظاهری تمام‌نما از درندگی و رذالت، حيله و غیره ...
طرف دیگر جنبه دفاعی و متانت نه تعرضی، یک دنیا و یک پارچه خلوص و صفا و حقیقت، عاری از طمع ریاست و مقام. مظاهر تقوی، علم، درایت، غیرت، شجاعت، محبت. صبر و تحمل انواع محرومیت‌ها و اشد مشقات، فداکاری به سر حد اعلی از خود و از زن و بچه ...

علاوه بر آن، عدم تناسب نفرات و اطمینان کامل به عدم پیروزی ظاهری و یقین به شهادت، مع ذلک نشاط و حرکت! ...

چه تابلویی و چه نمایشنامه یا چه تراژدی تربیتی از این بهتر! با این تفاوت و امتیاز که بازیگران تراژدی کربلا، حقیقی هستند و صحنه واقعی است! ...
این سرمایه و ارمغانی است که اسلام و خاندان علی (ع)، برای ما به یادگار گذاشته است: واقعیت است، زنده است، عبرت و درس است، برنامه است.
از این سرمایه و ارمغان باید بهره‌برداری کرد.

از قرآن و سرمایه اسلام در دنیای تسنن، بهره‌برداری درستی نشد. خلفا و علمای آنها گفتند نماز بخوانید آن هم به جماعت. قرآن بخوانید آن هم با احترام تمام. حج بروید آن هم با جمعیت. مساجد بسازید با ابهت و نظافت... تمام سنن و احکام و تشریفات را انجام دهید، امام علی (ع) را که مصداق زنده و مجری کامل و آئینه تمام‌نمای اسلام و قرآن ناطق است، راه ندهید! اسم علی را هم نبرید (آلرژمی می‌آورد). ضمناً کاری و ایرادی به خلفا و امراء و حکام نداشته باشید. آنها «أُولُو الْأَمْرِ» و «وَأَجِبُ الْإِطَاعَةَ» هستند!

شیعیان، مدت‌ها اقلیت مبارز محرکِ فداکار زنده‌ای بودند و پیشرفت کردند، تا آنکه دولتی تشکیل دادند. دولت‌های آنها نام علی (ع) و اهل بیت را با جلال و احترام می‌بردند. عزاداری سیدالشهداء (ع) و اهل بیت عصمت را، با سنگ تمام و زینت و تجلیل فراوان به پا می‌داشتند. گفتند نوحه بخوانید و سینه بزنید اشک بریزید. زیارت بروید اسم سیدالشهداء را زنده و جاودان بکنید. اما فقط اسم و ذکر او را. حسین (ع) و شهادت حسین برای گذشته دنیا و آمرزش آینده یعنی آخرت شما بود. تاسی و تکرار عمل او مورد بحث نیست. به منظور و مقصد حسین (ع) نباید کاری داشت. مخصوصاً با زمان و زمامداران که خود از شیعیان و نوکران مخلص هستند، نباید کاری داشت! ... می‌بینید! بزرگ‌ترین مروجین تشیع و عزاداری سیدالشهداء (ع) در ایران، صفویه و قاجاریه بودند. ولی در عین حال صفویه، بزرگ‌ترین سفاکی‌ها و می‌گساری‌ها و کثافت کاری‌ها را کردند. در برابر گنبد شیخ لطف‌الله، عالی قاپو را با سالن‌های موزیک خانه و نقاشی‌های مرقص و مشروب می‌سازد. سیاحان خارجی که به دربار شاه عباس می‌آمدند، از فشار قلع‌های مشروب به تنگ می‌آمدند. شهر مقدس اصفهان آئین‌بندی می‌شد و مطرب‌ها و رقاص‌های نیمه‌عریان زن، دلربایی می‌کردند!... قاجاریه هم دیدید منحط‌ترین و خراب‌ترین و عیاش‌ترین سلسله‌ها بودند. ولی در زمان شاه سابق با منتهای عداوت و قدرت با آنچه عزاداری و روضه‌خوانی و زیارت است مبارزه شد. ولی سرانجام جسدش را مجبور شدند، در پناه حضرت عبدالعظیم تأمین دهند. و پس از آن:

«... وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ...»^۱

خلاصه آنکه چه زمامداران دنیا دار دنیا پرستِ تسنن، چه تشیع که همیشه اسلام و قرآن و اهل بیت را دشمن و مانع و مخالف خود دیده‌اند و به چشم مار خطرناک به آن نگاه می‌کرده‌اند؛ مصلحت ندیده‌اند مار را بکشند، بلکه دندان و زهرش را کشیده‌اند. مثل مارگیر، حتی آن را چاق و چله هم کرده، گذاشته‌اند بدود و بخزد. اما دندان گیر نداشته باشد! اسلام به صورت بادام یا گردوی خیلی درشت خوش هیکل خوش پوست ولی بی‌مغز در آمده است. نباید حقیقت و واقعیت و زندگی داشته باشند. این است آن ارمغان و آن سرمایه‌ای که شیطان و منافقین برای ما می‌آوردند و می‌خواهند! این است مسئله عصر و روز و خطر و وظیفه ما.

۱. بقره / ۲۰۴: ... در این دنیا کسی است که خدا را به درستی اعتقاد خویش گواه می‌گیرد.

رنگ‌ها و نقش‌ها در عاشورا _____ ۵۷

دشمن بزرگ و واقعی ما نفاق است. به معنای کامل و جامع کلمه. معجزه قرآن همان اهمیت فوق‌العاده‌ای است که به آن داده است. آن وقت می‌بینید در دعای سحرهای ماه رمضان که معروف و منسوب به حضرت ولی‌عصر (عج) می‌باشد به عنوان شاه بیت دعا می‌خوانند:

«أَنَا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ
تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ
وَ تُدِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ !»^۱

اگر خواسته ما و دعای ما این باشد؛ و اگر از سرمایه و ارمغان اسلام و تشیع بهره‌برداری کنیم و عهد و پیمان با سیدالشهداء را که در اول عرایضم ذکر شد، محکم بگیریم؛ پیروز خواهیم شد.

«وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»^۲

«وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ !»^۳

۱. از دعای افتتاح شب‌های ماه مبارک رمضان: (خدواندا) ما دولتی گرامی از لطف تو خواهیم که بدان، اسلام و مسلمین را عزت بخشی و نفاق و منافقان را ذلت دهی.
۲. روایت: هیچ دگرگونی و هیچ قدرتی نیست مگر از آن (و توسط) خداوند.
۳. اعراف / ۱۲۸: ... و سرانجام نیک خاص پرهیزکاران است.

**مبارزات سیاسی
و
مبارزات مذهبی**

به نام خدا

مبارزات سیاسی، مبارزات مذهبی*

« كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ »^۱

این مسأله اگر برای تمام ملت ایران مطرح نباشد لااقل برای عده‌ای مطرح است که «مبارزه چه نوع باید باشد؟» البته عده‌ای جواب آن را داده و خود را بی‌نیاز از طرح مسئله می‌دانند. هر یکی از آن دو جهت را بالبداهه طرد شده می‌دانند. عده زیادی هم هستند که اصلاً خود مبارزه را مطرح می‌دانند. وقتی که در یک موضوعی این اندازه اختلاف وجود داشت می‌ارزد که مورد مطالعه قرار گیرد. بنابراین ما از اساس مطلب یعنی از خود مبارزه شروع می‌نماییم و مبارزه را به معنای اعم و وسیع کلمه می‌گیریم.

* این اثر در سال ۱۳۴۱ تهیه شده است و در همان سال توسط نهضت آزادی ایران چاپ و منتشر گردید. در سال ۱۳۴۲، همزمان با آغاز محاکمه سران و فعالین نهضت آزادی ایران در دادگاه تجدیدنظر نظامی، توسط نهضت آزادی ایران در خارج از کشور تجدید چاپ گردید و چون نایاب شده بود، با اضافه کردن برخی یادداشت‌ها در فرودین ۱۳۵۵ مجدداً توسط نهضت آزادی ایران در خارج از کشور تجدید چاپ و منتشر گردید. و پس از انقلاب اسلامی نیز بارها تجدید چاپ شد اکنون این اثر با استفاده از چاپ شهریور ۱۳۶۰، با مختصری ویرایش تقدیم می‌گردد (ب. ف. ب.).

۱. آل عمران / ۱۱۰: شما نیکوترین گروهی هستید که به مردم عرضه شدید، [زیرا یکدیگر را] به شایستگی فرا می‌خوانید و از ناپسند باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید.

مقصود از مبارزه

مبارزه، مقصود ما از کلمه مبارزه چنین خواهد بود:

«مقابله کردن یک شخص یا جمعیت یا ملت با وضع حاکم موجود به قصد

تغییر آن و تبدیل به وضع مطلوب»

و این مقابله باید توأم با مخاطره باشد؛ مخاطره مالی، بدنی و حتی جانی.

اگر مخاطره و خسارت در کار نبود، آن را تلاش یا تکامل خواهیم گفت.

وضع حاکم موجود که می‌گوییم، ممکن است حکومت و تسلط یک شخص یا

دسته و یا دولت و یا سیاستی باشد.

حکومت داخلی و خارجی، آداب و سنن یا افکار و عقاید نیز ممکن است به

عنوان وضع حاکم موجود گرفته شود.

مثلاً عمل «کپرنیک» و «گالیه» و مخالفت و سماجتی که در زمینه حرکت و

کرویت زمین با معتقدات علمی حاکم بر افکار زمان خود کردند و خود را به

مخاطره انداختند، مبارزه محسوب می‌شود. همچنین مبارزه و محاجه «سقراط» با

معاصرین خود که هم توأم با مخاطره و مرگ بوده است و هم تغییر و تبدیل عظیمی

در فکر و زندگی به وجود آورده است.

انقلاب کبیر فرانسه و استقلال آمریکا یا انقلاب اکتبر در روسیه شوروی نمونه‌های

اجتماعی ملی و سیاسی مبارزه می‌باشند و نظایر زیاد دارند: مانند انقلاب اخیر

الجزایر، قیام «فیدل کاسترو»، انقلاب مشروطیت ایران، افسانه کاوه آهنگر و غیره.

در زمینه مذهبی و اجتماعی نیز می‌توان ظهور اسلام، خروج موسی (ع) و

بنی اسرائیل بر فرعون از مصر، قیام و هجرت حضرت ابراهیم (ع)، دعوی مانی، قیام

لوتر و مذهب پروتستان و غیره را نام برد.

خلاصه آنکه امثال آن فراوان است، در تمام دوره‌ها و در میان تمام ملل و ممالک

و در زمینه‌های مختلف دیده شده و دیده می‌شود. بنابراین باید گفت این امر اختصاص

به یک نژاد و انحصار به یک زمان ندارد؛ امری است طبیعی و توأم با زندگی بشر،

تاریخ انسان نیز چیزی نیست جز تاریخ مبارزات او برای زندگی بهتر و یا مطلوب.

محصول مبارزه

دنیا آنچه دارد؛ یعنی سرمایه‌های تمدن و اخلاق و معتقدات بشری، مدیون همین

مبارزه‌ها و انقلاب‌هاست. مبارزه در مسیر تاریخ بشر در حکم جهش‌های (Multions)

قانون تکامل انواع موجودات زنده است. اگر این جهش‌ها و آن مبارزه‌ها و انقلاب‌ها نبود، نسل‌ها و انسان‌ها به وضع قبلی باقی می‌ماندند؛ یعنی هلاک شده و از بین رفته بودند. زیرا می‌دانیم شرایط محیط چه برای انواع موجودات و چه برای انسان دائماً در تغییر است و بدون اعضا و افزار و افکار جدید نمی‌توان تناسب با محیط تازه و تسلط بر مشکلات و شداید پیدا کرده و کلیه ادیان، افکار فلسفی، نظریه‌های علمی، اصلاحات کشاورزی، تحولات عمیق اقتصادی، پیدایش کارخانجات و صنایع جدید و حتی ابتکارات بزرگ هنری به منزله نردبان تمدن می‌باشد که با جهش و تکان و تهدید صورت گرفته و عده‌ای نیز در این تکان و خیزها ساکن یا ساقط شده‌اند. در هر حال، قافله تمدن پیش رفته است و به‌طور کلی می‌بینیم وضع آن قوم یا ملت و مملکتی که مبارزه کرده و خود را از اسارت و بندهای قبلی بیرون آورده‌اند، بهتر شده است.

ممالک متحده آمریکا شمالی بعد از احراز استقلال توانست آمریکا بشود و الا مستعمره‌ای مانند کانادا یا استرالیا می‌بود که دنباله‌روی و ریزه‌خواری از انگلستان می‌کرد.

هندوستان قبل از جنبش ملی و فداکاری‌های گاندی یک کشور پهناور زرخیز ولی توسری‌خور بی‌ارزش و احترام بود اما حالا در ردیف کشورهای معتبر آسیا درآمده و صاحب نقش و اثر در سیاست شده به لحاظ اوضاع داخلی و وضع اهالی گام‌های بسیار بلند برداشته است.^۱

تمدن جدید اروپا و جهش عجیب علوم و صنایع بعد از مبارزات رنسانس پدیدار شده؛ همچنین عربستان قبل از اسلام و بعد از اسلام و ممالک مسلمان شده را مقایسه کنید...، همه جا محصول‌های پربار و درخشان مبارزات را می‌بینید.

بنابراین کسانی که با اصل مبارزه مخالفند و تن‌پروری و راحت‌طلبی خود را زیر پرده‌های لطیف مسالمت‌جویی و مصلحت‌اندیشی و حفظ نفوس مخفی کرده و قیافه حق به‌جانب عقلانی اتخاذ می‌نمایند؛ در حقیقت، دشمن خود و خلق می‌باشند. مسلک و دعوی آنها بر خلاف سنت طبیعت و مشیت خلقت است.

کنت دونوئی (Conte due nouy) صاحب کتاب معروف سرنوشت بشر (L'homme et sa destinée - human destiny) (ترجمه عبدالله انتظام) می‌گوید:

۱. این جزوه در سال ۱۳۴۱ تهیه و منتشر شده است. از آن زمان تا به حال (۱۳۶۰) تغییری در وضع هند و سیاست داخلی و خارجی آن بعد از مرگ نهر و رخ داده است.

«زندگی یعنی یک سلسله پیوسته از حالات عدم تعادل یا نارضایتی».

شخص در وضعی که هست ناراضی و ناراحت است (مثلاً از خانه اجاره‌ای خوشش نمی‌آید یا شغل و مقام خود را کوچک می‌داند) و خود را در وضع عدم تعادل می‌بیند. بنابراین تلاش می‌کند تا از آن وضع بیرون آمده وضع بهتری احراز نماید. اما از همین وضع نیز پس از مدتی دل‌سرد و ناراضی می‌شود: عدم تعادل جدید، تلاش جدید، ترقی جدید. و قس علی ذلک.

چگونه مبارزه پیش می‌آید؟

پس از هر تکان و تحول حاصله از مبارزه وضع آنهایی که مبارزه کرده یا از ثمرات مبارزه استفاده کرده‌اند، خوب می‌شود و نسبت به سایرین تفوق و تسلطی پیدا می‌کنند و شاهین ترازوی زندگی به طرف آنها متمایل می‌شود. در حالی که دیگران در شرایط کهنه و نامساعد قرار می‌گیرند، اینها پیش می‌روند و آنها عقب می‌مانند یا پس می‌روند. مثلاً قوم هجوم کنند و تازنده، قلاع نظامی و اراضی حاصل‌خیز را تصاحب می‌کند و سایرین را به جاهای ضعیف و کم حاصل می‌راند. یا خانواده‌ها و ملت‌هایی که پیشروان ماشین شدند، توانستند کارخانه تأسیس کنند موضوعات بهتر و ارزان‌تر سازند، پیشروان را ورشکست و تبدیل به کارگران خود کنند.

تفوق اولیه و نقدی که به تدریج و به صورت تصاعدی نصیب دسته اول می‌شود، آنها را روز به روز قوی‌تر و مرفه‌تر می‌سازد و طبقه یا طبقات مقابل را ناتوان و ناراحت‌تر می‌نماید. در گروه اول، رفته رفته تن‌پروری و فساد و در گروه دوم نارضایتی و پرکاری و هشیاری و عصبانیت ایجاد می‌شود و به صدا در می‌آیند و مطالبه حقوق خود را می‌کنند و با گروه اول دشمن می‌شوند. آنها برای حفظ موقعیت خود و پس‌زدن مخالفین دست به دفاع و تعرض می‌زنند و اعمال زور و فشار می‌نمایند. این خود سبب افزایش نارضایتی و پرخاش‌جویی و مخالفت می‌شود. دسته حاکم محدودیت‌ها و فشار بر طبقه مظلوم را شدت می‌دهد؛ راه و چاره‌ای هم جز شدت عمل ندارد. برای آنکه اگر مدارا کند و موافقت پیش گیرد، طرف تشویق و چیره شده جای او را خواهد گرفت. بنابراین مثل نوسان‌های یک پاندول از هر طرف زمینه بالا می‌رود و دیر یا زود مبارزه منفجر می‌شود و به انقلاب و شورش می‌کشد....

هر وقت مبارزه و تحولی رخ داده، چنین بوده است. یعنی مانند گلی که برگ‌های آن از غنچه می‌شکافد و غنچه نیز از شاخه سر در می‌آورد، مبارزات و قیام‌ها محصول همان درخت اجتماع در حال رشد است. ولی عکس قضیه صحیح نیست. یعنی هر اجتماع در هر حال و هر وضع موجودی که به سود و تسلط دسته‌ای باشد، خود به خود و فوری، مبارزه و انقلاب بیرون نمی‌آورد و مبارزه، بی‌زحمت و خرج و خطر، صورت نمی‌گیرد. لازم بوده است عده‌ای برخاسته و خود را فدا کرده باشند؛ تا صرف مال و صرف وقت و صرف جان نشده، نتیجه‌ای حاصل نگشته است. این اصل کلی است و استثنا بردار نیست. همه تحولات و ترقیات؛ در رأس آن، فداکاری و خون بوده است.

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ...»^۱

عوامل مبارزه

این برنامه با هدف نیک و عالی و نجات نه تنها مفت و مسلم فراهم نشده است، بلکه به دست و به مقصد و به عمل مردم شده است و می‌شود:

«وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ ...»^۲

۱- اگر از فساد در زمین و محیط زندگی مردم جلوگیری به عمل نیاید، زمین و زندگی خود به خود رو به فساد و خرابی می‌رود. بشر و اجتماع بشری میل به فساد و فشار و هلاک دارد.

ثبات وضع و حالت سکون، خود یک نوع فساد است. فساد باید دفع شود. پس مبارزه با فساد مشیت الهی و وظیفه بشری است.

۲- به دست کی و چگونه؟

به دست خود مردم؛ از راه مبارزه و دفع دسته فساد کننده.

آیه کلی و قطعی است و می‌بینید با مشاهدات و تجربیات تاریخی و با ساختمان و روحیات بشری انطباق کامل دارد.

۱. آل عمران / ۹۲: هرگز نایل به نیکی و کمال مطلوب نخواهید شد، مگر آنکه از آنچه دوست دارید مایه بگذارید....

۲. بقره / ۲۵۱: و اگر چنین نبود که خداوند گروهی از مردم را به وسیله گروه دیگر دفع نماید حتماً زمین - یا محیط زندگی - فاسد می‌شد....

دست خدا یا دست ما ؟

اینکه گفتیم دست خدا در کار است و روی مقتضیات طبیعی و عوامل منطقی موجبات نارضایتی و مبارزه‌ای و جهش خود به خود فراهم می‌شود و نباید ناامید بود، باعث نشود که به جبری مسلک بودن و درویش‌مآبی متهم شده و عملاً به انتظار فرج دست روی دست بگذاریم و تماشا کنیم. و یا مثل روشنفکرهای سطحی بگوییم جبر تاریخ و اقتضای زمان چنین می‌کند و چنین می‌خواهد و بالنتیجه دنباله‌رو حوادث و چشم به دست جریان‌ها و سیاست‌های خارجی بشویم.

البته مبارزه، ورقی از اوراق تاریخ بشریت و مظهری از مظاهر مشیت است و همان طور که گفتیم همیشه یک سلسله مقدمات و سیر مشترک و تدارکات دارد. وقتی آن مقدمات و موجبات فراهم شد تغییرات و تحولاتی هم در جامعه بروز می‌کند و زمینه برای مبارزه آماده می‌شود؛ بنابراین نباید با توجه به وضع روحی حاضر، اکثریت ملت خود را ناامید کنیم.

می‌بینیم در دنیا ملتی را درویش مسلک‌تر و توسری خورتر از هندی سراغ نداشتیم که تسلیم محض بلا دفاع امپراطوری قهار و زبر دست انگلستان بودند^۱ و یا در تاریخ انقلاب کوبا خواندیم که جزیره کوبا مثل گنجشگی که در چنگال عقاب باشد در اختیار آمریکا بود و توده مردم بی‌سواد و بی‌سلاح آن سرنوشتی برای خود غیر از رنج و مرگ و رضا نمی‌شناختند؛ مع ذلک تکان خوردند و پیروز شدند. و یا در گذشته یک اقلیت سرافکنده دست به زنجیر کشیده‌ای چون بنی اسرائیل، علی‌رغم قدرت فرعون، به مصداق:

«وَأُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۲

قیام کردند و نجات یافتند.

این شواهد واقعیت دارد و آن حرف‌ها و امیدواری‌ها درست است و همه کارها دست خداست اما ما هم بی‌اثر و بی‌وظیفه نیستیم. بر حسب اینکه خود معتقد و

۱. البته مردم هند، به خصوص مسلمانان هند، سال‌ها علیه سلطه انگلیس مبارزه کردند و مقاومت‌ها نمودند. اما به تدریج شکست خوردند و سپس با تسلط فرهنگ استعماری و بر اساس طرح انگلیس‌ها، مردمی شدند سازشکار ظلم‌پذیر.

۲. قصص / ۵: و ما بر آن هستیم که بر مستضعفان روی زمین نعمت دهیم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم.

مستشعر باشیم یا نباشیم خیلی مطلب فرق می‌کند. نانی هم که می‌خوریم در حساب نهایی و کلی قوانین حیاتی، خدا روی کرده است و بعد هم که در دهان گذاشتیم به قدرت و رحمت او هضم و جذب و دفع شده است. ولی از ناحیه خود ما هم یک همکاری لازم بوده است و الا با گرسنگی و مرگ مواجه شده بودیم. باز هم آیه قرآن خودش را تفسیر و تکمیل می‌کند و به راحت طلبی و کنارنشینی ما جواب می‌دهد و دستور می‌دهد:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ...»^۱

آیه کاملاً کلی و قطعی است. نه پای خواهش و تمنا در آن می‌آید نه معتقدات و دعا. خدا حاضر نیست هیچ‌گونه بهبودی به حال و اوضاع ما بدهد مگر اینکه خود ما تغییر و تکانی به خود بدهیم. کما آنکه اگر وضعمان بد باشد تقصیر آن باز به گردن خودمان است.

در این آیه و در تاریخ مبارزات و پیشرفت‌های بشری اسمی و نقشی (البته نقش اساسی و اصلی) از سیاست‌ها و تمایلات خارجی نمی‌بینیم؛ تصمیم و تغییر و تکان همیشه از خود شخص یا ملت شروع می‌شود و بنا به ضرب‌المثل «از تو حرکت، از خدا برکت» همین که مردمی حاضر به فداکاری و مبارزه شدند رحمت خدا و موافقت تصادف‌ها و استفاده از تضادها و سیاست‌ها پشت سرش می‌رسد.

برداشتن سدها و حجاب‌ها

کار خلقت و طبیعت پر از خیر و برکت و رحمت است و عمل اصلی را او انجام می‌دهد. عمل ما در مسیر صحیح مشیت قرار گرفتن و برداشتن موانع و پرده‌هاست. همان‌طور که عمل یک قابله دلسوز این است که بگذارد رحم زانو کار خود را انجام دهد و به موقع نوزاد را بیرون دهد. فقط مواظبت نماید که اگر عوارض و آلودگی‌هایی هست بر طرف سازد.

همین‌طور یک زارع زمین را شخم می‌زند و بذر می‌پاشد و در حقیقت محیط و زمین را برای عمل طبیعت و کاری که هوا و خاک و باد باید انجام دهند مساعد می‌سازد و سنگ‌های مزاحم و علف‌های هرزه مخالف را دور می‌نماید.

۱. رعد / ۱۱: همانا که خداوند وضع قوم و ملتی را - در جهت خوب یا بد - تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها خودشان را تغییر دهند....

فن مدیریت نیز در این است که حداکثر همکاری و حسن انتخاب کارمندان و انتظام را در اداره خود برقرار نماید تا افراد آنچه در استعداد و امکان دارند بیرون داده و از محصول مجموعه آنها مطلوب اعلی به دست بیاید.

در مورد مبارزه یا جهش که لازمه نجات و سعادت است نیز باید کار با میدان دادن به طبیعت و بر طرف کردن مفاصل و موانع باشد تا درخت انقلاب و مبارزه بارور و بذر آن به زمین پاشیده شود. بذر که پاشیده شد. جرثومه آن نیش می زند و با همه ریزی و نرمی، زمین سست را می شکافد و از میان صخره ها سر در می آورد. حکایت آن سی نفر اصفهانی زمان سقوط اصفهان را حتماً شنیده اید که یک نفر افغانی آنها را به صف کشیده، خواست سرشان را ببرد. دید خنجر همراهش نیست، گفت: همین جا باشید بروم خنجرم را بیاورم ... آن سی نفر فکر یا جرأت نکردند که به سر آن یک نفر بی اسلحه بریزند و خفه اش کنند... جرأتش را نداشتند، یعنی غیرتش را نداشتند.

بنابراین کافی نیست شخص یا ملتی در وضع مادی بدی قرار گیرند باید علاوه بر ناراحتی جسمی و مادی یا اصولاً سواى این قسمت، یک ناراحتی و نارضایتی روحی توأم با نیروی درونی یا غریزی هم در او پدیدار شده باشد.^۱ وقتی حالت عصیان و پرخاش و مبارزه توأم با مخاطره ظاهر می شود که ناراحتی و نارضایتی از جسم به جان و از جان به دل و به روان سرایت کند و کارد به استخوان برسد؛ اما نه آن استخوان عضوی آهکی، بلکه استخوانی که می گویند «فلانی آدم استخواندار و صاحب رگ و عصب است»؛ یعنی با تمام وجودش.

وقتی چنین حالتی پیدا شد و در نظر آدم آنچه که از دارایی مادی و راحتی زندگی دارد بی ارزش و بی خاصیت شد و دنیا با فراخی و فراوانی اش بر او تنگ گردید و به اصطلاح قرآن:

«... وَ ضَاقَتْ عَلَیْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ...»^۲

۱. آنچه که حرکت اجتماعی را به وجود می آورد وجود فقر و بدبختی نیست. بلکه آگاهی بر آن است آگاهی بر آن و آگاهی بر ظلم و ستم است.

در اینجا منظور از «نارضایتی روحی توأم با نیروی درونی یا غریزی ...» آن است که انسان آزاد خلق شده است و دو صفت ممیزه اختیار و اندیشه او را از حیوانات جدا ساخته و این «فطرت» اوست. لذا انسان فطرتاً ضد ظلم و اسارت و بردگی (همه انواع آن، منجمله اسارت و بردگی فکری) است. بنابراین با استشعار به ظلم... بلافاصله ناراحتی عمیق درونی - که پایه های زنده شدن فطرت انسانی است - بروز می کند. آلیناسیون، فطرت انسان را از او می گیرد و نظام های استبدادی و استعماری انسان را آینه می کنند. ۲. توبه / ۲۵: ... و زمین آنچه به آنها داده است، برای آنها تنگ و غیرقابل تحمل می گردد....

آن وقت است که مبارزه، مبارزه واقعی دوام دار و اثر دار شروع می شود. گاهی اوقات این تحریک غیرت و ایجاد حالت عصیان و جهش به مبارزه، در اثر ناراحتی ها و ناملایماتی است که به خود شخص وارد شده، گرسنه و کوفته گشته یا دشنام و ننگ شنیده باشد و یا در اثر مشاهده و احساس ناملایمات و بی عدالتی ها است که به دیگری وارد می شود. مثلاً مادر و فرزند و کسانش را آزار داده باشند یا هم کیش و هم وطن و هم نوع را در مصیبت و مظلومیت ببیند و وجداناً یا از روی عقیده و اعتقاد ناراحت شود.

پس در هر حال مبدأ حرکت هر واحد، تألمات و تأثیرات روحی است نه مادی و عالم مبارزه نیز عواطف و غرایز و عقاید می باشد، یعنی به طور کلی معنویات، نه مادیات. اتفاقاً در جنبش های استقلال طلبانه بیشتر آن رفتارها و جریان هایی که غرور ملی و حیثیت انسانی مردم را جریحه دار می کند نقش اساسی را به عهده دارد؛ نه مسائل اقتصادی و اشکالات مادی.

از عوامل روانی بسیار عمیق و قوی افراد بشر هنوز هم حس خودخواهی مقایسه ای و ناراحتی و طغیانی است که هر کس از احساس پست تر بودن و عقب افتادن خود نسبت به دیگران و بزرگان پیدا می کند. شاید قسمت عمده تلاش ها و نگرانی های مردم و مراتب و مدارجی که نایل می شوند تحت تأثیر همین مسائل درونی غریزی باشد. روی این حساب، پیشقدمان انقلاب و محرکین اصیل مبارزات، بیشتر «حساس ها» هستند. حساسیتی که با در تماس بودن و تماشای بیچارگی های مادی خود و هم نوعان تحریک می شود یا کیفیات حیثیتی و شخصیت و ملیت و معنویات دیگر سبب آن می شود.

مشکلات مادی و محرومیت ها بهانه و مدارک زنده مبارزات می شوند و مستعجل هستند. به طور کلی ممکن است زمینه یک مبارزه، مادی باشد اما پشت پرده و راننده و مدیر، چیز دیگری است؛ معنویات است!

این محرک معنوی در مبارزه های موسوم به سیاسی، احساسات غریزی و عواطف

۱. در هر حرکتی محرک ها و انگیزه ها دو دسته هستند.

در هر مبارزه، خواست های مادی، در خواست های صنفی و محرومیت های طبقاتی همه انگیزه های روبنایی هستند که می توانند و ممکن است از عوامل و محرکات حرکت در مراحل ابتدایی باشند. اما در مراحل بعدی در اثر تکامل حرکت، محرکات و انگیزه های زیربنایی بروز می کنند. انگیزه های روبنایی بازتاب و انعکاس انگیزه های زیربنایی هستند.

۷۰ _____ مجموعه آثار (۱۱)، مباحث اعتقادی و اجتماعی است و خود کار می‌باشد (اتوماتیک)، اما در مبارزه‌های مذهبی و عقیدتی جنبه ارادی و حالت مستشعر را دارد.^۱

موارد تجانس و تفاوت مبارزه‌های سیاسی و مذهبی

بنابراین اختلاف اساسی و اصولی مابین مبارزات سیاسی و مذهبی وجود ندارد. محرک در هر دو، روحیات و معنویات است. فطرت بشری و مشیت الهی است که عمل می‌نماید. تجانس، در ریشه و مبدأ وجود دارد و اگر تفاوت و اختلافی باشد، علاوه بر جنبه غریزی و ارادی بودن، در نوع و سطح هدف است. در مبارزه‌های مذهبی اصیل هدف حد اعلائی کمال مطلوب و حالت جامع آن است که در مفهوم «رضای خدا» خلاصه می‌شود ضمناً شخص مبارز، استشعار به هدف و عمل خود داشته به امر دین و به تشخیص عقل عمل می‌نماید نه به امر غضب یا قدرت و دولت‌طلبی یا عاطفه و عصبیت و غیرت. شاید شاخص و نمونه ممتاز خالص آن رزم علی (ع) با مرحب است که می‌دانید چگونه بوده است و چرا علی (ع) خود را کنار کشید و پس از فرو نشستن خشم مبادرت به بریدن سر او کرد.

به لحاظ نتایج نیز تجانس‌هایی مابین این دو نوع مبارزه وجود دارد؛ یعنی از یک طرف، مبارزات مذهبی صحیح، همیشه آثار مادی با برکت و موجبات سلامت و قدرت و نعمت را در برداشته است: مانند خروج موسی (ع) که بنی اسرائیل را به ارض موعود و به سیادت با شکوه‌ترین سلطنت رسانده است و نهضت اسلام که آبادی و فراوانی و قدرت و تمدن و هنر و علوم را به قیاس بی‌سابقه در قلمرو فوق‌العاده وسیعی گسترانیده است.^۲ از طرف دیگر، انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی و غیر مذهبی نیز توأم با نوید تصفیه‌های اخلاقی از مفسد و آلودگی‌های اجتماعی و موت ملکات معنوی عالی از قبیل گذشت و برادری و فداکاری و خدمت به نوع می‌باشند.

۱. البته مقصود ما از مبارزه‌های مذهبی اسم‌گذاری ظاهری و عناوین قراردادی نمی‌باشد. چه بسیار جنگ‌ها و جدال‌هایی که تحت عنوان مذهبی، جنبه عصبی قوی و نژادی و ملی یا مادی و فریبکارانه داشته است. مبارزه‌های مذهبی آنهایی را می‌گوییم که صرفاً در راه حق و عقیده و برای دفاع یا پیشرفت آن و یا به قصد قربت و انجام فریضه‌های دینی صورت گرفته است.

۲. تأثیرات نهضت و انقلاب اسلام بر تاریخ بشر و توسعه و تکامل علوم انسانی، دامنه‌اش حتی تا به امروز هم محسوس و مشهود است. اکثر علوم بنیادی، نظیر ریاضیات (جبر و هندسه و غیره)، فیزیک و شیمی و نظایر آن یا به دست مسلمان‌ها پایه‌گذاری شد یا به دست آنها تکمیل گردید.

دست خدا در هر دو جا هست. یک جا از آستین وحی و به صورت وظیفه دینی، تا آنجا که خداوند به پیغمبر در قرآن می‌فرماید:

«فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا...»^۱

محل بروز و ظهور هر یک از مبارزات

از تفاوت‌های دیگری که می‌توان ما بین این دو نوع مبارزه قایل شد محل و محیط بروز و ظهور آنهاست.

مغرب زمین از زمان یونان قدیم و پیش از آن مهد افکار اجتماعی و ملی و عواطف انسانی و مبارزات سیاسی بوده است. اما مشرق زمین مهد پیغمبران و مظهر احساسات روحانی و دینی و شیوع مبارزات مذهبی بوده است.

البته در دو طرف از هر دو نوع مبارزه و جنگ‌ها تاریخ نشان می‌دهد. ولی تمایل رنگ‌ها و تکیه قدم‌ها در هر طرف به یک سمت خاص است و آنجا که نمونه‌های اعلی را بخواهیم در افکار و اشعار و عقاید و هیجان‌ها و اعمال سراغ بدهیم تمایز و تفاوت کاملاً آشکار است.

طبیعی است، چیزهایی که در میان ملت‌ها و سرزمین‌ها سابقه ممتد و مکرر تاریخی و توسعه جغرافیایی داشته باشد، حتماً کیفیات و خصوصیات طبیعی و ریشه‌داری می‌باشد که نه تنها در آب و خاک و فضا جایگزین نگردیده است بلکه در نژاد و در ساختمان جسم و روان افراد سرشته شده است. چنین مشخصات و صفات ممیزه به سهولت و سرعت تغییر پذیر نیست و نمی‌توان خصال دیگری را به دلخواه و دستور جانشین آن کرد.

ملاحظه کنید در حالی که در یونان قدیم پس از جنگ‌های «مد» روحیه و مفهوم بشری تبدیل به روحیه و پیوند ملی شد و در روم اندیشه (ایده) ملت و دولت از پیش از میلاد مسیح مفهوم و مصداق و مقبولیت داشته است، در ایران ما تا بعد از انقلاب مشروطیت و تماسی که با فرهنگ و رسوم اروپایی پیدا شد و به‌طور سطحی و تقلیدی بسیاری از مفاهیم و قوانین غربی را پذیرفتیم، قبل از آن مردم و دولت‌های درک و

۱. انفال / ۱۷: شما آنها را نکشتید بلکه خدا کشت. و وقتی تیرانداختی تو نبودی بلکه خدا انداخت تا به این وسیله مؤمنین به گرفتاری و آزمایش خوبی در آیند....

علاقه چندانی نسبت به مفاهیم ملیت و ایرانیت نداشته‌اند. توجه دینی و دلبستگی‌ها از حدود ممکن و شهری تجاوز نمی‌کرده است. شاهد آن اسامی و عناوین دائمی است که علما و شعرا و سایر برجستگان قوم انتخاب می‌نموده‌اند (از قبیل: حسن دامغانی، حسن شیرازی، محمد گلپایگانی، احمد لاریجانی، محسن کنی و غیره. حتی در بعضی از مناطق ایران، مثلاً آذربایجان، به انتسابات جزئی‌تر محله‌ای و کوچه‌ای بر می‌خوریم مثل امیرخیزی خیابانی، کوچه مشگی و غیره). در دیوان شعرا و کتب نویسندگان - فردوسی را که کنار بگذاریم - کمتر به اسم ایران بر می‌خوریم. حتی مرد جهان دیده بلندنظر نوع دوستی چون سعدی که «بنی آدم اعضای یکدیگرند» را سروده است، وقتی از ایران دور و گرفتار غربت و اسارت می‌شود هیچ گاه از ایران یاد نمی‌کند، بلکه آرزوی شیراز و خاک و آب و اهل آنجا را می‌نماید.^۱ همین طور جنگ‌هایی که در ایران رخ داده است:

اولاً، جنبه قیام یا دفاع ملی را نداشته، به فرماندهی و دستور چپاول گران و امیران و پادشاهان بوده، لشگر از خود اراده و اختیاری نداشته است؛ ثانیاً، برای مصونیت یا تمامیت ارضی کشور به عمل نیامده است و اگر رمان‌های تقلیدی جدید یا افسانه‌های قدیم را کنار بگذاریم کمتر کسی در این سرزمین برای «وطن» یا برای «آزادی» و «حکومت عمومی» و حتی برای «شاه ایران» اشک ریخته است و سنگی به سینه زده است. اما برای خدا و امام‌زاده و ملا چقدر مردم اشک ریخته و می‌ریزند و پای علمشان سینه می‌زنند؟!

چقدر برای وظایف و علایق دینی خرج می‌کنند، زحمت می‌کشند، احساساتشان به جوش می‌آید، تعصب به خرج می‌دهند، می‌کشند و کشته می‌شوند؟! احساسات و معتقدات مذهبی چه محرک قوی برای هرگونه عمل اعم از اخلاقی و خرافی بوده است؟!

هر وقت مردم به میل و پای خود راه افتاده‌اند یا به دنبال پیش‌گامی جمع شده‌اند - چه در قیام‌های خودشان در دوره خلفای بنی‌عباس و اموی، چه در شورش‌ها و فتنه‌های حسن صباح، چه در جنگ‌های صفویه علیه عثمانی و چه در ظهور بایبیه و

۱. رجوع شود به کتاب «مکتب سعدی»، نگارش آقای کشاورز صدر، به قسمتی از مقدمه که بحث وطن پرستی سعدی است.

بهائیه و حتی در انقلاب مشروطیت - همه شما علایق دینی و عواطف و عقاید مذهبی و تأثیر و تعصب‌های آنها را مشاهده می‌کنید.

در انقلاب مشروطه اگر پیش‌قدمی و پیشوایی رهبران بزرگ روحانی و احساس وظیفه و پاداش دینی در کار نبود ابداً چنین جنبش و فداکاری‌ها به وقوع نمی‌پیوست. کما اینکه در اردوی مخالف یعنی استبداد هم باز تبلیغ و تحریک از طریق افکار دینی و پیش‌انداختن پیشوایان مذهبی صورت گرفت.

سیاست‌های خارجی از دیر زمان به این نکته تاریخی و نژادی و روانشناسی توجه کرده‌اند که سعی داشته‌اند به طور مستقیم و غیر مستقیم در روحانیت ما رخنه کرده و به طوری که می‌دانیم برای خود و برای دربار، ایادی مرموزی در آن جمع فراهم کرده‌اند. این حقیقت نه تنها در ایران شیعه بلکه در سایر کشورهای شرقی مسلمان و حتی هندوستان بودایی جلوه گر است. در آنجا که نهرو وارث ثمرات و مبارزه‌های گاندی شده است - به طوری که می‌دانید گاندی را مردم هند بیشتر به دیده یک مرد روحانی از جان گذشته و فیلسوف نوع دوست می‌شناختند و تبعیت و احترام می‌کنند تا به عنوان یک مرد انقلابی سیاسی - و تازه، گاندی بساط تبلیغ و تحریک خود را روی سفره گسترده‌ای که زمینه کاملاً دینی و فلسفی خاص هندی و جنبه ضد غربی و ضد مسیحی داشته و به دست امثال ویوکانادا (۱۹۲۰-۱۸۶۲) و راماکریشنا (۱۸۸۲-۱۸۳۴) و دایاندا سار ساواری (۱۸۸۳-۱۸۲۴) بافته و پرداخته شده بود پهن کرد.^۱

ایرادهای هر یک

ما در این بحث کاری به حقیقت و حقانیت یا بطلان مذهب و مکاتب فلسفی و روحانی که مردم مشرق زمین از جمله ایران را به وجد و حرکت و به قبول خرج و زحمت و احیاناً قیام و نهضت واداشته است نداریم. می‌خواهیم بگوییم در این محیط، زمینه فکری و روحی مردم برای مبارزات به صورت مذهبی فوق‌العاده آماده‌تر بوده است تا برای مبارزات تحت لوای ملی و ایده‌آل‌های انسانی موسوم به سیاسی. در هر حال، نسبت به هر دو نوع مبارزه انتقادهای و ایرادهایی هست.

۱. به کتاب «خودجوشی»، نگارش مهندس بازرگان، صفحه ۱۴ و «تاریخ ادیان»، درس‌های دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد، رجوع شود.

«خودجوشی»، پنجمین اثر مندرج در مجموعه آثار (۲) می‌باشد که با نام «بعثت (۱)» در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب. ف. ب)

مثلاً در مورد مبارزه مذهبی ممکن است بگویید: بلی در گذشته چنین بوده است و تعصب و تحریک‌های مذهبی لازمه دوران نادانی و عقب‌افتادگی ملت‌هاست. اما در قرن معاصر که ارتباطات و تعلیمات توسعه یافته و چشم و گوش‌ها باز شده است، مردم دیگر برای خرافات و به‌دنبال آخوندها راه نمی‌افتند و به‌خوبی می‌توانند درک مفاهیم عالی‌ملیت و استقلال و آزادی و دموکراسی و شرافت و سوسیالیسم و غیره را بنمایند. به‌علاوه، با تجربیات دردناکی که از عوام‌فریبی و کهنه‌پرستی و احیاناً شیادی و خیانت بعضی از وعاظ و مدعیان پیشوایی دینی داریم نباید عنان خود و عوام را باز به دست آنها داده، پیش از پیش از قافله تمدن و تجدد عقب بیفتیم.

در مورد مبارزه‌های ملی و سیاسی نیز می‌گویند که غالباً دیده‌ایم خوب شروع می‌شود و سر و صدا و ادعا راه می‌افتد، اما رهبران و رهروان وسط راه شل می‌شوند؛ وقتی به خطرات و محرومیت‌های شدید برمی‌خورند، پس می‌زنند یا متوقف می‌شوند و آن حرارت و مداومت و از خودگذشتگی و جسارت دیده نمی‌شود. حساب‌های مصلحت‌اندیشی و موقع‌شناسی و فرصت‌طلبی و حفظ نفس و نفرت پیش می‌آید. نظرها به مقتضیات داخلی و موقعیت‌ها و سیاست‌های خارجی معطوف می‌شود، معمولاً سطحی و تقلیدی بوده و عمق و استحکام ندارد. به‌علاوه، به محض مختصر موفقیت و حتی قبل از آن اختلافات پیش می‌آید و سپس جاه‌طلبی‌ها و سوءاستفاده‌ها ظهور و بروز می‌کند. از همه اینها گذشته و همان‌طور که تجربه نشان داده است، مبارزات سیاسی پایه و سایه‌ای در قشرهای ملی ندارد و منحصر به طبقات دانشجویان و عده‌ای از روشنفکران می‌شود....

حساب مطلب هم روشن است و قبلاً قابل پیش‌بینی می‌باشد. چون بالاخره انسان، انسان است و جان شیرین و زندگی راحت را دوست دارد، وقتی مواجه با محرومیت و خطر و خداحافظی شد پای استدلال و حساب در میان می‌آید.

میکروب‌های مسموم کننده مبارزه در ایران

در ایران پاره‌ای عوامل داخلی و خارجی وجود دارد که نگذاشته و نمی‌گذارند مبارزه نضج بگیرد و دست طبیعت مثل جاهای دیگر دنیا کار خود را انجام دهد. این است که یک ملت ساکتِ راکدِ خوار شده‌ایم و از مشروطیت و قانون اساسی ما خبری نیست.

عامل خیلی داخلی و درونی، روح رضا و تحمل و سازگاری است که خصلت ذاتی ما شده و ایرانی را حاضر به قبول هر وضع و تن دادن به هر سختی و ننگ می‌نماید. خصوصاً که بعضی شعرا و عرفای گذشته برای آن محمل‌های ادبی یا فلسفی یا دینی هم درست کرده ما را از دنیا و آخرت منحرف ساخته‌اند.

ما باید ریشه چنین معتقدات و روحیات را که تخم تن‌پروری و تنبلی خودمان است و هیچ اساس اسلامی و منطقی ندارد و منافی با سنت ائمه اطهار (علیهم السلام) و اصول تشیع است، از زمینه فکرها و دل‌ها براندازیم. آن وقت، اعتیادها و آلودگی‌های تخدیر کننده روزافزون که به طرق گوناگون به صورت دود و آب و بانک و رنگ، از راه افیون و حشیش و اخیراً هروئین و عرق و انواع مشروبات الکلی یا آوازاها و موسیقی‌های شهوت‌انگیز و خمارکننده و بالاخره نمایش‌های هنری و تلویزیون و سینما و تصاویر تحریک کننده مجلات و غیره، که دائماً در سینه‌ها و دماغ و گوش و چشم و مغزهای مردم فرو کرده می‌شود و اعصاب و افکار را تخدیر می‌نماید، مزید بر علت شده مجالی برای احساس ناراحتی و بروز نارضایتی و ظهور عکس‌العمل‌های تکان دهنده باقی نمی‌گذارد.

اگر کسانی واقعاً در این مملکت اهل مبارزه هستند و درد ملت و مملکت را دارند ولو آنکه مقید به دستورهای دین و حرمت مسکرات و مخدرات و شهوات نباشند، وظیفه دارند با چنین عادات و اعمال بجنگند. خصوصاً که به نحوی می‌بینند که سیاست‌های استعماری و برنامه‌های دولت‌های استبدادی همیشه مروج و اشاعه دهنده این قبیل فحشاء و فسادها می‌باشند و از این راه سعی دارند مردم را راضی و سرگرم کرده و آنها را در بی‌هوشی و بی‌رمقی نگاهدارند. همین طور قمار که چه آفت خانمان برانداز و بر باد ده سرمایه‌های ملی است.

وجود نفت و عایدات مسلم آن که از دست خارجی‌ها به دست دولت‌ها داده می‌شود، یک عامل دیگر منحرف کننده بسیار قوی و خنثی کننده ایادی بیدار کننده طبیعی در ایران می‌باشد.

توضیح آنکه اگر مملکتی روی پای خود ایستاده و کفیل مخارج و اداره خود باشد، ناچار است به تلاش و تدبیر پردازد ولی اگر در اداره امور، نظام روابط از راه صحیح و عادلانه خارج شده و کارها به دست نااهل سپرده شود و رعایت اصول و دقایق اداری و فنی و اقتصادی و قضایی و غیره به عمل نیاید، به زودی خلل و خرابی و توقف در ارکان و در اجزای آن کشور بروز می‌کند و مردم دچار مشکلات و محرومیت‌ها

و فقر و فلاکت می‌شوند. بنابراین زمامداران و مردم آنجا یا از اول حواسشان را جمع می‌کنند و راه‌های درست را پیش می‌گیرند و یا اگر غفلتی و خطایی کردند و سرشان به سنگ خورد، فوری برمی‌گردند و آدم می‌شوند.

به این ترتیب با توجه به پیشامدهای دائم زندگی و رقابت‌هایی که از خارج، عرصه را بر هر جامعه‌ای تنگ می‌کند، فکر و بازوی‌شان را پیوسته به کار انداخته، نه تنها متوقف نمی‌شوند، بلکه برای بقا و توفیق در میدان مسابقه حیات، هر روز ابتکار و ابداعی هم بروز می‌دهند و ترقی می‌نمایند.

اما اگر مملکتی از یک طرف بی‌خیال و سهل‌انگار باشد و از طرف دیگر، هر تنبلی و خطا و انحرافی از اصول طبیعی مشی زندگی و اداری نمود، آثار آن دامنگیرش نگردد و یک لکه‌باشی و ممر عایدات مسلمی داشت که دست و بازوی او را نگاه داشته و نگذارد زمین بخورد و هر قدر ولخرجی و ولنگاری کرد، قوت لایموتی در حلقش چکاند و عصاره و روغنی در چرخ‌های زنگ زده بی‌بندوباریش ریخت که بالاخره از گردش نیفتد... چنین کشور و دستگاهی هیچ وقت از کار نمی‌افتد و نمی‌میرد. اما اصلاح هم نمی‌شود و در حقیقت بی‌کار و بی‌عار و مرده است.

بدتر از عایدات آن شکلی نفت، کمک‌های اقتصادی و نظامی و سیاسی و وام‌های بلاعوض و با عوض است که مرتب از چپ و راست به محض اینکه می‌بینند حال احتضار و رفتن نزدیک است، به پیکر ناپایدار آن تزریق می‌نمایند!

این سرپرستی ظاهراً دلسوزانه و عامیانه سیاست‌های خارجی و سایه‌ای که بر سر هیأت‌های حاکمه دست‌نشانده خود داشته و دارند، بزرگ‌ترین سد راه عمل عوامل حیات‌بخش طبیعت و مانع مبارزه و تکامل می‌باشد. به همین دلیل است که می‌بینیم در کشور ما این اندازه اختلاس‌ها و افتضاح‌ها بروز می‌کند، بی‌عرضه‌ترین و نالایق‌ترین افراد در رأس حساس‌ترین مقامات قرار می‌گیرند؛ چنان بی‌کاری و بی‌حسابی و بی‌بندوباری و بی‌اعتنایی به کلیه اصول اداری و فنی و علمی در وزارتخانه‌ها و مؤسسات و اجتماعان حکومت می‌کند. چه وقت‌ها و عمرها و استعداد‌های بی‌کران که خروار خروار هدر می‌رود؛ چه غفلت‌ها و خلاف‌ها و کثافت‌کاری‌ها که نمی‌شود... مع‌ذلک، هیچ‌طور نمی‌شود! باز صبح دکان‌ها و بازار و ادارات و مدارس باز می‌شود و مردم به‌سر کارشان می‌روند. کاری نمی‌کنند و مع‌ذلک آخر روز یا آخر ماه چیزی گیرشان می‌آید و شب سفره شام و بستر خوابشان پهن می‌شود. باز همان جریان فردا تکرار

می شود... و اگر امر خالص خدا یا دست باز طبیعت کار خودش را می کرد تا به حال صد بار از بین رفته بودیم... یا آدم شده استقلال و آزادی و ارزشی در دنیا می داشتیم. اما قبل از آنکه سیاست‌های خارجی به این صورت در کشور ما و به خرج خود ما وضع مصنوعی ضد مبارزه و ضد حیاتی ایجاد نمایند، قرن‌ها بود که رژیم‌های سلطنتی و استبدادی نهال شخصیت و آزادی و غیرت را در این مرز و بوم از بیخ برکنده، به جای آن دانه‌های تملق و دناوت و تلون مزاجی و نوک‌صفتی و ناامیدی را به هر طرف کاشته، علف‌های هرزه را پرورش داده بود (بدیهی است که روح اطاعت‌پیشگی و قره‌نوگری و ارباب‌پرستی و گدامنشی، روح مبارزه و انقلاب را در جنین خفه می کند!).

مبارزه ، در خانه ایران را زده است

بالاخره :

«وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ...»^۱

هر درختی میوه خود را می دهد و اگر یک حس کور شد، حس دیگر هوشیار می شود.

۲۵۰۰ سال سلطنت بالاخره نمی تواند فطرت و اساس خلقت را به هم بزند و غیرت و غرایز و مشاعر را به کلی از بین ببرد. نظم و آرامش و تأمین ضروریات و نظارتی که از طرف استعمار می شود نیز مانع خرابی‌های دیگر نمی شود. همان تسلط و قدرت، موجبات زوال و اضمحلال خود را می سازد.

نه آن شوکت و قدرت استبداد قاجار مانع انقلاب مشروطیت شد؛ نه آن سیاست زیرکانه کهنسال انگلستان توانست جلوی ملی شدن نفت و نهضت پرافتخار ما را بگیرد و نه این فشار و اختناق عجیب و حمایت‌های همه جانبه سیاست‌های خارجی از حکومت بعد از کودتا خواهد توانست ترس و خاموشی را پایدار ساخته جلو قیام عظیم و بی سابقه و دنباله‌دار دینی را بگیرد.

هم مچ سیاست‌های خارجی با آن تدبیرها و تزویرها باز شد و هم دستگاه استبدادی غیر ملی با بیدادگری‌ها و با غرور و بی‌اعتنایی‌هایش به مخالفین و موافقین و عجزی که علی‌رغم تبلیغات دروغ و ادعاهای بی‌شرمانه‌اش در اداره و آبادی مملکت نشان داد، قهرأ همه را به ستوه و هوشیاری آورده است و هر قدر زمان جلو برود شدیدتر

۱. انعام / ۱۸ یا ۶۱ : و اوست قاهری بالاتر از همه بندگان خویش...

و آشکارتر خواهد شد. راه پس ندارد و چاره‌ای جز پیشروی در جهت فشار و فساد و خرابی ندارد. اگر کمی مدارا و یا سستی نشان دهد، ملت تحریک شده، تشویق می‌شود و از ضعفش استفاده‌های بیشتر در تقویت خود و تخریب او خواهد کرد. بنابراین چرخ روابط حکومت و ملت ایران روی همان غلطکی افتاده است که در کشورهای انقلاب کرده و نجات یافته، افتاده بوده است.

خلاصه آنکه مبارزه و انقلاب، در خانه ما را زده است و ملت را صدا می‌کند! باید بیدار شویم و به‌راه بیفتیم! برای به‌راه افتادن هم لازم است انتخاب طریق نماییم و تصمیم بگیریم.^۱

انواع مبارزه

حال که ضرورت و خاصیت مبارزات معلوم شد، می‌توانیم نزدیک‌تر شده و تکلیف خود را مطالعه کنیم.

عادتاً مبارزه‌های اجتماعی را به دو نوع تقسیم می‌کنند: سیاسی و مذهبی؛ نوع اول را مخصوص و متوجه احتیاجات و امور دنیایی می‌دانند و نوع دوم را جنبه اخروی می‌دهند.

محرک و مقصد مبارزات سیاسی را بیشتر، به عوامل مادی می‌شناسند؛ از قبیل تأمین غذا، مسکن، امنیت، آسایش، قدرت، و غیره؛ در صورتی که در مبارزه‌های مذهبی معتقدات دینی و عشق و اطاعت خدا یا تعصبات مذهبی را محرک دانسته و مقصد مبارزه کنندگان را بهشت و تأمین دنیای آخرت می‌دانند. مخصوصاً با تبلیغات و ادبیات کمونیست‌ها، هدف و عامل مبارزه‌های سیاسی در خاطر بسیاری اشخاص صرفاً به طرف مادیات و اقتصادیات گراییده است. افزار تولید را منشأ تحولات و انقلابات می‌دانند و بدی و خوبی شرایط مادی زندگی شالوده اعتراضات و برنامه‌ها را تشکیل می‌دهد. نه تنها ماتریالیست‌ها بنا به اصول مکتب خود چنین عقیده‌ای را تبلیغ می‌نمایند؛ بلکه روشنفکران زیادی که نظر و عقیده‌ای جز به مادیات زندگی ندارند از آنها تبعیت کرده و محرومیت‌ها و سختی‌های مربوط به خوراک و پوشاک و تفریحات را موجب نارضایتی‌ها و جنبش‌ها می‌دانند. حتی آمریکایی‌ها که خود را قطب مخالف و منکر اصول کمونیسم می‌دانند عکس‌العمل شان، عیناً مانند ماتریالیست‌ها، بر اساس اقتصادیات و مادیات است. در مبارزه با کمونیسم، متوسل به پرداخت وام و

۱. این جزوه در سال ۱۳۴۱ و قبل از تأسیس و تشکیل و ظهور و بروز سازمان‌های انقلابی نوشته شده و بالاخره موجب پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ شده است و درستی و صحت پیش‌بینی‌ها را نشان می‌دهد.

کمک‌های بلاعوض و بالا بردن سطح زندگی و تأمین وسایل خوش گذرانی ملی که در معرض و خطر کمونیسم هستند می‌گردند. تجدد خواهان کشور ما نیز برای تحریک مردم و تکان دادن افراد در جهت اصلاحات و تمدن، دائماً خیابان‌های زیبا و آسایش‌های مغرب زمین را به رخ ایرانیان می‌کشند.

محرک واقعی مبارزات

اما حقیقت چنین نیست. در خود انقلاب‌های لیبرالیسم و سوسیالیسم و کمونیسم هم که به خاطر طبقات محروم و رنجبر صورت گرفته و در جهت بهبود شرایط اقتصادی اثر کرده است، کمتر اتفاق افتاده که انقلاب از میان خود آن طبقه محروم سر زده و به دست آنها شروع شده باشد. به این دلیل که می‌بینیم مثلاً پیشروان و پایه گذاران انقلاب فرانسه و سوسیالیست‌های اولیه و لیبرال‌های انقلابی غالباً طبقات مرفه یا متوسط بوده‌اند نه از بیچارگان و کارگران.

کارل مارکس، گاندی، فیدل کاسترو، بن‌بلا و لنین هیچ کدام کسانی نبودند که از فقر و ذلت و رنج بوده یا اگر دنبال شغل و حرفه خودشان (استادی، وکالت عدلیه، افسری، روزنامه‌نگاری و غیره) را می‌گرفتند، نمی‌توانستند گلیم خودشان را به راحتی از آب در بیاورند و وضع مادی مطبوعی نداشته باشند.

بسیاری از رهبران مبارزه‌های اجتماعی و علم‌داران انقلاب از داخل طبقه مقابل یا لاقط طبقه متمایل بر می‌خواستند. حتی آنها که مانند آبراهام لینکلن در آمریکا به جنگ با بردگی و نجات غلامان قیام کردند، کاکا سیاه توسری خور نبودند.

به علاوه، وقتی از درجه صرف مادی نگاه کنیم، هر گونه مبارزه و قیام مخلصانه، لاقط برای کسانی که در مراحل اولیه وارد میدان می‌شوند، نقض غرض است؛ زیرا سبب از دست دادن مادیات می‌شود. به عوض آنکه فکر و وقتشان صرف پول درآوردن و احراز مقام بشود، به بیراهه می‌افتند و مقداری از پول جیب و راحتی‌شان را نیز روی آن می‌گذارند؛ سپس شغل و درآمدشان را از دست می‌دهند؛ و چه بسا که منجر به دوری از خانواده و از دست دادن جان هم بشود.

در زمینه ملت‌ها و ممالک تحت حمایت یا نفوذ دولت‌های قوی نیز این نقض غرض پیش می‌آید. اگر دنبال استقلال و استغنا نروند، دارای نظم و درآمد و مخصوصاً امنیتی هستند و می‌توانند از خیلی کمک‌ها و استفاده‌ها بهره‌مند شوند و

خوش خوشک پیش بروند، ولی همین که درد آزادی و استقلال آنها را می‌گیرد و سر و گوش‌شان می‌جنبند، اول دفعه مواجه با یک فرمانفرمای قلدر و ناراحتی و فشار روی پاره‌ای افراد می‌شوند. اگر کله شقی بکنند تضییق‌های اداری بیشتر شده، منتهی به انحصارهای اقتصادی از ناحیه دولت ارباب می‌شود. ارز را بلوکه می‌کنند، جلو صادرات را می‌گیرند، اعتبارات را می‌بندند، تحریکات و ناامنی ایجاد می‌نمایند... (الحمدالله که ما نمونه‌هایش را در ملی کردن نفت خودمان دیدیم و مکرر شنیدیم که دشمنان خارجی، همین تضییقات و محرومیت‌ها را که لازمه هر مبارزه و مقدمه هر پیروزی است، چگونه علیه ملت حربه کردند و خائنین دولتی آنها را دلیل خطا و خیانت پیشوای پیش‌بین و بزرگ ما جلوه می‌دهند).

وقتی می‌بینیم افراد و اقوام مبارز با علم به این جریانات و محروم شدن از مادیات و حتی پس از چشیدن مزه تلخ شکنجه‌ها و شهادت‌ها (که در کام آنها بسیار شیرین است) باز دست بر نمی‌دارند و مبارزه را دنبال می‌کنند، پس معلوم می‌شود چیز دیگری غیر از مادیات و آسایش‌های حیات موجود است که محرک مبارزه می‌شود. اتفاقاً آن مبارزات و نهضت‌ها یا حمله‌هایی که صرفاً برای مادیات یعنی خورد و خوراک و مسکن بوده است، به دنبال خود از هر دو طرف خرابی و خاموشی به بار آورده است. مانند یورش چنگیز و آتیلا که برای چپاول و توسعه مسکن بوده است؛ یا حمله اسکندر که برای کشورگشایی و شوکت‌طلبی صورت گرفته است؛^۱ در چنین مبارزه‌هایی، بهبودی و فزاینده‌گی خیلی کمتر برای بشریت فراهم شده است.

نقش مادیات در مبارزات

در مبارزات و نهضت‌های آزادی‌خواهانه و مترقیانه، البته مادیات بدون نقش و اثر نیستند؛ ولی نه نقش اصلی و انحصاری. مسلماً گرفتاری‌ها و فشارهای طاقت‌فرسای زندگی و محرومیت‌ها و اختلاف وضعیت‌ها و به طور کلی نارضایی‌ها، در تحریک احساسات و ایجاد انقلابات، ملازمه دارند و غالباً شرط لازم می‌باشند ولی شرط کافی نیستند.

اگر بدی شرایط مادی، شرط لازم و کافی برای مبارزه و انقلاب بود می‌بایستی در مردم یا در جامعه‌هایی که شرایط مادی بسیار بد حکم‌فرما است عصیان و شورش

۱. در جنگ‌های اول و دوم جهانی نیز که محرک و انگیزه جلب و تأمین منافع مادی و اقتصادی مورد نظر بود چه خرابی‌های عظیمی که به بار نیامد.

شعله‌ور شود. اما می‌بینیم حتی خبری نمی‌شود و آن مشت مردم فلک‌زده به راحتی تن به بیچارگی می‌دهند؛ از خود می‌پرسند برای چه تن به زجر و کشته شدن بدهیم؟ اگر تحریک‌های عصبی و غضبی و غریزه فداکاری در آنها ضعیف باشد - و در ایرانی‌ها مثل اینکه غالباً چنین باشد - و حساسگری به کار افتد، ناچار پس می‌نشینند یا لااقل عقب‌راه حل سازشکاری رفع و رجوع‌کننده‌ای می‌روند، تا فرصت مناسب‌تری گیر بیاورند.

استثنایی در این زمینه پیش می‌آورند و حزب توده را مثل می‌زنند. البته حزب توده ایران ایجاد حرکت و حرارت غیر منتظره‌ای در طبقات مختلف جوانان نمود و نمونه‌های شایان تحسینی به لحاظ انضباط و مقاومت و فداکاری بروز داد؛ اما دو نکته را نباید از نظر دور داشت. یکی اینکه حزب توده ابداً بنیاد و مظهر ملی ایرانی نداشته، از خارج الهام می‌گرفت و کمونیسم جهانی آن را اداره می‌کرد. همین اعتقاد و اتکایی که افکار داخلی، بنا به عادت بیگانه خواهی، به یک مکتب اجتماعی اروپایی و قدرت تبلیغاتی نظامی و سیاسی آن داشته، عامل بسیار مؤثری در اداره و در پیشرفت عملیات آن بوده است. دیگر اینکه مسلک کمونیسم با وجود مظاهر فلسفی و تعصبات شبه مذهبی که به آن داده شده و خیلی مهم بوده، بالاخره نتوانست در این کشور دوام پیدا نماید و با اولین حمله جدی حکومت، مخالفت خاموش شد. در صورتی که مذهب زرتشتی، اسلام و شاخه‌های آن و فرقه‌های دینی و مسلک‌های فلسفی مختلف، اعم از حق و باطل که هر کدام به نوبه خود در معرض دشمنی‌ها و شکنجه‌های فراوان واقع شده‌اند، هنوز کم و بیش برقرار و پایدارند.

کدام نوع مبارزه را انتخاب کنیم؟

این سؤال جواب ندارد. اگر کسانی هستند که اهل مبارزه سیاسی باشند منعشان نمی‌کنیم، جلویشان را نمی‌گیریم، سهل است که تأیید و تشویق‌شان هم می‌کنیم. مبارزه در راه آزادی و عدالت در هر حال مقدس است، حرکت و هدف آن مطلوب می‌باشد. اگر در بعضی افراد محرک و مبدئی وجود دارد و کمال مطلوب‌های ملی و انسانی و آزادی‌خواهی و شرافت‌جویی آنها را به این طرف می‌کشاند، چه بهتر؛ بسم الله، بفرمایید. بدیهی است که همه مردم یک جور فکر نمی‌کنند و یک نوع سلیقه و ذائقه ندارند. ما هم منکر این نیستیم که عواطف انسانیت و غرایز بشریت در افراد وجود

۸۲ _____ مجموعه آثار (۱۱)، مباحث اعتقادی و اجتماعی داشته و دارد و منشأ عشق و عمل‌های بزرگ می‌شود. کسانی که بهره‌مند از آن و حساس نسبت به آن هستند و چشم و دست به چیز بالاتری ندارند، این سرمایه و نیرو را به کار برند؛ دعای ما و زبان ما و قدم ما بدرقه راه آنهاست. با کمال میل و رغبت همقدم و همسفرشان می‌شویم.

اما اگر کسانی هم بودند - و ما فکر می‌کنیم اکثریت با این دسته است - که بدون انکار ارزش و اهمیت وطن‌دوستی و ملیت و آزادی و شرافت و نوع‌پروری، یک چشم‌انداز دورتر و بالاتری داشتند که شامل اینها و بالاتر از آنها و جامع تمام ارزش‌ها و کمالات انسانی بود و در قالب دین و قرآن به نام خدا آن را خواندند و خواستند؛ کاملاً بجا و به‌مورد است که به عشق و به‌امر او مبارزه بنمایند. زیر پرچم جاودان :

«وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ»^۱

و با سرود عاشقانه :

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۲

در راه جانبازی به راه بیفتند و خود را از ابتدا مشمول :

«هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلاَّ إِحْدَى الْحُسَيْنِ...»^۳

بدانند!

البته چنین مقام و معرفت در همه کس؛ یعنی در آن اکثریت نیست. تعداد بسیار قلیلی می‌توانند مشمول و مؤمن کامل بدان باشند، اما آنهایی هم که در مراحل ضعیف‌تر و پایین‌تر قرار گرفته‌اند و از جنبه‌ی خدایی و دینی پاک، درک عدالت و حقیقت و خدمت به خلق را نمی‌نمایند، باز دارای چیزی بیشتر از آنهایی که اصلاً اعتقاد یا انقیادی به مبانی دینی ندارند هستند. یعنی تا حدود عاطفی و انسانی و غریزی، مثل آنها می‌باشند. بعد مختصر عقیده‌ای و اتکایی هم بر عوامل درونیشان مزید شده است. پس خیلی بیشتر و بهتر قابل تحریکند.

بنابراین بدون اینکه بخواهیم مبارزه سیاسی را نفی یا منع کنیم، باید بگوییم آن

۱. آل عمران / ۱۶۹ : مبدا تصور کنید آنها که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارش روزی داده می‌شوند.

۲. بقره / ۱۵۶ : ... ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.

۳. توبه / ۵۲ : ... آیا برای ما انتظاری غیر از یکی از دو خوبی را دارید؟...

صورت عام و جامع و شامل مبارزه در ایران، مبارزه مذهبی است؛ خصوصاً که با تعلیم و تربیت و تمرین می‌توان خیلی سطح فعلی را بالا برد و بر شماره آن افزود (آن دسته‌ای که «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱ مبارزه می‌نمایند و با بینایی و علاقه‌مندی در راه اصلاح و آزادی مردم قدم بر می‌دارند).

البته به شرط آنکه فراموش نشود که هیچ‌گاه نباید دین را در خدمت و آلت دست سیاست قرار داد. آن ایمان و عملی که با ظاهر مذهبی ولی به قصد غیر مذهبی و غیر عشق الهی ولو مشروع و ندانسته صورت گیرد، نه به درد دنیا می‌خورد و نه آخرت. ایمان و عملی که با قصد مذهبی است نباید اصالت خود را از دست بدهد. آن نوع مبارزه مذهبی می‌تواند مؤثر و ارزنده باشد که به وظیفه دینی و به حکم همان معتقدات الهی انجام گیرد.

نگرانی‌ها

آن نگرانی‌ها و ایرادها که در مورد مبارزات مذهبی اشاره شد، هیچ‌یک وارد نیست. دوران علایق دینی و مذهبی نه تنها در ایران و در دنیا سپری نشده است، بلکه به صورت ساده‌تر و عالی‌تر، از عمق افکار و عقول و از سطح احتیاجات و ادراکات جوش می‌زنند.^۲

در ایران نیز می‌بینیم در دانشجویان و در جوانان، آمادگی و تشنگی مخصوصی برای معارف قرآن و وظایف اجتماعی دینی وجود دارد و به‌خوبی خریدار کالاهای پاک شده و اصیل اسلامی می‌باشند و در آنها تنبه و محرک‌هائی ایجاد می‌نماید. اتفاقاً چون چشم و گوش‌ها بازتر شده است و بشر بیشتر رشد کرده، بهتر از گذشته درک تعلیمات و کمال مطلوب‌های انبیاء را می‌نماید.^۳

اما توهم اینکه مبارزه مذهبی یعنی دنباله‌روی کورکورانه از یک عالم دینی و دور افتادن از افکار اجتماعی و اطلاعات مترقی جهانی نیز صحیح نیست. ما به هیچ وجه معنی مبارزه مذهبی را تقلید کورکورانه از پیشوای دینی، در ردیف مسائل

۱. دعا: به نام خدا و برای خدا و در راه خدا.

۲. به کتاب‌های «خداپرستی و افکار روز» و «حکومت جهانی واحد»، از تألیفات همین مؤلف مراجعه شود.

۳. پذیرش شهادت و استقبال از آن توسط مسلمانان متعهد و مجاهد که در چند سال اخیر بروز و ظهور کرده‌اند و با پایمردی خود حماسه آفرینی‌ها کرده‌اند، نمونه‌های زنده از این انسان‌های طراز نوین می‌باشند. و ملت ما ناظر تأثیرات شگرف اعمال آنهاست.

فقهی متداول نمی‌دانیم. همان‌طور که برای مرجع تقلید تبصر و اعلمیت در مسائل مربوطه و عدالت و فقاقت کامل شرط شده است، رهبر مبارزه مذهبی و سیاسی نیز باید در مقام و موضع خود صاحب سابقه و صلاحیت و مقبولیت عامه باشد. تجربه سنوات اخیر به خوبی نشان داده است که رشد مردم ایران آن قدر شده است که از این جهات اشتباه نکنند. دیدیم بعد از آنکه یک پیشوای روحانی و رهبر مبارزه بسیار متنقد و محجوب راه خود را از راه ملت جدا کرد، چگونه مردم او را رها کردند و یک روحانی شجاع روشنفکر گمنام، ولی عالی‌قدری که مردانه وارد میدان مبارزه شد، چگونه مردم توجه و تبعیت کردند.

اتفاقاً مسأله تقلید و مرجعیتی که در شیعه وجود دارد امتیاز دین و شاهی بر دعوی ما می‌باشد. برخلاف اهل تسنن که به اقرار خودشان باب اجتهاد را بسته‌اند و تبعیت از مجتهدین هزار سال پیش می‌نمایند، در مذهب تشیع دستور اینست که از فقیه عادل اعلم زنده بصیر به مسائل و احتیاجات زمان، که بر اساس کتاب خدا و سنت پیغمبر از روی عقل در مورد حوادث و ابتلائات استنباط نماید و رأی دهد، پیروی نمایند. همین مرجعیت و اجتهاد زنده که اصول الهی و سنن نبوی را بر مقتضیات بشری تطبیق دهد و تکلیف مردم را تعیین نماید، ضامن تجدد و تناسب مذهب شیعه است با تحولات جهان.^۱ حال اگر غفلت و عدم توجهاتی در گذشته جریان داشته است، ایراد به اصل مطلب نمی‌شود و خصوصاً که از این جهت بیداری و نهضت امیدوار کننده‌ای اخیراً پدیدار شده و مراجع تقلید خود را مسئول امر اجتماع نیز می‌دانند. این نکته نیز قابل تذکر است که طرز تعیین مرجع در مذهب شیعه کاملاً جنبه انتخابی و دموکراتیک داشته و مردم هستند که با تفحص و توجه به مقام دانش و تقوی و بینش و کفایت مجتهد اعلم، مرجع خود را اختیار می‌نمایند و اگر احیاناً اشتباه و انحراف‌هایی مشاهده نمایند، می‌توانند برگردند و به دیگری رجوع کنند. بنابراین به‌طور خلاصه، نه تنها نگرانی‌ها مورد نداشته، در صورتی که مردم مختصر هوشیاری و علاقه‌ای به وظایف خود نشان دهند رفع خواهد شد، بلکه مبارزات مذهبی می‌تواند از یک دستگاه تشکیلاتی و تبلیغاتی وسیع نیرومند ریشه‌دار موجود استفاده نماید و با مختصر تجدیدنظر و تطبیق و تغییرات لازم آن را تکمیل و تجهیز برای برنامه‌های فعلی کند.

۱. به کتاب «بحثی در باره مرجعیت و روحانیت»، نگارش عده‌ای از دانشمندان، مراجعه شود.

اشتباهات گذشته تکرار نشود

در مقایسه‌ای که نسبت به دو نوع مبارزه نمودیم، تنها نظر به آینده نداشته و خواسته‌ایم علم نوظهوری را پیشنهاد کرده باشیم. در گذشته چنین بوده است، چه در انقلاب مشروطیت، چه در مبارزه‌های پراکنده و محلی و مختلفی که تا روی کار آمدن شاه سابق صورت می‌گرفت^۱ و چه در نهضت ملی کردن نفت و مقابله با توده‌های و در نهضت مقاومت ملی و قیام ملی و قیام دینی، بسیاری از کارگردانان و اکثریت کارکنان و فداکاران مبارزین، افراد مسلمان و مؤمن بوده و برحسب علاقه و تحریک دینی در صف مبارزین قرار می‌گرفته‌اند و قبول رهبری دیگران را می‌کرده‌اند. ولی تا آنجا که خطر و ضرر بوده جلو می‌رفته‌اند اما پس از خاتمه غائله، به سر کار و زندگی خود بر می‌گشتند^۲ و علاقه‌ای به نتیجه‌گیری از مبارزه و اداره بعدی کار نداشته‌اند. مثلاً بعد از انقلاب مشروطیت و تغییر اساسی حکومت؛ آنهایی که فداکاری‌های بزرگ کرده، ایستادگی نموده و از ملت بودند؛ از صحنه کنار رفتند و یا کنارشان زدند و کالت و وزارت و اداره امور در دست نیمه‌مبارزان موقع‌شناس و گاهی همان مستبدین معاند قرار گرفت. معتقدین و متدینین به لحاظ شخصی یا مرامی، نقشی یا وظیفه‌ای به عهده نگرفتند. حتی در احزاب و اجتماعات و مطبوعات نیز وارد نشده (یا کم وارد شده)، زمام امور و افکار را در دست، در اختیار دسته اقلیت گذاشتند. اقلیتی که نسبتاً فعال تر بودند ولی به طوری که همه قبول دارند، غالباً غیر ملی و عاری از تقوی و معتقدات محکم دینی و شرافت اخلاقی سیاسی بوده، دانسته و ندانسته عامل سیاست‌های شوم داخلی و خارجی شدند.

تقصیر متدینین ملت، اعم از خواص و عوام، این است که هدف موقت و نظر کوتاه داشته‌اند و خود را موظف به نجات و حسن اداره و سعادت جامعه نمی‌دیدند. یا نشسته‌اند و یا به دکان و منبر و محراب خود برگشته‌اند. این اشتباه (یا گناه) از این به بعد نباید تکرار شود. مسئله مبارزه را باید به عنوان یک فریضه مذهبی - امر به معروف و نهی از منکر و دفاع و جهاد فی سبیل الله به صورت کلی و کامل آن - نگاه کرد؛ از مراحل سستی و کندی و منفی اول آن گرفته تا اداره مبارزه و فداکاری برای رسیدن

۱. قیام جنگل در گیلان، قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان، قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان و قیام تنگستانی‌ها در فارس...

۲. البته از همان رهبران و فعالین هم افرادی بودند که تا سرحد مرگ کوشیدند؛ شکست خوردند اما تسلیم نشدند، و جان در راه هدف‌ها باختند.

۸۶ _____ مجموعه آثار (۱۱)، مباحث اعتقادی و اجتماعی
به پیروزی و سپس بهره‌برداری و هوشیاری و مسئولیت و اداره بعدی اجتماع.

توسل به قرآن

آیه‌ای که در ابتدای کلام عنوان کردیم در یک سطر مطالب و مقاصد ما را خلاصه کرد. می‌توانیم دستورالعمل و برنامه‌های خود را از آن استخراج نمائیم:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...»^۱

در آیه شریفه، چهار مرحله یا چهار رکن وجود دارد:

أُمَّتْ؛

أُخْرِجَتْ؛

لِلنَّاسِ؛

تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ.

أُمَّتْ ؛ یعنی جمعیت و مکتبی که دارای هدف و مقصد «ام» مشترک بوده، مجتمع و متشکل هم باشند. بنابراین شامل ایدئولوژی و تشکیلات است.

أُخْرِجَتْ ؛ یعنی خارج شده یا خروج کرده باشند. از کجا؟ از خانه و زندگی و شهر و مسکن مألوف. یا به‌طور عام‌تر، از صدف خودخواهی بیرون آمده، قدم به جهان بزرگ بگذارند و نظر به سایرین اندازند.

لِلنَّاسِ ؛ یعنی برای مردم و به سود آنها. تشکیل جمعیت و حرکت به خارج باید برای خدمت به مردم و نجات و سعادت آنها باشد. «ناس» هم به معنی عام آن، دور از منافع خاص قومی و نژادی و مسلکی است. خدمت به خلق و انسانیت است.

تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ؛ هدف اصلی و برنامه بعدی را تعیین می‌کند. آن وحدت در عقیده و تشکیل امت و خروج برای خاطر مردم به قصد

۱. آل عمران/۱۱۰: بهترین امتی بودید (یا می‌توانید باشید) که برای خاطر مردم خروج کرده باشید (درحالی‌که) امر و اجرای خوبی‌ها را می‌کنید و بدی‌ها و ناپسندها را جلوگیری می‌نمایید و به‌خدا ایمان می‌آورید....

اشاعه و اجرای خوبی‌ها و مطلوب‌ها و از بین بردن و جلوگیری از بدی‌ها و مفساد و نامطلوبی‌های زیان‌بخش است.

میزان و ملاک آن خوبی و بدی نیز ایمان به حق است که مستمراً باید به دنبال آن بود. عمل امر به معروف و نهی از منکر به صیغه مضارع آمده است (برخلاف افعال قبله که به صیغه ماضی است) و دلالت بر ادامه عمل و اداره بعدی و دائمی کارهای اجتماع دارد.

به این ترتیب تکلیف ما و مبارزین ایران روشن شد. در تمام این مراحل باید نقش و ادای وظیفه نماییم:

۱- قبل از هر چیز به «هدف‌گیری» و «تربیت فکری» و «توسعه معتقدات» خود پردازیم. این مرحله ایدئولوژی و تعلیمات و تبلیغات است که پایه هر حزب و نهضت اجتماعی می‌باشد. باید خوب فهمیده و دانسته و خواسته شود.

۲- امت واحد شدن و زیر بار تشکیلات رفتن؛ یعنی نقطه ضعف بزرگ ما ایرانی‌ها و مسلمان‌ها.

۲۵۰۰ سال سلطنت استبدادی ما را عادت داده است که جز به یک فرد تحمیل شده (یا نماینده او) که به او هیچ‌گونه رابطه مردمی و محبتی و منفعتی نداشته، اجبار و احتیاج، یگانه پیوندمان باشد، به شخص دیگر و به جای دیگر نگاه نکنیم و با هموعان روابط و تشکیلات و همکاری نداشته باشیم. هر وقت هم که خواسته‌ایم حزب یا شرکت و جمعیتی درست کنیم فوری عادت قبله، ما را به پیروی از یک رهبر کل و تملق‌گویی به او کشانده است.

رهبر هم تصور می‌کرده است که ریاست و اداره یعنی فعال مایشائی او و اطاعت مطلق سایرین. در صورتی که دستور ۱۴۰۰ ساله ما خطاب به اجتماع « وَ أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ^۱ » و خطاب به «أُولَى الْأَمْرِ^۲ » و «شاورهم فی الأمر^۳» است.

ما ضمناً این عادت را هم به ارث ۲۵۰۰ ساله برده‌ایم که هر فردمان آرزو داریم در قلمرو خود یک مستبد فاعل مایشاء باشد و از هیچ کس و هیچ نظم و جمعی تبعیت نکنند. فقط رأی خود را صائب و حاکم بداند. گذشت و تفاهم و توافق با یکدیگر نداریم، زیر بار یکدیگر نمی‌رویم و تشکیل امت و جمعیت نمی‌توانیم بدهیم.

۱. شورا / ۳۸: ... و کارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است ...

۲. نساء / ۵۹: ... متصدیان امور ...

۳. آل عمران / ۱۵۹: ... در کارها با ایشان مشورت کن ...

وظیفه دینی و ملی ماست که این علاقه و اخلاق را کنار بگذاریم. با بد و خوب یکدیگر بسازیم، تن به ناراحتی‌های اولیه اجتماع و شور و تشکیلات بدهیم، تربیت اجتماعی قبول کنیم؛ شرکت‌ها و انجمن‌ها درست کنیم و وارد جمعیت واحد و جبهه واحد شویم.

به حکم « أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ »^۱، انضباط و اطاعت از صاحب منصبان صالح برای ریاست و فرمان، که از میان خودمان انتخاب شده‌اند و اطاعت خدا و رسول را برنامه قرار دهند، واجب است.

۳- از صدف تنگ خودخواهی و پرداختن به امور شخصی و خانوادگی بیرون آمده، خروج بنماییم و علناً و مردانه وارد میدان شویم. با روش صحیح و تدابیر لازم و تدارک و تأمین تجهیزات مناسب، برای نجات و خدمت به مردم.

۴- چه در تشکیلات، چه در خروج برای ملت و چه در پیروزی و در اداره بعد از پیروزی، یگانه پشتیبان و هدفمان ایمان به خدا بوده، خیرها و خوبی‌ها و شایستگی‌ها را پیش ببریم و بدی و ناپسندی را محو و طرد نماییم.

درافتادن و از بین بردن آن موانع و پرده‌هایی که قبلاً گفتیم، جلوگیری دست طبیعت و سد بروز نارضایتی و ظهور قیام می‌باشد، قسمتی از همین برنامه نهی از منکر را تشکیل می‌دهد.

هر قدر هدف و مطلوب، عالی‌تر و معرفت و بینش بیشتر باشد؛ نارضایتی و عکس‌العمل قوی‌تر خواهد شد و رضا و رکود کمتر حاصل می‌شود. بنابراین تبلیغ هدف و ایمان، امر به معروفی است که در اول و در وسط و آخر آیه انعکاس دارد، ولی البته هدف و ایمانی که صرف حرف و فکر نباشد، بلکه ملازم با عمل و اقدام و موازی با تقوی و انضباط باشد.

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ...»^۲

۱. نساء / ۵۹: از خدا و از پیغمبر و متصدیان امور که از خودتان هستند، اطاعت کنید....
۲. آل عمران / ۹۲: هرگز به حقیقت نیکی نایل نخواهید شد، تا آنگاه که از آنچه دوست دارید انفاق کنید...

حکومت جهانی واحد

حکومت جهانی واحد*

جشن جوانان

این قبیل جشن‌ها و سوگواری‌های مذهبی دارای یک صفت مشترک و مزیتی است که مراسم خانوادگی و اعیاد دولتی و ملی فاقد آن هستند. یک جشن تولد فامیلی یا روز تاجگذاری و جشن استقلال و حتی نوروز باستانی، بالاخره جنبه‌های خصوصی دارند که مربوط به مسرت یا منافع عده‌ای محدود می‌شود و گاهی ملازم با ستم و اندوه دیگران است و در هر حال روی آثار موجود یا انتظارات ناشی از منافع مادی است. ولی مراسم اجتماعی اسلامی، اعم از عید و عزا، این خاصیت تربیتی بزرگ را دارند که ما را برای یک معنی و مطلوب عالی و غیرشخصی و غیرمادی، ولی جهانی و معنوی، شاد یا متأثر ساخته و دور هم جمع می‌کند.

دل ما مثلاً به اشتیاق رسالتی که خداوند در چهارده قرن قبل به کامل‌ترین بنده‌اش عنایت نموده و او را مأمور هدایت بشر ساخته است، خوشحال می‌شود و از شهادت یک نفر مظهر فضیلت و حقیقت که به دست ستمکاران فرومایه صورت گرفته است، داغدار می‌گردد.

شاید یک علت ثواب و تأکیدی که به تشکیل و تشریک در چنین مجالس و مراسم شده است، همین جهت تربیتی باشد. چه عالتر از این که اجتماعات و تأثرات و تأثیرات ما بر محور کمال‌های بزرگ انسانی و حقایق، یعنی مقاصد الهی باشد! اما این جشن، یعنی جشن میلاد امام غایب (عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ)، یک امتیاز خاص اضافی دارد:

* تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۴۱/۱۰/۱۹ در جشن میلاد حضرت صاحب الامر علیه السلام در دانشکده فنی دانشگاه تهران که از طرف انجمن اسلامی دانشجویان منعقد شده بود. چاپ اول این اثر در مهرماه ۱۳۴۲ در قطع جیبی و چاپ دوم آن در خرداد ۱۳۴۴ همراه با «خداپرستی و افکار روز»، باز هم در قطع جیبی، توسط شرکت سهامی انتشار منتشر گردید و بعدها همراه با سه اثر دیگر در کتابی به قطع جیبی و با عنوان «حکومت جهانی واحد» توسط انتشارات دارالکتاب قم و انتشارات فاتح مشهد، تجدید چاپ شده است. (تاریخ تجدید چاپ و انتشار مشخص نیست) (ب. ف. ب).

اگر مبعث و غدیر و عاشورا مربوط به حوادث گذشته بود، این یکی (و تنها این یکی در بین اعیاد مذهبی و غیرمذهبی) مربوط به آینده است. البته به استناد ولادت است که در ۱۱۲۴ سال قبل رخ داده است.^۱

ولی جشن و سرورها و صحبت‌ها بیشتر و بلکه صد در صد، نجات عظیمی است که شیعه انتظار و آرزوی آن را دارد:

«يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»^۲!

این عید، عید آرزو و انتظار است. آرزو و انتظار هم خصلت و خوراک جوانان است. از قدیم گفته‌اند: آرزو به جوانان عیب نیست؛ بلکه حُسن و ضرورت هم هست. پس این عید مخصوصاً عید شما جوانان و دانشجویان تشنه اصلاح و اقدام می‌باشد که آن را برپا کرده‌اید و در خور تبریک و تشکر هستید.

بلای یأس

البته اظهار اخیر جنبه انحصاری نداشت. غیر جوان‌ها و پیرها را نخواستیم از حق مشارکت و مسرت خارج سازیم. اشتیاق پیروزی حق بر باطل و فرج آل محمد(ص) تعلق به همه دارد.

ولی همان طور که مسلم است و در جامعه امروز ما کاملاً مشهود می‌باشد یأس و ناامیدی بیش از هر طبقه‌ای جوانان ما را گرفتار و نگران ساخته و از طریق آنهاست که جامعه و آینده ما شدیداً تهدید می‌شود.

ملاحظه کنید یک جوانی که قرار است امسال یا چند سال دیگر از دانشگاه فارغ‌التحصیل و وارد جامعه و زندگی شود، چه منظره‌ای در جلو می‌بیند:

فضای محیط، آشفته و آلوده؛

افق دور، تاریک‌تر و مخوف‌تر از بالای سر؛

در مملکت تقریباً نه کاری است و نه درآمدی؛

صادرات متوقف و معاملات راکد؛

محصول بازار، هر چند روز یک ورشکسته؛ مقاطعه‌کاری‌ها دست روی دست

گذاشته؛

۱. به تاریخ سخنرانی که ۱۳۴۱/۱۰/۱۹ است، توجه فرمائید.

۲. روایت: زمین را پر از قسط و عدل می‌کند، پس از آنکه از ظلم و جور پر شده بود.

استخدام دولتی ممنوع؛

برنامه‌های تولیدی و عمرانی در اثر پیش‌خور شدن عایدات نفت و سنگین شدن بار تعهدات و وام‌ها و حیف و میل شدن آنها تعطیل؛
فعالیت در زراعت و کشاورزی در اثر زمزمه‌های اصلاحات ارضی (!) مسکوت و مسدود؛

سایر کارهای آزاد نیز در نتیجه فرار یا حبس سرمایه و سقوط قدرت خرید مردم ناممکن یا بی‌فایده.

تا اینجا از جهت معاشی و شخصی و فعلی مطلب، اما از جهت آینده و اخلاقی و اجتماعی نیز:

جوان ما می‌بیند یا می‌شنود که از هر طرف بساط تبعیض و فساد و زور گسترده شده است؛

حق و آزادی روز به روز ضعیف‌تر و مطرود؛

عساکر شیطانی خلافتکاری و خفقان دائماً در پیشروی بوده، گوشه و کنارها را اشغال می‌کنند و جا برای اصلاح و اقدام حق‌طلبان و تازه‌نفسانی که خود را به آن اردو نفروخته باشند، خالی نمی‌گذارند...

رفته رفته برای یک جوان پیش‌بین، یگانه راه حل معاش و تلاش، به کار بستن ضرب‌المثل «خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو!» می‌گردد و خود را ناچار به منحل شدن در اجتماع آلوده کثیف و تن دادن به هر پستی و خیانت (و اگر لازم شد، جنایت) می‌بیند!

اگر خیلی آدم پاک و با ایمانی باشد، میل به انصراف از عمل و از فعالیت می‌نماید و به کنج انزوا فرار می‌کند؛ یا اگر پایش برسد، ترک وطن کرده و گوشه‌ای از اروپا و امریکا را برای زندگی و خدمت اختیار می‌نماید!

واقعاً عکس‌العمل یک جوان و اصلاً یک انسان در برابر ناامیدی چه می‌تواند باشد؟

آیا برای حفظ شخصی از انحراف و خطا و برای واداشتن او به مقاومت در برابر مشکلات و خطرات و بالاخره حرکت به سوی عمل و ابتکار و پیشرفت و اصلاح؛ یعنی برای ظهور و بروز سرمایه‌های ارزنده انسانیت، وسیله‌ای و مایه‌ای غیر از آرزو و امید وصال در دنیا وجود دارد؟

از طرف دیگر آیا برای محو شخصیت افراد و تعطیل و تخریب کلیه امکانات اجتماعی یک ملت، زهری مؤثرتر از سلب امید و منع آزادی و اثر پیدا می‌شود؟ این همه اشاعه فحشا و توجه به مسکرات و مخدرات و مشغولیات بی‌ارزش یا مضر که در مردم و در جوان‌های ایرانی می‌بینیم، آیا غالب آنها ناشی از آن نیست که چون فایده و نتیجه‌ای در زحمت کشیدن و کسب علم و کار نمی‌بینند و راه‌های خدمات اجتماعی و ملی و پیشرفت به سوی یک آینده درخشان را بسته می‌بینند، ناچار سفره توشه‌های سفر زندگی، یعنی سرمایه‌های جسمی و روحی جوانی را در منزل اول پهن کرده، می‌گویند: بیاییم آنچه در چنته داریم، تا پلاسیده و خراب نشده یا به دست دزد نیفتاده است، خودمان بخوریم! جوانی و صورت و سیرت و سرمایه‌ها را از دست بدهیم ولی چند لحظه‌ای خوش باشیم.

حال با این وصف اگر بگوییم بزرگ‌ترین احتیاج و شاید یگانه داروی نجات بخش مملکت ما و هر جامعه انسانی، همانا امیدواری و ایمان داشتن به اصلاح و نجات و سعادت است، گزافه نسروده‌ایم.

حقاً چه خدمت بزرگی کرده و می‌کنند آنهایی که به انسان ایمان و امید می‌دهند! خدا رحمتشان بکند! و چه جنایت هولناکی مرتکب می‌شوند آن دیوصفتانی که این سرمایه‌های بزرگ حیاتی را می‌دزدند و محو می‌نمایند! خدا لعنتشان کند!

مبارزه اسلام با یأس

در اسلام (صرف نظر از آنکه آن را آیین حق خدایی یا حاصل خیال بدانند)، به مسئله امید و آرزو فوق‌العاده توجه شده است. مسلمان مؤمن حق ندارد و نمی‌تواند ناامید باشد. نه تنها ناامید از خدا، که فرموده است:

«لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^۱

و یأس از رحمت خدا را جزو گناهان کبیره شمرده است، بلکه ناامید از خود و از عمل و اثر خود و از هر قدمی که در راه خدا بردارد نیز نباید باشد.

معروف است حاجی میرزا آغاسی علاقه خاصی به آبادی و ایجاد قنوات داشت. روزی یک نفر مقنی که به حفر قناتی مأمور شده بود، پیش او آمده گفت:
«قربان فایده ندارد؛ از این قنات آب در نمی‌آید»

۱. یوسف / ۸۷: ... از رحمت خدا مأیوس نشوید؛ زیرا تنها کافران از رحمت خدا مأیوس می‌شوند.

حاجی نگاه تندی به او کرده و می گوید:

«مرد نفهم! اگر برای من آب در نیاید، برای تو که نان در می آید! کارت را بکن!»!

حال مرد نامسلمان مایوس ایراد گیر که دائماً می گوید:

«بابا فایده ندارد؛ کار درست بشو نیست، زحمت بیخودی نکشید»؛

از قول خدا باید به خود بگوید:

«آدم نفهم! مگر تو فضولی؟ کوشش در راه حق به فرض که برای خدا و برای دنیا فایده نداشته باشد، برای خودت که ثواب و بهشت دارد!»!

با این اعتقاد و امید که:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»^۱

هیچ مسلمان واقعی حق ندارد کوچک ترین یأس و خودداری را در کار نیک (لااقل به لحاظ استفاده خویش) به دل راه داده و آنی از پندار و گفتار و کردار در جهت حق و خیر باز بایستد.

اگر راهی برای یأس و توقف بود، حضرت نوح (ع) خیلی پیشتر و بیشتر از ما این حق را داشت. شاید غرض از قصص انبیاء در قرآن و تذکار مکرر مشکلات و موانعی که در سر راه آنها بود و نتایج فوق العاده ناچیزی که امثال نوح (ع) پس از ۹۵۰ سال می گرفتند و بالاخره مواجه با «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ»^۲ می شدند، یک قسمت همین درس اخلاقی عملی به حضرت رسول و به امت او بوده باشد.

ما باید مطمئن بوده و مسلم بدانیم که در برابر حق و حقیقت، در روزگاران گذشته گوش ناشنوا و چشم نابینا و دست معاند خیلی بیشتر از دوران رشد عقل و علم امروز بوده است.

اما این امید به اثر و پاداش برای افرادی چون ما که صبر و قدرت انبیا را نداریم، تنها از جهت اخروی و شخصی نیست؛ بلکه امیدواری و وعده به اصلاح همین دنیا و پیروزی نهایی حق بر باطل را می دهد و اگر ما خودخواه نبوده و حق خیر و سعادت را فقط تا آنجایی که مربوط و مشهود خودمان باشد نجویم، ما را صد در صد مسرور و مطمئن می سازد.

خودتان می دانید منظورم چیست و کیست. جشن آن را گرفته اید.

۱. زلزال / ۷: پس هر کس به وزن ذره ای نیکی کرده باشد، آن را می بیند.

۲. هود / ۴۰: ... و جز اندکی به او ایمان نیاورده بودند.

مسئله انتظار ناجی در سایر مذاهب

البته نیاکان زرتشتی ما اعتقاد به جنگ دائمی اهورمزدا و اهریمن و پیروزی نهایی اهورمزدا داشته‌اند و تکلیف دینی خود را همکاری با خدا در آبادی دنیا و چیرگی بر شیطان می‌دانستند. حتی انتظار ظهور مصلح آخر الزمانی را می‌کشند. در سایر مذاهب نیز تلویحاً یا تقریباً اعتقادات و انتظاراتی (از قبیل انتظار مسیحا در مسیحیت) وجود دارد. ولی امتیاز و افتخار ما شیعه در این است که مذهب ما با تأکید به مطلب و تصریح به شخصیت و تعیین شواهد و شرایط، به این آرزوی وجدانی بشری لباس اعتقاد و اعتماد قطعی و روشن پوشانده است.

حقیقتاً هم علاقه‌مندی و اشتیاق شخص به پیروزی حق و اشاعه عدل و سعادت، دلالت از رشد و تربیت و ملکات انسانی می‌نماید. تأیید و تقویت این حس نیز یک نوع تکامل فرد و خدمت به نوع بشر است و اگر دلیلی بر حقیقت و اصالت مکتب تشیع نباشد، نمی‌تواند نشانه عظمت و درجه خدمت آن تلقی نگردد.

ملاحظه کنید؛ برتراند راسل، فیلسوف مشهور معاصر انگلیسی، مجاهد در راه صلح و منادی حکومت جهانی واحد، این آرزوی تحقق دنیای صلح و عدل را که یگانه داروی نجات بشریت می‌شناسد، چگونه ضروری و شدنی می‌داند ولی در عین حال هیچ شاهد علمی و روزنه یقین ایمانی که بتواند ایجاد امید نماید و تکیه‌گاه آن باشد، نمی‌تواند سراغ بدهد:

«در این فصل با قبول این فرض بحث کردم که از وقوع جنگ جهانی سوم احتراز خواهد شد ولی به وقوع پیوستن این فرض محل تردید است. هر روز احتمال این هست که نائره جنگ جهانی مشتعل شود. اگر چنین اتفاقی بیفتد، این جنگ به مراتب موخس‌تر از جنگ گذشته خواهد بود. آرزوهایی که در این کتاب بیان شد، تا مدتی نامعلوم به تعویق خواهد افتاد؛ ولی به تعویق افتادن آن همیشگی نیست.

کسانی از ما که آرزو دارند جهانی را که بشر می‌تواند به وجود آورد ببینند، نباید اگر جنگ جهانی سوم هم روی داد، از امید و ایمان خود دست بردارند. دنیا به آخر نخواهد رسید؛ به مرضی طولانی دچار خواهد گردید ولی نخواهد مرد. وظیفه ماست که هر قدر هم ظلمت و غم و ماتم بر جهان مستولی شود، امید خود را زنده نگاهداریم و افکار خود را علی‌رغم بدبختی‌های حال، متوجه آینده کنیم. آینده‌ای که شاید بدبختی‌های کنونی به منزله زه درد آن باشد. مردم در چیز یاد گرفتن و آموختن کند هستند؛ حتی اگر آنچه را هم که باید بیاموزند، جز راه خوشبختی و سعادت آنها چیزی نباشد. شاید از تجربه‌ای

تلختر از تجاربی که تاکنون از سیر در طریق بدبختی به دست آورده‌اند، بتوانند چیزی بیاموزند. ولی اگر به این کار موفق شوند و اگر درد و رنج باعث جنون آنها نشود و به عکس، عقل سلیم به آنها بخشد، فقط به این دلیل خواهد بود که عده‌ای از مردم عقل سلیم و امید خود را حفظ کرده‌اند. هر قدر این قبیل مردم زیادتر باشند، امید اینکه از این تجربه، حکمت و بصیرت نتیجه شود، زیادتر است. هر یک از ما فرداً فرد می‌تواند به وسیله استقامت و پایداری و جرأت و امید در دوران ظلمت و تاریکی کاری کند که این احتمال بیشتر شود^۱.

آنچه دنیا به دنبالش می‌رود

اگر برای اروپایی‌های مسیحی یا بی‌دین، اعتقاد و انتظار مسیحا یک مسئله مبهم مشکوک باشد و ابراز امید و انعقاد جشن نمی‌کنند، در عوض، عملاً قدم در راه آنچه باید به دست صاحب‌الزمان ما انجام شود، می‌گذارند. برای آنها، شاید صاحب‌الزمانی وجود نداشته باشد، ولی آخر الزمان را کاملاً دنبال می‌نمایند.

اصولاً اگر درست دقت کنید تمام انقلاب‌های ملی و سیاسی و تحولات تاریخی اجتماعی که در قرون اخیر رخ داده است، هدف آنها پیشروی به سوی یک دنیای «بهتر و عادلانه‌تر» بوده است. البته وقتی که در کشورهای اروپایی رژیم‌های فئودالی و ملوک‌الطوایفی جای خود را به دولت‌های مرکزی و قدرت‌های سلطنتی می‌داد، و از این قدرت‌های بزرگ به تدریج اندیشه‌های ملی و مفهوم وطن و وطن‌پرستی زائیده می‌شد، هنوز بشر تصوّر و گفتگوی دنیای بهتر به معنای حکومت جهانی را نمی‌کرد؛ بلکه نظرش شهر آبادتر برای زندگی آزادتر از قیود و فشارهای محلی، و یک مملکت ایمن‌تر از نظر تجاوزات خارجی بود. ولی در هر حال عقب‌تساوی با بزرگ‌ترها و پولدارها می‌گشت و طالب حاکم و قانون واحدی بود که تکلیف خود را و راه امنیت و راحت را بدانند. بعداً در قرون ۱۸ و ۱۹ که انقلاب‌های عمومی رخ می‌داد و طرز فکرها و مکتب‌هایی ابتدا به نام ناسیونالیسم (در برابر رویالیسم)، پارلمانتاریسم و سپس لیبرالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم و غیره ابداع شد، باز هم هدف، تجدّد و ترقی به معنای رنسانس در سیر و پیشرفت در دانش و صنعت نبود. هدف، عدالت اجتماعی و مساوات بود؛ خواه در شعار سه‌گانه «آزادی - برابری - برادری» انقلاب کبیر فرانسه، خواه در اعلامیه حقوق بشر یا منشور جهانی.

۱. نقل از کتاب «امیدهای نو» تألیف برتراند راسل، ترجمه دکتر شایگان، چاپ تهران ۱۳۳۶، صفحه ۲۱۳.

بشر دیده بود که در هر تکان و تحول اجتماعی و صنعتی باید عده‌ای به نام برده، برزگر یا کارگر رنج بیشتری ببرند و هر قدرتی خواه شخصی و خواه اجتماعی که برقرار می‌شود، زیربنای آن پایمال شدن حقوق جمع‌کثیری از مردم و پیدایش طبقات محروم و افزایش اختلافات، یعنی به طور خلاصه ظلم و جور می‌باشد. ضمناً بالا آمدن سطح شعور و فرهنگ مردم آنها را به سختی‌ها و تبعیض‌ها حساس‌تر و نالان‌تر می‌نمود.

نه تنها تمدن و ترقیات ادبی و علمی و صنعتی، ارمغان مورد احتیاج و آرزوی بشر، یعنی عدل و قسط را، برای جامعه انسان نیاورده است، بلکه تحولات سیاسی و فکری علی‌رغم هدفی که در جهت زوال فشار و اختلاف دارند، اگر راه ظلمی را بسته‌اند، راه وسیع‌تری را باز کرده‌اند.

نهضت صنعتی و روی کار آمدن طبقه بورژوازی، مظالم فئودالیت و سیه‌روزی‌های سرواژ را از میان برد ولی مفساد عظیم کاپیتالیسم و طبقه وسیع محروم و شاکی کارگر را ایجاد نمود.

همین طور انقلاب کمونیسم به بهانه جنگ طبقات و محو بیدادگری سرمایه‌داران و مرتجعین، یک دیکتاتوری و ستمگری خیلی شدیدتر و مخوف‌تری را تحت لوای حکومت حزبی و دولت کارگری جایگزین آن ساخت و به اقرار خودشان هرگونه آزادی و اختیار را خارج از اوامر و مصالح حزبی از مردم گرفت.

از همه اینها گذشته، اگر تحول‌ها و تمدن جدید توانسته است مدت‌های کوتاهی امنیت و عدالتی را در مملکت یا منطقه محدودی از عالم برقرار سازد، پشت سر آن جنگ‌هایی را آورده است که تلافی همه خوشی‌ها و راحتی‌ها را در آورده، به اضعاف مضاعف، بشریت را گرفتار کرده و بعد از امضای صلح نیز یک حالت نگرانی و ترس و یأس با همه مخارج و تحمیل‌ها و فشارهای ناشیه از جنگ گذشته، یا لازمه تدارک جنگ آینده را برقرار ساخته است.

هیولای جنگ

امروز اگر ملت‌ها و دولت‌های متمدن و نیمه‌متمدن کثیری در زیر زنجیرهای استخدام یا استعمار بلوک‌های شرق و غرب به سر می‌برند، دیگر از فقدان دموکراسی و نبودن قوانین آزادی‌بخش سوسیالیسم و کمونیسم نیست؛ یا ناشی از جهل و ضعف بشر نمی‌باشد؛ بلکه مربوط به سیاست‌ها و حساب‌ها و منافع جنگی است.

در عصر حاضر این فکر قوت گرفته است که یگانه عامل بدبختی بشر جنگ است و تنها احتیاجش صلح می‌باشد تا در سایه آن به سلامت و لذت و سعادت برسد. پس باید موجبات جنگ را از بین برد و بهترین راه حل آن است که دولت‌های مختلف و متعددی وجود نداشته باشد تا میان آنها جنگی درگیرد. ترتیبی باید داد که دو بلوک هم از بین رفته، تمام خلق دنیا یک کاسه و یک جا، اتباع یک حکومت واحد جهانی گردند.

حکومت جهانی واحد به عنوان داروی نهایی و نجات بخش بشریت عرضه شده است و بزرگانی مانند برتراند راسل به دنبال آن می‌روند.

منظره حکومت جهانی واحد

بشر حق دارد چنین امیدی به خود بدهد!

بعد از محو ریاست‌های قبیله‌ای و تبدیل ملوک‌الطوایفی‌های قرون وسطی به حکومت‌های مرکزی بزرگ و اتحاد و ارتباط دولت‌های بزرگ رقیب در اتحادیه‌ها و ائتلاف‌های دو جنگ اخیر و بالاخره پیوستن اکثریت آنها به یکی از دو بلوک حاضر و همچنین استقبالی که بعد از جنگ نسبت به بازار مشترک اروپا به عمل آمده و نویدی که همکاری عجیب فرانسه و آلمان برای تأسیس ممالک متحده اروپا می‌دهد، همه گونه مقدمات و نشانه و قراین برای تشکیل یک حکومت جهانی واحد پدیدار شده است. مردم می‌خواهند باور کنند که چنین رؤیایی به زودی صورت عمل به خود گرفته، دیگر جنگ و خرابی تکرار نگردد....

حال که عظمت و اهمیت مسئله به این درجه رسید، ارزش دارد قدری بیشتر روی آن تأمل و بحث کنیم و ضمن سه سؤال ذیل موضوع را حل‌جی نماییم.

- ۱- آیا تأسیس حکومت جهانی واحد شدنی است؟
- ۲- اگر حکومت جهانی واحد عملی شد، ظلم و اختلاف از بین خواهد رفت؟
- ۳- اگر حکومت جهانی واحد عملی شد و ظلم و اختلاف هم از بین رفت، آیا بشر خوشبخت خواهد شد؟

۱- آیا حکومت جهانی واحد عملی است؟

بنده می‌گویم عملی نیست.

نباید سیر تدریجی تقلیل دائمی تعداد قدرت‌ها و دولت‌ها و رسیدن به دو بلوک

شرق و غرب ما را فریب داده، خود را در آستانه وقوع حکومت جهانی واحد بینیم. رفع اختلافی که امروز دو اردوی شرق و غرب را از هم جدا می‌کند، کار آسانی نیست. در عین آنکه هر دو طرف دم از آزادی و انسانیت و خدمت به صلح و عدالت می‌زنند، اختلاف اصلی و عمیق، هم بر سر منافع مادی و سیادت جهانی است و هم بر سر مسلک و مکتب. تا چنین اختلاف‌ها و اساس آنها از بین نرود، اتحاد دو بلوک و انحلال آنها در سیستم واحد چگونه امکانپذیر می‌شود؟

ممکن است بگویید با تشکیل دولت واحد، امنیت عمومی و تولیدهای انتفاعی و بهره‌مندی‌های مادی سهل‌تر و بیشتر خواهد شد و ملل متمدن مصلحت خود را دیر یا زود تشخیص خواهند داد.

می‌گویم مگر مصلحت همیشگی همه دولت‌ها و مردم در کنار گذاشتن جنگ‌ها و اختلافات و در همکاری با یکدیگر نبود؟

آیا دولت‌ها و مردم این مصلحت را تشخیص نمی‌دادند؟

البته به طوری که گفته شد سوابقی در تاریخ ملل وجود دارد که امیدواران تأسیس حکومت جهانی واحد را دلگرم می‌کند ولی در تمام موارد سابق الذکر، از قبیل فدراسیون سویس، ممالک متحده امریکا یا بازار مشترک اروپا، واحدهایی را می‌بینیم که در مجاورت یکدیگر واقع شده و دارای منافع مشترک و مخصوصاً در معرض تهدیدهای مشترکی هستند که از «خارج» بر آنها وارد می‌شود. مثلاً کوچ نشین‌های امریکا چون امکان زندگی و ترقی را روی پای تنهای خود نمی‌دیدند و تسلط و فشار انگلیسی‌ها در اخذ مالیات‌های سنگین، خطر مشترکی برای آنها بود و هدف مشترکی به نام استقلال داشتند و هر ایالتی به تنهایی قادر به انجام چنین عملی نبود، دست به دست هم داده، متفقاً قیام کردند و متحداً حکومتی را تشکیل دادند. خصوصاً که به لحاظ منافع مادی، دامنه وسیع اراضی مرکزی و غربی امریکا که هنوز اشغال نشده بود به آنها بدون رقابت و مزاحمت سایرین، میدان فعالیت و بهره برداری را می‌داد. در تجارت خارجی نیز رقیب یکدیگر نبودند؛ کما اینکه هنوز هم اقتصاد امریکا بیشتر یک اقتصاد داخلی است.

همین طور شهرهای سویس و اتحاد سه جانبه فرانسه و روس و انگلیس در آستانه جنگ ۱۸-۱۹۱۴ در برابر اتفاق آلمان و اطریش و ایتالیا.

بازار مشترک اروپا نیز عکس‌العمل خطر نابودی در برابر اقتصاد گول‌پیکر امریکا یا شوروی است و دول اروپا بقا و نام خود را در معرض نابودی می‌بینند. اگر با هم یک کاسه شوند، هم خودشان و صنعت و تولیدشان را حفظ و تقویت کرده‌اند و هم با حریفان دو بلوک خواهند توانست رقابتی نمایند.

وجود مجمع اتفاق ملل ژنو یا سازمان ملل متحد فعلی نیز نمی‌تواند زیاد نوید حکومت جهانی واحد را بدهد. این مجمع‌ها و سازمان‌ها در عمل چیزی جز میدان فعالیت قدرت‌های بزرگ برای تحکیم تسلط بر دولت‌های کوچک از یک طرف، و مبارزه و مصاف و استفاده‌های تبلیغاتی دولت‌های بزرگ علیه یکدیگر از طرف دیگر، نبوده است.

بنابراین هر وقت اتحادیه یا ترکیبی از دولت‌های موجود حاصل شده، در برابر تهدیدهای خارج بوده است.

ولی وضع فعلی و آینده دو بلوک بزرگ را که نگاه کنیم، می‌بینیم آن زمانی که ممالک غیر متعهد و متفرقه را هم ضمیمه خود کنند، دیگر «خارجی» وجود نخواهد داشت که آنها را به هم نزدیک و متحد سازد. بلکه به عکس، رقابت و دوگانگی فیما بین، روز به روز آنها را دورتر و دشمن‌تر می‌سازد. به علاوه به لحاظ ایدئولوژی نیز مقابل و مخالفند و اتحاد و تحلیل آنها در حکم استغفای یکی از آنها از مسلک قبلی خواهد بود.

بنابراین چنین اتحاد و اتفاقی خیلی بعید به نظر می‌آید. مگر آنکه کفه ترازوی تعادل به یک طرف سنگین شود، به طوری که یا در حال صلح یا بعد از جنگی، یک حریف، نظام خود را بر حریف دیگر تحمیل نماید و دولت جهانی واحد، جنگی تحمیلی بیرون بیاید.

ولی چنین چیزی حکومت جهانی واحد نیست. اسارت و شدت ستم و اختلاف است؛ یعنی ادامه فشار و اجحاف که نتیجه آن یا نابودی و محو ملل مغلوب خواهد بود یا طغیان منکوب شدگان و انقلاب و جنگ و تفرقه جدید.

اگر منظور و مطلوب، آن حکومت جهانی واحد باشد که با رضا و رغبت و صلح و مساوات برقرار شود، مسلماً مادامی که هدف دولت‌ها و ملت‌ها، منافع مادی و تسلط در میدان‌های نظامی و اقتصادی باشد و عدم اعتماد و اتفاق حکمفرمایی کند، چنین امکانی صورت‌پذیر نخواهد بود.

تذکر این نکته نیز شاید لازم باشد که غرض از بحث حاضر و بند آینده، اشاعه روح بدبینی و تخطئه کردن مساعی بشریت در جهت وصول به حکومت جهانی واحد نیست؛ بلکه این سیر و تکاپو خود نمونه‌ای از همان روح طبیعی امیدواری و عامل تکامل می‌باشد.

۲- آیا با تشکیل حکومت جهانی واحد رفع اختلاف و بسط عدالت خواهد شد؟ فرض کنیم موجبات و کیفیاتی پیش آید که یک حکومت جهانی واحد موقتاً تشکیل شود؛ باید بدانیم که حکومت نامبرده از جهت تأمین عدالت و رضایت فرقی با حکومت‌های غیر واحد جهانی و دولت‌های فعلی نخواهد داشت.

همان‌طور که در داخل حکومت‌های فعلی و میان افراد و دسته‌هایی که زیر پرچم واحد و قانون و نظام مشترک هستند عدالت و مساوات وجود ندارد و تبعیض و اختلاف و تحمیل و نارضایتی زیاد، حتی در دموکراسی‌های ظاهراً آزاد، کاملاً برقرار است، به طریق اولی در آن حکومت مشترکی که فواصل مکانی و نژادی و فکری و مادی خیلی وسیع‌تر و شدیدتر مابین افراد و اقوام تابعه باقی خواهد بود، برقرار نخواهد شد.

تحمیل و تبعیض از بین نخواهد رفت، بلکه به احتمال قوی، امتیازات و افتخارات به‌جانب عناصری خواهد رفت که به‌لحاظ سوابق و تجهیزات اداری و فنی و اقتصادی و غیره و به‌لحاظ شرایط جغرافیایی و طبیعی در وضع برتری قرار دارند.

در چنان دولت وسیع ناجور پُرچم و خم که مجمع میراث‌کینه‌ها و انتقام‌ها و اختلاف‌ها خواهد بود، چگونه ممکن است بدون وجود یک دولت یا دستگاه مقتدر مسلط، نظام و امنیت برقرار شود و چگونه ممکن است همین موضوع و شکل، خود بهترین بهانه برای ابراز انواع فشارها و تفتیش و تحمیل عقاید و ستمگری‌های خیلی مخوفتر از آنچه در دولت‌های بزرگ دیده‌ایم نگردد؟

اتفاقاً در چنین دولت واحد، اجحاف و فشار بر مخالفین و براقلیت‌ها خیلی شدیدتر از آنچه در دولت‌های متعدد گذشته و فعلی وارد می‌گشته، اجرا خواهد شد. زیرا در دولت‌های فعلی، ملاحظه‌کاری از سایر دولت‌ها و سیاست‌ها خیلی معمول است و غالباً برای اقلیت‌ها یا مخالفین، همیشه مدافعی در دولت‌های رقیب پیدا می‌شود که از روی حُسن نیت و هم‌نژادی و هم‌کیشی یا غالباً به عنوان پیراهن عثمان، سنگِ مظلومین را به‌سینه زده و دولت جابر را متهم و رسوا و اخلاقاً و عملاً وادار به تخفیف

حکومت جهانی واحد _____ ۱۰۳

فشار می نمایند. خدا می داند وقتی چنین ملاحظه کاری‌ها و رقابت بازی‌ها و حمایت‌ها از بین رفت، اقلیت‌ها و افراد ناموافق و بلکه اکثریت مردم بی‌پناه چه روزگار سیاهی خواهند داشت.

بنابراین مادامی که اختلاف منافع و اختلاف عقاید در دنیا وجود داشته باشد همیشه هدف‌های مادی ایجاد رقابت و اختلاف می‌نماید):

اولاً، تشکیل حکومت جهانی واحد به میل و رضا صورت نخواهد گرفت.
ثانیاً، اگر صورت گرفت، عدل و قسطی که به همه کس و همه جا تعمیم داشته باشد، برقرار نخواهد شد.

۳- آیا به فرض تأسیس دولت جهانی واحد و به فرض بسط عدالت و امنیت، بشر خوشبخت خواهد شد؟

برای جواب به این سؤال باید اول خوشبختی را تعریف کنیم و بعد ببینیم خوشبختی و سعادت، ناشی از چه عوامل و موجباتی است؟

البته خوشبختی و سعادت را از دریچه معتقدات دینی و مکتب خودمان که خدا پرستی و آخرت است نمی‌نگریم؛ به جنبه دنیایی آن توجه می‌کنیم. بدیهی است که در مرحله اول باید حفظ سلامتی و بقای زندگی را مایه خوشبختی بدانیم. در مرحله دوم امنیت و دارایی و برخورداری از نعمات جسمی و روحی و بالاخره آنچه ذیل پیمان خوشبختی را امضا و مسجل می‌نماید، یعنی نشاط زندگی را اسم ببریم.

می‌بینیم هر یک از این مراحل، چه در مورد فرد و چه در مورد جمع و ملت‌ها، همین که حالت رضا و راحت و رکود پیدا شده است، رو به افول گذارده است، بالعکس، هر زمانی که حرکت و فعالیت و موفقیت پیش آمده است؛ یعنی شخص یا اجتماع، هدفی داشته و به دنبال آن با عشق و علاقه دویده و خود را نزدیک یا واصل به هدف دیده است، سلامتی و دوستی و رشد و نشاط فراهم گردیده است.

همیشه در حالات فراوانی و آسایش و راحتی، طبع بشر او را به زیاده‌روی و تن‌پروری و رهایی و غالباً به تجاوز به زیردست می‌کشاند. بالنتیجه در اثر افراط‌کاری، سلامتی زایل می‌شود و در اثر بیکاری، نیروهای رشد و دفاع ضعیف می‌گردد. در اثر استغفای از عمل و از رعایت سایرین و تجاوز به آنها، سلب امنیت پیش می‌آید و بالاخره در اثر فراوانی نعمت و فراهم بودن احتیاجات و مطلوب‌ها، بی‌حوصلگی و

بی‌نشاطی دست داده، شخص به جبران آن رو به تفنن و تفریح‌های زیانبخش و مُکِیف‌ها و مخدرها و هزاران زهرهای دنیا بر بادده دیگر می‌رود. به طوری که نه تنها خوشبختی و سعادت فراهم نمی‌گردد، بلکه آثار و مراحل خوشبختی یکی بعد از دیگری محو گردیده، سلامتی و اصل زندگی نیز از بین می‌رود.

اگر درست تفحص و دقت کنیم، می‌بینیم یگانه عامل خوشبختی و سعادت دنیایی برای انسان همانا احتیاج و حرکت و به طور خلاصه وجود هدف بوده و هست. اتفاقاً به لحاظ دینی و اخروی نیز همین طور است و اگر ایمان و عشق به خدا که عالی‌ترین و جامع‌ترین هدف‌ها است در میان نباشد، نه دینی خواهد بود، نه دنیایی و نه آخرتی.

هدف‌های دنیایی، مختلف و متنوع است و همه آنها ایجاد تحرک و سلامتی و رشد و نشاط می‌نماید؛

منتها به درجات و به دوام‌های مختلف.

این هدف‌ها معمولاً مقابل یک فقدان‌ها یا عدم‌هایی است. مثلاً تا گرسنگی و تشنگی نباشد، نان و آب، هدف و انگیزه نمی‌شوند. اگر خطر و دشمن در بین نمی‌بود، این ایده‌آل‌های بزرگ اجتماعی و تاریخی که ملت‌ها را تکان داده، دولت‌ها و تمدن‌ها را به وجود آورده است، صورت خارجی پیدا نمی‌کرد؛ از قبیل وطن پرستی، استقلال طلبی، کشورگشایی، آزادی خواهی و غیره.

مگر نه این است که مکتب‌های بزرگ اجتماعی عصر حاضر، مانند سوسیالیسم، دموکراسی، انترناسیونالیسم و غیره، مرهون وجود اجحاف‌ها و اختلاف طبقات و سودجویی‌ها است؟

خاصیت بدی‌ها و جنگ

ما عادت کرده‌ایم به خیلی چیزها به چشم بد نگاه کنیم. سرما و قحطی و طوفان و وبا را بلاهای آسمانی بدانیم. دروغ و فحشا و ظلم و گناه را مطلقاً گناه بشناسیم. جنگ را هم محکوم کنیم. البته به مقیاس یک فرد یا اجتماع و به وجه نسبی، اینها چیز بدی است و باید به دفع و دوری آنها برخاست. اما از نظر مطلق و خلقت و از نظر مصلحت کلی بشریت معلوم نیست خیلی هم چیزهای بدی بوده باشند!

شیطان که در منطق ادیان مظهر و منشأ تمام بدی‌ها شناخته می‌شود، البته ملعون

است و به حکم «... لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»^۱ نباید از او پیروی کنیم؛ اما بالاخره مخلوق خدا و مأذون از جانب اوست.

اگر در نفس ما میل به فسق و فحشا وجود نداشت و کلام «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوِيَهَا»^۲ از جانب خدا نبود؛ یعنی ما هیچ گاه از جاده طبیعی صحیح غریزی منحرف نمی شدیم و سپس گرفتار مضار و عواقب آن و پشیمان نمی گشتیم، آیا اصلاً تقوا مفهوم پیدا می کرد؟ و آن اراده‌ای که همراه با تقوا و لازمه تکامل و رشد انسان است، تربیت و تقویت می شد؟

انسان غالباً خود به دنبال اخلاق و کمال و خدا می رود؛ برای آن که پناه و تکیه گاه و دلیلی در مقابله با نفس سرکش خود و جلوگیری از فرو رفتن در فساد و صدمات آن پیدا نماید. آنگاه کمال طلبی و خداشناسی که آمد و شخص در آن راه گام نهاد، جلوتر خواهد رفت.

همین طور اگر نزاع و جنگ در عالم نبود، آیا تصور می کنید این همه اختراعات و افکار و علوم پدیدار می شد؟

البته می دانید قسمت اعظم تحقیق‌ها و اختراع‌هایی که در صنعت متالوژی و هواپیمایی و رادار و موشک و حتی صنایع شیمیایی نصیب بشریت شده است، مرهون دوران دو جنگ اخیر بوده است.

حال اگر فعالیت‌ها و تدارک‌هایی را که در سال‌های صلح به پیش‌بینی دفاع و حمله در جنگ محتمل آینده و اصولاً به منظور بالا بردن سطح تولید و قدرت عمومی یا پتانسیل کشورها به چشم هم چشمی با سایرین صورت می گیرد، در نظر بیاوریم و سپس رقابت‌ها و مسابقه‌های معمولی اقتصادی و حیاتی را به آنها بیفزاییم، معلوم می شود که صد در صد تلاش‌ها و تکاپوها و اکتشافات و اختراعات بشر، یعنی به طور خلاصه تمام محصولات تمدن و ترقی، مخلوق همین اختلاف‌ها و نزاع‌ها و جنگ‌ها است!

حال دورانی را در نظر بگیریم که زیر سایه حکومت جهانی واحد در اثر زوال جنگ و کشتار و برقراری نظم محکم مشترک، تمام مردم دست به دست هم داده، آنچه سابقاً برای نابودی یکدیگر به کار می بردند، یک دل و یک جهت در راه تأمین

۱. بقره/۲۰۸: ... پا جای پای شیطان مگذارید که او دشمن آشکار شماست.

۲. شمس/۸: سپس بدی‌ها و پرهیزگاری‌هایش را به او الهام کرد.

آسایش و آبادی و فراوانی به کار اندازند، چه منظره بهشتی زیبایی جلوه گر خواهد شد! یک دنیای درخشنده خندان خالی از ترس و نگرانی و سرشار از نعمت و راحتی! ولی چنین بهشتی به چیزی جز جهنم یا لااقل قبرستان منتهی نخواهد شد. خوشبختی و سعادت از میان مردم رخت خواهد بست؛ به این دلیل خیلی ساده که موجبات خوشبختی و سعادت دنیا از بین رفته است!

وقتی گرسنگی و تنگی و سختی و ترس و دشمن از میان رفت، بشری که تا به حال هدفش شکم و خوشی و امنیت و قدرت ملی یا استقلال بود و همه آنها را فراهم شده می‌بیند، دیگر به دنبال چه برود و چه بخواهد؟

آیا کاری جز خوردن و خرامیدن و خوابیدن خواهد داشت؟

وقتی عوامل حرکت و نشاط از بین رفت، موجبات رکود و فساد و بالاخره زوال و هلاک پیش خواهد آمد... .

مگر آن که...

مگر آن که به جای هدفِ منتفی شده و از خاصیت افتاده، قبلاً بشر هدفِ دیگری پیدا کرده باشد.

هدف یا سیاست حکومت جهانی واحد

این هدف که البته باید عمومی و مشترک و مقبول و معقول باشد، مسلماً از نوع تأمین خوراک، بهداشت، مسکن، دستمزد، امنیت و دفاع نخواهد بود. تمام نیروهای طبیعی تسخیر شده انسانی یکسره برای خاطر بشر کار می‌کنند و از جهات فوق کم و کسری و دردی وجود نخواهد داشت.

هدف مورد احتیاج عمومی مشترک (که البته نمی‌گوییم ناگهانی و تحمیلی خواهد بود، بلکه تدریجی و یک نوع تحول و تبدیل علاقه‌ها و مشغولیاتِ پستِ زندگی به ذوقیات و خواسته‌های لطیف روحانی می‌تواند باشد و قبلاً زمینه سازی شود) فقط ممکن است جنبه فوق مادی زندگی و وجهه معنوی و بلکه اخروی داشته باشد. هدف، دیگر از مقیاس شخصی و ملی و حتی بین‌المللی و دوران عمر کوتاه دنیایی خارج شده، لازم است به مقیاس و مرتبه جهانی و دستگاه خلقت، عمومی بوده و توسعه بی‌نهایت به زمان و مکان پیدا کرده باشد.

فقط آن بشر و آن دنیایی می‌تواند با برخورداری کامل از نعمات مادی و امنیت و یگانگی رو به فساد و هلاک نرود و جنبش و نشاط و پیشرفت داشته باشد که افراد به

چنان مرحله از رشد و وارستگی از تعلقات مادی رسیده باشند که دردی غیر از دردهای مادی دنیایی احساس نمایند و خالصاً و مخلصاً عاشق و پویای ناموس کلی خلقت و حق و حقیقت گردند؛ یعنی خدا پرست باشند!

حال یا چنین ناموس کلی خلقت و حق و حقیقت مطلق، یعنی خدایی وجود دارد که تقرب و تکاپوی در راه آن معنی و اثر داشته باشد و مورد قبول دل‌ها و مغزهای بشر قرار گیرد که در آن صورت چنان آرزوی نهایی همیشگی بشر، یعنی حکومت عدل و امنیت و نعمت، امکانپذیر خواهد بود و یا آن که بشر به چنین مرحله و عقیده‌ای نخواهد رسید که در این صورت همه این حرف‌ها و کارها خواب و خیال باطل است!

ولی آیا تا به حال شده است بشر عمیقاً و فطرتاً و عملاً دنبال چیزی برود و بالاخره به آن نرسد؛ یعنی باطل و پوچ از آب در آید؟ خصوصاً وقتی همه افراد بشر در تمام ادوار همگام و همدل بوده باشند.

خلاصه بحث

پس به طور خلاصه؛ حکومت عالی مطلوب بشر یا شدنی و رسیدنی نیست و یا اگر باشد، سه شرط خواهد داشت:

- ۱- مشترک، و واحد، و جهانی خواهد بود؛
- ۲- عدالت و برابری کامل در آن حکمفرما بوده، اختلاف و اجحاف از هر جهت باید نابود شود.
- ۳- مبتنی و ملازم با یک اتحاد مسلک و عقیده و هدف بوده و این هدف جز خدا و زندگی ابدی، یعنی آخرت نمی‌تواند باشد.

این شرایط و کیفیات همان است که عقیده انتظار ظهور شیعه را تشکیل می‌دهد:
۱- در زمانی صحبت از تسخیر زمین به دست صاحب‌الزمان و تشکیل دولت اسلامی جهانی کرده‌اند که نه ممالک متحده امریکا وجود داشت، نه سازمان ملل تشکیل گردیده، نه مسلک بین‌الملل و نه امکان دولت جهانی واحد به خاطر کسی خطور می‌کرد!

۱. در اروپا ظاهراً برای اولین بار ویکتور هوگو در قرن ۱۹ صحبت از (Republique Mondain) یا «جمهوری جهانی» می‌نماید.

۲- در برنامه قیام موعود خیلی کمتر صحبت از بسط علم و اخلاق و حتی ترویج اسلام و قرآن شده، وعده آبادی و فراوانی را نیز تا حدی که دیگر مستحق زکات پیدا نشود، داده‌اند ولی آنچه در اکثر قریب به اتفاق احادیث و اخبار مربوطه و به عنوان منظور اصلی و محصول و ترجیح‌بند این ظهور وعده داده شده است، مضمون این روایت است:

«يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»^۱

۳- برخلاف همه دولت‌های گذشته که برای منافع و حفظ سلطه‌های شخصی یا خانوادگی و یا ملی بوده است و نیز رژیم‌ها و حکومت‌های جدید که وعده نان و کار و رفاه را می‌دهند و یا اصولاً داعیه ایدئولوژی و معنویاتی مانند آزادی و عدالت اجتماعی و دموکراسی را دارند، دولت منتظر یک دولت عقیدتی است که چهارده قرن قبل، در آن زمان که همه قدرت‌ها و دولت‌ها روی زور و زر می‌گشت، اعلام گردیده است.

دولت بزرگوار و پر بهره‌ای که اسلام (به معنای اعم، یعنی رضا و تسلیم در برابر حق و خدا) را بزرگ و برقرار کند و نفاق و اهل نفاق (به معنای اعم، یعنی هر گونه دو رویی و دو رنگی و بی‌مسئولگی و اختلاف و ضعف) را سرنگون سازد:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نُرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّبِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُدِلُّ بِهَا النَّفَاقَ وَ أَهْلَهُ»^۲

اتفاقاً برتراند راسل هم در جستجوی نجات از بلای حاضر و تربیت نسل آینده برای ساختن دنیای سعادت‌مند، شرایط ۱ و ۲ فوق‌الذکر و استدلال‌های مربوطه را تأیید می‌نماید. ولی متأسفانه توجه به شرط ۳ که اساسی و ضروری است ندارد و چون نظر و هدفش از حدود «زنده ماندن و رفاه» و سعادت دنیا تجاوز نمی‌کند، برخلاف آنچه خود معتقد است که «طرز فکر و احساسات باید متناسب با زمان باشد»، هیچ گونه توسعه و تعالی در ایده آل بشری نمی‌دهد و خود را مانند پیشینیان در گرداب تکرار اشتباه‌ها و آرزوهای خیالی می‌اندازد؛ بنابراین مسلماً به جایی نمی‌رسد.

۱. روایت: زمین را همان‌طور که قبلاً از ظلم و جور پر شده، از قسط و عدل پر خواهد کرد.
۲. قسمتی از دعای افتتاح: خدایا، ما از تو امید و اشتیاق داریم که دولت با کرامت آن امام زمان را به ظهور آوری و اسلام و اهلش را به آن عزت بخشی و نفاق و اهل نفاق را ذلیل و خوار گردانی.

اینک بیانات مشارالیه نقل از صفحه ۲۳۲ کتاب سابق الذکر:

«دنیا مواجه با بلای منتظری است و با حیرت از خود می پرسد: چرا برای نجات از عاقبت وخیم غم انگیزی که همه از آن متنفر هستند، راهی به نظر نمی رسد؟ دلیل اساسی آن این است که ما طرز فکر خود را با صنایع و فنون جدید متناسب نکرده ایم. طرز فکر و طرز احساسات ما هنوز متناسب با صنایع و فنون زمانی است که به مراتب از امروز ساده تر بوده است. اگر می خواهیم با صنایع و فنون، زندگی مرفه تر و سعادت مندتری را ممکن سازیم، باید به بعضی از عقاید بکلی پشت پا بزنیم و بعضی را هم عوض کنیم.

باید مساوات طلبی را به جای میل به غلبه و استیلا بگذاریم^۱، عدالت خواهی را به جای عشق به فتح و ظفر قرار دهیم^۲، هوش و فراست را جانشین زور و قلدری و درنده خویی، و همکاری را قائم مقام رقابت کنیم. باید به تمام نژاد انسان مثل یک خانواده نظر افکنیم و منافع مشترک خود را - با به کار بردن عاقلانه منابع طبیعی در حالی که همگی هم قدم به طرف نعمت و سعادت پیش می رویم؛ به جای اینکه با تفرقه و نفاق و شقاق هر یک جداگانه به سمت مرگ رهسپار شویم - افزایش دهیم^۳.

تغییر طرز فکری که لازمه این کار است مشکل است و در یک لحظه انجام نمی شود ولی اگر لزوم آن را مریان ما تصدیق کنند و جوانان را برای زندگانی دنیای امروز تربیت نمایند، نه برای دنیای جنگ و غارتگری گذشته، این تغییر در ظرف مدت یک نسل انجام می گیرد^۴.

به این ترتیب می توانیم امیدوار باشیم که لافل قسمتی از نوع انسان را از هلاک عام که به علت پیروی از عقاید کهنه و مندرس ما را تهدید می کند، نجات داده ایم».

پراگماتیسم

مکتبی در فلسفه هست به نام مکتب پراگماتیسم یا اصالت عمل، که مانند مکاتب

۱. یعنی همان قسط که ما می گوئیم.

۲. یعنی عدل

۳. در این جا این سؤال از فیلسوف عالیقدر پیش می آید که اگر افراد نخواستند و نتوانستند برادروار به یکدیگر نظر بیفکنند، چه باید کرد؟ و از چه راه می شود آنها را وادار به قبول این حس کرد؟ مگر آن که مانند برادرهای تنی که پدر مشترکی دارند، افراد بشر نیز خدای واحدی را بشناسند که خالق و پدر مشترک همه آنها باشد.

۴. به عقیده ما اگر بنا بود این تغییر فکر انجام شود، تا بحال شده بود! چون لزوم و فایده تغییر طرز فکری که نام برده شده، قرن هاست که طرفدار دارد و حتی نزد خود زورگویان و قلدرها هم بدیهی است ولی منافعی که آن را ایجاب می نماید.

ارسطو و سقراط و حتی سوسیالیسم اوتوپیست قرن ۱۹، کهنه و متروک نیست؛ بلکه می‌توان گفت تمدن و بسیاری از افکار معاصر مبتنی و از جهاتی موافق با آن است. مؤسس این مکتب، ویلیام جیمس، می‌گوید:

«آنچه حقیقت است، مفید است و آنچه عملاً مفید است، حق است.»

این یک اصل کلی طبیعی تجربی است. خصوصاً اگر در تشخیص مفید و حقیقت، اشتباه نماییم. قرآن کریم هم آنجا که آب باران و جاری شدن نهرها و کف کردن روی آن یا ذوب فلزات را به منظور تهیه جواهر یا کالای دیگر عنوان کرده و حق را تشبیه به آب و فلز مذاب که «مَا يَنْفَعُ النَّاسَ»^۱ است می‌نماید و باطل را به کف بی‌حاصل و بی‌دوام مثل می‌زند، غیر از این چیزی نمی‌فرماید.

کار طبیعت همیشه چنین بوده است. موجودات و انسان از خورشید و باران و دریا و زمین که واقعیات هستند، فایده برده است و می‌برد. بلکه طبیعت کار بالاتر از این را می‌کند؛ آنچه مورد احتیاج و لزوم است، پیشاپیش ارمغان می‌آورد. باران و یخبندان زمستان اثرش در زراعت بهار و محصول تابستان ظاهر می‌شود و شیر مورد احتیاج کودک را قبل از ولادت در پستان مادر به جوش می‌آورد!

حال از شما می‌پرسم آیا بزرگ‌ترین احتیاج و خوراک انسان، مخصوصاً انسان متمدن متکامل، آرزو و امید نیست؟

این مژده بزرگی که اسلام به جهانیان، و قبلاً به شیعیان می‌دهد، آیا همان خوراک مقدر مورد ضرورت نیست؟

آیا از دریچه پراگماتیسم و صرف نظر از دلایل عقلی و نقلی مربوط به ظهور، همین توافق با احتیاج و انتفاع و همین انطباق کاملی که دیدید با سیر تکامل افکار و تحولات زندگی بشر متمدن داشت، خود دلیل بر حقیقت و واقعیت آن وعده نیست؟

مقایسه بین مکاتیب مختلف به لحاظ نجات‌نهایی بشریت

همان‌طور که در ابتدای بحث گفته شد، توجه به اختلاف و مصیبت و ظلم و خرابی و همچنین انتظار یا چاره‌جویی اصلاح و نجات، در میان ملل و مکاتب دیگر نیز وجود دارد.

زرتشتی‌ها یک جنگ و نزاع دائمی از ابتدای خلقت ما بین خدا و شیطان را تصور

۱. رعد/۱۷: ... آنچه به مردم سود می‌رساند...

می نمایند و معتقد به پیروزی نهایی اهورمزدا می باشند.

یهودی ها و مسیحی ها انتظار عیسی را دارند ولی این عقیده و انتظار در نظر مسیحی ها بیشتر موکول و موعود به بعد از دنیا و قیامت و آخرت است و متضمن وظایفی برای معتقدین در این زندگانی نیست؛ بلکه یک نوع ناامیدی و رکود است. کمونیست ها، بنا به منطق ماتریالیسم دیالکتیک، زندگی و تاریخ تمدن را یک سلسله منازعات و استثمارهایی می دانند که تحت تأثیر افزار و وسایل تولید و تحول آن، پیوسته مابین طبقه برخوردار یا غالب و طبقه زیردست استثمار شده وجود داشته و دارد و تحولات تاریخ را در آخرین مرحله تجزیه و تحلیل و تلخیص، به چشم جنگ طبقات می نگرند.

آخرین طبقه استثمار شده و مظلوم را طبقه کارگر می دانند و معتقدند که با تحریک اختلافات طبقاتی و برانگیختن کارگران و رنجبران علیه سرمایه داری یا انقلابی که طبقه کارگر بنا به ضرورت و جبر تاریخی کرده است و می کند، این طبقه اختیار و تسلط حکومت و اجتماع را به دست خواهد گرفت. به این ترتیب چون فقط یک طبقه در کشور (یا در دنیا) وجود خواهد داشت و طبقات از بین می روند، اشکالات و اختلافات و جنگ ها هم در دنیا یکسره منتفی خواهد شد.

اسلام نیز معتقد به وجود اختلاف و نزاع و مخصوصاً ظلم هست و وعده اصلاح و نجات را می دهد؛ اما برخلاف مکتب های مادی است که اقتصادیات و احتیاجات مادی زندگی را اساس دنیا و محرک و منشأ تمام فعالیت های اجتماعی و تحول و تمدن می دانند و به لحاظ مسؤلیت و تقصیر، اصولاً کاری به افراد و حتی افکار و اخلاق آنها نداشته، رژیم و سیستم را یگانه مؤثر و مسؤل می شناسند و در پی تغییر آن می روند. اسلام و کلیه انبیای برحق از یک جهت با مکاتیب سوسیالیسم و کمونیسم اشتراک نظر دارند. مثل آنها ولی خیلی زودتر و وسیع تر و عمیق تر از آنها توجهشان را به عوض سلاطین و اعیان و اشراف (ملأء) به طبقات و قشرهای پایین اجتماع و زیردستان و عوام، حتی ضعیفان و بردگان اعم از مرد و زن و کودک، معطوف داشته، تمام افراد بشر را برادر و هم نوع و مشمول مقررات و مقدرات واحد شناخته اند.

اما اسلام برای انسان یک مقام مهم و مؤثر و مسؤل حاکم بر مقدرات خود و بر جهان را قایل است و قلمرو این اختلاف و تنازع و ظلم ها را اصولاً در نفوس افراد و

۱۱۲ _____ مجموعه آثار (۱۱)، مباحث اعتقادی و اجتماعی در عقاید و اعمال آنها می‌داند، نه در خارج^۱ و آن را نه ناشی از جنگ اهریمن و یزدان و نه تملک افزار تولید و جنگ طبقات می‌داند؛ بلکه نتیجه اعراض از خدا و آخرت و توجه صرف به دنیا و مادیات می‌شناسد. اصلاح را هم از همان جا جستجو نموده، جنگ عمده و اساسی را در میدان‌های کارزار سراغ نمی‌دهد؛ بلکه می‌گوید آن جنگ باید در درون عقول و قلوب مردم انجام شود و نامش را «جهاد اکبر» می‌گذارد. تا این جنگ و این اصلاح انجام نشود، سایر جنگ‌ها ریشه‌کن نخواهد شد. البته این عمل جهاد و اصلاح را یک امر خالص روحی و ذکر و فلسفه و موعظه ندانسته، به هیچ وجه منکر ضرورت و تأثیر امور مادی و حیاتی نیست و بی‌اعتنای به این جنبه‌ها نمی‌باشد.

به این ترتیب اسلام برای رفع جنگ و اختلاف و ظلم، تسلط یک طبقه و زوال طبقه دیگر را کافی ندانسته، انقلاب عمیق عقاید و اخلاقیات و گذشتن یک زمان طولانی کافی با برخورداری تمام عوامل و رشد بشریت را لازم می‌داند تا در پایان آن صلح و عدالت و سعادت گسترده شود.

برنامه ما چه باید باشد؟

در برابر چنین عقیده و وعده ظهور، عکس‌العمل رایجی که متأسفانه بسیاری از شیعه‌ها ابراز می‌دارند، حالت انتظار راكد و اعراض از عمل و اقدام است. بلکه بعضی‌ها به استقبال بدیها و ستمگری‌ها رفته و می‌گویند علائم آخر الزمان چنین است و نباید جلو آن را گرفت؛ چون فایده ندارد و اگر هم اثر کند، ظهور حضرت را به تأخیر می‌اندازد.

۱. به عنوان نمونه آیات ذیل را می‌توان شاهد آورد:

رعد / ۱۱: ... إِنَّ اللَّهَ لَيُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعْرِضُوا مَا بَانْفُسِهِمْ...

... به راستی که خدا چیزی (از نعمت‌ها و بهره‌مندی‌ها) را که از آن مردمی است

دگرگون نکند، تا آن مردم خود دگرگون شوند.

روم / ۴۱: ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد؛ تا به آنان جزای بعضی از کارهایشان را بچشانند؛ باشد که بازگردند.

به لحاظ مقام شامخی نیز که اسلام و مذاهب توحید برای انسان قایل هستند، خواننده می‌تواند به کتاب «انسان و خدا» مراجعه نماید.

ملاحظه می کنید که نتیجه گیری، درست در جهت عکس آن چیزی است که باید باشد. تنها فایده و خاصیتی که مانده است، مختصر دلداری و امیدواری است. این طرز فکر و روحیه و عکس العمل، کاملاً غلط و از چندین جهت خلاف است: اولاً، هیچ گاه آیات قرآن و احکام اسلام و تکلیف مسلمانی تعطیل بردار نیست. ابداً به ما نگفته و اجازه نداده اند به انتظار قیام حضرت ولی عصر (عج)، امر به معروف و نهی از منکر را که از مؤکدات احکام است، ترک کنیم یا، به بهانه عدم فایده و ناامیدی از نتیجه یا سختی و خطرات ناشیه، با ناحق و ظلم مبارزه ننماییم. همان طور که امت های گذشته به حکم:

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ...»^۱

مسئول اعمال خود بودند، عمل امت های بعد از ظهور نیز ما را بی نیاز از کسب و خدمت دوران عمرمان نمی نماید. بلکه آیات:

«... لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۲

و

«الْأَنْزِرُ وَالزَّرُّ وَ زُرَّ الْآخِرِي»^۳

همیشه جاری و ساری است.

ثانیاً، به حکم:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^۴

اگر عمل خیر و حقی انجام دهیم، رحمت و ثواب الهی به اعتبار اینکه امام زمانی بعداً باید ظهور فرماید و او مأمور عدل و قسط خواهد بود، از ما دریغ نخواهد شد. هیچ وقت نگفته اند پاداش اخروی مؤمن بر میزان نتایج و آثار دنیایی عمل اوست؛ بلکه خداوند مکرر در قرآن حتی به پیغمبر خود می فرماید:

«... وَ مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا...!»^۵

۱. بقره/ ۱۳۴ یا ۱۴۱: آنها امتی بودند که درگذشتند. آنها صاحب (کرده ها و) اکتساب خود می باشند و شما نیز صاحب (کرده ها) و اکتساب خود هستید.

۲. نجم/ ۳۹: ... نیست (پاداش و بهره ای) برای انسان جز آنچه خود تلاش کرده است.

۳. نجم/ ۳۸: که هیچ کس بار (گناه) دیگری را برنخواهد داشت.

۴. زلزال و ۷/ ۸: پس هر کس به وزن ذره ای نیکی کرده باشد، آن را می بیند و هر کس به وزن ذره ای بدی کرده باشد، آن را می بیند.

۵. انعام / ۱۰۷: ... و ما ترا نگهدارنده آنها قرار نداده ایم... .

و به فرمان:

«... بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...»^۱

او را مأمور ابلاغ می‌نماید؛ خواه مردم قبول و اطاعت بکنند یا نکنند. در مورد سایر انبیاء نیز زبان حال به همین منوال است.

ثالثاً، مطلب مهم‌تر آنکه نباید تصور نمود عمل حضرت صاحب‌الامر - عجل‌الله تعالی فرجه - یک عمل بی‌سابقه خودرو و بدون زمینه و تدارک قبلی خواهد بود. هیچ مصلح و هیچ مبتکر و هیچ پیغمبر و پیشوایی در دنیا نیامده است که قبلاً سوابق و اسلاف، محیط و شرایط را برایش زمینه‌سازی نکرده باشند.

غیبت حضرت و تأخیر ظهور تا اجل و موعدی که فقط خدای سبحان بدان آگاه است، یقیناً از جهت همین آماده شدن بشریت و دنیا برای پذیرش کلمه حق به وجه «أَتَمَّ وَ أَكْمَلُ» است. آماده شدنی که هم جنبه منفی دارد و هم جنبه مثبت.

جنبه منفی از این جهت که ملازم با طغیان و به امان آمدن بشر از ظلم و جورها از یک طرف، و سرخوردگی کامل آنها از همه سیستم‌ها و رژیم‌هایی باید باشد که از طرف دیگر عرضه و آزمایش شده است.

جنبه مثبت نیز از این جهت که مردم دنیا به لحاظ فکری و رشد، مهیای قبول حقیقت و حقانیت و تربیت اسلامی باشند. اگر چنین نباشد و خود مردم دنیا دخالت و شرکت در قیام و اصلاح نمایند، آیه قطعیه:

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...»^۲

چه خواهد شد؟

کسانی که عادت نکرده‌اند به عمق و درون امور و توده مردم و به ضرورت مدت توجه نمایند و مثلاً یک شخص پادشاه یا وزیر را یگانه صاحب اختیار صاحب امر و مؤثر کل در مملکت یا در وزارتخانه می‌شناسند و برای افراد و اجزا اثر و ارزشی قایل نبوده، آنها را چون قطعات بی‌روح ماشین، مجریان مطیع می‌دانند، در امور عمومی دنیا و کار خدا نیز قیاس به نفس کرده، ظهور یک پیشوای صاحب اقتدار را برای دگرگونی و اصلاح کلی اوضاع کافی می‌شمارند. در صورتی که اگر چنین بود

۱. مائده / ۶۷: ... آنچه (از پروردگارت) به تو نازل شده است، (به مردم) برسان ...

۲. رعد / ۱۱: ... به راستی که خداوند چیزی (از نعمتها و بهره‌مندی‌ها) را که از آن مردمی است دگرگون نکند، تا آنگاه که آن مردم خود دگرگون شوند.

در زمان انبیای اولوالعزم که مؤید من عندالله و معصوم و مقتدر بودند، دنیا درست شده و کفر و ظلم از صفحه روزگار محو گردیده بود. ولی هیچ تحول و انقلابی چه قومی و ملی و چه جهانی و بشری قبل از رسیده شدن و رسیدن اجل مقرر یا به عبارت اخری، بدون تدارک طولانی قبلی و انتشار و نفوذ در قشرهای مردم و بدون آنکه به مرحله تراوشات عمیق نفسانی اکثریت بر پا کنندگان و پذیرندگان انقلاب در آمده باشد، تحقق نیافته است:

«... إِنَّ اللَّهَ بِأَلْبَابِ أَعْيُنِنَا...»^۱

البته همه اینها به خواست خدا و در واقع به دست خدا صورت گرفته و می‌گیرد و تأیید همان آیه «... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ...»^۲ می‌باشد. بنابراین چگونه ممکن است یک چنان انقلاب عظیم عمیق آخرالزمان که انتظارش را داریم و دنیای نوینی متمایز از همه ادوار گذشته باید ایجاد شود، حالت قیام فردی را داشته، امام دوازدهم عملی را انجام دهند که برای اجداد طاهرین او و رسول خدا میسر نبوده، روال طبیعت و سنت خلقت را به هم زده - نعوذ بالله - گفته الهی «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»^۳ را تکذیب نماید؟

اتفاقاً به مشاهده و تجربه نیز می‌بینیم که در حوادث و سیر عمومی افکار دنیا دو جریان مخالف در پیشرفت است. از یک طرف دامنه مظالم و شکایت‌ها قرن به قرن از هر تحول به تحول دیگر توسعه و تعمیم پیدا می‌کند و از طرف دیگر افکار و اراده عموم دائماً به درک و قبول و اجرای حقایق و به اصول و احکام ما شیعه از خداپرستی و اسلام نزدیک می‌شود.

ملاحظه کنید امروز قدرت دولت‌ها و سلاح‌ها و تسلط اطلاعات و انقیادی که روی افراد و جماعات بشری تا اقصی نقاط کشور اعمال می‌نمایند، نسبت به زمان‌های سابق که گوشه‌نشینی و برکناری از نفوذ قدرت‌ها و استقلال‌های نسبی میسر بود، چقدر بیشتر است و حکومت‌های جابر تا چه اندازه‌ای حاکم و مالک جمیع اختیارات و شئون حیاتی تابعین خود می‌باشند و جنگ‌ها و سرکوبی‌ها حالا تا چه اندازه کشتار و فشار

۱. طلاق/ ۳: ... خدا کار خود را به اجرا می‌رساند و هر چیز را اندازه‌ای قرار داده است.

۲. رعد/ ۱۱: ... به راستی که خداوند چیزی (از نعمت‌ها و بهره‌مندی‌ها) را که از آن مردمی است دگرگون نکند، تا آنگاه که آن مردم خود دگرگون شوند.

۳. فاطر/ ۴۳: ... در سنت خدا هیچ تبدیلی نمی‌یابی و در سنت خدا هیچ تغییری نمی‌یابی.

و مصیبت همراه دارد!

همچنین بشر متمدن دانشمند تا چه میزان واقف به لزوم فایده نظم و عدل جهانی و اجرای عدالت و مساوات گردیده است و امتیازات و خرافات رخت بر بسته است و نوشته‌ها و نظریات اروپایی‌ها که منکرین و معاندین سرسخت اسلام بودند، چه اندازه در جهت تعظیم و حتی تأیید قرآن و پیغمبر پیش‌رفته است.

این دو جریان باز هم باید پیش برود و روز به روز یکتا خورشید حقیقت اسلام و ضرورت عدل الهی در سایه رژیم یکتاپرستی بر تمام قلوب و عقول پرتو افکنده، تمام سیستم‌ها و مکتب‌ها و رژیم‌ها نقص و خطای خود را عملاً به ثبوت برسانند و سپر بیندازند تا بالاخره دعوی خدایی:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^۱

به زبان و جوارح بشری نیز جاری و ساری گردد.

همکاری در تدارک قبلی

اینجاست که نقش مؤمنین و علاقه‌مندان واقعی به تعجیل در ظهور حجت خدا ظاهر می‌گردد. حق و باطل و عدل و ظلم، دو پهلوان زور آزمای میدان زندگی هستند که تا با هم رو برو نشوند و مصاف ندهند و مردم به چشم خود عجز و شکست یکی و پیروزی دیگری را نبینند، صدق مدعای انبیاء در نظر مردم عملی مسلک دنیا، ثابت و قطعی نخواهد شد. در غیر این صورت تا قیام قیامت، ادعاهای پوچ و مکتب‌های باطل یا ناقص رجز «لِمَن الْمُلْكُ» و نجات بخشی خود را خواهند خواند و با ماسک حق به جانبی که می‌زنند و دعوی خدمت و محبتی که سر می‌دهند، تا با حق روبرو نشده و مجبوراً حق‌کشی و پرده دری ننمایند، قیافه کریه و باطن خبیث و چنگال خونین خود را ظاهر نخواهند ساخت. و انسان آینده حاضر نخواهد شد از باطل رو گردانده، زیر کتاب حق را امضا و از دل و جان آن را اجرا نماید.

نمونه‌ای از این جریان‌ها را غالباً در مداخلات استعماری و مبارزات ملی خوانده‌ایم و در زندگی اجتماعی روزمره می‌بینیم.

وظیفه ماست که دائماً در برابر هر رجزخوانی و هر مهره و حمله‌ای که پهلوان باطل

۱. توبه/ ۳۳: او کسی است که پیامبر خود را برای هدایت مردم فرستاد، با دینی درست و برحق، تا او را بر همه دین‌ها پیروز گرداند.

به میدان اداره جهان می آورد، کلام حق و مخصوصاً عمل حق را ابراز بداریم. البته که در کشتی گرفتن، اگر زدن و پیش بردن هست، زمین خوردن هم هست و سرنوشت در اولین مصاف روشن نخواهد شد؛ بلکه آن طرفی سرانجام پیروز خواهد شد که به حکم «... إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۱ مقاومت و مجاهدت را ادامه دهد و بداند که «... أَلْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۲ و در هر حال تا «جَاءَ الْحَقُّ...»^۳ واقع نشود، «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»^۴ مسلم نخواهد شد.

بگذارید ما سربازان صفوف اول و وسط این پیکار و شهدای قبلی مقدم مبارک امام عصر (عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ) باشیم و بر منافع و حیات قربانی شده هزاران هزار امثال ما، جاده پیروزی اسلام بنیانگذاری شود!

از طرف دیگر صلح و عدل و رفاه جهان، ارمان مفت و مسلمی نیست که هر ملت و جمعیت، لیاقت برخوردار و ادامه آن را داشته باشد و به زیان و هلاکش منتهی نشود. بلکه بشر باید به مرحله‌ای از رشد فکری و تربیتی و عقیدتی رسیده باشد که به جای هدف‌های جزئی و دنیایی، شکم و شهوت و قدرت و امنیت، درد و درک دیگر و هدف عالی‌تر و عام‌تری به نام خدا و حیات ابدیت را از عمق اندیشه و صمیم قلب بخواند و بخواند. در اثر کمال معرفت و عشق به عبادت و قرب به حق، به حرکت و فعالیت سرشار سازنده در جهت خدمت به عالم بشریت و کسب مکارم نفسانی و درک مراحل اعلای انسانی درآید. ضمناً راحتی زندگی و فراوانی نعمت و بی‌نیازی، او را به سستی یا سرکشی نکشاند.

وصول چنین مرحله‌ای خیلی زمان و زحمت لازم دارد. این وظیفه به دوش کسانی است که خود را سالک راه و طالب نجات می‌دانند.^۵

۱. بقره/ ۱۵۳ یا انفال/ ۴۶: ... خدا با شکیبایان است.

۲. اعراف/ ۱۲۸ یا هود/ ۴۹ یا قصص/ ۸۳: ... سرانجام نیک از آن پرهیزکاران است.

۳. اسراء/ ۸۱: ... حق آمد...

۴. اسراء/ ۸۱: ... همانا که باطل نابود شدنی است.

۵. آیه شریفه ذیل (سوره نور/ ۵۵) از این جهت قابل توجه است و مثل اینکه تأیید مطلب فوق باشد:

«وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داد که در روی زمین جانشین دیگرانشان کند همچنان که مردمی را که پیش از آنها بودند ←

فرمان الهی و افتخار مسلمانی:

«كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ
الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...»^۱

آیین همیشگی و راهنمای ماست. راهی که ما باید پیشاپیش عساکر پیروزمند امام
غایب باز کنیم و شعار و عَلم او را فراراه مردم جهان قرار دهیم - هم از طریق بیان و
تبلیغ و هم مخصوصاً از طریق عمل و ارائه نمونه و مصداق.

پس جا دارد امیدوار و شاد و مفتخر و متحرک بوده، انتظار و آرزوی فرج آل
محمد(ص) را از مرحله سکوت و سرافکنندگی بیرون آورده، پیشتاز این جهاد
جهانی عظیم شویم و از هم اکنون ملازم رکاب امام غایب قائم باشیم و بدانیم که:

«... فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ.»^۲

→ جانشین دیگران کرد. و دیشان را - که خود بر ایشان پسندیده است - استوار
سازد. و وحشتشان را به ایمنی بدل کند. مرا می پرستند و هیچ چیزی را با من شریک
نمی کنند و آنها که از این پس ناسپاسی کنند، نافرمانند.

این آیه که در دعای معتبر و بسیار عالی افتتاح از طرف ائمه معصوم درباره حضرت ولی عصر(عج) استناد
و استفاده شده است، چنین می رساند که وعده به آن امت و آن دورانی باشد که مردم، صاحب ایمان و
عامل به اعمال شایسته شده باشند. در این صورت آیین و دینی که خداوند برایشان رضا داده است، امکان
پذیر و قابل اجرا خواهد بود و بعد از وحشت به امنیت خواهند رسید. چنین قوم و چنین دورانی از دنیا
هدفی و معبودی جز خدا نخواهند داشت و فقط او را پرستش می نمایند. در چنین شرایط و با این اتمام
حجت، اگر کسی دیگر کافر شود، حقاً که فاسق است.

۱. بقره/۱۴۳: آری چنین است که شما را بهترین امت ها گردانیدیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما
گواه باشد.

۲. مائده/۵۶: ... به درستی که حزب خداوند، همانا پیروزند.

مسجد و اجتماع

مسجد و اجتماع*

« فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ
يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدُوِّ وَالْإِصَالِ.
رِجَالٌ لَأُتْلِيَهُمْ تِجَارَةً وَ لَا بَيْعًا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ
إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ آيَتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ
فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ »^۱.

مسجد یا به طور کلی معبد در تمام ادیان و مذاهب وجود داشته است و دارد، حتی در دوره ما قبل تاریخ که بشر هنوز سواد نداشته و پایه تمدن نگذارده بوده، معبد می ساخته است. از عصر حجر جدید معابد چهار سنگی به یادگار مانده است. که در جزیره خارک خودمان نیز نمونه‌هایی از آن وجود دارد.

مسجد یا معبد مرکز پرستش خداها و مظهر آئین‌ها یا مذاهب است و بشر همیشه پرستنده بوده و خواهد بود. حتی ملت‌هایی که منکر و فاقد خدا هستند، اتخاذ مسلک نموده مراکز حزبی می سازند که از نظر عمومی یک نوع مذهب و معبد است.^۲

* تدوین و تفصیل سخنرانی جشن مبعث انجمن اسلامی دانشجویان در مسجد هدایت، سال ۱۳۴۷. اولین چاپ این اثر در قطع رقعی، توسط انتشارات الفتح در سال ۱۳۴۷ انجام و منتشر شده است و به علت ممنوع‌الکلم بودن مؤلف، در روی جلد نام مؤلف مهندس مهدی صالح درج شده ولی در چاپهای بعد این نام به مهندس مهدی بازرگان اصلاح شده است.

۱. نور / ۳۶ و ۳۷ : در خانه‌هایی (که) خداوند اجازه داده است بر افراشته شود و نام او صبحگاهان و شبانگاهان به یاد آورده شود.

مردانی (در آنجا جمع می‌شوند) که تجارت و معاملات، از یاد خدا و به‌پا کردن نماز و پرداخت زکات بازشان نمی‌دارد (بلکه؟) ترس از روزی دارند که دلها و چشم‌ها دگرگون می‌گردد.

۲. ملازمه‌ی مذهب با انسان یا ضرورت همیشگی معبود و هدف، از خصیصه‌ی اختیار سرچشمه می‌گیرد که امتیاز اولیه و اساسی انسان نسبت به حیوان است (رجوع شود به کتاب اختیار، نشریه‌ی شرکت سهامی انتشار، مندرج در مجموعه آثار (۷)، از آثار مهندس مهدی بازرگان).

از آنجا که یک معبود نقطه اشتراک و مظهر احتیاج تمام جامعه است، معابد مناسب‌ترین محلی است که در مواقع معین و مکرر تمام افراد اعم از فقیر و غنی و صنوف مختلف را در خود جمع می‌نماید. بنابراین رابطه‌ای میان معبد و اجتماع برقرار می‌شود. مضافاً به اینکه تواضع و تعلق و احساس احتیاج به یک مقام والای مافوق بشری که به عنوان معبود شناخته شده باشد - کاری به حق یا باطل بودن آن نداریم - خواه‌ناخواه یک‌نوع برابری و برادری در میان پرستندگان حاضر در معبد ایجاد می‌نماید. نقطه عزیمت بحث ما یعنی مطالعه در تأثیر و در نقش متقابل مسجد و اجتماع از همین جا شروع می‌شود.

* * *

عملاً در تاریخ می‌بینیم که در معابد همراه با نیایش بت‌ها یا خدا موضوعات اصلی وابسته به اجتماع همیشه به نحوی وارد می‌شده است. مثلاً در رم، کهنه‌ی معابد برای لشگرکشی‌ها تفال می‌زدند و نذر و قربانی‌ها نثار بت‌ها می‌نمودند و یکی از ارباب انواع در همه جا رب‌النوع جنگ بوده است. در رم معبدی داشتند - که نامش یادم نیست - که طبق مرسوم می‌بایستی درب آن در ایام جنگ باز باشد و این درب، در سال‌های مدید باز بود تا آنکه آگوستوس آخرین رئیس‌جمهور دستور داد آن را ببندند که دیگر جنگ و لشگرکشی در کار نباشد. در نزد مسیحی‌ها به‌طوری که می‌دانید مراسم عقد و ازدواج که مقدمه تشکیل خانواده و پایه اجتماع است، در کلیسا و به وسیله کشیش انجام می‌گیرد و رسم بوده است که تاجگذاری سلاطین با تشریفات خاصش رنگ خدائی پیدا کرده و در آنجا صورت گیرد. ظاهرتر و عمومی‌تر از ادیان دیگر در اسلام این خاصیت دیده می‌شود. مسجد مسلمین و خانه پیامبر در یک جا است و آنجا مبدأ رسالت و تبلیغ، مرکز فرماندهی، محل قضاوت و سیاست و میعادگاه تجمع و تصمیمات می‌باشد و این سنت در زمان خلفای راشدین و حکومت امیرالمومنین علی (ع) نیز ادامه دارد. طبیعی است که چنین باشد زیرا که در اسلام، دین جامع دنیا و آخرت است و اسلام تفکیک دین از سیاست و اجتماع را نمی‌شناسد. دنیا و دین در این مکتب در هم ادغام شده‌اند و بر دنیا باید دین و خدا حاکم باشد.^۱

۱. کما آنکه خلقت و طبیعت در منطبق قرآن برخلاف تصور و تحریف‌های بعدی با هم یکرنگی داشته و مقابل و مخالف شناخته نشده است.

در حکومت خلفای اموی و عباسی و از آن به بعد در کلیه کشورهای اسلامی، وضع اصیل مسجد عوض گردید و دخالت و حاکمیت آن بر اجتماع کم شد ولی ارتباط دو جانبه باقی ماند و تبعیت از حکومت قوت گرفت.

اگر به ایران بعد از اسلام نظر بیندازیم می بینیم تاریخ مساجد، تاریخ معماری و هنر است و هم آئینه حکومت ها و دولت ها. سرگذشت سلسله پادشاهی ایران با سرنوشت بنای مساجد آمیخته است و با یکدیگر رنگ و روغن عوض می کنند، حتی نهضت های بزرگ ایرانیان از جمله قیام مشروطیت، به قول کسروی که ارادتی به مذهب نداشت، از مسجد و منبر و محراب سرچشمه می گرفته است.

کمی از نزدیک و با مختصر تفصیل نگاه کنیم.

در حکومت صفویه که حداکثر مرکزیت و قدرت سلطنت در تاریخ بعد از اسلام ایران است، مسجده سازی به لحاظ کمیت و کیفیت به اوج خود می رسد.

در دوره قاجاریه اگر چه از جهات عدیده انحطاط معماری و ساختمان است، مع ذلک تعداد مساجد و ابنیه اسلامی زیاد دیده می شود.

در عصر پهلوی حکومت و سیاست عوض می شود وضع مساجد نیز عوض می شود و رو به خاموشی و کساد می رود.

با شهریور ۱۳۲۰، تحوّل در حکومت و شئون مملکت پیش می آید در توجه به مسجد و مسجده سازی هم تحول و نهضتی پا به پای نهضت های سیاسی و اجتماعی پدیدار می شود که با وجود زایل شدن بعضی از آنها پایدار می ماند و برخلاف دوران قبل از شهریور ۱۳۲۰ دولت را هم به دنبال خود می کشاند...

حال نظرمان را بیشتر روی تهران متمرکز کنیم.

تهران به صورت یک شهر درجه یک، پایتخت قاجاریه می باشد مسجد شاه، جمعه، مشیرالسلطنه، سراج الملک، خازن الملک، صنیع الدوله (یا حاجی حسن معمار)، حاج شیخ عبدالنبی نجم آبادی، شیخ مقدس اردبیلی، سپهسالار (قدیم و جدید)، مغیر الممالک، بزازه ها، قندی ها، انبار گندم، دراندرون، حاجی محمد حسین و غیره.

بعد از قاجاریه باز مسجد ساخته می شود ولی به صورت و عناوین دیگر. مسجد هدایت، لولاگر، لرزاده، حاجی ربابه، خزانه (یا مسجد قائم)، ارک، کوچه درختی، کوچه پشت تلفنخانه، صاحب الزمان، جامع نارمک، دانشگاه، امیرالمومنین، سجاده، ولی عصر، جواد، ارشاد و غیره.

اول تحول یا تغییری که به چشم می‌خورد، تغییر نام‌ها است. سابقاً اسامی سلاطین و اعیان و عمال دولت به کار می‌رفته و احياناً نام معمار یا پیش‌نماز روی آن می‌آمده و گاهی اسامی صنفی و محل، مورد استفاده قرار می‌گرفته است، ولی حالا رفته رفته جای آنها، نام‌گذاری‌های معنوی و ایمانی به کار برده می‌شود. از این جهت که بانی معین و متعین نداشته است، یا بنا با همکاری اجتماعی تأسیس شده است و یا از این جهت که خواسته‌اند با توسل به نام ائمه، جامعیت و خلوصی بیشتر به آن بدهند. اما تحول تنها در اسم‌گذاری نیست.

از نظر معماری و ساختمان تأثیر محسوس فن مهندسی و تکنیک جدید را مشاهده می‌نمائیم. همراه با گرانی قیمت زمین که باعث صرفه‌جویی و بهره‌برداری بیشتر از مساحت و محل می‌شود. سبک و سلیقه‌های جدید بروز می‌نماید و در جستجوی پاکیزه‌گی و تسهیلات عملی و تطبیق با خواسته‌های زندگی ماشینی می‌روند.

در عین حال اصرار و علاقه به حفظ سبک قدیم و علائم و آشکالی که به آن جنبه شعائر و سنت را می‌دهند، از قبیل گنبد و گلدسته، کاشی‌کاری‌ها، هشت ورودی، سقف و طاق‌نماهای رومی، حیاط مربع با صدف و ایوان‌های دورتا دور و غیره. از نظر اداره‌ی مسجد نیز به‌جای موقوفه و متولی سابق، تمایلی به سوی هیأت مدیره و شورا دیده می‌شود، با هیأت‌های امنا (به تقلید از آمریکائی‌ها و روال دولتی روز).

اما از نظر محتوا و مورد استعمال، در دوران‌های اخیر ما قبل معاصر، مسجد می‌رفت که بیشتر محلی برای تعزیه‌داری محرم و وعظ و احیای ماه رمضان بوده، نماز جماعت خلوتی هم در سایر ماه‌های سال در آن خوانده شود.

با مختصر مقدمات و ملحقات مانند اطاق خادم، آبدارخانه، لوله‌نگ خانه. حتی از مدرسه و حجره که یکی از خصوصیات مساجد قدیم اسلامی است خالی می‌شده است. ولی حالا در نقشه مساجد رفته رفته کتابخانه و دفتر و سالن سخنرانی می‌گذارند، مسجد جامع نارمک که قریب ۱۵ سال، از ایجاد آن می‌گذرد غیر از دفتر و کلاس درس قرآن، قرائتخانه و ساختمان درمانگاه و زیرزمین‌های مخصوص تدارک و توزیع غذا نیز دارد و بعضی طرح‌ها نیز که هنوز به مرحله اجراء درنیامده است، داعیه تشکیل یک مرکز اسلامی را دارد.

مسئله‌ای که پیش می‌آید و اساس بحث ما می‌باشد این است که صورت و سنتی که مساجد اسلامی به خود گرفته است و شکوه و رونقی که مخصوصاً در ایران پیدا کرده که یکی از مفاخر ملی و هنری ما را تشکیل می‌دهد و همچنین تحول و

تجمعی که پیش آمده است آیا در جهت خواسته‌های اسلام بوده یا حساب جداگانه‌ای دارد و احیاناً نقض غرض و عامل تضعیف اسلام اصیل نمی‌باشد؟
گمان می‌کنم بهتر باشد جواب این سؤال را در سنت پیشوایان اسلام و در خود قرآن جستجو نمایم.

مسجدی که اول دفعه به دستور پیغمبر بنا شد، یک چهار دیواری بود و بس. با فرش طبیعی از ریگ بیابان که:

«جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا»^۱.

بعدها برای آنکه آفتاب داغ عربستان نمازگزاران را به سختی نیاندازد، اجازه داده شد یک پوشش حصیری یا لیف خرما بالای سرشان بگذارند. شاید یک ایوان یا صفه نیز که محل همواری باشد تعبیه کردند. از منبر و محراب هم مختصر آثاری وجود داشت. اینها همه نشان آن بود که مسجد نباید تفضیل و تزئین داشته باشد، فقط سایه‌بانی داشته باشد. حضرت رسول (ص) می‌فرموده:

«عَرِيشَةٌ كَعَرِيشَةِ مُوسَى»^۲.

خوشبختانه نمونه مسجد مورد نظر اسلام در حال حاضر باقی است و شاید کسانی که توفیق زیارت حج را پیدا کرده‌اند بهترین نماز عمرشان را در مسجد خیف بجا آورده باشند. جلوتر از مسجد رسول‌الله معبدی است که:

«إِنَّ أَوْلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ...»^۳

این معبد که مادر و مبدأ همه مساجد محسوب شده و ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) سنگ و گِل آن را روی هم چیده‌اند، مگر غیر از یک چهار دیواری و یک سقف چیز دیگر دارد؟

اگر خدا می‌خواست و اگر پیغمبران اجازه داشتند آیا نمی‌توانستند سفارش کنند مثل بتخانه‌ها و مهم‌تر از کاخ‌های سلاطین یکسره با زر و زیور پوشیده و با خشت طلا و نقره ساخته شود؟

۱. حدیث نبوی: خاک برای من سجده گاه و پاک و پاک کننده مقرر شده است.

۲. حدیث نبوی: که سایبان آن مانند سایبان گهواره موسی (به هنگام نهادن بر روی رودخانه نیل) باشد.

۳. آل عمران / ۹۶: نخستین خانه‌ای که برای مردم بنا شده...

مسلم است که در محیط ساده‌ی بی‌پیرایه، انصراف از اشتغالات زندگی و جذبه‌های دنیایی، راحت‌تر حاصل می‌شود و عبادت خالصانه‌تر انجام می‌گردد. در عوض به لحاظ محتوی و معنی و در عمل و اثر، مسجد پیغمبر و مساجد صدر اسلام به طوری که گفته شد هم مسجد و معبد بوده، هم مبدأ اشراق و الهام و مرکز تربیت و تجمع و اداره‌ی امت.

سئوالی که باید بکنیم این است که چطور شد که چنین شد؟

مسئلاً جواب تأثیر و تحوّل بشری است.

بشر کارش قیاس به نفس و خودبینی است:

در مرحله اول، استخدام و استثمار هر چیز به سود خود.

در مرحله دوم، هر چیز را به رنگ خود و به سود خود درآوردن.

در تاریخ سیر تحول مساجد از راه‌های ذیل، سه دسته یا سه مقام، روی مساجد

کار کرده‌اند و این همان نقش اجتماع روی مسجد است:

۱- خود مردم و مؤمنین گفتند- و خیلی از روی حسن نیت و قصد ثواب هم گفتند - که چون خدا از همه برتر است و بهترین چیزها باید نثار نام او شود پس به قیاس خانه‌های خودمان و بزرگان دنیا خانه خدا و اولیای خدا باید از هر مکان زیباتر و با شکوه‌تر باشد. از اینجا نهضت تعظیم و تزئین مساجد سرچشمه گرفت.

۲- زورمندان و سلاطین چون می‌دیدند جدای از مردم هستند و نمی‌خواستند دائماً روی سرنیزه و شمشیری که روز اول آنها را وارد سرزمین متصرفی کرده است تکیه نموده و سربازوار زندگی نمایند و از طرف دیگر می‌دیدند که مردم اتکاء و احترام خود را به جانب دین و خدا می‌برند، مسجد را به عنوان یک زمینه تفاهم یافتند و گفتند با تجلیل و عمارت مسجد خواهیم توانست خود را در دل مردم جا دهیم و با نقش «ضلّ اللّهی» یک نوع تحکیم قدرت و ضمانت بقاء دست و پا نمائیم. البته این کار همیشه از روی سوءنیت و به قصد استفاده از عقاید و عواطف مردم نبود و شاید در مواردی تمایل و توبه به درگاه خدا برای جبران گناه‌ها و کفاره ظلم‌ها آنها را به طرف عمارت مسجد و زیارتگاه می‌کشانده است.

در هر حال مسجد یا معابد، پیوند و جانبه‌ای شد برای پادشاهان و حکام با مردم و با خدا. تا توانستند در تعمیر و تکمیل و شکوه‌آبینه دینی، مایه گذاشتند.

مظهر کامل این جریان را در سلسله صفوی و مخصوصاً شاه عباس می‌بینیم که

در عین حال سرآمد در سفاکی و می‌خوارگی و فحشا بوده است. بعدها هم در سلسله قاجاریه فتحعلی شاه و بالاخص ناصرالدین شاه، صاحب حرمسرا و مستبد عیاش را، سازنده سردر و گنبد و گلدسته و برپا کننده تکیه می‌بینیم. این کیفیت یا حقیقت، آن قدر سابقه‌دار و ریشه‌دار است که در زمان خود پیغمبر و هم‌زمان با اولین مسجد اسلام مشاهده می‌شود، مسجدی که قرآن نامش را «مسجد ضرار» می‌گذارد.

«... وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا...»^۱

۳- متولیان معابد و مساجد یعنی کهنه و روحانیون که طبعاً خواهان امتیازی برای خود در برابر دولت و ملت بوده در یکی حکومت و قدرت را می‌دیدند و در دیگری جمعیت و ثروت از طریق کسب و کار را و بدشان نمی‌آمد مسجد را به نحوی مورد استفاده و پایگاه اختصاصی قرار دهند.

بدیهی است که مسجد هر قدر از امور اجتماع و زندگی که قلمروی آن دو دسته است، خالی بماند و یک حالت قدس روحانی خالصانه فارغ از دنیا و مافیها پیدا کند، به نفع این دسته تمام خواهد شد. به این ترتیب مساجد صرفاً جای راز و نیاز پرسر و صدا با خدا و حداکثر محل بحث مسائل شرعی و تعلیم عربی گردید. باید کالائی در آنجا عرضه شود که در تخصص آنها بوده، دسته اول خریدار داغ آن باشند و دسته دوم مزاحمتی در تسلط و تمتع‌های خود از آن جهت نبینند. مسجد دکانی شد مخصوص متولیان که بر سر امامت و منبر، انواع فوت و فن‌ها را باید بکار برند و رقابت‌های رسواتر از رقابت‌های سیاسی و اقتصادی در بگیرد.

در اینجا باز نمی‌خواهیم بگوئیم یکسره حساب دکان و سوءنیت در کار بوده است، چه بسا چنین استنباط و یا استدلال داشته‌اند که سرپرستی خانه خدا و ارشاد خلق نباید به دست نا اهل بیفتد و وظیفه شرعی خود می‌دیدند که توجه خاص و تسلطی در آنجا داشته باشند.

نتیجه سه عامل فوق این شد که مسجد مکانی گشت، کم بو و کم خاصیت ولی مقدس، وسیع، رفیع، مجلل و مثلث. مثلث یعنی محیط تقاطع و تفاهم عناصر سه گانه سلطنت و روحانیت و مردم. البته کلیسا هم قبلاً وضع مشابهی داشت.

۱. توبه / ۱۰۷: خدا شهادت می‌دهد، آنهایی که مسجدی می‌سازند تا زبان رسانند به...

اما مسجد اگر به این ترتیب به صورت محیط تفاهم سه جانبه‌ای در آمد، میدان رقابت و برخورد مابین شیطان و خدا هم بود. یا به عبارت دیگر تضادگاه روح بشری حیوانی با روح انسانی الهی.

تضاد، میان بشری که طبعاً می‌خواهد هر چیز را به رنگ خود و به سود خود در آورد و خدایی که او هم می‌خواهد، دنیای انسان‌ها به رنگ او و به سود او، یا به عبارت صحیح‌تر به سوی او، پیش رود. هر موضوع عالی و محیط‌های حق و الهی همیشه کمینگاهی برای شیاطین بوده است.

حال برای اینکه منظور بانی اصلی مسجد را بیابیم به کتاب خدا و برعمل فرستاده او مراجعه می‌نمائیم. بینیم قرآن اصالت و اساس مسجد را چه چیز قرار داده است؟

آیا صفت ممیزه و شرط اصالت مسجد در داشتن گنبد است؟

آیا در کاشیکاری و گچ‌بری‌ها است؟

آیا در ابعاد افقی و قائم و در نسبت‌های طول و عرض باید جستجو شود؟

آیا در فرش زیر پا و در و دیوار باید تجلی نماید؟

در قرآن راجع به این حرف‌ها، یک کلمه صحبت نشده است. قرآن پایه و اساس را در تقوی و طهارت قرار می‌دهد.

«لَمَسْجِدٍ أَسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ.
أَفَمَنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۱

از قول امیرالمؤمنین علی (ع) شنیده‌ام که می‌فرمود:

«أَنْظُرُوا إِلَى مَقَالٍ وَ لَا تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ قَالَ»^۲.

۱. توبه/ ۱۰۸ و ۱۰۹: ... هر آینه مسجدی که از روز اول بر تقوی پایه گذاری شده سزاوارتر است در آن بایستی، در آنجا مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه شوند و خدا پاک شوندگان را دوست دارد. آیا پس کسی که پایه (کار) خود را پرهیزکاری و خشنودی خدا قرار داده بهتر است یا کسی که اساس را بر لبه گذرگاه سیل گذارد که زیرش خالی و شکسته بوده به آن وسیله در آتش جهنم بیفتد؟
۲. حدیث از علی (ع): به گفته نگاه کنید نه به گوینده.

ولی در مورد مسجد چنین سفارش یا تجویزی نیست بلکه قرآن توجه به سازنده و نیت سازنده داشته تا آنجا پیش می‌رود که پیغمبر، نماز گذاردن در مسجدی را که به مقصد آزار و کفر و اختلاف بنا شده است منع می‌نماید:

« مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ. إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ...»^۱

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَارْضَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ... لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ»^۲

همچنین اجازه نمی‌دهد مسجد جولانگاه دشمنان خدا شود و مشرکین روگردان از خدا به مسجد الحرام نزدیک گردند.

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ»^۳

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يُقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا»^۴

۱. توبه/ ۱۷ و ۱۸: روا نیست که مشرکین مساجد خدا را بسازند در حالی که شاهد کفر خود هستند، آنها کارهایشان هدر رفته است.

همانا کسی شایسته عمارت مسجد خداست که ایمان به خدا و روز واپسین آورد، نماز بپا دارد و زکات بپردازد.

۲. توبه/ ۱۰۷ و ۱۰۸: و آنان که مسجد را وسیله زیان رساندن و کفر و تفرقه انداختن میان مومنین گرفتند و در انتظار (و به خاطر) کسی بودند که با خدا و پیغمبر جنگ کرده است... هرگز در چنین مسجدی مایست.

۳. بقره/ ۱۱۴: ستمگرتر از کسی که نگذارد در مساجد خدا نام او برده شود و در خرابی آن کوشش نماید کیست؟ چنین مردمی را نشاید که داخل آن شوند مگر با ترس.

۴. توبه/ ۲۸: ای کسانی که ایمان آورده‌اید همانا که مشرکین پلید و منفوراند بنابراین پس از سال حاضر، دیگر نزدیک خانه کعبه نشوند.

در تمام این آیات می‌بینیم آنچه قرآن اهمیت می‌دهد نیت است، سازنده است و عملی است که در مسجد می‌خواهند انجام دهند به گفته مولوی از قول خدا:

ما درون را بنگریم و حال را نی برون را بنگریم و قال را

خدا با محتوی و اثر مسجد کار دارد و بشر با ظاهر و زرق و برق آن.

ستمگران و استفاده‌چیان نیز احساس ضرر و باک از جلال و جبروت ظاهر مسجد نداشته با آن در نمی‌افتند ولی محتوا و داخل را شیطان وار می‌خواهند ضایع کنند مانند حشرات و کرم‌های طفیلی که مغز و گوشت میوه را می‌خواهند و می‌خورند و پوسته خارجی را به عنوان حفاظ و لانه به خوبی نگاه می‌دارند.

حتی با تعمیر و تبلیغ روی ساختمان مساجد و ابنیه دینی ضمن تصرف آنها و تسلط بر علائق مردم، توجه را از محتوی و منظور اصلی که ذکر خدا و اطاعت خداست به جهات باستانی و هنری منحرف می‌سازند.

مطلب دیگر اینکه قرآن و پیغمبر نه تنها مسجد را مثل کلیسا برای تاجگذاری پادشاهان، یا برای فریبکاری و زیانکاری دنیاداران دنیاپرست نخواستند. بلکه عنایت خاصی نسبت به توده و اجتماع داشته‌اند و از ابتدا مسجد برای مردم بوده است:

«انَّ أَوَّلَ نَبِيٍّ وَضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِيَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ»^۱

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»^۲

در آیه اول انتخاب کلمه «بیت» در برابر آتشکده و پرستشگاه قابل توجه است و در آیه دوم به پیغمبر دستور می‌دهد همه جا صدا بزنند و به سراغ پابره‌ها و مرکب لنگ دارها رفته به مسجدشان بیاورد.

همان‌طور که در کتاب «خانه مردم»^۳ تشریح شده است، چه بگوئیم خانه‌ی مردم و چه بگوئیم خانه خدا یک جا را گفته‌ایم. خدا خانه کعبه را که «ام المساجد» است محل ثواب و پناهگاه برای مردم می‌خواند:

۱. آل عمران / ۹۶: همانا نخستین خانه‌ای که برای مردم بنا نهاده شد، آن است که در مکه می‌باشد و مبارک و راهنما برای جهانیان است.

۲. حج / ۲۷: و در میان مردم بانگ حج برانداز تا از هر راه دور افتاده‌ای با پای پیاده و سوار بر شتران لاغر (نیز) نزد تو آیند.

۳. کتاب «خانه مردم»، ششمین اثر مندرج در مجموعه آثار (۹) به نام «مباحث ایدئولوژیک» می‌باشد که ←

«وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ اٰمَنًا وَ اتَّخِذُوْا مِنْ مَّقَامِ اِبْرٰهِيْمَ
مُصَلِّيْنَ...»^۱

خدا می خواهد مسجد متعلق به مردم یا اجتماع و موثر در اجتماع باشد. طبق سنت پیغمبر و خلفای صدر اسلام مسجد ساده ترین و بزرگ ترین محل اجتماعات و عبادت دسته جمعی بوده است و امور اجتماع از آنجا سرچشمه می گرفته است. از طرف دیگر قرآن دفاع از مسجد را هم، چون مال مردم و برای مردم است به عهده مردم گذارده است:

«... وَ لَوْلَا دَفَعُ اللّٰهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّهَدَمْتُ صَوَامِعُ وَ بِيَعُ وَ صَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيْهَا اسْمُ اللّٰهِ كَثِيْرًا...»^۲

در قرآن علاوه بر شرایط اساسی و اصولی به بعضی شرایط به اصلاح فنی یا فرعی نیز اشاره شده است. مهم تر از همه طهارت و پاکیزگی است، آیه ۱۰۹ سوره توبه که قبلاً گفتیم و آیه:

«... وَ عَهَدْنَا اِلٰى اِبْرٰهِيْمَ وَ اِسْمٰعِيْلَ اَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطّٰئِفِيْنَ وَ الْعٰكِفِيْنَ وَ الرُّكْعِ السُّجُوْدِ»^۳

مساجد ما متأسفانه مظهر مخالف آنست. بوی مستراح که هر عابر از کنار مسجد را مشمئز می کند، بوی پا و جوراب و لباس کهنه که به استقبال وارد شوندگان به شبستان می آید و طردشان می نماید، بو و دود سیگار که بدتر از قهوه خانه ها و قمارخانه ها فضای مسجد را پر می کند. مشکلاتی که برای وضو گرفتن و تطهیر هست و فرش هائی که به واسطه پشمی بودن و سنگینی، مواد چربی و کثافات را در خود نگاه می دارد و شستشو و تعویض آن مشکل است.

→ در سال ۱۳۸۰ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۱. بقره/ ۱۲۵: و زمانی که خانه را محل ثواب برای مردم و پناهگاه قرار دادیم و از مقام ابراهیم برای خود جایگاه نماز اتخاذ کنید...

۲. حج/ ۴۰: ... و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی نمود حتماً صومعه ها و معابد و نماز (خانه)ها و مساجدی که در آنجا یاد خدا می شود ویران می گردید...

۳. بقره/ ۱۲۵: ... و عهد کردیم با ابراهیم و اسمعیل بر اینکه خانه مرا برای گذارندگان و اقامت گزینان و رکوع و سجود کنندگان پاکیزه نمایند.

بنابراین هر قدر ساختمان و اداره مسجد مساعد برای نظافت و روشنائی (که عاملی برای دفع کثافات است) و تهویه دائم و فراوان باشد، عمل صحیحی انجام شده است. همچنین است ارتفاع و برافراشتگی مسجد که اجازه داده یا توصیه شده است:

«فِي يُبُوتِ أذنَ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ...»^۱

مسأله فرعی دیگر که عملاً در کلیه مساجد رعایت شده است و وجه امتیازی در مقایسه با کلیسا و معابد ادیان دیگر می باشد روشنائی و دلبازی مسجد به طرف آسمان و طبیعت است. نور آفتاب و روشن بودن مکان موید پاکیزگی است. به علاوه طبق تشبیه های مکرر قرآن که نور و ظلمت را معرف و همطراز با هدایت و ضلالت می آورد و روشنایی تناسب و تأثیر ذهنی در جهت بینائی و هدایت خواهی دارد. مضافاً به اینکه قرآن خود را کتاب روشن آشکار بی ابهام و کجی معرفی می نماید. اما به هیچ وجه قرآن به چیزهایی که ما به عنوان شاخص و شرط مسجد بودن چسبیده ایم، توجه نکرده است و اینها اصالت اسلامی ندارد.

می خواهیم باز از گنبد و گلدسته و کاشیکاری حرف بزنیم. آخر گنبد چه اصالت اسلامی و ملازمه با مسجد بودن دارد. همان طور که گفتیم مساجد عهد پیغمبر چیزی جز چهار دیواری و حداکثر سایه بان و سکو نداشته است مساجد اولیه ای هم که اعراب به ایران آوردند همان چهار دیواری بود و صُفّه ای. آنقدر مسلمین اولیه به شکل مسجد بی اعتنا بودند و روح تساهل در اسلام قوی بود که آتشکده ها و کلیساها را مسجد می کردند، و پوشش یا سقف را چهار طاقی می گفتند، وقتی ایرانی ها خواستند مساجدشان فضاها را بلند و وسیع داشته باشد از سابقه معماری و قصور سلطنتی ساسانی استفاده کردند. برای اولین بار مسجد داراب را به شکل کاخ ساسانی با شبستان ستون دار و ایوان و محوطه گنبددار ساختند. قدیمی ها خیلی کمتر از ما تعصب داشتند و همان ها که گنبد را روی مسجد و قبور مقدسه می گذاردند روی هشتی ورودی خانه، روی حمام و بازار و کاروانسرا و یخچال و دارالحکومه و غیره نیز می گذاردند.

گنبد زائیده اسلام و لازمه نماز و موعظه نیست. از فقدان آهن و بتون و تیرهای چوبی بلند برخاسته است و زائیده آجر و خشت است که قبل از اسلام اختراع شده است. مساله ای است صددرصد فنی معماری و امر غیر معنوی. اینک که شرایط فنی و

۱. نور / ۳۶: آن نور در خانه هایی است که خدا رخصت داد ارجمندش دارند...

مصالح ساختمانی عوض شده است. گنبد و طاق و کاشیکاری خود به خود از خانه و بازار و کاخ و کاروانسرا و حمام رفته است، ولی شعائر پرستان می خواهند به نام ملت و مذهب، داغ کهنگی و کهنه پرستی را بر پیشانی مسلمانان و مسلمانی بگذارند و به دست خودمان در ذهن خودی و بیگانه چنین وارد و وانمود کنیم که یگانه چیزی که تکان و تجدد در آن نباید راه داشته باشد مذهب اسلام است.

خلاصه اینکه مسجد لازم است، خوب است، کهنه‌ها را آباد و حفظ کنیم و نوها را با نهایت سادگی و صرفه‌جویی به سبک نو بسازیم و داخلش برویم و بالاجتماع هم برویم. اما مسجدی که خدا خواسته است، پناهگاهی است برای خلق و به سوی خلق. در مرحله اول، از شرّ نفس خودمان از طریق توجه و ذکر و توبه و با تعلیم و تربیت؛ در مرحله دوم، از شرّ دنیا و غوطه‌ور شدن در گرفتاری‌ها و آلودگی‌های آن و بالاخره؛

در مرحله سوم، از دست راهزنان خلق از طریق تقوی و تجمع. مسجد باید تراوشگاه تربیت الهی و تکامل معنوی باشد و مرکز و مبدأ اصلاحات و اقدامات اجتماعی.

والسلام

منابع فقه، فقه، فقيه

(مقدمه‌ای برای کتاب منابع فقه)

به نام خدا

منابع فقه، فقه، فقیه*

(مقدمه‌ای برای کتاب منابع فقه)

«قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ»^۱

هادی بعضی و بعضی را مضل

منابع فقه، فقه، فقیه؛ این کلمات به گوش هر مسلمان آشناست. ولی با وجود انس و سابقه، نزد همه کس و همه جا به یک نوع تلقی نمی‌شود. مفهوم آن نیز در همه زبان‌ها و زمان‌ها یکسان نیست.

ما از آن مفهومی شروع می‌کنیم که بیشتر معروف میان مردم و منظور نظر عمومی است. در حال حاضر، عرفاً و عادتاً، علم فقه یا فن فقه با قسمتی از احکام و فروع دین سر و کار دارد که مربوط به نجس و پاکی، شکایات و سهویات، مبطلات روزه، مناسک حج، موارد زکات و امثال آنها می‌شود و فقیه شخصی را گویند که مطلع و متتبع در این قبیل مسائل بوده، ملبس به لباس روحانیت و مقید به آداب خاص باشد. فقه در نظر این دسته از دانشمندان و پیروان آنها، خلاصه‌ی اسلام و منظور اصلی

* این اثر را مؤلف فقید در شهریورماه ۱۳۴۹ به‌عنوان مقدمه‌ای برای کتاب «منابع فقه» اثر استاد فقید علامه محمدتقی جعفری نوشته است.

کتاب «منابع فقه» حاصل جلسات درس استاد علامه جعفری است که هر دو هفته یک بار، در منزل شخصی، کتابخانه مسجد جلیلی و تالار مسجد جواد برگزار می‌شد. از آنجا که کار در ارتباط با انجمن اسلامی مهندسین به‌انجام رسید و زنده‌یاد مهندس بازرگان نیز از طرف رژیم شاهنشاهی ممنوع‌القلم شده بود، این مقدمه به قلم ایشان ولی با امضاء گروه انتشارات انجمن اسلامی مهندسین، در کتاب قرار گرفت و چاپ اول کتاب در سال ۱۳۴۹، در قطع رقعی، توسط شرکت سهامی انتشار منتشر گردید (ب.ف.ب.).

۱. انعام / ۹۸: آیات (خود) را برای مردمی که فهم و تعمق می‌کنند، تفصیل دادیم.

از دین و قرآن است^۱ و به عنوان افتخار مسلمانان و مخصوصاً تشیع معرفی می شود. در نظر بعضی دیگر فقه و محصول آن که احکام شرعی باشد، هدف استهزا و استعجاب است. هستند کسانی که فقه و فقیه را مظهر خرافات و عامل عقب افتادگی مسلمانان می شناسند. عرفا و اهل دل هم که همیشه به چشم بدبینی به این دسته از متشرعین نگاه کرده، آنها را قشری مسلک و چسبیده به ظواهر (صرف نظر از ریاکارانشان) می دانستند. کسانی که معنی و مقصود را رها کرده، به لفظ و صورت پرداخته اند. از قول خدا می گفتند که:

ما درون را بنگریم و حال را نی برون را بنگریم و قال را^۲

در نزد عده ای دیگر که در نیمه راه میان انکار و انحراف از دین تا اعتقاد و اجرای احکام قرار دارند، یک نوع احساس ناراحتی و ابراز ایراد و اشکال در احکام فقهی پیش می آید که منجر به بی میلی در عمل و سستی در عقیده می گردد. به آنجا می رسند که می گویند در آیات قرآن و اصول عالیله اسلام حرفی نیست، ولی امروزه دیگر زیر بار بسیاری از واجبات و حلال و حرام های آخوندها نمی شود رفت.

خلاصه آنکه فقه و اصول، با طرز تلقی های گوناگونی که از آن می شود و تأثیرهای مختلف و متضادی که می نماید، گفته شیخ بهایی را در باره مثنوی به یاد می آورد که:

مثنوی او چو قرآن مُدِل هادی بعضی و بعضی را مُضَل

دریای بیکران فقه

در اینکه فقه و اصول با توسعه عظیمی که پیدا کرده است، از امتیازات اسلام و مخصوصاً تشیع می باشد و می توان گفت که بعد از قرون اولیه اسلام، بیش از هر رشته دیگر روی آن کار شده، درس داده و خوانده شده، کتاب نوشته شده، فردها و وقتها و فکرها را در خود جذب کرده، تحولها و تکاملها داشته و بالاخره بزرگان و شاهکارهایی را بیرون داده است؛ حرفی نیست.

۱. در شماره اسفندماه سال ۱۳۴۸ مکتب اسلام، در مقاله ای چنین آمده است:

«قرآن کریم» مشتمل است بر پاره ای از اصول احکام و عبادات دین اسلام و برخی از

مسائل عملی و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و مقداری از داستان های آموزنده

پیغمبران و حکایات عبرت انگیز اقوام و ملل پیشین و نمونه ای از مظاهر زندگی انسان

و جانوران و امثال جاری زنده و ارزنده و نظایر اینها.

۲. در حالی که شریعت واقعی با طریقت حقیقی هماهنگ است.

اما حرف سر همین است!

آیا اسلام یعنی فقه؟ و فقه یعنی همان که معمول و مفهوم امروزی است!!

* * *

فقه در سیر تاریخ اسلام، ادواری را طی کرده است. ابتدا در قرآن و صدر اول اسلام، در معنی و مفهوم عام خود، به تمام دین و کتاب گسترش داشته است، بدون اینکه هنوز عنوان خاصی روی آن گذاشته شده باشد. ولی رفته رفته، توجه و تخصص یافته از عقاید و اخلاق و اداره امت به طرف احکام و عبادات گراییده، دست آخر شمایل عملی یک مسلمان زاهد و شامل مجموعه‌ی اعمال و احوال فردی عبادی و بعضی از ارتباطات و روابط خصوصی در اجتماع شده است.

در این زمینه، به لحاظ طرح مسائل متنوع و فروع بی‌شمار محتمل و در کشف و درک نظریات شارع، به مقدار فوق‌العاده‌ای در سطح و عمق پیش رانده است، و تدقیق نظر و تبععاتی که در در دو قلمروی اصول و فقه انجام گرفته است، حقیقتاً جالب توجه می‌باشد؛ اما مثل اینکه هر قدر بر اهمیت و عمق آن افزوده می‌شده، دایره‌اش تنگ‌تر و دامنه‌اش جمع‌تر می‌شده است، تا جایی که حتی به لحاظ احکام و فروع، مسئله‌ی مهمی چون امر به معروف و نهی از منکر از رساله‌های عملی قرن معاصر، عملاً حذف گردیده است و به‌طور کلی جنبه فردی و صوری آن، بر جنبه‌های اجتماعی و معنوی چربیده است.

جستجوی عوامل

از میان علل و عواملی که به عنوان موجب یا مقارن این سیر تحوّل می‌توان سراغ داد، این یکی شاید دور از واقع‌بینی نباشد که پس از طلوع و توسعه اولیه اسلام و تلاطم و تحوّل بعد از آن، دوران‌های نسبتاً طولانی تعادل در هر یک از سرزمین‌های مسلمان‌نشین پدیدار گشت. مثلاً برای ایران، بعد از مغول را بگیریم تا اواخر قاجاریه، یا از صفویه تا قاجاریه. در این دوران‌های رضا و رکود، که در هر کشور شریعتی حاکم و سنتی جاری شده بود، معتقداتی به ظاهر توحیدی و به عقیده خودشان منطبق با آیین محمدی (ص) رسمیت یافته و اخلاقی - یا به عبارت صحیح‌تر، آدابی - رایج گشته بود که آن را موافق دستور پیشوایان می‌دانستند. مردم به روش پدران عمل می‌کردند و به پسرها و دخترها همان را تعلیم می‌دادند.

مسئله و مشکلی به نام محو شرک و مبارزه با کفر و کفار و ترویج اسلام واقعی، وجود نداشت و تبلیغ ایمان به خدا و آخرت، کمتر مورد پیدا می‌کرد. با مختصر تبلیغ اصول دین و اینکه اگر کسی آن پنج اصل را قبول نداشته باشد، مسلمان شیعه مذهب نیست، به سهولت از این مسائل رد می‌شدند. البته از جهاد و دفاع در اداره‌ی امت هم خبری نبود.

یک سلسله معتقدات و عبادات در نزد خواص و عوام مقبولیت بلامعارض پیدا کرده، دولت و ملت و روحانیت روی آن توافق داشتند.

مسئله‌ای که می‌ماند، این بود که مؤمنین تکالیف شرعی محدودی را خوب فرا گرفته، بدون یک وجب پس و پیش! اجرا کنند تا مورد قبول خدا و ذخیره آن دنیا گردد. مثلاً فرض بر این قرار گرفته بود که هر کس متدین است و نماز خوان، باید مدّ «وَالضَّالِّينَ» و گوشه و کنار اعمالش را صاف و صوف کرده، مبادا که بندگی اش معیوب شود.

مسائل مربوط به: تکلیف، تقلید، طهارت، زیارت، صوم، صلوات، وجوهات واجبه و بریه و امثال ذلک، در حجره‌ها و رساله‌ها و منبرها مرتباً بحث و فحص می‌شد. عامی و عالم سعی‌شان بر این بود که هیچ احتیاط و احتمالی را در واجبات و محرّمات فرو گذار نکرده، به قدر سر سوزنی بلا تکلیف نماند.

به این ترتیب فقه به معنای احکام عبادی و فردی، به خرج سایر موضوعات و منظوره‌های اسلامی، گسترش فوق‌العاده پیدا کرد و فقیه‌شدن از هدف اصلی ارضای حق و وظیفه اطاعت و اشاعه حقیقت، دور شد و جنبه حرفه‌ای یافت.

الْعِلْمُ عِلْمَانِ

حال چه شد که دایره به آن عظمت و عمومیت مبدل به یک حلقه محدود شد، خود داستانی دارد. که پا به پای سیر تحولی افکار و اقوام اسلامی باید تجزیه و تحلیل شود. همان‌طور که وقتی بنیانگذار مکتب در دنیای سراسر جاهلیت آن روز می‌فرمود:

«الْعِلْمُ عِلْمَانِ؛ عِلْمُ الْأَبْدَانِ وَ عِلْمُ الْأَدْيَانِ»^۱

به احتمال قوی نظرش این بود که علم، انحصار به موضوع خاص نداشته با دید وسیع عام باید همه چیز و همه جا را دید. یعنی علم هم در باره بدن‌ها یا اجسام و مواد که تشکیل دهنده طبیعت هستند خوب و لازم است؛ و هم در باره دین‌ها و عقاید و

۱. حدیث نبوی: علم بر دو قسم است: علم بدن‌ها (اجسام و اشیا) و علم دین‌ها (مکتب‌ها و مرام‌ها).

مسلك‌ها که اشتغالات معنوی و ذهنی انسان است.

اتفاقاً در صدر اسلام، به طوری که می‌دانیم، توجه انحصاری و تعصب در زمینه تفحص‌های علمی نشان داده نمی‌شد. صاحبان ذوق و طالبان علم در تمام رشته‌های علمی و فکری و همچنین لفظی و اجتماعی که معلوم و معمول عصر بود پخش شدند و پیش رفتند. تا قرن‌هایی چند در حوزه‌های دینی آن زمان که نظیر قم و نجف امروز، یگانه مدارس آن ایام بود، غیر از زبان عربی و فقه و شرعیات، مواد بسیاری از قبیل تاریخ، فلسفه، تفسیر، حکمت، ملل و نحل، نجوم، طب، ریاضیات، طبیعیات و غیره خوانده می‌شد.

اگر در دوران قبل از بیداری و تحرک اخیر ملل اسلامی کار به جایی رسیده بود که عملاً علم و عالم، منحصر به عربی‌دانی و بیان احکام فقهی شده بود، و از علم، هم نیمه‌ی ابدان آن تعطیل شده بود و هم از نیمه‌ی ادیان، کلیه مسلك‌ها و افکار کنار گذاشته شده و در مفهوم اخصّ دین، صحبتی غیر از اسلام فرقه‌ای نمانده بود؛ این تقصیر واضح اولیّه نیست. علل آن را در همان‌جا باید جستجو کرد که فقه کلی را تبدیل به فقه خصوصی نمود؛ تفقه را با تعبّد مترادف ساخت و گاهی به جای فکر آزاد و استدلال و بیان، پای چماق تکفیر و بی‌سوادی را به میان می‌آورد...

در برابر روش بعدی علمای ما که محدود ساختن علم به باب دین و آخرت و محصور نمودن فقه در چهارچوب احکام خصوصی و کهنه شد، می‌بینیم که از یک طرف قرآن لازمه راه‌یابی و بینایی در آخرت را، بینش در این دنیا می‌شمارد^۱، و نمی‌خواهد که ضمن بهره‌برداری از داده‌های خدایی برای آخرت، بهره‌گیری از زندگی دنیا فراموش شود^۲، و از طرف دیگر پیغمبر کسی را فقیه می‌شناسد که فقیه در همه چیز و آشنای به زمان باشد^۳، و مغرور و منجمد در رشته خاص خود نشده، دائماً از دانش دیگران بر علم خود بیفزاید^۴.

۱. اسراء / ۷۲: وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ...

هر کس در این (دنیا) کور (از علم و معرفت) باشد، در آخرت نیز کور خواهد بود...

۲. قصص / ۷۷: وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا

... و نصیب (و بهره) خویش را از دنیا (نیز) فراموش نکن...

۳. حدیث نبوی: أَلْفَقِيهِ كُلُّ فَقِيهِ مَن كَانَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ

فقیه، به تمام معنی، کسی است که آگاه به زمان خویش باشد.

۴. حدیث نبوی: أَفَقَهُ النَّاسُ مِنْ إِضَافِ عِلْمٍ غَيْرِهِ إِلَىٰ عِلْمِ نَفْسِهِ

عامل روانی

از جهت دیگر این چنین گسترش مسائل و مشاغل فقهی، خیلی تقصیر دسته خاص یا عوامل تاریخی نامطلوب نیست. اصولاً طبع بشر پرسش کننده است؛ دور شونده از منظور اساسی و گیرنده خود در تار و پود جزئیات صوری.

همان طور که سرکلاس بعضی از شاگردها برای جلب نظر معلم و ابراز وجود شخصی و اثبات ساعی بودن، سئوالات فرعی و گاهی پوچ عنوان می کنند یا کارمندان نوکرسفت ادارات در هر مورد کسب دستور از رئیس حوزه، فورمول «بسته به امر مبارک است» را به کار می برند، پیروان ادیان نیز راه آسانی را پیدا کرده، کمال بندگی و جلب رضای الهی را در تکلیف پرسی ها و بند و قید تراشی ها جستجو می نمایند؛ در حالی که قرآن این نوع وسواس بازی و حلال و حرام سازی ها را گام های شیطانی می نامد^۱.

در همان اوان وحی می بینیم سوره های مدنی مشحون از اشاراتی نظیر:

«يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ...»^۲،

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى...»^۳،

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ...»^۴،

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ...»^۵،

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ...»^۶،

«يَسْتَفْتُونَكَ قُلُوبَ اللَّهِ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ...»^۷

۱. بقره/۱۶۸: يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ. ای مردم از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه بخورید و پیرو وسوسه های شیطان نشوید که البته او دشمن آشکاری برای شماست.

۲. مائده / ۴: از تو می پرسند چه چیزهایی برای آنها حلال شده است...

۳. بقره / ۲۲۰: ... از تو درباره یتیمان سؤال می کنند ...

۴. بقره / ۱۸۹: ... درباره ماه های نو (از تو می پرسند) ...

۵. بقره / ۲۲۲: ... درباره (عارضه) حیض (از تو می پرسند) ...

۶. بقره / ۲۱۷: ... درباره ماه حرام (از تو می پرسند) ...

۷. نساء / ۱۷۶: از تو فتوا می خواهند؛ بگو خداوند در باره کلاله شما را فتوا می دهد...

و غیره است همین طور روایاتی که مدرک احکام فقهی شده، غالباً جواب امام به مراجعات و پرسش های مردم است؛

ولی آنجا که قرآن به سخن می آید یا امام خطبه می خواند و توصیه می کند کمتر به تعلیم جزئیات و به تفصیل احکام فقهی می پردازند. بیشتر به آیاتی از قبیل:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَتَانُ قَوْمٍ عَلَيَّ إِلَّا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا...»^۱،

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...»^۲،

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا...»^۳،

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَيَّ اللَّهُ...»^۴،

و نظایر اینها که توحیدی و تربیتی و اجتماعی است برمی خوریم. کلام امام نیز در سیر دادن مردم به سوی خدا و تزکیه نفوس و مجاهدت و خدمت به خلق است. حتی در آیات متعددی در برابر وسوسه اندازها و حلال و حرام سازها محدود کردن و ساده نمودن محرّمات را می بینیم از قبیل:

«قُلْ لَا أَدْرِي مَا أَوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَيْرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا...»^۵

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...»^۶

۱. مانده / ۸: ای اهل ایمان در راه خدا استوار بوده، (بر سایر ملل عالم) گواه عدالت و راستی و درستی باشید؛ و مبادا عداوت گروهی شما را بر آن بدارد که از طریق عدل بیرون روید. عدالت پیشه کنید... .
۲. آل عمران / ۹۲: شما هرگز به مقام نیکوکاران و خاصان خدا نخواهید رسید، مگر از آنچه دوست می دارید (بسیار محبوب است) در راه خدا انفاق کنید... .
۳. آل عمران / ۱۶۹: مپندارید کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند... .
۴. فاطر / ۱۵: ای مردم! همگی شما (برای کمال خود) فقیر و محتاج به سوی خدایید.
۵. انعام / ۱۴۵: بگو: در میان احکامی که بر من وحی شده است، چیزی را که خوردنش برای مصرف کننده حرام باشد نمی یابم، جز مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک [همه] پلید است.
۶. اعراف / ۳۲: بگو، چه کسی لباس هایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و خوردنی های خوش طعم را، حرام کرده است؟...

«قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ
بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ...»^۱

«لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ
دِيَارِكُمْ أَنْ تُوَلُّوهُمْ وَ...»^۲

و قرآن سرزنش می کند که به جای نگران شدن و موشکافی در باره سمت نماز، و سخت گیری در مأكولات و غیره^۳، به منظورهایی اساسی و اصلاحی بپردازند:

«لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ
آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ... وَ آتَى الْمَالَ ... وَ الْمُؤَقُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا
عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ...»^۴

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ
إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا
تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ
اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَ صَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.»^۵

۱. اعراف / ۳۳: بگو؛ پروردگار من زشت کاری‌ها را چه آشکار و چه پنهان و نیز گناهان و افزونی جستن به ناحق را حرام کرده است و نیز حرام است چیزی را شریک خدا بسازید...

۲. ممتحنه / ۸: خدا شما را از نیکی کردن و عدالت ورزیدن با کسانی که با شما در دین نجنجیده‌اند و از سرزمینتان نرانده‌اند، باز نمی‌دارد...

۳. معروف است که یکی از لشکریان عمر بن سعد، پس از حادثه نینوا برای زیارت مکه رفته بود. حضرت امام سجاد (ع) را می‌بیند، سؤال می‌کند: یابن رسول‌الله مسئله‌ای دارم. آن حضرت فرمود: بگو! گفت: مگسی روی دستم ننشسته بود، آن را کشتم؛ آیا خون بها دارد؟ حضرت با تغیر به او نگاه کرده می‌فرماید: پسر پیغمبر را در روز روشن با لب تشنه کشتید و در باره آن فکر نکردید و اکنون از خون‌بهای مگس می‌پرسی؟!؟

۴. بقره / ۱۷۷: نیکی آن نیست که روی خود به جانب مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکوکار کسی است که به خدا و روز بازپسین و... ایمان بیاورد و مال خود را ببخشد و ... چون عهدی می‌بندند بدان وفا می‌کنند و آنان که در بینوایی و بیماری به هنگام جنگ صبر می‌کنند ...

۵. انعام / ۱۵۱: بگو؛ بیایید تا آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است بیان کنم؛ هیچ چیز [و هیچ کس] را [در توان و تدبیر] با او شریک نشمارید و نسبت به پدر و مادر [به شایستگی] نیکی کنید؛ و فرزندان خود را از تنگدستی مکشید؛ این ما هستیم که شما و آنها را روزی می‌دهیم؛ و به بی‌شرمی‌ها، چه آشکار و چه پنهان نزدیک مشوید؛ و کسی را که خدا [کشتنش را] حرام کرده است، مکشید، مگر به حق؛ این است [آنچه خدا] شما را به آن سفارش کرده است، بسا که درک کنید.

«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا
الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَأُنْكَلِفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا
وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَ بَعِّدِ اللَّهُ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ. وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ
فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۱

در یک جا منع از پرسش نیز شده است :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءَ إِن تُبَدَّلْكُمْ تَسْأَلُكُمْ وَ إِن
تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّلْكُمْ عَمَّا اللَّهُ عَنْهَا وَ اللَّهُ غَفُورٌ
حَلِيمٌ. قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ»^۲

ایرادهای بنی اسرائیل ضرب المثل است و داستان بقره را قرآن شاهد می آورد که
با سؤال بیج کردن حضرت موسی (ع) چگونه کار را تا سرحد سرپیچی از امر خدا و
ناتوانی از پرداخت بها بر خود دشوار کردند.

اما بالعکس ، آنجا که خدا می خواهد به ما پرس و جو را یاد بدهد ، سؤال و
درخواست در زبانمان می گذارد و رفتن به سوی خود را توصیه می نماید:

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ
فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»^۳.

۱. انعام / ۱۵۲: به مال یتیم نزدیک نشوید، مگر به بهترین شیوه، تا به مرحله رشد برسد؛ [سنجش] پیمان و ترازو
را عادلانه کامل کنید ؛ هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی کنیم ؛ و چون اظهار نظر می کنید ،
عداوت را رعایت کنید، هر چند در باره خویشاوند باشد؛ و به عهد خدا وفا کنید؛ این است [آنچه خدا]
شما را به آن سفارش کرده است، بسا که پند پذیرند؛ و اینکه [آگاه باشید] این راه راست من است، پس
از آن پیروی کنید؛ و به راه های دیگر مروید که شما را از راه خدا پراکنده خواهند کرد؛ این است [آنچه
خدا] شما را به آن سفارش کرده است، بسا که پرهیز کار شوید.

۲. مائده / ۱۰۱: ای مومنان، از اموری پرس و جو مکنید که اگر بر شما آشکار شود، ناراحتان می کند؛ اگر
[صبر کنید و] پرسش آن را به هنگام نزول آیات قرآن واگذارید، [به موقع] برای شما آشکار خواهد شد؛
خدا از آن [پرسش های بی جا] درگذشت؛ و خدا آمرزگاری است دیر کیفر. قبل از شما گروهی از این
پرسش ها کردند و آنگاه بدان ها انکار ورزیدند.

۳. بقره / ۱۸۶: و اگر بندگان من سراغ مرا از تو گرفتند، (بدانند) من بسیار نزدیکم؛ دعای دعوت کننده را
اجابت می کنم، آن گاه که مرا بخوانند؛ پس باید که (ایشان نیز) دعوت مرا اجابت کنند و به من ایمان
آورند شاید که رشد (و کمال) یابند.

کنجکاوی در عبادات و اهمیت فوق‌العاده دادن به ترتیبات و تشریفات، عادت بشر است و به همین جهت، مراجعه به فقها و مسئله‌دان‌ها و رواج بازار آنها رفته رفته بیشتر از سایرین شده است.

سیر تحول طبیعی و انحطاط بشری در کلیه ادیان، گرایش تدریجی از اصول به فروع و از عمل به الفاظ است. یا به عبارت تفصیلی‌تر از خداپرستی خالص؛ از منظور و معنی؛ از تربیت و تقوا و از حرکت و فداکاری به سوی خودپرستی و بنده‌پرستی، صورت و تشریفات؛ تظاهر و وسواس و بالاخره رکود و راحت‌طلبی است. روح شکوفان تکاپو و عشق فروزان خدایی جای خود را به قالب‌های خشک عبادی و دل‌های سنگ شده‌ی دنیایی می‌دهد.

این جریان در قوم بنی‌اسرائیل خیلی آشکار است و قرآن مکرر از آن یاد می‌کند. تعلیمات و ملامت‌های حضرت عیسی (ع) نیز بیشتر راجع به تدلیس و تفرعن‌های علمای یهود و سخت‌گیری‌های مقدسانه و سنگدلی‌هاست. در امت خود عیسی (ع)، در قرون وسطی، با حداکثر خرافه‌سازی و تشریفات کلیسایی روبه‌رو می‌شویم که توأم با ریاکاری کشیش‌ها و دستگاه انکیزیسیون ننگین خشکه متعصب است. امت آخرالزمان نیز نمی‌توانست بر کنار از جریان بشری باشد. دو میلیون نفر شیعه ایرانی که به دستور سلطان سلیم عثمانی قتل عام شدند، مگر از روی تعصب دینی آغشته به کینه‌های دیرینه، به نام احساسات اسلامی ضد رافضی نبود؟ در عالم تشیع چنین سنگدلی‌ها را نمی‌بینیم؛ اما چقدر از معنی و عمل، به صورت و حرف عقب‌گرد شده است!

فقه و اجتماع

عامل دیگری که باعث توجه مردم به فقها و توسعه فقه شده است اصولاً احتیاج جامعه به قوانین و مقررات حقوقی است.

فرد و اجتماع می‌خواهد خیالش راحت و تکالیف شخصی و روابط عمومی برایش روشن باشد.

بدیهی است، زندگی اجتماعی قوانین و مقرراتی را ایجاب می‌نماید که دارندگان منافع و عقاید گوناگون بتوانند بدون تراحم و پایمال شدن حقوق مربوطه با یکدیگر

همکاری و همزیستی نمایند. همان طور که در حکومت‌ها و رژیم‌های سیاسی یک سلسله قوانین و موازین حقوقی الزامی شده است، ادیان توحیدی نیز بیش از سایر مکاتب به تشریح و تبیین روابط اجتماعی و حقوق فردی همت گماشته‌اند و آنچه را که امروزه به عنوان فقه می‌شناسیم و نمی‌توان منکر اصالت و ضرورت آن شد، به وجود آورده است.

فقه در جامعه‌ی متدین جانشین همان قوانین و مقررات حقوقی جامعه متمدن امروزی است و فقیه، خواه ناخواه، در همان جهتی کشانده شده است که حقوقی‌ها و حرفه‌ای‌های قانون رفته‌اند. در صنف عدلیه‌چی رفته‌رفته تغییر روحیه‌های انحرافی ناشی از شغل دیده می‌شود که به عبارت قانون و به تشریفات محاکمه و به ظواهر محتویات پرونده بیشتر اهمیت می‌دهند تا به منظور قانونگذار و به واقع قضیه. اینها خود را حافظین حدود و صور (به اصطلاح اروپایی، فرم‌ها) می‌دانند و عقیده دارند که با حفظ قالب‌های خارجی و جسمانی جامعه محتوای باطنی و روح و رشد جامعه نیز نگاهداری می‌شود. در حقوقدان‌های دینی نیز که می‌گویند شرع، حکم به ظاهر می‌کند و با مظاهر خارجی و گفتار خود روی مردم عمل می‌نمایند، سر و کار داشتن با الفاظ و عبارات و صورت‌ها به کلاه شرعی‌سازی‌ها منتهی می‌شود. مثلاً می‌گویند چون اسکناس مکیل و موزون نیست، معاملات با آن مشمول احکام ربا نمی‌شود یا با یک سیر نبات موهوب، می‌توان هزاران تومان درآمد نامشروع را مثل شیر مادر حلال کرد...

فقه در قرآن

در برابر جریان چشم‌گیری که فقه و فقیه به لحاظ مفهوم و معمول در کشورهای اسلامی پیدا کرده است، وقتی به خود قرآن نگاه می‌کنیم با منظره و منظور دیگری روبه‌رو می‌شویم.

در قرآن از این دو کلمه خبری نیست و همان طور که در سخنرانی جشن مبعث پارسال انجمن اسلامی مهندسین گفته شد^۱، بالخصوص، آنچه امروزه به نام فقه شناخته می‌شود، فقط ۴/۵ درصد از آیات قرآن را تشکیل می‌دهد.

البته در قرآن، اشتقاق‌های زیادی از ماده «فقه» در جمله‌هایی نظیر:

۱. این سخنرانی با نام «انگیزه و انگیزنده»، آخرین اثر مندرج در مجموعه آثار (۲) با نام «بعثت (۱)» می‌باشد که در سال ۱۳۷۷ توسط شرکت انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

«لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ»^۱،

«لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ»^۲،

«يَفْقَهُوا قَوْلِي»^۳،

«لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»^۴،

و «لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا»^۵

آمده است که مراد از آنها فهمیدن، درک معنی و مقصود کردن و دقت و تعمق داشتن است.^۶

در یک آیه نیز رسماً خواسته شده است که از هر فرقه و مجتمعی از مسلمین طایفه‌ای در مدینه، به خدمت رسول اکرم رسیده، در دین تفقه نمایند؛ تا در مراجعت، عذاب آخرت و عواقب کارها را به قوم خود گوشزد نمایند تا آنان رعایت خدا و تقوی را بنمایند:

«فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۷

ملاحظه می‌کنید که همه جا بیان قرآن در زمینه فقه، بیان کلی است؛ دعوت به توجه و تعمق در آیات خلقت و در اوامر الهی است.

در این آیه آخری سوره توبه هم که کمابیش صورت وظیفه تخصصی یا کفایی را پیدا کرده است، انحصار و عنایت به تعلیم فروع احکام ندارد؛ بلکه مراد فراگرفتن

۱. انعام / ۶۵: ... باشد که به فهم دریابند.

۲. انعام / ۹۸: ... برای آنان که می‌فهمند.

۳. طه / ۲۸: تا گفتار مرا بفهمند.

۴. اسراء / ۴۴: ... شما ذکر تسبیحشان را نمی‌فهمید...

۵. فتح / ۱۵: ... اینان جز اندکی نمی‌فهمند.

۶. همچنین نگاه کنید به: نساء/ ۷۸، انعام/ ۲۵، اعراف/ ۱۷۹، انفال/ ۶۵، توبه/ ۸۱ و ۸۷ و ۱۲۷، هود/ ۹۱،

اسراء/ ۴۶، کهف/ ۵۷ و ۹۳، حشر / ۱۳، منافقون/ ۳ و ۷.

۷. توبه / ۱۲۲: ... چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند

مردم خود را هشدار دهند، باشد که از زشتکاری حذر کنند؟

و فهم کلی دین به منظور ارشاد و انداز مردم است. ضمناً تأسیس حرفه‌ی موظف و صنف خاصی را نمی‌نماید.

آیات فراوان دیگری از قرآن در همین معانی ولی با استعمال اشتقاق‌های دیگری از ماده فکر و عقل و علم یا سمع و بصر و قلب آمده است که به طور کلی تأکید به تفکر و تعمق برای فهم و اجرای دین (اعم از عقاید و اخلاق و احکام) و به کار انداختن عقل و علم و حواس خدادادی در امر دنیا و آخرت است؛^۱ از قبیل:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^۲

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ.
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...»^۳

* * *

اینک اگر خواسته باشیم نکات و نظریات فوق را خلاصه کرده، نتیجه‌گیری نماییم، باید بگوییم فقه به معنای اصطلاحی متداول آن، لازم و جزء دین اسلام است؛ اما جزئی از اسلام است.

برای جلوگیری از توسعه نامتناسب و سیر انحطاطی آن توجه دائم به معنی و منظور و بازگشت به منبع اصلی لازم است.

اگر خدا از طریق قرآن و وجدان هر کس (یا دل که می‌فرماید:

۱. آیه‌ای که در صدر مقدمه عنوان شده است، آیه قبلی آن (یعنی آیه ۹۷ سوره انعام) به جمله «... قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ عَالِمُونَ» (انعام/ ۹۷: ... آیات را برای آنان که می‌دانند به تفصیل بیان کرده‌ایم). ختم می‌شود و در زمره دسته آیاتی از سوره انعام است که با «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى...» (انعام / ۹۵: خداست که دانه و هسته را می‌شکافد...) شروع می‌شود و به آیه «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِخَفِيظٍ» (انعام / ۱۰۴: از سوی پروردگارتان برای شما نشانه‌های روشن آمد، هر که از روی بصیرت می‌نگرد به سود اوست و هر که چشم بصیرت بر هم نهد به زیان اوست و من نگهدارنده شما نیستم.) ختم می‌گردد. فقه و علم و چشم باز کردن، همراه یکدیگر آمده است..

۲. اسراء / ۳۶: از آنچه درباره آن علم نداری پیروی مکن؛ (زیرا که) به تحقیق گوش و چشم و قلب، همه آنها در برابر آن (عمل) مسئول خواهند بود.

۳. بقره / ۲۱۹ و ۲۲۰: ... خداوند این چنین برای شما آیات را بیان می‌کند شاید که تفکر و اندیشه نمایید. در (امر) دنیا و آخرت....

«... أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ...»^۱

میان ما و دین و دنیایمان واسط باشد (و به همین دلیل این اندازه قرائت قرآن به مسلمانها توصیه شده است - اما به شرط فهمیدن معنای آن، نه آن طور که بعد از هزار سال باز هم صرف قرائت طوطی وار و صوت و صورتش تعقیب می شود.)، احتمال انحطاط و ارتجاع کمتر خواهد شد.

همچنین اگر بیان فقه و عمل به احکام همراه با تفقه به معنای عام قرآنی آن باشد، مسلماً رضای خدا و صلاح خلق بهتر تأمین خواهد شد.

چون و چرا در احکام

استفهام از فایده و فلسفه احکام، نه تنها عیب نیست و نباید گناه شمرده شود، شاید ثواب هم داشته و لازم باشد. زیرا هم کمک به درک نظر شارع می نماید و شخص بهتر خواهد دانست کجا و چگونه عمل نماید، و هم تقویت از ایمان و اخلاص می شود که خیلی مهم تر است.^۲

۱. انفال / ۲۴: ... و بدانید که خداوند در میان شخص و قلب او حایل می شود ...

۲. در شماره های بهمن و اسفند ۴۸ «مکتب اسلام»، مقاله ای از جناب آقای دکتر علی اکبر شهابی بود که ایشان فواید و مضار این مسئله را طرح و اظهار نگرانی کرده بودند که اولاً توجه به آثار حاصله از عبادات ممکن است لطمه به قصد قربت بزند و ثانیاً چون در همه موارد ارائه دلیل دستورها و درک خواص آنها میسر نیست و اصولاً دانش بشر در حال تکامل و تغییر است، شاید بهتر باشد اجرای احکام، تعدی انجام گردد و همین که شخص قبول وجود خدا و رسالت پیغمبر را کرد، به چون و چرای احکام کاری نداشته باشد.

این بیان از جهاتی قابل تصدیق است اما طبع کنجکاو و سوسه انگیز انسان - خصوصاً درس خوانده ها و در دنیای انتقادگر امروزه که از هیچ کس نمی توان توقع ایمان بی خدشه و تردید را داشت - قانع و آرام نمی شود. ای کاش که ایراد و سؤال در زبان مخالفین و در دل موافقین مطرح نمی شد؛ اما حالا که مطرح شده است و می شود، بلاجواب گذاردن اشکال، مثل دفع آفت نکردن از محصولات و آزاد گذاردن کرم برای خوردن تمام مغز شاخه های درخت است.

البته به پرسش کنندگان باید توجه داد که نباید انتظار توجیه و تطبیق برای تمام جزئیات را داشته باشند. همین قدر که مثلاً خاصیت و از جهتی ضرورت روزه معلوم شد دیگر خرده گیری راجع به مبطل بودن سر به زیر آب کردن اتلاف وقت است. علاوه بر آن این حرف صحیح نیست که کسی بگوید هر دستوری را که من به عقل خود تشخیص دادم مصلحت و مفید است، عمل می کنیم و هر کدام را قبول نداشتیم یا فلسفه اش را نفهمیدیم، کنار می گذاریم. همان طور که نویسنده محترم متذکر شده است اگر بنا بود و بشر می توانست احاطه کامل به بد و خوب کلیه احکام داشته و حق قضاوت نهایی برای خود قائل باشد موضوع رسالت و نبوت منتفی بود. فرض و تجربه عقل بر این است که ما آگاه به تمام رموز و عواقب آمال و اعمال خود نیستیم. دچار جهل و غفلت یا تحت تأثیر امیال نفسانی و اغراض فردی و اجتماعی می باشیم. ←

سرچشمه احکام

ولی آنچه در این کتاب آمده و درخواست انجمن [انجمن اسلامی مهندسين] بوده، این جنبه مطلب نیست. بررسی منظور نظر شارع و نتایج عمل به احکام (به اصطلاح سابقین، علل الشرایع) موضوع جداگانه‌ای است که به جای خود لازم می‌باشد و محتاج به مجالس و کتاب‌های مفصل تازه است.

چیز دیگری که اعضای انجمن (و بسیاری از مؤمنین متفکر) را رنج می‌داد، برخورد با احکام و فروعی است که در عین قبول داشتن و اجرا کردن بر طبق فتوای مرجع تقلید، به نظر نمی‌آید خیلی منطبق با منطق - لاقول در شرایط روز - باشد و احتمال داده می‌شود که در اصل نبوده، یا چیز دیگری بوده است. دلشان می‌خواهد به منشأ و منبع احکام بروند تا حدود امکان صحیح و معیوب یا خالص و مخلوط را بشناسند و از تردید و تزلزل بیرون آیند.

این خواسته انجمن بود و عنوانش را «منابع فقه» گذاشتند. بدیهی است که چنین تحقیق، نوعی تفقه در دین است و توأم نمودن عمل، با عقل و علم حساب می‌شود.

→ کما آنکه در ابتدای رسالت و بعدها به قیاس آنچه معمول و معلوم زمان بوده است، نسبت به خیلی از واجب و حرام‌ها اعجاب و انکار به عمل می‌آمد، ولی بشر رفته‌رفته و به پای خود به همان راه انبیاء گراییده است.

به‌علاوه نباید فراموش کرد که احکام دین صرفاً برای دنیا و راحتی و خوشی ما در اینجا نیست. هدف اصلی سوق دادن ما به سوی خدا و تربیت و تدارک انسان‌ها برای حیات ابدی آخرت است که دنیا مرحله زودگذر مقدماتی آن می‌باشد. انسان خیلی خیلی عاقل فهمیده اگر در تشخیص مصالح دنیایی خود و بشریت مثلاً ده در صد تاریکی و خطا داشته باشد، در تشخیص دوّمی (بدون راهنمایی انبیاء) که صد در صد نایبناست. برای رفع نگرانی صاحب مقاله این نکته را هم می‌توان اضافه کرد که کاسه گرم تر از آتش نباید بود. مردم از خود پیغمبر راجع به حرمت قمار و شراب سؤال می‌کردند؛ حضرت توی دهان آنها نمی‌زدند و نمی‌فرمودند که فضولی نکنید؛ شما نمی‌فهمید. آیه می‌آمد که:

بقره/۲۱۹: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا...»

ای پیامبر از تو از حکم شراب و قمار می‌پرسند؛ بگو در این دو، گناه بزرگی است و منافی برای مردم دارد؛ ولی گناه آنها بیشتر از سود آنهاست.

یا در جای دیگر علت و زیان دیگری بیان می‌شود:

مائده / ۹۱: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ...»

همانا شیطان قصد دارد که به وسیله شراب و قمار میان شما عداوت و کینه برانگیزد و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد....

منابع فقه

البته فقه، نباید بیشتر از یک منبع داشته باشد؛ خدا. و پس از آن، یک سلسله واسطه‌ها: جبرئیل، قرآن، پیغمبر، راویان و مفسرین دست اول که به نظر ما ائمه اطهار (سلام الله علیهم اجمعین) هستند و به نظر عامه، ائمه چهارگانه (ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمدبن حنبل) و بالاخره راویان و رجال دست دوم تا برسیم به محدثین و فقهای بزرگ بنیان‌گذار فقه.

ولی همین که پای راوی و مفسر و محدث و مستنبط و معلم در میان می‌آید، خواه ناخواه احتمال افتادگی و تحریف پیش می‌آید و دست محیط و مذاق و مدرک و احیاناً دخالت منافع یا مقاصد خاص باز می‌شود. از منبع واحد شاخه‌ها و شعبه‌ها سر در می‌آورد. با استنباطها و رأی‌های مختلف و گاهی مخالف رو به رو می‌شویم که هر یک برای خود سند و منبعی ارائه می‌دهند. فقه دارای «منابع» می‌شود.

بدیهی است که کوشش بزرگان پاکدل و پویندگان راه حقیقت این بوده است که از منابع مختلف به منبع اصلی واحد برسند و خود را از بیراهه و گمراهی درآورند. اگر دنبال علم رجال، علم اصول، درایه و غیره رفته‌اند، برای همین بوده است که روایت و روایات فاسد را از وسط بردارند و آنچه را که کلام امام یا قرآن گویای آن است، دریابند.

* * *

تشیع افتخار می‌کند که باب اجتهاد را مفتوح نگاه داشته است و روی حادثات یا تازه‌های روز، بر مبنای اصولی که در دست دارد (قرآن - سنت - اجماع - عقل) صدور حکم می‌کند. به اهل تسنن ایراد می‌گیرند - و این ایراد کاملاً بجاست - که چرا روی چهار فرد خاص متعلق به هزار سال پیش توقف کرده، از نظر آنها تبعیت، و نسبت به آنان تعصب به خرج می‌دهند.

غالباً فلسفه اجتهاد جاری یا تقلید از مجتهد اعلم حقی را به اعتبار مسائل تازه عصر که قبلاً پیش نیامده بود و متقدمین در باره آنها فتوا نداده‌اند، توجیه می‌کنند. این نظر البته صحیح است؛ ولی آیا نباید گفت که فلسفه و عامل مهم‌تری در کار است؟ آیا دوره به دوره، علم و عقل و رشد بشر من حیث المجموع بالانمی‌رود و مخصوصاً مدارک و موازینی که دانش امروزی برای تحقیق و تشخیص و تطبیق در هر یک از رشته‌های علمی و انسانی به دست می‌دهد، کامل‌تر و مطمئن‌تر از گذشته نیست؟

آیا میدان دید بشر در باره گذشته و حال و آینده پیوسته در حال توسعه نیست؟ قطعاً علمای گذشته‌ی دینی را هر قدر عالم و عابد و وارد بدانیم چون بشر بوده‌اند و بشر فطرتاً جاهل و در معرض غفلت و خطاست، جهاتی را ندیده و یا عوضی دیده‌اند. ما که غیر از چهارده معصوم، به عصمت و به خالی از اشتباه بودن فرد، دیگر عقیده نداریم.

مگر نه این است که عقل یکی از ارکان اربعه اجتهاد گرفته شده است - والحمدلله که چنین است و خود از نشانه‌های مترقی بودن تشیع می‌باشد - و عقل با همه مقام والایی که دارد، ذاتاً نارساست و قضاوت‌های آن در حال تغییر و تکامل. مفتوح بودن باب اجتهاد و موضوع تقلید از مجتهد اعلم حئی، ملازمه با این معنی دارد که در استنباط‌ها و فتوای گذشتگان، به دلیل اینکه ممکن است تا نیمه راه یا به بیراهه رفته باشند، دائماً تجدید نظر به عمل آید. کما آنکه هر صاحب رساله، حتی مسائل ساده‌ای را که هزار بار سبک سنگین شده و حکم داده‌اند، از سر می‌گیرد.

ما امتیاز و اعجاز قرآن را در این می‌بینیم که کهنه نمی‌شود. به این دلیل تازه می‌ماند که هر دوره، وقتی با عینک افکار و علوم زمان نگاه کرده می‌شود، مفاهیم تازه از آیاتی که بارها خوانده و رد شده‌ایم، ظاهر می‌گردد. از قرآن که بگذریم، در کلام پیغمبر و اهل بیت، باز همین خاصیت به درجه نازل تر، صادق است.

سرچشمه، سرچشمه‌ی جوشان عمیق بینهایت بدیع و بعیدی است که هر قدر به طرف آن رو آوریم، دست خالی بر نمی‌گردیم. در هر دوره، باید به سوی منبع فقه و منبع دین رفت.

وجود این همه اختلاف در آرای فقهی، نه تنها در مقایسه سنی و شیعه، بلکه در میان علمای هر فرقه، شاید دلیل قاطعی بر وجود اشکال و وقوع انحراف و اشتباه است. نباید به خاطر احترام یا تعصب، استفاده و حقیقت را فدا کرد. دعا یا دستور «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۱ در هر دوره، بر هر کس و در هر مورد، وارد است.

منبع و مناظر تازه

انجمن ما خواهان چنین چیزی بود ولی معتقد نبود که هر فرد یا جمع حق دارد به صرف تشخیص - و معمولاً تمایل - خود، در مسائل دقیقی چون احکام دین قضاوت

۱. فاتحه ۶ / ما را به راه راست هدایت کن.

نماید. نه در علم چنین کاری مجاز است، نه در صنعت و کسب و نه در سیاست و سایر رشته‌های زندگی. عدم رعایت صلاحیت و تخصص بیشتر سبب تشمت و کلاف سر درگمی می‌شود. درهای اشکال و ایراد و استفهام و استدلال و اظهار، باید باز باشد ولی با تفحص و تحقیق، با استفاده از اهل فن و با مراجعه به مبانی و منابع؛ یعنی با تفقه، و ضمناً با حسن نیت و قصد قربت.

پیش‌فرد و ارسته‌ی صاحب مطالعه و نظر، و مرد تحقیق که مورد احترام و مقبول در محضر مراجع روحانیت بوده، با حافظه و پشتکار خود، و سر از اقوال و افکار پیشینیان در آورده است و توجه به احوال و نظریات امروزیان نیز دارد.

جناب استاد محمد تقی جعفری خواسته‌ی ما را اجابت نمود ولی امتناع داشت که درباره حکم مورد اتفاق یا اختلاف قضاوت کند و فتوا دهد. سعی داشت اول آرای متفاوت و نظریات فعلی و گذشته را دسته‌بندی کرده، مستند نماید و منبع هر یک را ضمن مختصر توضیح و ارتباطی که با روایات نقل شده از ائمه اطهار و آیات قرآن داشته باشد، تا حدودی که در خور فهم مستمعین و محدودیت وقت باشد، نشان دهد. ما هم همین را از ایشان می‌خواستیم.

بعد از آن هم که جزوه‌ی حاضر زیر چاپ رفت و مقدمه حاضر شد، آقای جعفری از اینکه عنوان کتاب «منابع فقه» گذاشته می‌شود، ناراحت بود. منابع فقه را دریای بیکرانی می‌دانستند که به این چشم انداز کوتاه و چند دلو آب برداری، اجازه چنین ادعایی را نمی‌دهد. ولی چون از ابتدا رفقا به دنبال چنین معنایی بودند، ناچار نامی که برای جلسات انتخاب شده بود، برای کتاب حفظ کردیم.

* * *

لطف این درس که تقریباً به طور منظم، یک هفته در میان ابتدا در منزل آقای جعفری و سپس در کتابخانه مسجد جلیلی و بالاخره در تالار مسجد جواد، از اواسط سال ۱۳۴۷ تا اواخر ۱۳۴۸، با حضور تعدادی از اعضای انجمن اسلامی مهندسين و دوستان غیر مهندس، داده و گفتگو می‌شد، این بود که دیدیم احکام فقه متداول و مقبول امروزی به آن قطعیت ثابتی که همیشه چنین بوده و حتماً مترادف و متصل به دستورهای اولیه و نصوص مسلمه باشد، نیست. مثل هر چیز دنیا در معرض تحول و تطابق بوده است. در میان اقوال و آراء به اختلاف نظرهایی برخوردیم که عجیب

می نمود. مثلاً در مورد طهارت اهل کتاب که امروزه یک سره حکم بر نفی یا احتیاط می دهند، شخصیت بزرگ بارز مفخر شیعه، چون شیخ مقدس اردبیلی، رأی مثبت قاطع می دهد و هیچ انسانی را ذاتاً نجس نمی شناسد.

همین ها، جای نفس کش و امیدواری بود و به خوبی نشان می داد که گاهی اوقات واخوان کردن و از سر گرفتن مطلب، چگونه جا افتادگی ها و دور رفتگی ها را ظاهر می سازد.

* * *

البته ما کار تازه ای نکردیم؛ ابتکاری بود تکراری.

حوزه های دینی قدیم و جدید، اصولاً برنامه ای جز جستجوی منابع فقه ندارند. فقط برنامه و دید فرق می کند. یک وقت، با احترام نسبت به گذشتگان و ملاحظه کاری مردم و معاصرین است و متمرکز روی جهات شرعی کلاسیک مسئله و قضایای خشک می شود و احیاناً به منابع دست دوم راضی و متوقف می شوند و یک وقت حرکت آزادانه به سوی منبع اصلی است و توجه به آنچه دنیای جدید، مسائل و معلومات اضافی پیش آورده است، توجه می شود.

کافی نیست که تصور شود به امام رسیده اند و عقب تر نرفته، کاری به قرآن و منطق عقلی نداشته باشند. امام خود فرموده است چیزی را که به ما نسبت می دهند، به قرآن عرضه کنید؛ اگر موافق نبود، دور بیاندازید.

خود قرآن نیز همه جا توصیه به علم و مشاهده نموده و لازمه درک آیات را تفکر و تعقل و تفقه دانسته است.

* * *

دعوی انحصاری بودن اقدام خود را هم نداریم. چه بسا در کشورهای مختلف اسلامی و در مملکت و شهر ما، دیگران به دنبال همین اهداف رفته و می روند. مباحثی که میان مسلمانان علاقه مند روشنفکر مطرح می شود، چه آنجا که تفسیر و تاریخ است و چه آنجا که بررسی اصول و تجزیه و تحلیل های علمی می باشد، پیرامون همین افکار و به معنای اعم کلمه، تفقه در دین است. انجمن اسلامی پزشکان هم که کتاب «مسئله حجاب» را منتشر می کند، جویای منافع و منابع مسئله است.

معذرت آنرزو می کنیم به این اقدامات تاسی بشود و دورتر و بالاتر از آنچه ما رفته و خواسته ایم، بروند.

بخش‌های کتاب

مسائل و مباحثی که در این کتاب آمده است، فعلاً چهار مطلب بیش نیست:

- طهارت اهل کتاب؛
- ظروف زکات (بحثی در باره عدم انحصار پرداخت زکات از موارد نه گانه)؛
- قاعده «لاضَرَرٌ وَ لا ضِرَارٌ»^۱؛
- ذبائح اهل کتاب .

این چهار مطلب، نه تمام فقه است و نه تمام موضوعاتی که در آن جلسات مطرح شد. مسائل دیگری از قبیل: ظروف طلا و نقره، ریش تراشی، مجسمه‌سازی، نقاشی، موسیقی نیز مورد مطالعه قرار گرفته بود.

از گرفتاری‌ها و پرسش‌های مکرر، مسئله خمس است، تقلید است، حدود ربا و بانکداری و بیمه است...

مسائل اقتصادی و اساس مالکیت از خواسته‌های عمده روشنفکران و وسیله طعن و تحقیر مبارزان پیرو بعضی از مکاتب است.

حساس‌تر از همه، امور اجتماعی و اساس حکومت می‌باشد که جنبه معکوس آن مبارزه و جهاد است؛ هم مرز با مسئله امر به معروف و نهی از منکر و برخورد کننده به تصویری که از تقیّه شده است.

روی تعدد زوجات و طلاق و روابط خانوادگی از ناحیه خانم‌ها خیلی پرسش به عمل می‌آید. پسرها نیز به اقتضای هیاهوی زمان، مسائل جنسی و حدود مجاز آن را طالبند (یا محتاجند) بدانند ...

اقدام انجمن ما و انتشار این جزوه مختصر فقط می‌تواند به گوشه‌ای از مسائل مبتلابه - آن هم یقیناً نه به طور کامل و همه‌جانبه - جواب بدهد. خداوند توفیق دهد که ما یا دیگران جوانب و مسائل دیگر را نیز در معرض استفاده و انتقاد علاقه‌مندان قرار دهیم.

* * *

در خاتمه، انجمن اسلامی مهندسین از درگاه ذوالجلال، نسبت به قصور خود و اشتباهاتی که رفته باشد، طلب بخشش می‌نماید و از جناب آقای جعفری که اجابت

۱. اصل فقهی: زیان دیدن و زیان رساندن در اسلام نیست.

درخواست و قبول زحمت مطالعه و هدایت ما را کرده، تشکر می کند؛ همچنین از شرکت انتشار و کسانی که در تدوین و طبع جزوه همکاری نمودند. امید است این کتاب، خواننده و بهره‌مند شونده و اصلاح‌کننده‌ی با حسن نیت و تشخیص، فراوان داشته باشد.

«سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَي الْمُرْسَلِينَ»^۱.

تهران - شهریور ۱۳۴۹

۱. صافات / ۱۸۰ و ۱۸۱: منزه است پروردگار تو - آن پروردگار پیرومند - از هر چه به وصف او می‌گویند و سلام بر پیامبران.

جهان بينی پيغمبران

جهان بینی پیغمبران*

مقدمه

من چیستم، چه خواهم شد و چه باید بکنم؟
از خودم شروع می‌کنم، چون در وجود خود تردیدی ندارم.
موجودی هستم مادی، ولی صاحب حسّ و خواسته‌ها. دارای مظاهر آشکار و مخازن
مستور بی‌شمار شناخته و ناشناخته. وزن و وجود جسمانی خود را احساس می‌کنم و
دچار دردها و نگرانی‌های مختلف می‌شوم. هم لذت‌هایی می‌برم و هم انتظار خوشی‌هایی
را دارم، و هم نفرت و عشق می‌ورزم.
از مجموعه حواس و مشهودات و تجربیات خود یک سلسله اطلاعات و نظریات
کسب کرده‌ام و کمی خود را شناخته‌ام و به اینجا رسیده‌ام که می‌دانم نه تنها هستم و
نه خودم را شناخته‌ام، انگار به میل خود کارهایی انجام می‌دهم و با اراده شخصی،
آینده‌ام را می‌سازم؛ ولی نه چندان. اگر چنین می‌بود، می‌توانستم بدانم فردا چه
خواهم داشت و کجا خواهم بود.
همین قدر هست که تا حدودی مطلع بر اطراف نزدیک و مستشعر به وجود خود و
دردها و لذت‌هایم می‌باشم و تا اندازه‌ای موثر در حرکات و خواسته‌هایم بوده و با
عقل و علم در آنها دخالت می‌نمایم یا می‌توانم دخالت نکنم.

* این جهان بینی، تکمیل شده سخن‌رانی مورخ ۱۳۵۰/۵/۳۰ در سمیناری متشکل از مرحومین آیت‌الله سید محمود طالقانی و آیت‌الله شهید مرتضی مطهری و آقایان دکتر یدالله سبحانی، مهندس مهدی بازرگان، طاهر احمدزاده، محمد جواد حجتی کرمانی، دکتر عباس شیبانی، سید علی خامنه‌ای و دکتر حبیب‌الله پیمان می‌باشد و اساس دعوت و احساس ضرورت آن از آقای طاهر احمدزاده بوده است.

اما چرا به اینجا آمده‌ام، چه خواهم شد و چه باید بکنم؟
راجع به این پرسش‌ها می‌توانم حرف‌هایی را که شنیده‌ام یا آنچه را که دلم
می‌خواهد، بازگو کنم. ولی با درک و یقین، چیز درستی نمی‌دانم.
ممکن است به این کنجکاوی‌ها بی‌اعتنا باشم و بدون دغدغه و نگرانی بخورم و
بخوابم ولی شدنی نیست.

اولاً، خورد و خواب مفت بی‌تلاش، همیشه به دستم نمی‌رسد.
ثانیاً، در معرض هزاران صدمات و خطرات هستم که اگر حال و وضعم را عوض
کنم کمتر می‌شود.

ثالثاً، کوشش و کوشش‌هایی از درونم سرمی‌زند یا از خارج مرا به هر طرف
می‌کشاند و می‌رانند که اگر تن در ندهم فشار و زحمت می‌بینم و اگر به
خاطر رضایت و لذت اولیه آنها را بپذیرم، چنین دیده‌ام که گاهی اوقات
منتهی به ضرر و پشیمانی می‌شود.

در هر حال، بی‌تکلیفی و بی‌برنامگی حوصله‌بر و رنج‌آور است ولی همین قدر که
مقصد و مسیری را انتخاب می‌کنم، جنبش و شوق پیدا کرده و سرگرم می‌شوم. چه
بسا احساس لذت می‌کنم و حتی در راهش فداکاری برایم لذت‌بخش می‌شود. در
این غوغای کوشش و کوشش که از درون و برون مرا احاطه کرده است، مایلم لااقل
تعادل جسمی و فکری خود را حفظ کرده، احساس حیثیت و تکلیف نمایم و برای
خود راه و سمتی اتخاذ نمایم.

بنابراین در برابر خواسته‌های داخلی و خارجی و آنچه بر من عرضه می‌شود، ناچارم
که جوابی برای سؤال‌های سه‌گانه ذیل پیدا نمایم:

چه باید بکنم؟

چه خواهم شد؟

به کجا می‌روم؟

مضافاً به اینکه اصلاً نمی‌دانم از کجا آمده‌ام و چرا آمده‌ام.

غیر از من کسان دیگر و چیزهای دیگری هم هستند که کم و بیش همین حال را
دارند. پس به سراغ آنها می‌روم شاید مسأله روشن شود.

جهان دور و بر

تا چشم کار می‌کند و گوش می‌شنود دور و برم را پر از موجودات گوناگون جاندار

و بی جان می بینم. در مرحله اول مورد علاقه من کسان و خویشاوندانم هستند. پس از آن همکاران و همشهری ها و هموعان می آیند که حواس و افکارم را به خود جلب می کنند.

ولی محیط خارج که به آن احتیاج دارم و روی من تأثیر می کند، به اینها ختم نمی شود. تشکیل دهندگان محیط غالباً بیگانه و بی جان هستند که قبل از من بوده اند یا خواهند آمد و تأثیر گذاری آنها روی من حتی به ابعاد بسیار گسترده زمین محدود نمی شود و دامنه اش تا آسمانها و افلاک بی انتها کشیده می شود.

ضمناً تنها موجودات معلوم قبلی نیستند که از ناحیه آنها شری به من می رسد یا انتظار استفاده ای دارم، بلکه استفاده و استخراج زیاد از آنچه گذشتگان می ساختند و بر جا می گذاشته اند، می نمایم یا از آثارشان سود و زیان می برم و بنابراین نمی توانم نسبت به گذشته جهان بی طرف باشم.

گاهی اوقات امروزی ها نیز به خاطر تأمین فردایشان روی من عمل می کنند و خواسته هائی دارند خودم تا آنجا که بنا به تجربه گذشته، آینده ام را می بینم، نگران آن می شوم و در برنامه امروز دخالت می دهم. بنابراین جریان دور و بر نه تنها با وسعت مکانی خود، بلکه با سوابق و لواحق زمانی در من موثر می شود. اگر موجود متفکر علاقه مندی به سرنوشت خویش باشم، باید آن را در دو بُعد مکان و زمان بشناسم.

مسلماً علاوه بر لذت حال، طالب لذت آینده نیز می باشم و اگر شخصی تبیل و کوتاه بین نباشم، تأمین و تشخیص سعادت فردا هم برایم خیلی اهمیت دارد.

خود را که چه هستم از کجا آمده و چه خواهم شد؟ نمی توانم بشناسم. به پرسش «چه باید کرد؟» هم نمی توانم جواب بدهم. مگر آنکه از مطالعات خود در این جهان بتوانم دریابم، جهانی که از هر جهت روی من موثر است و شاید سازنده و برنده ام باشد در دو جنبه مکانی و زمانی چگونه عمل می نماید؟

مسأله آگاهی من نسبت به جهان بی نهایت وسیع، از آگاهی بسیار ضعیفی که درباره خودم دارم، باز کمتر است. ولی با همه نادانی و بی اطلاعی، و با مختصر توجه و تجربه، یک مسأله برایم روشن است و آن اینکه عناصر بی شماری که جهان محیط بر من را تشکیل می دهد و در گم و کیف آنها مجهولات زیادی دارم، از یک بابت مثل من هستند. آنها هم هر کدام تحت تأثیر عناصر دیگر بوده و هیچ یک به شخصه سازنده و برنده خود نیستند.

در عالم مقایسه با جمادات که صد در صد در معرض عوامل طبیعت قرار دارند و نباتات که نمو و تولید مثل می نمایند، حتی حیوانات که حرکات ارادی انجام می دهند، ولی به فرمان غریزه هستند. آن موجودی که ادعای مختصر تخلف و تغییر وضعیت و تحرک به میل خود را دارد، انسان می باشد. از این نظر شاید فرد اکمل مخلوقات خود ما انسان ها باشیم که از اندکی استشعار و اختیار برخوردار هستیم.

وقتی می بینم که به فرض مختار و مرید بودن، منطقه عمل و اثر خواسته هایم حاشیه بسیار بسیار باریکی در جنب عوامل و موثرات خارج از منطقه اراده ام را تشکیل می دهد و تازه این استشعار و اختیار، با امکانات محدود خود در دوران کوتاهی از عمرم ظهور و بروز داشته و در آمدن و رفتنم کوچک ترین دخالتی نداشته ام و پدر و مادرم هم که ظاهراً دخالت داشته اند، مثل خود من هستند، و از طرف دیگر، سایر موجودات جهان از این جهات از انسان هم ناتوان تر و نادان ترند؛ چنین حکم می کنم که هیچ قطعه ای از ذرات جهان در پیدایش و در ساختمان خویش صاحب ابتکار و تصمیم و قدرت نبوده همگی در سرنوشت کلی خویش به طریق اولی در سرنوشت سایرین و جهان، چشم بسته و دست بسته بوده و هستند.

آنچه با وجود آگاهی ناقصم در باره خود و جهان، امر محسوس و مسلم می باشد و علوم بشری شاهد و کاشف و مبتنی بر آن است، وجود جهان و خود من با نظامات و اصول غیرقابل انکار است. چه اگر وجود خود و جهان را قبول داشته باشم، نمی توانم منکر وجود نظام جهان شوم.

حال که جهانی هست و نظامی دارد و این جهان و نظام، خواسته یا ساخته ی عناصر و افراد تشکیل دهنده آن نیست، برای تکلیف یابی خودم و رسیدن به ایمان قلبی مورد احتیاج، باید به سراغ جهان ساز جهاندار بروم، یعنی آن شخصیت یا کیفیت یا عواملی که این جهان و انتظام آن را خواسته و ساخته و به پیش می رانند.

جهان شناسان

مقصود، شناسندگان جهان و معرفی کننده و وصف کننده نظام آن به خود و دیگران اند. بسیار بودند جهان شناسان و شناسندگانی که به نحوی جهان را دیده، پذیرفته و به دیگران معرفی نموده اند.

در مرحله اول کسانی بوده و هستند که اصلاً در صدد طرح مسأله نیستند. یعنی پی جوی جهان و جهانی نبوده اند. همین قابل توجه ندانستن، قابل درک ندیدن و

پی‌جوئی نکردن مسئله، یک نوع جهان‌بینی است. جهان‌بینی ساکت بی‌طرف، منفی، اگر چه فاقد جنبه نظری باشد، جنبه عملی آن بسیار قوی است و نتیجه‌اش رها کردن خود به پیش آمد و قسمت است، به عبارت دیگر، عدم تعیین تکلیف و عدم تعهد. اما بزرگانی از روزگاران قدیم پیدا شده‌اند که روی تفکرات غیرعلمی کلاسیک و با تخیلات و معتقدات مذهبی، جهان‌بینی مخصوصی از جهان می‌ساخته‌اند و حدود و ثغوری متناسب با محیط زندگی برای جهان ترسیم می‌کرده و بینشی برای پیدایش و پایان آن داشته و برنامه و احکامی برای زندگی می‌پذیرفته‌اند. این نوع جهان‌بینی با گشایش افق‌های علمی بشر، در مواجهه با مسائل واقعی و مشکلات علمی و اجتماعی دنیای جدید، در حال محو شدن است و اگر در جریان پیچ و خم زندگی نمونه‌های نوظهوری از این جهان‌بینی، که هرچند سال عرضه می‌شود، دولتی مستعجل داشته و اشباح وار محو می‌شود.

در همین زمینه، مکتب‌هائی است که از روی عواطف و آرزوها، عوالم رؤیائی شاعرانه می‌سازند و با هنرمندی‌های خویش در دیده‌ها و دل‌ها جایی می‌گیرند. در مراحل بعد، جهان بینان بعدی گذشته هستند. فلاسفه قدیم و جدید بر مبنای استدلال‌های عقلی خود که خواسته یا ناخواسته وابستگی به مشهودات و تجربیات و محسوسات و معلومات درست یا غلط آنها داشته است، پیوسته سعی کرده‌اند درباره روابط و کلیات جهان ذهنی خود و علل و کیفیات پدیده‌ها، نظر بدهند و حتی آینده را حدس بزنند.

جهان‌بینی فلاسفه تا آنجا که عامیانه یا شاعرانه باشد، از مقوله گذشته است؛ ولی آنجا که بر مبنای علمی و عقلی تکیه کند، می‌تواند مورد ارزیابی و مطالعه قرار گیرد. جهان‌بینی‌های علمی، بعضی خالص و واقعاً علمی بوده و نخواسته‌اند به استنباط‌ها

تعمیم و توسعه داده و استنتاج‌های عقیدتی و اخلاقی یا سیاسی را داخل نمایند. بعضی دیگر مخاطب و مقدمه‌ای برای استفاده‌های فلسفی و مسلکی بوده از صورت علمی مطلق محکم و مطمئن خارج می‌شود. ولی اولی‌ها که خالص است، ناچار ناقص و محدود می‌باشد. زیرا تا آنجا جلو می‌رود که علم جلو رفته است. در حالی که علم معترف است نه هنوز به کلیت جهان رسیده و نه به گُنه آن واقف است و اگر مقدار فراوانی اطلاعات ارزنده و روابط مسلم در برون و درون اشیاء کشف کرده و سلسله‌های پیوسته‌ای از علت و معلول‌های حوادث طبیعت را به دست آورده؛ هنوز در خم اول

کوچه است. کلوخی از معلومات. در پای کوهی از مجهولات، در دست دارد. مثلاً علم می‌گوید، الکتریسته چه خواص و آثاری دارد و به جریان انداختن آن چگونه باید باشد. ولی الکتریسته چیست و چرا چنین است؟ فرضیاتی را پیش می‌کشد که آن فرضیات ضمن آنکه مقداری از تاریکی‌ها را روشن می‌کند، فرضیات عمیق‌تر و مجهولات تازه‌تری را پیش می‌آورد.

همین‌طور علم امروز به‌طور فوق‌العاده‌ای بیش از سابق، راجع به پرورش جنس و تشکیل آن، اطلاعات در اختیار ما می‌گذارد. از هسته نامرئی کروموزوم خیلی پیش‌تر رفته و به‌ساختمان نردبانی شکل DNA، یعنی بایگانی بی‌نهایت ظریف و متراکم پرونده‌های صفات ارثی و استعدادها و امکانات دست یافته است. اما باز هم از اینکه چرا و چطور چنین است و چه خواهد شد؟ چیزی نمی‌داند.

ممکن است انسان همان‌طور که سازنده خانه و ماشین و پیوند زنده درخت و آدم شده است، روزی هم سلول زنده به‌وجود بیاورد؛ اما باز آنچه می‌کند و می‌سازد، زد و بندی از آنچه هست و می‌شود، خواهد بود. چیز تازه‌ای بر جهان هستی اضافه نمی‌کند که قبلاً وجود یا امکان نداشته یا عناصر و عوامل آن در خارج و در خود آن قبلاً ساخته و پرداخته نشده باشد.

انسان محاط در فرمان و محکوم به اطاعت از نظامات آن است. روزنه‌ای به خارج از این جریان و به پیش و پس زمان باز نکرده و وارد این مساله که: «تکلیف انسان و سرنوشت آینده او چیست؟»، نمی‌شود.

علم سعی دارد، هر چه کامل‌تر و روشن‌تر، حال و گذشته را از آن دوران که «هست شده‌ایم» بشناسد و بیان کند. ولی چطور شد که «شدم»، «چرا شدم» و «چه می‌شوم» و «چه باید بکنم»، از قلمرو علم خارج است و چنین ادعائی را هم ندارد. این ادعا مربوط به فلسفه یا مذهب است. با این تفاوت که فلاسفه خواسته‌اند با چشم و عقل خود جواب مسأله را بدهند، ولی رهبران ادیان می‌گویند از خارج به آنها الهام و ارائه شده است.

جهان‌شناسان دیگری نیز در قرون جدید بر سابقین اضافه شده‌اند که جهان‌بینی ترکیب شده یا تکامل یافته‌ای از قبلی‌ها عرضه می‌نمایند. اینها پایه‌گذاران یا پیروان مکاتب سیاسی هستند. هدف آنها بیشتر حمایت یا کسب قدرت برای قوم و ملت خود یا طبقه‌ای از مردم بوده، علیه مظلومیت یا بیچارگی‌ها و ظلم و تبعیض قیام

می‌نمایند و نجات و بهبود حال ملت یا طبقه مورد نظر را طلب (یا ادعا) می‌کنند. یک جهان‌بینی احساساتی و فلسفی و علمی برای پایه دادن به مکتب و ایدئولوژی خویش عرضه می‌نمایند و با طرد کردن نظریات و راه‌حل‌های گذشته و موجود و با توجه تازه به مسائل روز و کشف ریشه‌های مشکلات و مسائل بشری، خوراک تخریب‌کننده و نگاه‌دارنده به پیروان خود می‌دهند.

* * *

در چنین جنجال به‌هم درآویخته از معمائی‌ترین مسائل طبیعی، انسانی و اجتماعی، و با کمی بینش و دانش و تجربه‌ای که دارم، خیلی مشکل و بی‌جاست که شخصاً به جنگ و به حل مسائل رفته، طرح جهان‌بینی برای خود بدهم. چه بهتر که از زحمات و نظریات و تجربیات گذشتگان استفاده بنمایم.

شاید راحت‌تر باشد که پیش فلاسفه بروم. فلسفه، دلنشین‌تر و قابل قبول‌تر به نظر می‌آید، از این جهت که همراه با استدلال است و سعی دارد در حدود درک و پذیرش من بیان مطلب نماید.

ولی نمی‌دانم چطور است که با همه ادله و شواهدی که فلاسفه می‌آورند دو نفر از آنها یک جور حرف نزده‌اند.

هر دوره، فلسفه‌ای رواج پیدا می‌کند و هر مکتب و معلم، برای خود نظری می‌آورد. نظریات متفاوت و غالباً متضاد، از به‌علاوه بینهایت تا منهای بینهایت، از حداکثر قید و قانون برای انسان و سخت گرفتن جهان تا رها کردن تمام اصول و ضوابط و حتی رسیدن به انکار واقعیت وجود جهان!

اگر از این راه بروم مسلماً به دنبال کلاف سردرگمی رفته‌ام. مگر آنکه برای فرار از تفحص خواسته باشم سرسپرده فرد یا مکتب خاص بشوم.

اما اگر پیش پیغمبران و مؤسسین ادیان توحیدی بزرگ بروم، مدرک و مبنای اظهاراتشان ممکن است برایم مبهم و غیرقابل لمس و احیاناً غیرقابل پذیرش باشد اما از همه آنها - حداقل در خطوط اصلی - یک زبان و بیان می‌شنوم و اگر آخرین آنها را بگیرم، کتاب مشخص مسلم و تاریخ زندگی نسبتاً روشن و دستورالعمل‌های جامع مدوّن دارد.

البته اکتفا به این حد نمی‌کنم. در مطالعه کلی و مقایسه‌ای که با فلاسفه و جهان‌بینی‌های مسلکی می‌نمایم، به اختلافات بارز دیگر و امتیازاتی برخورد می‌نمایم که می‌تواند راه

غیرمستقیمی برای خروج از بن‌بست و ملاکی برای سنجش و انتخاب باشد. اختلافات بارزی که می‌بینم از این قرار است:

۱- نظر پیغمبران تنها به یک ملت یا یک طبقه مردم نبوده و توجه به بنی آدم یعنی به تمام بشریت دارند (این نکته در دین ابراهیم و زرتشت و عیسی (ع) و مخصوصاً محمد (ص) بارزتر است) حتی از بنی آدم و بشریت پا فراتر گذاشته، صحبت از زمین و آسمان‌ها و کلیه مخلوقات اعم از مرئی و نامرئی می‌نمایند و انسان را جزئی از کل بزرگ می‌گیرند. خودبین که نیستند هیچ، انسان بین تنها نیز نیستند بلکه واقعاً جهان‌بین هستند.

۲- تنها داعیه حل مسأله خوراک و رفاه زندگی یا تشکیلات اقتصادی و سیاسی را نداشته بلکه کلیه مسائل و موضوعاتی را که فرد یا اجتماع بشر با آنها درگیر است، پیش می‌کشند و با صراحت و قاطعیت ناشی از علم و اطمینان، تعیین تکلیف می‌کنند.

۳- تنها به امروز دنیا و به دوران عمر محدود افراد توجه نداشته، از یک طرف با مطرح کردن خلقت آدم و حتی آفرینش زمین و آسمان، جهان را از بدو پیدایش زیرنظر می‌گیرند و از طرف دیگر زندگی را تا آخرت و دنیای ابدیت کشانده و آینده‌های نادیده و زمان بی‌نهایت دور را در جهان‌بینی خود وارد می‌سازند.

۴- خیلی زودتر از جهان‌بینی‌های فلسفی و سیاسی، برای فرد و اجتماع انسان مسئولیت و تعهد قائل شده، سرنوشت و نقشه و برنامه تعیین کرده‌اند. اگر سخت‌گیری و توقع بیشتری از انسان دارند، در عوض سرنوشت فوق‌العاده مطلوب‌تری را هم وعده می‌دهند. در بشر دوستی و دلسوزی به محتاجان و زیردستان، پیش از آنکه حقوق بشر و انسانیت به میان آید و طبقات رنجبر و توده‌های خلق صاحب موفقیت و مدافعینی گردند، پرچمدار حمایت و تقویت آنها شده‌اند و در این راه زودتر و بیشتر از جهان‌بینی‌های جدید با صاحبان زر و زور و مفسدین و مترفین یا استثمارگران و استعمارکنندگان و مستبدین در افتاده‌اند.

۵- از نظر علمی و اجرای جهان‌بینی، پیغمبران ایدئولوژی یا تعلیمات خود را تا حدود زیادی در زندگی پیاده کرده‌اند و از جهت ابتکار در مکتب، استقامت در برابر موانع و مشکلات، تأثیر روی مردم در زمان حیات یا بعد از ممات خود، تقوای اخلاقی و فداکاری، پیروزی بر مخالفین و بالاخره اداره امت و نکات دیگری که لازمه رهبری و مدیریت است، من حیث‌المجموع امتحان درخشان‌تری از سایر جهان‌بینی‌ها

داده حسن نیت و کمال و رشد صفات انسانی خود را ثابت کرده اند.
 ۶- بسیاری از استنباطها و احکام موضوعه آنها که در زمان حیاتشان غیر معمول و غیر معقول می آمده، با پیشرفت زمان مورد تأیید دانش و تجربیات بشری واقع گردیده است و روی هم رفته بشریت متکامل، در راهی جز خط سیری که آنها رسم کرده اند؛ پیش نرفته است.
 در زمانی که آنها جهان بینی و مکتب خود را اعلام می کردند و سراسر جهان از ابتدا تا انتها را مجموعه ای مطیع و مرتبط و زیر فرمان واحدی ارائه می دادند، بشریت هنوز پی به ارتباط حوادث و وابستگی علل و عوامل نبرده، و حاکمیت قوانین عمومی ثابت و ساده ای را درک نکرده بود و برای هر چیز و هر جا رب النوعی به قیاس نفس تصور می نمود.

* * *

با توجه به امتیازات بارز فوق، به سراغ این دسته از جهان شناسان می روم که از جهات وسعت نظر، بلندی مکتب، رشد انسانی و فضائل اخلاقی هم که باشد در مقایسه با کلیه دانشمندان و فلاسفه و رهبران، در سطح بالاتری قرار دارند. البته تا آنجا که بتوانم عقل و علم خود را نیز همراه برده و به کار خواهم انداخت.

بینش اول؛ جهاندار آفریدگار

جهان را جهانداری است یکتا و دانا و توانای خودآ، بی همتای لایزال که مدیر و مدبر، حکیم و علیم و رحمن و رحیم و رب العالمین می باشد.^۱ یعنی یگانه ارباب شایسته بندگی و سروری مطاع کون و مکان بر سراسر موجودات در هر زمان و مکان. جهان هستی از اراده کن فیکونی او به وجود آمده است و بر طبق مشیت و مسیری که او مقرر داشته است، می گردد و به امر او اداره می شود.^۲

۱. حشر / ۲۱ الی ۲۴: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ.
 هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.
 ۲. يس / ۸۲: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

تمام موجودات زمین و آسمان، در ید قدرت و ملکوت او بوده و خواه ناخواه فرمانبردار و تسبیح کننده ذات مقدسش می‌باشند^۱.

مالکیت و حاکمیت، چه در جهان هستی و چه در قلمرو جزئی بشری، از آن او است. آنچه در دست انسان باشد، ودیعه‌ای است موقت که باید به نام و به فرمان او عمل شود^۲.

دنیا پوچ و بی‌هدف نبوده و بی حساب خلق نشده است، بلکه کلیه حالات و حرکات جهان را برنامه‌ای است معین به سوی خالق و اجلی است مقدر برای بازگشت به او^۳.

بینش دوم؛ گزینش و آفرینش انسان و مقام او

خلقت انسان که ذره ناچیزی از جهان لایتناهی بوده و مورد عنایت خاص و کرامت خدا است و صحیح‌ترین سرنوشتش هماهنگی با دستگاه بزرگ خلقت و هم‌آوازی با سایر مخلوقات در اطاعت و تسبیح رب سبحان می‌باشد، مانند خود جهان، دَفْعَةً وَاحِدَةً صورت نگرفته است. در زمانی بس دور، آغازی بسیار ساده داشته و مراحل مشکل و تحول بینهایت طولانی را طی کرده است تا به صورت حاضر درآمده است و باز هم مراحل تحول و تکامل طولانی تری را تا رسیدن به پروردگارش در پیش دارد^۴.

آفرینش انسان از خاک و گل شروع شده، تا به صورت سلول زنده ناچیز درآمده است. در پایان دوران تکامل پس از طی مراحل، هیئت آدمی گرفته و بالاخره روح الهی در او دمیده شده است^۵.

۱. روم / ۲۶: وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانُونٌ

جمعه / ۱: يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

۲. بقره / ۲۷۴: الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ السَّهَرِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

۳. مؤمنون / ۱۱۵: أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ

انبیاء / ۹۳: ... كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ.

۴. انسان / ۱: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا.

انشقاق / ۶: يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.

۵. سجده / ۷ و ۸: الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِينٍ.

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلَالَةٍ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ،

تغابن / ۳: خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ.

در گیر و دارهای زندگی و هدایت الهی، آماده برای نیل به بزرگ‌ترین مقام و موهبت می‌گردد: لایق صفات و امانت‌دار خدا شدن و خلیفه او در روی زمین گشتن^۱، و با کسب علم، نیروها و نعمت‌های جهان را در فرمان و استفاده و استخدام گرفتن^۲. ساختمان فطری و سعادت انسان در جهت نیل به چنین سرنوشت اعلی، چنین ترتیب داده شده است که به معنای عمیق و جامع کلمه، بندگی خدا را بنماید^۳ و با بندگی خدا کردن و نزدیک شدن به او، به بزرگ‌ترین فیض و سعادت جاودان برسد.

بینش سوم؛ اختیار و ارتقاء

آفرینش انسان و اضافه شدن صفت یا روح الهی در وجود او، توأم با ظهور یک پدیده استثنائی بزرگ، در جهان خلقت بوده است که تحت عنوان سرپیچی ابلیس از فرمان خدا در سجده به آدم، بیان شده و به دنبال آن مجاز بودن شیطان به اغوای انسان آمده است.^۴

۱. ص / ۷۱ و ۷۲: إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ
فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ.

انعام / ۱۶۵: وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ.

احزاب / ۷۲: إِنَّا عَرَضْنَا إِلَّا مِائَةَ عَشْرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَابْتِئْنَا بِهَا وَ أَشَقَقْنَا مِنْهَا حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا.

۲. لقمان / ۲۰: ... سَخَّرَ لَكُمْ مِافِي السَّمَوَاتِ وَ مِافِي الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً...

حدیث نبوی: خَلَقْتُ الْعَالَمَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي.

۳. ذاریات / ۵۶ تا ۵۸: مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.

مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا. إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ.

۴. اعراف / ۱۴ تا ۱۶: قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ. قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ.

قَالَ فِيمَا آغْوَيْتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.
ص / ۷۹ الی ۸۳: قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ.

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ.

اسراء / ۷۰: وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَا هُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا.

این پدیده عجیب یعنی اجازه یک نیروی مخالف، ضمن آنکه از انسان یک مخلوق استثنائی عصیانگر و فساد کننده و منحرف شونده از مسیر عمومی در روی زمین می‌سازد^۱، او را در میان دو کشش متقابل یا دو تضاد درونی در یک حالت تردید و تحیر قرار می‌دهد. به طوری که همیشه بر سر دو راهی بوده و اجباراً دارای اختیار می‌گردد و ناچار می‌شود که وسائل تشخیص و تصمیم را در خود رشد بدهد^۲، و همچنین کانون منازعه ضدین شدن، عامل تحرک دائمی او می‌گردد.

به این ترتیب قیام شیطان در مقابل رحمان، مترادف با خصلت اشراقی اختیار در وجود انسان می‌شود و اختیار و آزادی انسان اگر از یک طرف سبب انحراف از مجرای طبیعت و منجر به سقوط و هلاکت می‌گردد و فساد و ظلم را در دنیا رواج می‌دهد^۳، از طرف دیگر راهی است برای ابتکار و خلاقیت و خروج انسان از اسارت طبیعت و افزاری است برای رشد و تکامل در تسلط بر طبیعت، تمتع از زندگی و کسب فضائل انسانیت و احراز شخصیت و تقوا و قدرت تا سرحد ملکوت و تقرب به ذات الوهیت^۴. هم‌زمان با داستان شیطان و اخراج آدم از بهشت جاودان، خبر از دو پدیده یا دو ملازمه دیگر انسان داده می‌شود. یکی خصومت مردم و مسأله ضلالت و هدایت^۵

۱. بقره / ۳۰: وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

طه / ۱۱: فَلَمَّا آتَاهَا نُودَىٰ يَا مَوْسَىٰ.

کهف / ۵۰: وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا.

اعراف / ۱۱: وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ.

بقره / ۳۴: وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ.

۲. طه / ۱۱۵: وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا.

۳. بقره / ۳۰: وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَ يُفْسِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

۴. تفصیل و استدلال در جزوه «اختیار»، آمده است.

جزوه «اختیار»، چهارمین اثر مندرج در مجموعه آثار (۷) از همین نویسنده است که با نام «مباحث علمی، اسلامی» در سال ۱۳۷۹، توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب. ف. ب.).

۵. طه / ۱۲۳: قَالَ أَهْبِطْ مِنْهَا حَمِيمًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَأَمَّا يَا تَيْنُكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْتَقِي.

است که در بینش چهارم صحبت خواهد شد و دیگر میثاق اطاعت از خدا^۱.
 اعطای آزادی به انسان و توانایی او برای ارتقاء، ملازم با تصمیم و تعهدی از ناحیه
 او در اتخاذ راه صحیح و سرپیچی از اغوای شیطان می‌باشد. این تصمیم و تعهد همان
 میثاقی است که بنا به فطرت و سپس با صراحت بیشتر از طریق نبوت میان انسان و
 خدا بسته شده است.^۲

بنابراین انسان ضمن اینکه در آفرینش موجودی مختار و آزاد است، مسئول و
 متعهد در برابر خود و خدا نیز می‌باشد. آزادی و تعهد، لازم و ملزوم یکدیگرند. اگر
 اختیار و امکانات به انسان داده شده، برای آن است که در جهت تعهد و تقرب به خدا
 مصرف نماید.

اساس ادیان و تشریح احکام همین یادآوری پیمان آفرینش و وفای به آن می‌باشد^۳،
 شکستن پیمان و بریدن رشته‌ای که خداوند به آن حَبْلُ الْأَمْتِنِ گفته است، موجب
 سقوط و به فساد و هلاک منتهی می‌شود.^۴

۱. یس / ۶۰ و ۶۱: أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ.
 وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.

اعراف / ۲۹: قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا
 بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ.

اعراف / ۳۵: يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَتَيْنِكُمْ رَسُولٌ مِنْكُمْ يَقْضُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ أَتَى فَمَنْ أَتَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ
 وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

۲. اعراف / ۱۷۲: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ..

۳. رعد / ۱۹: أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَبْصَارِ.

رعد / ۲۰: الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يُقْضُونَ الْمِيثَاقَ.

رعد / ۲۱: وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ.

رعد / ۲۵: وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسِدُونَ
 فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ الْعَذَابُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ.

۴. بقره / ۲۷: الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي
 الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

آل عمران / ۱۸۷: وَإِذَا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ...

مائده / ۱۲: وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ...

مائده / ۱۳: فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً...

احزاب / ۷: وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ
 وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا .

بینش چهارم؛ آخرت

از ارکان این جهان‌بینی؛ پس از توحید، اعتقاد به ابدی بودن زندگی، رستاخیز قیامت و حیات اصلی آخرت است^۱. هستی که از ذات لایزال و اراده کن فیکونی خدا سرچشمه گرفته و پرتوی از وجود او می‌باشد.

می‌دانیم که هر مجموعه مادی و انرژی‌تیک، خود مشمول قانون ثبات و بقا است. حالت موقت و فنا شونده ندارد. در صورت و حالت جاندار بر حیات انسان که برای زندگی جاودان آفریده شده است، به دوران کوتاه عمر محدود و منتهی نمی‌گردد. مرگ که نمونه و مظهري از اصل کهولت یا آنتروپی است، در حکم خواب انتظار و تعطیل فعالیت دنیای حاضر بوده پس از تحولات عمیق و انقلابات عظیمی که رخ داده و قیامتی برپا خواهد شد^۲، برانگیختگی مردگان، مانند زنده شدن زمین و درختان با رسیدن باران در فصل بهار^۳، برای ملاقات و رجعت به سوی پروردگار^۴ در شرایط مساعد خاص به وقوع خواهد پیوست و فعالیت با عظمت و پرجوش و خروش فوق العاده‌ای^۵ در یک دنیای روشن بدون مرگ و فساد از سر گرفته می‌شود.

۱. بقره/۱۷۷: وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ...

بقره/۶۲: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصَارَى وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

یس/۸۲: وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

۲. از جمله این آیات: حاقه/۱۳ الی ۱۸: فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ.

وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً.
فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ.

وَ أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ.

وَ الْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ يُحْمَلُ عَرْشُ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً.

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ.

۳. فاطر/۹: وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ التُّشْوُرُ.

روم/۱۹: يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ.

زخرف/۱۱: وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ.

۴. حج / ۴۸: ... وَ إِلَى الْمَصِيرِ .

انبیاء / ۹۳: ... إِلَيْنَا رَاجِعُونَ .

بقره / ۱۵۶: ... إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

۵. عنكبوت / ۶۴: ... وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.

حیات واقعی و مجدد هر کس میراث مکتسبات این دنیای او بوده^۱، محصول ایمان و اعمال بد و خوب خود را در مقیاس بسیار بزرگی خواهد دید^۲.

دنیای فعلی با تمام مظاهر و گرفتاری‌های آن پیرایه‌هایی است که سرانجام هموار و محو می‌گردد.^۳ در حکم میدان مسابقه‌ای برای عمل^۴ و کشتزاری برای آخرت^۵ می‌باشد. بهترین روش زندگی دنیا آن است که شخص ساختمان وجودی و ملکات و مکتسبات خود را منطبق و مناسب با زندگی جاودان آن دنیا بنماید (یک نوع Preadaptation).

مسأله احیای مردگان در قیامت با هیکل و مکتسبات این دنیا و درک ثواب و عذاب آخرت بر حسب اعمال انجام شده، در حقیقت تایید قانون ثبات ماده و انرژی باتوجه به وجود و نقش عنصر سوم جهان خلقت یعنی اراده و امر و تعمیم آن به قلمروی حیات انسان است.

* * *

استشعار انسان در این جهان به موقعیت مکانی خود در عالم بی‌پایان از یک طرف و توجه او به موقعیت زمانی با مشارکت و وراثتی که مابین دو بینهایت دور آغاز خلقت تا قیامت و آخرت برای زندگی جاویدان دارد، طرز فکر و عمل او را دگرگون می‌سازد و یک سلسله احساس اطمینان و الزام‌هایی به وجود می‌آورد.

→ حدید / ۲۰: ... وَ مَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ.

انبیاء / ۳۵: ... وَ تَبْلُوكُمْ بِالْأَشْرِّ وَالْخَيْرِ فَتَنَةً وَ إِنَّا تُرْجِعُونَ.

اعراف / ۱۴۷: وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ...

فصلت / ۵۴: أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ.

۱. نجم / ۳۱: وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنِ.

۲. زلزله / ۱ و ۲ و ۶: إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا.

وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا.

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا وَ لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ.

۳. كهف / ۷ و ۸: إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.

وَ إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا خُرُورًا.

۴. ملک / ۲: الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَوةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ.

۵. حدیث نبوی: الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ.

شخصیت او جهانی می‌شود و برنامه زندگی با به حساب آوردن آخرت و دوران‌اندیشی بینهایت از حدود سرگرمی‌های مشغول‌کننده عادی و لذائذ حیاتی زودگذر تا تحریک‌های عاطفی و غریزی نزدیک‌بینانه، اوج دیگر و هدف بلندتر می‌گیرد.

با اعتقاد به مبدأ و مقصد از یک طرف و با وارد کردن و توسعه دادن عامل زمان از طرف دیگر، انسانیت و معنویت که در سایر مکاتب پیش از یک امر انتفاعی و یا عاطفی نیست و از نظر علمی پایه و منطقی ندارد، در اینجا مبنا و معنی پیدا می‌کند. انسانیت و ارزش شامل چیزهایی می‌شود که خواسته خدا و رساننده به سوی او باشد. معنویت نیز جدای از مادیت و خارج از مشهودات و ضروریات نبوده همان منافع و مصالح و ضروریاتی می‌شود که با دخالت دادن عامل زمان و در حساب آینده‌ی دور، مورد احتیاج شخص یا اجتماع و منشاء اثر و ثمر باشد.

مثلاً در مقیاس زمانی کوتاه و در وسعت مکانی یک فرد یا دسته‌ای از افراد، دروغ گفتن و نیرنگ و خیانت یا تن‌پروری و شهوترانی، ظاهراً می‌تواند مفید و مطلوب و مجاز تلقی شود. ولی هر قدر که چشم انداز زمانی را جلوتر ببریم و دامنه مکانی را به سایرین که آنها هم مخلوق و محبوب خدا هستند، توسعه دهیم، آثار و عواقب سوء اعمال فوق چه روی خودمان و چه روی دیگران ظاهر گردیده و با توجه به آنها نظریه و رویه ما عوض می‌شود. از صورت خودخواهی و صفت مادی بودن که منفور است، گرایش به مآل اندیشی و نوع خواهی و جهان زیستی پیدا می‌کند و عنوان عمل شرافتمندانه ارزنده و معنویت به آن داده می‌شود. فرد انسان از ذره بینهایت ناچیز، در جهان ابدی بینهایت عظیم، جا پیدا می‌کند.

بینش پنجم؛ شرک و دنیاپرستی

وقتی قرار شد جهان را خالق می‌باشد که ابداع و اداره کلیه امور و تقدیر سرنوشت‌ها از علم و اراده قاهره او ناشی شود، بزرگ‌ترین خطای نابخشودنی که انسان مختار می‌تواند مرتکب گردد و شدیدترین ظلمی که به خود و به اجتماع خواهد کرد، اعراض از خدا یا شرک به اوست^۱.

بدیهی است که انسان از جهت مخلوقیت و مواریث غریزی حیوانی و همچنین از

۱. لقمان/۱۳: ... یا بُنَىٰ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ.

نساء/۴۸: أَلَّا اللَّهُ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا.

جهت محاط بودن در جامعه بشریت و در طبیعت، در قسمت اعظم فعالیت‌های ارادی و غیرارادی خود، کاری جز تبعیت از جریان عمومی جهان و جامعه نمی‌کند. یعنی طوعاً و کرهاً مطیع آفریدگار می‌باشد.^۱ فقط در قسمت محدودی از آما و اعمال که منطقه بسیار ضعیف اختیار را تشکیل می‌دهد، شخص می‌تواند با مهلت و امکانات موقتی که به او داده شده است، غیر از حکومت خدا، خواسته‌ها و عوامل دیگری را دخالت دهد یا نسبت به آنها تمایل و تبعیت کند و در واقع برای خدا شریک تراشد. دوست داشتن اصالتی و پروا داشتن از هر چیز به جای خدا، یک نوع شرک اتخاذ کردن برای خدا در ضمیر خود می‌باشد.^۲ شرک به خدا انواع و درجات بیشمار دارد از آن جمله است:

- بت‌پرستی و اعتقاد به ارباب انواع مجسم موهوم و مصنوع ذهن بشر، که با رفع جاهلیت از قلمرو آن کاسته می‌شود.
- طاغوت پرستی یا خدمت و اطاعت نسبت به ارباب زر و زور که خود را در مقام خدائی مالکیت نفوس و امور دنیا می‌گذارند، و آنها را موثر اصلی شناختن، طراح و سرنوشت ساز و مافوق اراده و امکانات شخصی و ملی دانستن، خواه از روی عقیده و اشتباه باشد یا از طمع و ترس ناشی گردد.
- اعتقاد و پیروی از مسلک‌های باطل و اصول ساخته بشری که به عنوان جهان‌بینی و برنامه زندگی به جای ادیان الهی عرضه می‌شود.
- و بالاخره آنچه عامل تر و روزافزون تر است یعنی دنیاپرستی.^۳

۱. حج / ۱۸: أَلَمْ تَرَ إِنْ أَلَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ...
 ۲. كهف / ۱۰۳ و ۱۰۴: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا.
 الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا.
 ۳. توبه / ۳۸: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ.
 يونس / ۷: إِنْ الَّذِينَ لَا يُرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ .
 هود / ۱۵: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُخْسِرُونَ .
 رعد / ۲۶: اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ
 ابراهيم / ۳: الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَعُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ .
 نجم / ۲۹: فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا .

* * *

بدیهی است که شرک به خدا در توجه و توسل به بت‌های خیالی ارباب انواع قدیم یا مسلک‌های اخلاقی و فلسفه‌های مادی بشریافته جدید، چون بنای عقیده و عمل، متوجه عوامل و افکار موهوم یا منحرف و ناقص می‌شود، گمراهی حاصله و عواقب ناشیه از آن باعث ضایعات و هلاک و حسرت‌های جبران ناپذیر می‌گردد و سرمایه‌های سرشار انسانیت عاطل و باطل می‌ماند و یا به زیان او صرف می‌شود. شرک به صورت طاغوت پرستی نیز معلوم است که چگونه سلب شخصیت و حقوق و آزادی از مردم می‌کند و سد راه تکامل و ترقی می‌شود و به فرد یا افرادی وسیله می‌دهد که بندگان خدا را به بردگی خویش در آورده، بساط ظلم و فساد در روی زمین بگسترانند و افراد و ملت‌های وحشت‌زده با عقده حقارت و انصراف از شخصیت و مسئولیت و قدرت خود، تمام فکر و ذکرشان مانند جن‌زدگان، دیدن هیولا و هیبت و توطئه آنان و نفرین و دشنام باشد و قصور و تقصیرهای خود را فراموش نمایند و به راه‌های انحرافی و تخریبی افتاده، به اصلاح و سازندگی نپردازند. اما اعراض از خدا اگر به صورت دنیاپرستی خودخواهانه باشد، از یک طرف شخص را متوقف و ساقط در جلب لذات حیوانی ساخته و منتهی به تخدیر قوی و تخریب وجود او می‌شود و از طرف دیگر، دنیاپرستی در مقیاس اجتماعی در مظاهر گوناگون شهوترانی، مال‌اندوزی و جاه‌طلبی توسعه یافته و دروازه‌های وحشتناک فریب، تعدی، تسلط، تکبر، اشتها و استعمار را به روی خلق می‌گشاید. مظالم و مفساسدی را به بار می‌آورد که بشریت امروزی سخت از آنها می‌نالند و مکاتب و جهان‌بینی‌های دیگر با دید ناقص به بعضی از آنها توجه می‌کنند. مثلاً عواملی مانند مالکیت، سرمایه‌داری، نژادپرستی، یا امپریالیسم را مقصر مطلق می‌شناسند. در حالی که هر یک از آنها جلوه تجسم یافته خاصی از مقصر کلی یعنی دنیاپرستی به جای خداپرستی است. بشر از طریق اعراض از خدا و توجه و ترجیح دنیا یا محبوب و معبود قرارداد آن و انحصار دادن علم و عملش به دنیا، به دست خویش دنیا را برای خود و دیگران تبدیل به جهنم سوزان غیرقابل نجات می‌سازد.^۱

→ نازعات / ۳۸: وَأَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا .

اعلا / ۱۶: بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.

...

۱. طه / ۱۲۴: وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيتَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى. ←

به هیچ وجه چنین نیست که منشاء گرفتاری های بشریت مالکیت باشد و دشمن شماره یک انسانیت را سرمایه داری بدانیم. استدلال آنها در آنجا که می گویند، هرچه بدی و ظلم و خرابی است از مالکیت و سرمایه داری سرچشمه می گیرد و اقتصاد اساس زندگی می باشد، صحیح نیست.

آیا آنچه تجاوز و تعدی و فساد و کشتار به مقیاس های فردی، خانوادگی، کشوری و جهانی به عمل آمده است تماماً به خاطر یک وجب زمین یا برای اندوختن کیسه ای از زر و سیم بوده است؟

جاه طلبی و برتری جوئی یک فرد یا یک طبقه و ملت بر دیگری، عامل این همه رقابت ها و ستیزه ها و کشتارها نشده است و در راهش صرف مال و منال و جان نمی کنند؟ آیا شهوت پرستی و غریزه تیز شده جنسی در جاهائی که اصلاً پای مالکیت و مقام در میان نبوده است، در دنیا کم تخطی از قانون و تجاوز و کشتار به بار آورده است؟

در دنیای غرب که می گویند مالکیت و سرمایه داری حاکم است، ببینیم درآمدها در چه راه خرج می شود و تلاش برای چیست؟

آیا مردم آن دیار تماماً ممسک های پول جمع کنی هستند که برای میلیارد شدن شب و روزشان صرف « الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ »^۱ می شود یا بیشتر در پی تأمین احتیاجاتی می دوند که جزء بسیار کوچک آن را ضروریات اولیه خوراک و پوشاک و مسکن تشکیل داده و قسمت اعظم آن تمتعات دنیائی تفننی است؟

مگر نمی گویند که «سیاست مصرف» از حربه های خانمان برانداز استعمار و سرمایه داری است؟ بنابراین در مردم میل به مصرف و تجمل وجود داشته و این میل غریزی عامل مهمی می باشد که راه را برای استثمار و استعمار هموار می کند.

آیا فقط مال داران و کارخانه داران هستند که دسترنج و سلامتی کارگران را می دزدند؟ آیا قمارخانه ها، مشروب خانه ها، سینماها و کاباره ها، خیانت هایی از این بدتر، به آنها نمی کنند؟

گفته اند که این قبیل اماکن فساد را نیز سرمایه داران و سودپرستان دایر می کنند. به فرض که چنین باشد، آنها که به زور اسلحه یا قانون افراد را به اینجاها نمی کشانند.

→ زخرف / ۳۶: وَمَنْ تَعَشُّ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِصُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ.

۱. همزه / ۲: که مالی فراهم ساخته و به حساب آن مشغول است.

تمایلات شیطانی مشتریان و به دنبال لذائذ حیوانی بودن، به چنین کاسبی‌ها رونق می‌دهد. پس عامل اصلی این است نه آن.

اتفاقاً در این اماکن فساد، خود پولدارها و میلیاردها هم خیلی قربانی می‌شوند. سلب مالکیت کردن از انسان در واقع سلب شخصیت کردن از او و بی‌بهره ساختن بشر از مکتوبات شخصی است که بنا به قانون تکامل و روال طبیعت، حق مسلم هر نفس و وسیله ارتقاء او می‌باشد (بینش نهم).

مالکیتی که از اکتساب سرچشمه گیرد و مقید و محدود به قانون و حقوق و ضرورت باشد و با انفاق و تزکیه توأم گردد، یعنی مال به عنوان ودیعه الهی تلقی شده و در راه خدمت به خلق و تقرب به او صرف شود، نه تنها منشاء ظلم و فساد نمی‌شود، بلکه تحریک فعالیت‌ها و اصلاح امور و نفوس را می‌نماید و از طریق انفاق و زکات، رکنی از عبادات و وسیله تزکیه و تقرب می‌شود.

اگر مالکیت بد باشد با تغییر مقیاس از فرد به جمع و در روابط کشورهای مختلف با یکدیگر همان مضار و مفاسد را (و به‌وجه شدیدتر) ایجاد خواهد کرد.

بر نفس آدمی باید لجام زده شود و هدف و حرکت او به سمت دیگری، بالاتر از مسائل و مطامع دنیا، سوق داده شود و الا با آزادی و بی‌بندوباری انسانی و درنده‌خوئی حیوانی، بشر در هر مقام و موقعیت و مسلک که قرار گیرد و با هر وسیله‌ای که به‌دستش برسد، شلاق برگزیده دیگران و تیشه بریشه خود خواهد زد.

در این جهان‌بینی که گویای « إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا... »^۱ است، اجازه هیچ نوع تفوق طلبی و تسلط بر نفوس و تصرف در حقوق سایرین داده نمی‌شود؛ خواه از طریق مال و مقام باشد یا نژاد و نسب. حتی فضائل معنوی و جهات مسلکی و دینی یا تقوای اخلاقی را هم که عندالله^۲ به حساب می‌آید، نمی‌توان وسیله تفاخر و تمایز قرارداد. و به‌طور کلی برتری طلبی را عامل فساد روی زمین می‌شناسند^۳ برتری طلبی و استخفاف و استعباد مردم یک‌پا شرک و داعیه الوهیت محسوب می‌شود.

۱. یونس / ۶۵: ... عَزَّتْ بِه تَمَامِی از آن خداوند است...

۲. حجرات / ۱۳: ... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ...

همچنین، فرمایش حضرت امیر(ع) که گفته‌اند سوابق خدمات گذشته و صحابی بودن پیغمبر نباید به حساب امتیاز خواهی و اختلاف گذارده شود.

۳. قصص / ۸۳: تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْرَجَةُ نَجَعَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.

دنیا در این جهان‌بینی، خود کشتزار و کالائی است برای خرید آخرت و بقیه مظاهر و مال‌های آن فریب و گول است.^۱

بینش ششم؛ راهنمایی و پیشوائی و رهبری (یا نبوت و امامت)

نافرمانی شیطان، بر سر دوراهی قرار گرفتن انسان و دو سرنوشت متضاد سقوط و صعود، اگرچه سبب رشد عقل و پیشرفت علم برای بشر شده است، ولی در هر حال عقل انسان که روی مشهودات و ذهنیات تکیه می‌کند و دائماً در جریان اصلاح و توسعه است، ناچار محدود و نارسا می‌باشد. از یک طرف منافع شخصی و جهالت باعث می‌شود که به حقوق سایرین و مصالح اجتماع کمتر توجه کند و دچار اشتباه و انحراف شود و از طرف دیگر چون طبعاً تحت تأثیر شدید حال و اسیر زمان نزدیک می‌باشد، از گذشته بعید بی‌خبر و نسبت به آینده دور بی‌تفاوت است. غرائز و احساسات و عواطف هم که به‌هیچ‌وجه عوامل مطمئن محکم متحدالشکل در تمام مردم نیستند که بتوان رهبری افراد و جوامع را به آنها سپرد، در حالی که مصلحت فرد، خارج از چارچوب جمع و نوع، تأمین نمی‌گردد و سرنوشت انسان و سعادت آینده‌ی او هر قدر هم که دور باشد، بالاخره درخواهد رسید.

افراد روشنفکر روشندل و اجتماعات رشد یافته، حداکثر می‌توانند مایحتاج خصوصی فردی و مصالح محلی و ملی مربوط به مسائل و مشکلات روز را درک و حل کنند و همان‌طور که به تجربه رسیده است، دائماً عقل و علم بشر با پیشرفت‌ها و پیش آمده‌ها در تشخیص‌های خود تجدید نظر می‌نماید. فرد و اجتماع انسان هیچ‌گاه قادر نبوده و نیست که در مقیاس وسیع جهانی و جریان ابدی، همه قضایا را پیش‌بینی و برای خود راهیابی نماید.

این جهان‌بینی با دید لایتناهی زمانی خود که انشاء و ابتداء همه چیز را از خالق یکتا می‌داند و مقصد و انتها را به سوی او می‌بیند^۲، ناچار مسیر و مسلک را هم از او

۱. حدید / ۲۰: *إِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَحْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتْرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَعْفَرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ.*

۲. واقعه / ۶۲: *وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ أَنْشَاءَ الْأُولَىٰ قُلُوبًا لَا تَذَكَّرُونَ.*

یس / ۷۹: *قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ.*

باید بگیرد. که دلسوز علی السوای همگان و دانای مطلق زمان و مکان است. حس و عقل بشر کجا می تواند فارغ از بند و وهم ها از خود خارج گردد و برای عوالم ناشناخته بی نهایت دور که هنوز تحقق نیافته است، برنامه ریزی کند.

با همه احترام و ارزشی که این جهان بینی برای عاطفه و تجربه و عقل و علم قائل است، مغرور به هیچ یک نبوده و انسان را رهاشده آفریدگار جهاندار و بی نیاز از هدایت مستقیم او نمی داند.^۱ این همان مسئله نبوت و رسالت است که مبنای مشترک کلیه کتب و ادیان توحیدی می باشد.

از جهت احتیاج به هدایت الهی، فرقی میان افراد قدیم و اجتماعات جدید نیست. سابقاً حکومت ها بیشتر جنبه فردی و تحمیلی داشت و دایره عمل و نفوذ آن در نفوس مردم نیز ضعیف بود و مردم نیز می توانستند بر حسب ممکنات خود رفتار نموده و به سایرین اجحاف نمایند بنابراین لزوم یا حداقل فایده دیگر نیروی غیبی به صورت عقیده دینی که پلیس باطنی افراد و کنترل کننده افعال باشد، به سهولت احساس می شد. اما بعدها که هم دانش بشری و آگاهی او به خیر و شر زندگی پیش رفت و هم اجتماعی با مقررات و نظامات نسبتاً قوی تشکیل گردید که وظائف افراد را تعیین و تحمیل می نماید، احتیاج به هدایت الهی و اطاعت دینی کمتر احساس می شود. اجتماع با ایدئولوژی و نظامات خود جانشین خدا گردیده است. غافل از آنکه در حقیقت فقط یک تغییر مقیاس پیدا شده است. اگر در قدیم برای خروج از تحیر اختیار و تعیین هدف و تنظیم برنامه زندگی و برای مقید و محدود شدن افراط و تعدی، احتیاج به خدا و دین داشت، اجتماع امروزی هم در مجموعه خود و در برابر اجتماعات دیگر، برای اتخاذ ایدئولوژی و مسلک عمومی و برای مقید و محدود شدن در افراط و انحراف های داخلی و تعدی و تجاوزهای خارجی باز ناگزیر از داشتن هدف و جهان بینی است و اگر در انتخاب هدف و جهان بینی اشتباه کند، عواقب سوء آن چه برای او و چه برای سایرین به همان مقیاس جمع به فرد، شدیدتر و دردناکتر خواهد شد.

پس در هر حال و به فرض هم که آفرینش جهان به عنوان مبنا و ملاک ایدئولوژی اختیار شود، از آنجا که بشر نه احاطه به مصالح و مسائل انسانی گسترده در زمان و مکان لایتنهای دارد و نه نسبت به مشیت و حکمت خدا آگاه است، نمی تواند استنباط

۱. لیل / ۱۲ و ۱۳: إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى.

وَأَنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى.

کامل و استدلال درست به آنچه خواسته خداست، بنماید و ناگزیر خط مشی کلی و دستورالعمل های اصولی را از فرستادگان و برگزیدگان خدا باید بگیرد و اگر چنین هدایت از جانب خدا نرسد کارش درجا زدن و ساقط شدن یا بیراهه را آزمایش کردن و دلزده و سرخورده شدن، خواهد بود.

اما خوشبختانه بنا به شهادت تاریخ چنین هدایتی مکرر رسیده و در داخل گمراه-شدگان سرگردان، افراد درس نخوانده و ارسته ای برانگیخته شده اند که کارشان سراغ دادن خدا و سوق دادن مردم به سوی او بوده آنچه سرنوشت و راه و رسم درست است، تعلیمشان داده اند.

در این جهان بینی هدف زندگی و قوانین اساسی از جانب خدا و در آئین فرستادگان برگزیده او می آید.

* * *

به دنبال نبوت که مسئله ای حیاتی است، مسئله امامت که رهبری و پیشوائی خلق است، مطرح می گردد. بشر نه تنها احتیاج به اطلاع اجمالی از مبدأ و مقصد خود و راهنمایی برای مسیر زندگی دارد که از طرف پیغمبران خدا بر او خوانده می شود، بلکه اگر سرمشق عملی و رهبر اجتماعی نیز نداشته باشد، به انحراف و تفرقه می افتد. مکاتب دینی و فکری و سیاسی دنیا هیچ یک با کتاب و گفتار تنها درک و اجرا نشده اند، بلکه لازم بوده است آن آئین مدتی به دست پایه گذار اولیه یا جانشینان و تربیت شدگان دست اول او پیاده و به مردم شناسانده شود. هر قدر جنبه اجتماعی و جهانی مکتب و تحرک و تولید آن بیشتر باشد، چون لازمه حیات و حرکت دسته جمعی، وجود برنامه مشترک و فرماندهی واحد است، ضرورت وجود پیشوا یا امام حادثتر می گردد.

امامت و پیشوائی امت تا آنجا که فهماندن صحیح آئین و اجرا و الگو دادن برای تکمیل و تداوم دین است^۱، قهراً باید به وسیله کسانی صورت گیرد که نمونه های اعلامی مکتب به لحاظ علم و تقوی و عمل تا حد عصمت و جانشینی رسول باشند و آنجا که رهبری و مدیریت جامعه است، اگر بنا به بیعت یا درخواست و دعوت مردم باشد، به حکم «و شاورهم فی الامر...»^۲، با مشورت و آراء امت از طرف رهبر

۱. مائده / ۳: ... الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...

۲. آل عمران / ۱۹۵: ... و با آنها در اداره امور مشورت نما...

و دولت انجام می‌گردد. پس از رحلت و غیبت منبع اصلی که کتاب و سنت هستند، وسیله اطلاع و آشنائی، آئین و احکام خواهد بود.

با استمداد و استفاده از محتوی و استنباط صاحبان علم و نظر که اهل تفقه و تخصص و تقوی باشند و به‌طور کلی اداره امور جامعه از طریق مشاوره و انضباط اجرا گردیده و همه متعهد به اطاعت از والیان امر شایسته منتخب خود، تا آنجا که معصیت خدا و خارج از صلاحیت آنها نباشد، هستند و در صورت اختلاف و تنازع باید به خدا (محکمت کتاب) و عترت و سنت که مقبول و مسلم باشد، مراجعه بنمایند.^۱

روحانیت و پیشوایان دین که طبق سنت تاریخ، از نهادهای اجتماعی هر امت هستند و در ادیان گذشته نقش حفظ کننده را داشته‌اند، وظیفه عمده‌شان بنا به قرآن و روایات ائمه، تفقه در دین برای تئذیر مردم و ضبط و نشر تعلیمات و پیام‌های اهل بیت رسالت است و در صورت علم و ورع و آگاهی و اجتهاد، می‌توانند برای تشخیص مسائل و استفتاء و ارشاد، مرجع مردم باشند.

بینش هفتم؛ رحمت و سعادت

خلقت برای رحمت و لطف است.^۲ خداوند بیش از هر چیز صفت رحمن و رحیم بودن خود را به ما گوشزد می‌کند. آدم را برای سکونت زندگی فراخ و سلامت بهشتی به بار آورده، زمین و آسمان را برای تصرف و تسلط و تمتع او آفریده و ساخته است. دنیا به طرف خیر و کمال و در تحول به سوی ذات ذوالجلال می‌رود. دنیا سرشار از نعمت بوده^۳ اگر کمبود و تنگی و سختی مشاهده شود از روی حکمت و حساب است^۴ زحمات و مشکلات و گرفتاری‌ها نیز رحمت و وسیله تربیت و تکامل

۱. نساء / ۵۹: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ

فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

۲. هود/۱۱۹: إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.

شوری/ ۱۹: اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ.

۳. نحل / ۱۸: وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ

(به دنبال آیه ۱۲ دیگر در ذکر نعمت‌های خدا، در سوره ابراهیم آیه ۳۴ نیز به همین معنی و به دنبال ملیت، آسمان‌ها و زمین و نزول باران و خروج ثمرات و تسخیر کشتی و جریان آنها برای ارتزاق و استفاده ما آمده و به کفران نعمت و ظلم کردن بشر ختم می‌شود).

۴. حجر / ۲۱: وَإِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ.

شوری/ ۲۷: وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ نُنزِّلُ بَقْدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ.

می باشد.^۱ آنچه بدی است از جانب خود ما و به دست ماست.^۲ اگر تکالیفی معین و کیفر و قصاص مقرر شده است آن هم برای حفظ و حیات خود ما و جامعه است.^۳ عاملی که جوامع بشریت را می گرداند در اثر وجود خدمت گزاران پیش رفته است و همان نیروی نیکنیازی یا میل غریزی انسان به خدمت و خیر است. ناموس خلقت و تکامل، پیش از آنکه موجود احساس احتیاج نماید، تدارکات لازم و مقدمات مربوطه را فراهم می سازد.^۴ تقاضا و دعا برای هدایت و تقرب برای خلیفه الهی را خود او می خواهد و در دل و زبانمان می گذارد.^۵ اعطاء و امداد خدا شامل همه، از دوست و دشمن می شود.^۶ و در هر حال نومیدی و یأس ممنوع بوده و نشانه کفر است. به طور خلاصه سرنوشت بشریت سعادت است که خدا خواهان و وسیله ساز آن می باشد. ولی تصمیم برای نیل به سعادت، بنا به بینش سوم، در اختیار انسان گذارده شده است. سعادت نیز صرفاً از طریق عبادت خدا و حرکت به سوی او، و با کوشش و اکتساب خودمان (برطبق بینش نهم) به دست می آید.

* * *

از اعتقاد به این صفت الهی که قرار خلقت است و وظیفه تاسی و تقرب به آن که راه سعادت است، چنین نتیجه می شود که انسان باید متوکل به خدا، خوش بین به دنیا و خیررسان به خلق باشد تا با خودداری از فساد، خواندن خدا، نیکی کردن به مخلوق

۱. انبیاء / ۳۵: وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْحَيْرِ فِتْنَةً وَاللَّيْنِ تُرْجَعُونَ.

۲. نساء / ۷۹: مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ....

۳. بقره / ۱۷۹: وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ ...

۴. بخشی از یک دعا: يَا مُبْتَدِءُ الْبَرِّ بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا.

۵. بقره / ۱۸۶: وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ ...

طه / ۱۲۱: ... وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى

طه / ۱۲۲: ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى

۶. اسراء / ۲۰: كَلَّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا.

بقره / ۳۰: وَإِذَا قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَائِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ

يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

شوری / ۲۰: مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ

و دوست داشتن مردم مشمول رحمت خداوندی گردد.^۱ برگردان یا بازتاب اصل رحمت خداوندی در روابط بین بشری، محبت و خدمت است. اصولاً نیت و نظر هر کس در زندگی باید بر این اساس و خواهان رحمت و هدایت و سعادت سایرین، حتی بدکاران جاهل و دشمنان خود، با تأسی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم باشد.^۲

احسان و انفاق و خیرات و باقیات الصالحات، که تنها اختصاص به بذل مال هم ندارد، تماماً شاخه‌های برومند و بارور همین ریشه می‌باشد. حتی امر به معروف و نهی از منکر شعار اصلی مسلمانان و کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» درخت دلخواه ریشه‌دار ثابت در سرزمین وجود بوده و شاخه رشد و ترقی است و طبق سنت و کتاب، پیوسته سازنده و میوه دهنده است.^۳

در جهان‌بینی الهی، حق و خیر مترادف یکدیگر آمده‌اند. آنچه حق است برای مردم مفید و بارور است و آنجا که خیر خلائق باشد، حق وجود دارد.^۴ باز هم به تأسی از خالق اگر شدت عمل و جنگ و کشتار هم صورت گرفت باید برای دفاع از خود در برابر ظالم متجاوز و جلوگیری از فتنه و فساد است نه برای حمله و تعرض یا تحمیل عقیده و سلطه، بدون آنکه قرار بر تضاد و تنازع باشد.

بینش هشتم؛ سه شرط رستگاری

وظیفه‌ای که برای فرد و اجتماع و شرایطی که برای رستگاری آخرت و دنیا تعیین شده است و منتهی الیه و مظهر آن بهشت نامیده می‌شود، شامل سه رکن ذیل است که

۱. اعراف/۵۶: وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.
 ۲. فصلت / ۳۴ و ۳۵: وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ.

وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ
 توبه/۱۲۸: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ.
 از سعدی:

بنده حلقه به گوش ار نوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش
 ۳. ابراهیم/۲۴ و ۲۵: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بَاذِنٍ رَبِّهَا وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.
 ۴. رعد / ۱۷: ... كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزُّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ

«ایمان، عمل صالح، تقوی»

ایمان، یعنی اعتقاد و توجه به خدا و قصد قربت در هدف آخرت. خدا با هر اسم و عنوان که روی آن بگذارند و از هر طریق که به آن برسند. عمل صالح، یعنی کار و کوشش به صورت اقدام مثبت شایسته در جهت حق و خیر. تقوی، یعنی اراده قوی و تسلط بر نفس در خودداری از خلاف حق و از تعدی و تجاوز و عدم تمسک به وسایل باطل.

خدمت و عمل نیکی که بدون ایمان به خدا و خالی از توجه و تقرب به او باشد یا با وسائل غیرحق و خلاف تقوی صورت گیرد، مقبول و ماجور نیست و بی پایه و هدر رفته تلقی می شود.^۱ زیرا فعالیت وقتی در جهت صحیح و مثبت و رفعت حق اعمال گردد ریشه دار در طبیعت و خلقت بوده و در وجود صاحب آن منشاء مکتسبات ثمربخش می گردد. از طرف دیگر در جمع مؤمنین قرار گرفتن و صرف ایمان داشتن و ابراز کردن آن اگر منشاء حرکت و موجب فعالیت و خدمت نگردد آن نیز بی حاصل است.^۲

ایمان به حق، به دنبال خود عمل می آورد. زیرا ایمان به حق چون با منافع پیروان باطل تصادم پیدا می کند، دیر یا زود، گرفتاری و خصومت برانگیز می شود. مؤمن حسابی کسی است که مقاومت و مبارزه نشان داده و در برابر سختی و درگیری دست از ایمان و تقوی برندارد.^۳

۱. نساء/ ۱۲۴: وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا.

اعراف/ ۱۴۷: وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حُبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

فرقان / ۲۱: وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَائِنَا...

فرقان / ۲۳: ... مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا.

مائده / ۲۷: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.

۲. اسراء/ ۹: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا.

۳. عنكبوت/ ۲ و ۳: أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ.

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...

بقره/ ۲۱۴: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِ البُاسَاءِ وَ الصَّرَاءِ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ إِنْ نَصَرَ اللَّهُ قَرِيبًا.

اما نه تنها ایمان داشتن بدون عمل و اثر، یا کار خوب کردن خالی از ایمان و قصد قربت، از جهت تعالی نفس و درک ثواب آخرت بی‌ارزش است و غیرقبول می‌باشد، بلکه ایمان توأم با عمل صالح نیز بدون پشتوانه تقوی یعنی اعمال خوبی که برای ریا و سوءنیت باشد، یا از روی ایمان انجام گردد ولی با استفاده از راه‌های نامشروع و خلاف تقوی و اخلاق پاک باشد، نیز موفقیت حساب نمی‌شود، بلکه از ورود تا خروج باید صدق و صفا همراه دل و دست و قدم ما بوده و از هیچ نیرو و وسیله‌ای جز حق استمداد و استفاده به عمل نیاید^۱.

در مکاتبی که منبع علم و مقصد آرزویشان سعادت دنیائی عمومی است، آنچه بیشتر به حساب می‌آید، عملی است که فرد در راه وظیفه حزبی و در خدمت ملت یا اجتماع انجام می‌دهد، نه شخصیت و سعادت او. بنابراین ابا ندارند که در صورت مصلحت و ضرورت، فرد فدای اجتماع گردد و بدون آنکه خود بهره‌ای برده باشد، فانی شود. همچنین از نظر پیشبرد مکتب و به قدرت رساندن حزب یا برای پیشرفت جامعه در پیروزی بر سایرین و احراز موقعیت بهتر، اجازه می‌دهند که بنا به مثل معروف «هدف وسیله را توجیه می‌کند» و به بهانه مصلحت، گام در راه‌های خلاف اخلاق و شرافت گذارده شود.

اما در این جهان‌بینی که سعادت ابدی هر یک از افراد اجتماع منظور نظر می‌باشد (بینش یازدهم) و در سطح جهانی به قدرت رسانیدن یک دسته یا یک ملت هدف نبوده، بلکه به دنبال حاکمیت حق و حقیقت و صلاح در برابر دنیا می‌رود، مصالح موقتی فرد و اجتماع است که فدای هدف عالی می‌شود. بنابراین طبیعی است که به اخلاق و تقوی اهمیت درجه اول داده شود. زیرا که سعادت افراد در سایه تربیت ملکات نفسانی و تقرب به سوی پروردگار فراهم می‌گردد.

اعمال افراد ضمن آنکه باید مفید برای اجتماع باشد، انعکاس درونی مطلوب روی صفات و ساختمان شخص نیز باید داشته باشد. پس نمی‌تواند آلوده به ریا و عامل فساد باشد. اجتماع نیز آنچه می‌کند، منطبق و مؤید حکومت نهائی حق باید باشد، نه آنکه حق و حقیقت را برای بقاء قدرت خود استخدام نماید.

۱. اسراء/۸۰: وَ قُلْ رَبِّ ادْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا.

بینش نهم؛ اکتساب و خودجوشی

در عین آنکه خداوند پدید آورنده، گرداننده جهان و برنده موجودات به سوی خود می باشد و قدیر و رحیم است، مشیت او چنین اقتضا کرده است که طی کردن مدارج کمال و رسیدن به سرمنزل نهائی؛

اولاً، تدریجی، طویل المدت و پلکانی باشد.^۱

ثانیاً، به دست خود موجودات کسب و احراز گردد^۲، انگار که از خود آنها می جوشد. قانون تکامل نیز چنین می گوید که تکامل از راه فعالیت و برخورد و منازعه حاصل می شود و به تدریج، اعضاء متناسب و تجهیزات متکامل برای تسلط بر شرایط محیط رشد می کند. گو اینکه تکامل یک جهش^۳ است، عضو و وسیله را طبیعت می دهد ولی نفس موجود نیز در این جریان مشارکت دارد. به عبارتی آخری یک نوع مسئولیت و دخالت دارد، به طوری که اگر تن درندهد منقرض می شود.

فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک نیز که می گویند از تضاد درونی اشیاء و پدیده ها و از فعل و انفعالات داخلی خود آنهاست که حالات نو بروز می نماید، بیان ناقص یک طرفه ای از همین بینش می باشد.

اصل اکتساب در انسان آشکارتر است و از جنبه های مختلف اخروی و دنیائی در زمینه های فعالیت، فضیلت، مالکیت و غیره، حاکمیت شدیدتری دارد.^۴ آنچه از غیر اکتساب به دست آمده و از خود انسان نجوشیده باشد، بهره شخص نیست. مایملک هر کس مکتسبات اوست، حتی دارایی های مادی و خصال نفسانی. در مرحله اول

۱. سجده/۴ و ۵: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَالِكُمْ مِنْ دُونِهِ مَنْ وَّلِيٌّ وَلَا شَفِيعَ إِلَّا تَنْذَرُونَ .

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ .

معارج / ۴ الی ۶: تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ .

فَاصْبِرْ صَبْرًا حَمِيلًا .

أَنَّهُمْ يَرْؤُهُ بَعِيدًا .

۲. جاثیه / ۲۲: وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ وَ لِنُجْزِي كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ .

طه / ۱۵: ... لِنُجْزِي كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى .

۳. Mutation .

۴. مدثر / ۳۸: كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ .

انعام / ۱۳۲: وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا

اكتساب از راه وراثت صورت می‌گیرد و آنچه پدر و مادر از خود و آباء و اجداد به ما منتقل ساخته‌اند و حکم سرمایه اولیه ما را در زندگی دارد و در مرحله دوم، اکتساب شخص است که در منازعه حیاتی و تجربیات و فعالیت‌های دائمی باکوشش در خود یا برای خود تکمیل می‌نمائیم.^۱

حتی هدایت خدا از خلق و مأموریت رسالت به وسیله افرادی انجام می‌شود که از خود مردم و از میان آنها برانگیخته شده باشند.^۲ آن کمال و خیری که از راه تقلید یا تحمیل به صورت سطحی به انسان سپرده شده باشد و از درون شخص نجوشد، ارزش و اثر ندارد.

این اصل از نظر اجتماعی نیز وارد است. خداوند در باره اقوام و اجتماعات از اعمال قدرت و رحمت خودداری می‌نماید و تا آنها خود را تغییر ندهند و اصلاح وضعشان را نجویند، بهبودی در کارشان نخواهد داد.^۳ حفظ و دفاع خدا از مردم برای جلوگیری از فساد و خرابی دنیا و حتی برای خانه‌های خدا نیز از طریق خود مردم و به دست آنها باید صورت گیرد.^۴ خدا می‌تواند بندگان خود را از شر دشمنان ایمن دارد، ولی چنین نمی‌کند بلکه می‌خواهد خودشان، با ابتلا اصلاح و کامل شوند^۵ و در پایان تلاش و پایداری، یاری خدا باشد.

در زمینه اقتصاد هر کس باید شخصاً کفیل معاش و مایحتاج خویش و وابستگی‌اش شود و از طریق حلال کسب نماید. کلُّ بر دیگران شدن و سؤال و تقاضا کردن ممنوع است. درآمدهایی که بهره‌وری از زحمت دیگران بوده و بدون مایه گذاشتن و بکارانداختن خود باشد، حرام است. مانند ربا، استثمار، دزدی، قمار، احتکار، معامله‌بازی، گران‌فروشی، مصرف و تخصیص به خود دادن اموال عمومی.^۶

۱. نجم / ۳۹ و ۴۰: وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى .

وَأِنْ سَعَيْهِ سَوْفَ يُرَىٰ .

۲. جمعه / ۲: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ..

۳. رعد / ۱۱: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.

۴. بقره / ۲۵۱: ... لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ... .

۵. محمد / ۴: وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَآتَتْصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ.

۶. ماعون / ۷: وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ .

نجم / ۳۴: وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا وَأَكْدَىٰ .

بینش دهم؛ آزادی، برابری، برادری

همان‌طور که در بینش سوم دیدیم انسان اصولاً آزاد خلق شده است. تا در جهت احراز شخصیت و خروج از اسارتِ طبیعت گام بردارد.

خداوند علی‌رغم مفاسدی که بر آزاد گذاشتن آدم پیش‌بینی می‌شد و با علم به اینکه اولاد آدم جاهل و خطاکار خواهند بود، مصلحت بشر و راه تکامل او را چنین دید که آزادی و اختیارش بدهد. بنابراین یک خیانت اصولی بزرگ و ظلمی که ممکن است در حق بشر به عمل آید، سلب چنین حق و امکان از اوست، ولو آنکه به عنوان مصلحت‌اندیشی مردم و به بهانه ناپختگی و نادانی عوام باشد.

کسانی که سلب آزادی از مردم می‌نمایند و آنها را اسیر خواسته‌ها و نظریات خود می‌کنند، اگر همه آن نظریات به قصد خدمت و هدایت باشد، مانند فرعون‌ها و طاغوت‌هایی هستند که مدعیان الوهیت بوده و انسان‌ها را بنده خود می‌سازند و بشر را استثمار و استعمار می‌نمایند.^۱ شعار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نفی هر غاصبِ مقامِ الهی و نهی، از گردن نهادن به فرمان آنها می‌باشد.

اعطای آزادی به انسان به هیچ وجه به معنای بی‌قیدی و رفتار دلخواهی برای هر کس و هر چیز نیست بلکه به عنوان همان شعار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، نفی اسارت دیگران است. مقصد، آزاد شدن از بندگی و فرماندهی غیر خداست.

از یک طرف همان‌طور که در بینش ۳ گفته شد، اعطاء آزادی توأم با انعقاد میثاق و تعهد در قبال خدا و همراه با هدایت از جانب خدا و تبعیت از خدا می‌باشد. به دنبال «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که عنوان منشور آزادی پیدا کرده است، «إِلَّا اللَّهُ» می‌آید که جهت مثبت دارد و مصرف آزادی را که عبادت خدا کردن است، می‌رساند.

از طرف دیگر آزادی یک فرد یا یک جمع تا آنجا می‌رود که ملازم با سلب آزادی از دیگران و ظلم در حق سایرین نباشد^۲ و الا باز گام در جهت خلاف مشیت و موهبت خدا برداشته خواهد شد. اگر قرار باشد که کسی با سوءاستفاده از آزادی و اقتدار خود تجاوز و تحدیدی در کار سایرین بنماید، به مظلوم اجازه داده شده است که با تندی

۱. فرعون هم در برابر دعوت دومی موسی، از مردم به سوی خدا دلسوزی حق به‌جانب کرده و می‌گفت:
... إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ.

(غافر یا مؤمن / ۲۶: ... می‌ترسم دینتان را دگرگون کند یا در این سرزمین فساد برانگیزد).
۲. اصل «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ» و حکم قصاص که اجازه می‌دهد هر کس به او آزاری بشود مقابله به مثل بکند، آزادی افراد را در حریم دیگران و جامعه محدود می‌نماید.

و شدت اعتراض کند و از حق خود، اگرچه با جنگ و کشتار باشد، دفاع کند.^۱
بدیهی است که سلب آزادی از طریق ادعای خدایگانی بعضی و بنده زبان بسته شدن بعضی دیگر، شقوق و وجوه مختلف دارد. از قبیل فکری، تربیتی، اقتصادی، سیاسی، اخلاقی، حکومتی و غیره.

آیه «لَا إِكْرَاهُ فِي الدِّينِ...»^۲ سر فصل اعلام آزادی در عقیده است.
خطاب «...أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»^۳ جلوی تحمیل و اکراه در عقیده را می‌گیرد.

آیه «...قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ...»^۴ آزادی بیان و توسل انحصاری به منطق و جدل را در جدال‌ها و اختلافات می‌رساند.

حدیث «لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا مِنَ الْقَوَىٰ غَيْرَ مُتَّعِنٍ»^۵ حکم آزادی اعتراض و انتقاد و مصونیت کلی در قضا و دعواست. و یا حکم امر به معروف و نهی از منکر که نه تنها انتقاد و اعتراض را مجاز بلکه واجب می‌شمرد، تقویت می‌گردد.

* * *

به این ترتیب با آزادی اعطائی خلقت که شامل تمام افراد بشر می‌شود و همه در برابر خدا مسئول و متعهد و در برابر اعمال خود مأجور یا معذّب می‌باشند، کسی حق تجاوز به مرز حقوق دیگران را ندارد و نمی‌تواند اقدام به شکست آزادی و استثمار آنها بنماید. به اینجا می‌رسیم که همه افراد، بندگان خدا هستند و چون نه تنها تجاوز و تملک سایرین مجاز نیست، بلکه برتری جوئی و فضیلت‌فروشی و تفاخر و تحقیر نیز ممنوع می‌باشد. اصل آزادی مبتنی و مترادف با اصل برابری و مساوات می‌گردد.^۶

۱. نساء / ۱۴۸: لَا يُجِبُ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ...

حج ۳۹: أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله على نصرهم لقدير.

۲. بقره / ۲۵۶: در دین هیچ اجباری نیست...

۳. یونس / ۹۹: ... آیا تو مردم را به اجبار و می‌داری که ایمان بیاورند؟

۴. بقره / ۱۱۱ یا انبیاء / ۲۴ یا نمل / ۶۴: ... بگو حجّت خویش بیاورید...

۵. نهج البلاغه / عهدنامه مالک اشتر: هرگز هیچ امتی مقدس و بی‌عیب شناخته نمی‌شود که در آن حق ضعیف از قوی بدون لکنت زبان گرفته نشود.

۶. قصص / ۸۳: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.

حجرات / ۱۱: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ...

اختلافات نژادی و قومی و جنسی و غیره، تنها می‌تواند وسایل شناسایی باشد، نه وسائل امتیاز و برتری یا اختلاف اصولی در حقوق و وظایف. آنچه مایه امتیاز و برتری می‌شود، تقوا است که حسابش با خداست^۱.

اصل برابری باز هم حدنهائی نبوده پیروان این جهان‌بینی علاوه بر خودداری از تفوق طلبی و تسلط جوئی، همه را هم‌سطح و برابر خود می‌دانند و احساس برادری و خدمت‌گزاری و دوستی نیز با همدیگر می‌نمایند^۲. بنابراین سه جمله‌ای معروف «آزادی - برابری - برادری» یا «حریت - مساوات - اخوت» که به تقلید از جمهوری و انقلاب کبیر فرانسه، شعار صدر مشروطیت ایران گردید و فراماسونری بین‌المللی آن را ابتکار و اعمال نظر خود در انقلابات آزادی خواهانه دنیا می‌داند، مأخوذ از تعلیمات انبیاء و تلقینی است که آنها به پیروان می‌نمودند و خود عمل کننده آن بودند. حتی انقلابیون و احزاب کمونیسم جهان که بیش از سایرین داعیه القاء آزادی همه‌جانبه و القاء امتیازات خرافی و اشرافی و نژادی و غیره را دارند نهایت پیشرفتشان این بوده است که همدیگر را رفیق خطاب کنند، در حالی که قرن‌ها قبل از آنها، پیروان جهان‌بینی پیغمبران، همدیگر را برادر خطاب می‌کردند و عالی و دانی برادروار با یکدیگر زندگی می‌کردند و می‌کنند.

بینش یازدهم؛ شخصیت فردی، تکامل اجتماعی و وحدت انسانی

در این جهان‌بینی نه تنها افراد از وضع و شریف مساوی هستند، بلکه مقام و حقوق هر فرد به خودی خود محترم بوده، حیثیت شخصی و اصلاح ذاتی او مورد نظر می‌باشد. نه هیچ فرد به دلیل اینکه مصدر خدمت یا حائز قدرت است، معاف از تکلیف و مصون

۱. حجرات/۱۳: یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ.

۲. حجرات/۱۰: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ...

شعراء/۱۰۶، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۶۱: إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ (هُودٌ، صَالِحٌ، لُوطٌ) أَلَا تَتَّقُونَ.

بقره/۱۷۸: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ... فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَادِّءْ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ...

آل عمران/۱۰۳: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا... فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبِرْتُمْ بِنِعْمَةِ إِخْوَانًا...

توبه/۱۱: فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ...

حشر/۱۰: ... يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا...

از مسؤولیت می‌شود و نه اجتماع حق دارد به دلیل دفاع و حفظ منافع عمومی، حقوق و مصالح یک فرد را نادیده بگیرد.

نفس زنده و بالاخص نفس انسان چون برای بقاء و ابدیت خلق شده و از جانب پروردگار رحمت و سعادت، خلقت حیات یافته است، محترم و دارای ارزش و حقوق بوده با سرنوشت او نمی‌توان نه روی هوی و هوس و اغراض خصوصی و نه به عنوان مصالح عمومی یا به دلیل اختلاف عقیده و سلیقه و رویه، بازی کرد و او را به صورت یک مهره بی‌شخصیت و آلت انتفاعی ارباب زر و زور یا اجتماع و حزب و دولت نگاه نمود و فدا شونده و فانی شده‌اش تلقی کرد. فرد انسان برای خود جهانی است.^۱ مأموریت پیغمبران، بعد از دعوت و سوق دادن مردم به سوی خدای یگانه، بیشتر معطوف به اعلام حق و حمایت و خدمت به ضعیفان و یتیمان و بردگان و بی‌سرپرست‌های اجتماعات بوده است.^۲

علاوه بر اینها چون افراد اولیه اجتماع و موثر در آن می‌باشند، تا افراد اصلاح نشوند و ارزش و شخصیت پیدا نکنند، جامعه سعادت‌مند نخواهد شد.^۳ اما فرد حق ندارد خودبین و تنهانگر یا بی‌قید نسبت به سایرین باشد. بلکه باید با جمع زندگی کند و در تلاش مصالح و امور مردم بوده و تا سرحد فداکاری که دفاع و جهاد است، عمل نماید^۴ از طرف دیگر حقوق فرد تا آنجا محفوظ و محترم است که نه تنها تجاوز به افراد و اجتماع ننماید، بلکه تعهدات و وظائف خود را نیز به اجتماع ادا کرده باشد و در غیر این صورت از او گرفته خواهد شد.

۱. فرمایش مولا علی (ع): اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر.
۲. قصص / ۴ و ۵: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَافِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ.
وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ آيَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.
اعراف / ۱۴۱: وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ...
نساء / ۷۵: وَ مَالِكُمْ لِاتِّقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا...
۳. رعد / ۱۱: إِنَّ اللَّهَ لَا يُعِيرُ مَا يَقَوْمُ حَتَّى يُعِيرُوا مَا بَأْنَفْسِهِمْ...
۴. شوری / ۳۹ و ۴۰: وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ.
وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا...
حدیث نبوی: مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمْ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ

تفرقه‌گری و جدا شدن از اجتماع ممنوع بوده^۱ و دستور داده‌اند که به طور دسته جمعی باید به ریسمان الهی چنگ زدند^۲ حتی راز و نیاز با خدا و تسبیح و تمنای به درگاه او در معیت سایرین و با جماعت انجام می‌شود. اصولاً گفته‌اند که:

عبادت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست
زکات در قرآن تالی و تالو نماز است و نیکوکاری و غم‌خواری و نگاهداری
سایرین، وظیفه دینی می‌باشد.^۳

فرد که در اجتماع قرار گرفت، در مرحله اول پس از حفظِ نفس، مأمور حفظ خانواده می‌شود. سپس تکلیف و تعهد به رجم و خویشاوندان و امت، گسترده می‌شود.^۴ مؤمنین موظفند که وظیفه اجتماعی را تا سرحد مشاوره و مدافعه از یکدیگر انجام دهند. امت مومن چون انگشتان یک دست^۵ پشتیبان یکدیگرند. فرد و اجتماع موظف به تکامل یکدیگر می‌باشند.^۶ در این جهان‌بینی مابین فرد و جمع اتحاد و بستگی متقابل و وجود داشته و انفکاک پذیر نیستند. ظلم و خیانت به فرد، خیانت به همه است.^۷ و دفع ظلم از اجتماع عیناً یا کفایتاً وظیفه هر فرد است. در مرحله بالاتر از فرد و ملت، امتی که از افراد و ملت‌های مومن تشکیل می‌شود، باز نمی‌تواند خودپرست، قوم‌پرست یا ناسیونالیست یا برتری طلب باشد، بلکه: اولاً، بهترین امتی هستند که به سود مردم دنیا اشاعه و اجرای خوبی‌های مطبوع معروف می‌نمایند. زشتی‌های نامطلوب نکرده آن را برطرف می‌سازند و ایمان به خدا می‌آورند.^۸

۱. انعام/ ۱۵۹: إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ...
۲. آل عمران/ ۱۰۳: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ... .
۳. تحریم/ ۶: ...فَوَآ أَنفُسِكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا...
۴. احزاب/ ۶: ...وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ...
۵. شوری/ ۳۸ و ۳۹: ... وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ . وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ.
۶. حدیث نبوی.
۷. رجوع شود به کتاب «همکاری‌های اجتماعی»، تألیف ابراهیم زهر، ترجمه آقای محمد مهدی جعفری.
۸. مائده/ ۳۲: ... مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...

ثانیاً، حق قوم پرستی و برتری طلبی بین المللی را نیز نداشته، برنامه اش باید تشکیل امت واحد در جهان باشد.^۱

افراد بشر تماماً از یک ریشه و تنه بوده و برای محبت و برادری و تشکیل امت واحد آفریده شده‌اند.^۲ بعثت انبیاء برای سوق دادن آنها به سوی خدای واحد، به صورت ملت یگانه^۳ و مبارزه با اختلافات و دشمنی‌ها که از جهل و خودخواهی‌ها ناشی می‌شود، به صورت صحیح و غیر خصمانه^۴ بوده است.

به طور خلاصه فرد به پای خود در اجتماع مستحیل می‌شود و اجتماع در نوع انسان وسعت یافته و شخصیت فرد، شخصیت جهانی پیدا می‌نماید.

بینش دوازدهم؛ پیروزی نهائی

جهانی که (بنا به بینش اول) تو خالی و عبث خلق نشده و سیر عمومی آن تحوّل به سوی خالق می‌باشد و (بنا به بینش هفتم) مشیت الهی رحمت رساندن و سعادت مند کردن خلق است و در آخرت، حکومت و مالکیت یکسره از آن خدا خواهد شد، مسیر آن در جهت زوال باطل و حصول کمال و حق بوده^۵ و منتهی به مالکیت بندگان صالح خدا و حکومت دین خدا می‌شود.^۶

قبول چنین وعده و انتظار پیروزی نهائی حق بر باطل، با توجه به اتکائی که (طبق بنیش چهارم) به عامل بزرگ زمان در پیوستگی گذشتگان و آیندگان و سیر تکاملی جهان وجود و (بنا به بینش یازدهم) همه برای هدف مشترک بشری در جهت واحد باید عمل نمایند، خالی از اشکال می‌شود.

۱. آل عمران/۱۱۰: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...

۲. استدلال و تفصیل در کتاب «دین و تمدن» (مقدمه‌ای بر کتاب «نقش پیامبران در تمدن انسان»)، است. این اثر از آثار مندرج در مجموعه آثار (۸) از همین نویسنده، می‌باشد که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی». در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۳. بقره/۲۱۳: كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...

۴. انبیاء/۹۲: إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ.

۵. اسراء/۸۱: وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.

۶. انبیاء/۱۰۵: وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ نور/۵۵: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...

هر قدم صحیح و هر عمل مثبت که حلقه‌ای از حلقه‌های سلسله بی‌نهایت تاریخ گذشته تا آینده را تشکیل داده، می‌تواند در نزد خدا مقبول و در جهان خلقت مؤثر باشد و برای صاحب این جهان بینی مطلوب و مأجور است. به این ترتیب برنامه پندار و گفتار و کردار هر کس با توجه به جهان بینی وسیع ریشه‌دار، بر پایه‌های اساسی دوران‌پیشانه و منطقی تنظیم می‌گردد. از کندی پیشرفت، همین قدر که عمل توأم با ایمان و استحکام باشد ولو به رؤیت موفقیت و حضور شخصی منجر نشود، باکی نیست.

* * *

نتیجه این بینش دو اصل ذیل است:

- ۱- اعتقاد و امیدواری و انتظار فرج
 - ۲- اقدام و استمرار در جهاد کل برای مشارکت در حصول پیروزی نهائی.
- اصل اول که در کلیه ادیان توحیدی به نحوی و به عنوان ناجی آخرالزمان وعده داده شده است، در اسلام با صراحت و تاکید بیشتر در چهره قائم آل محمد(ص)، مهدی موعود (ع) اعلام گردیده و یکی از ارکان اعتقادی و مفاخر تشیع می‌باشد. پیروان این جهان بینی حق ندارند نسبت به سرنوشت خود و بشریت مأیوس گردند. علی‌رغم جریان‌های نامطلوب دنیا باید امیدواری به آینده داشته باشند و آماده کردن عالم انتظار قیام آخرالزمان و آرزوی فرج محمد و آل محمد، ثواب بزرگ برایشان محسوب می‌شود.

در دنیای پرغوغای کنونی، ما شاهد این هستیم که اشاعه استبداد و استثمار و استعمار در صورت‌های گوناگون، قرن به قرن شدیدتر می‌گردد. هر سال از گوشه‌ای قیام و انقلابی علیه فشار و دیکتاتوری و پایمال کردن حقوق بشریت به پا می‌شود. ولی غالباً قیام‌ها یا به سرکوبی و خفقان دچار می‌گردد یا به تکرار همان جریان‌ها، زیر نام و شعار دیگر منتهی می‌شود. آنگاه موج تازه‌ای از یأس و بدبینی روی امواج قبلی به حرکت درآمده، هم‌افق ایمان نسبت به گذشته تیره‌تر می‌شود و هم‌افق امید به آینده و احتمال آزادی تاریک‌تر و وحشتناک‌تر می‌گردد. عکس‌العمل این جریان‌های متوالی را در توسعه بی‌بند و باری‌ها و پناه بردن جوانان متمدن به لداوند آنی حیوانی و هدر دادن سرمایه‌های انسانی می‌بینیم. بازگشتی خطرناک به حیوانیت مطلق و درنده‌خوئی! در چنین جهان و جریانی، اعتقاد و انتظار فرج آخرالزمان نه تنها یگانه داری

مسکن دردها و نگاهدارنده در پرتگاه‌هاست، بلکه محرک ذوق‌ها و به‌وجود آورنده نیروها نیز می‌باشد. بدون آن، سرنوشتی جز سقوط در تاریکی و آشفتگی همه‌جانبه قابل تصور نمی‌تواند باشد. سقوط به تاریکی و آشفتگی که عالمًا عامدًا به دست خود بشریت انجام می‌گیرد!

اتفاقاً رهبران این جهان‌بینی، یعنی پیغمبر اسلام و امامان جانشین او با توجه به چنین جهان و جریان و پیشگویی آن با صراحت و تکرار دستور انتظار و امید را داده‌اند و مفتاح فرج را در همان راهی سراغ داده‌اند که اقتضای زمان است و راه‌حل پیشنهادی روشنفکران دردمند یعنی انقلاب و قیام مهدی باشعار صددرصد واقع‌بینانه منطبق با خواسته عصر:

«يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»^۱

زیرا که دنیای معاصر در مجموعه خود و موفقیت‌های حاصله با تدابیر اقتصادی فقر را مقهور کرده است، صنعت و فن بر مشکلات زندگی و مسائل مادی فائق آمده و به انسان اجازه داده است پا به کُرات دیگر بگذارد... اما تمام این مرکبات و تمام این موجبات و امکانات و قدرت‌ها دست آخر در جهت تشدید تبعیض طبقات و اختلاف مابین ملت‌ها عمل کرده و بی‌عدالتی‌هایی که از ناحیه حکومت‌ها به کشورهای عقب‌افتاده و به افراد تابعه با استفاده از قدرت‌های عجیب قرن وارد می‌شود و اکتشافات و ترقیات را بیشتر در جهت جنگ و زیان بشریت سوق می‌دهد، فریاد دنیا را از جور و ظلم، به پا کرده است.^۲

همین پیش‌بینی واقع‌بینانه تحولات دنیای متمدن از چهارده قرن قبل و انگشت‌گذاردن روی درد و دواى زمانه، به انضمام وعده قاطعانه پیروزی نهائی، علی‌رغم موانع و عوامل سرسختانه، آیا نمی‌تواند قرینه و شاهدهی بر صحت جهان‌بینی و تحقق یافتن وعده موعود باشد و ما را معتقد و مطمئن سازد؟

در هر برنامه، هر قدر که گسترش زمانی طولانی‌تر و پیش‌بینی عناصر و عوامل وسیع‌تر باشد، بیشتر حکایت از رشد و رسائی تنظیم‌کننده برنامه و بیش صحیح و

۱. حدیث از ائمه اطهار: زمین را پس از آنکه از ظلم و زور پر شده باشد، از قسط و عدل پر می‌کنند.

۲. طلاق/ ۳: ... أَنْ اللَّهُ بِالْغُلَامِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.

حج/ ۴۷: ... وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ.

رعد/ ۳۸: ... لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ.

بلوغ او می نماید. بینش انتظار، مبتنی بر اصل اجل و تقدیر است، یعنی تحقق تدریجی اهداف و امور، روی اندازه و زمان با تناسب و تحول محیط و مردم^۱ و تلاش و تکامل آمادگی خود آنها.

بینش دوازدهم هم یک ادعا و آرزوی احساساتی نبوده، علاوه بر آنکه در چهارچوب منطقی بینش های قبل و تبعیت از آنهاست، انطباق کامل با جریان تاریخی و تحول عینی تمدن بشری داشته و به استقبال فلسفه ی پراگماتیسم صحیح می رود. فلسفه ای که می گوید: هر حقی مفید است و هر چه لازم و ضروری باشد حق است و حتی آنها که مخالف آن فلسفه هستند، حقانیت و پیروزی مکتب خود را به دلیل ادعای ضرورت و فایده ای که برای طبقه مورد نظرشان و برای آینده دنیا دارد، اثبات و القاء می نمایند.

بینش دوازدهم، چون تنها چاره نجات بشر از بن بست تاریک و وحشتناک حاضر است و یگانه راه سازندگی آینده روشن و آباد نیز می باشد، حقیقت است و حق است. ضمناً این اعتقاد و انتظار، اعلام پوچی یا نارسایی جهان بینی های دیگر نیز می باشد.

* * *

اقدام و استمرار در جهاد کلی برای پیروزی نهائی، قسمت دوم این بینش یا اصل می باشد و به دنبال پیش گوئی مصائب و دستور امیدواری و پایداری آمده، و تاکید به تمسک محکم به ریسمان خداپرستی می نماید.

بدیهی است که وعده فرج و دستور انتظار و امید، ملازم با تعطیل احکام و توقف وظائف، مخصوصاً جهاد در راه حق نیست، بلکه سفارش کرده اند که در برابر فشار امواج کوه پیکر مخالف حق و شکننده ایمان و تقوا باید پایداری نمود. برای مجاهدین در رکاب حضرتش ثواب بزرگ قائل شده اند و در دعاهائی که به همین مناسبت رسیده است، در زبان ما گذارده اند که طلب تجمع و تقویت بنمائیم و تکثیر عدد بخواهیم. اگر قرار بود قیام ناجی آخرالزمان به صورت معجز آسا و به دست خدا و بدون یاری مردم و یا عمل مؤمنین انجام شود، در این صورت می شد گفت که نسل های قبل از ظهور نقش و وظیفه ای در آن ندارند و توفیق امام قائم، اتصال و ارتباطی با دنیای بشر پیدا نمی کند و تنها وظیفه ما در انتظار نشستن و دعای «عَجَّلَ اللهُ فَرَجَهُ» کردن

۱. رعد/ ۱۱: ... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...

است. اما می‌دانیم که چنین رویه و روال خلاف سنت گذشته خدا در می‌آید که تغییر و تحولی در آن قابل تصور نیست.^۱ آیات مکرر قرآن امت‌های گذشته و امت آخرالزمان را از توقع اینکه با حرف، اعلام ایمان کردن و کار را به خدا وا گذاشتن و دست روی دست نهادن، کارها درست شود، شدیداً ملامت و منع کرده است.^۲ بلکه مشکلات و مخالفت‌ها و فتنه‌ها به سراغشان خواهد آمد و تا مقاومت و مجاهدت نمایند و ثابت قدم نباشند، یاری خدا نخواهد رسید.

بنابراین وظیفه و نقش پیروان این جهان‌بینی در پیروزی نهائی مسلم بوده و در رکاب حضرت، شهید شدن، انحصار به بعد از ظهور نداشته و قابل تعمیم به قبل از ظهور است. و ظهور وقتی تحقق پیدا خواهد کرد که از یک طرف، مؤمنین و طرفداران محکم مصمم، که فتنه قلیل آنها برطبق موازین طبیعت و خلقت بر فتنه کثیر باطل غالب آید، ساخته و پرداخته شود و از طرف دیگر، افکار جهان پس از آزمودن و سرخوردن از همه مکتب‌ها و برخوردن و آشنا شدن با این مکتب، آمادگی پذیرش آن را چون آب گوارا که فرو نشاننده عطش مرگ آور فرار از ظلم و احتیاج به عدالت است، پیدا کرده باشد.

در این جهان‌بینی هیچ فردی در هر مقام و زمان معاف از وظیفه نمی‌شود و هیچ عملی هر قدر جزئی و اندک باشد، بی‌اثر و ثواب نیست. فرد در جمع و در نوع انسان گسترش یافته و شخصیت جهانی پیدا می‌کند و افکار و اعمال در پیوستگی با گذشته و آینده جهان وسعت زمانی و شرکت در پیروزی نهائی حاصل می‌نماید.

والسلام علی من اتبع الهدی

۱. فتح/۲۳: سَنَةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا.
- انعام/۳۴: ... وَ لَا مَبْدَلُ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَائِ الْمُرْسَلِينَ.
۲. عنكبوت/ ۲ و ۳: أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنُوا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ. وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ.
- بقره/۲۱۴: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِ الْبُاسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ إِلَّا إِنْ نَصَرَ اللَّهُ فَرِيقًا.
- مائده/۲۴: قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ.
- محمد/۷: ... إِنْ تَنْصَرُوا لِلَّهِ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبُتْ أَقْدَامَكُمْ.

جهات منفی در بعثت پیغمبران

جهات منفی در بعثت پیغمبران*

«یا بنی آدمِ اِمَّا یَأْتِیَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْكُمْ اِیَاتِی
فَمَنْ اَتَّقَیْ وَ اَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُونَ»^۱

«سُبْحَانَ مَنْ لَا یَعْتَدِیْ عَلَیْ اَهْلِ مَمْلَکَتهِ.

سُبْحَانَ مَنْ لَا یَاخُذُ اَهْلَ الْاَرْضِ بِالْوَانِ الْعَذَابِ»^۲

در مورد ادیان، مخصوصاً اسلام، دو نوع دید و دو روش تبلیغ وجود دارد؛ در حکم امر به معروف و نهی از منکر که پایه قرآنی دارد، بعضی ها بیشتر به بند دوم آن چسبیده، دین را به صورت یک سلسله ممانعت ها و مقاومت در برابر خواسته های انسان درآورده، حالت ترمز به آن داده اند: رقص نکن، بی حجاب مباش، مشروب نخور، دروغ مگو، معاشرت با مردم نکن، ... بعضی دیگر، و از جمله نزد مسیحی ها، به عکس دسته اول؛ معتقدند که به مثبت ها باید پرداخته، امر به معروف کرد و در اشاعه حق و خیر و محبت کوشید. می گویند ایمان و اخلاق و صلاح که بیاید، جنبه های بد خود به خود از بین می رود.

* نسخه دوم دست نوشته ای است که تاریخ تحریر آن ۱۳۵۲/۱۱/۱۲ و از صفحه ۱ تا ۹ شماره گذاری شده ولی مطلب تمام نشده است و از ادامه آن اطلاعی در دست نیست.

۱. اعراف / ۳۵: ای فرزندان آدم، هرگاه پیامبرانی از خود شما بیایند و آیات مرا بر شما بخوانند، کسانی که پرهیزگاری کنند و به صلاح آیند؛ بیمی بر آنها نیست و خود غمگین نمی شوند.

۲. دعا: منزه است خدایی که بر اهل مملکت خود ظلم و ستم روا نمی دارد.

منزه است خدایی که اهل زمین را با انواع عذاب ها مجازات نمی کنند.

پیروان مقدس و جوانان پرشورتر غالباً راه اعتراض و قهر و مبارزه را در پیش می‌گیرند و کسان دیگری در میان مسن‌ترها، سلاح مؤالفت و سازش و طریق سازندگی را ترجیح می‌دهند.

* * *

باید دید کدام دسته راه درست می‌روند، و اصلاً بعثت انبیاء یک رسالت و پدیده منفی بوده است یا مثبت؟ اسلام مکتب مبارز است یا مولد... یا هر دو؟! و اگر هر دو جنبه را دارد کدام یک مقدم و مهم‌تر است؟ همچنین از دریچه نظری و درک دعوت انبیاء، خیلی فرق می‌کند که گفتار و تعلیمات آنها را تحت تأثیر عوامل منفی و برای نفی و محو افکار و اعمال موجود نگاه کنیم، یا در جهت اثبات و اعلام نظریات نوین.

* * *

توجه به این مسئله است که موضوع بحث امشب را تشکیل می‌دهد. غرض؛ فهم بهتر بعثت پیغمبران است به طور اعم و بعثت حضرت خاتم النبیین (ص)، اختصاصاً. اگر در زمینه عملی ادیان یا تبلیغ و اجرای احکام، نهی از منکر بر امر به معروف غلبه پیدا کرده است و اکثریت مؤمنین را دسته معترضین تشکیل می‌دهند، اما در زمینه نظری قضیه، یعنی تفهیم اصول، تفسیر آیات و تعلیم احکام، تمایل به طور محسوس به طرف مثبت‌ها رفته است. پیغمبران را عادتاً منادیان مثبت خدا و آخرت می‌دانند و به عنوان اعلام کنندگان حقایق مشخص جدید و مبتکرین اصول بدیعی می‌شناسند. و از این دریچه است که پندار و گفتار و کردار آنها بیان و اثبات می‌شود.

* * *

برای جواب مسئله فوق و تشخیص راه صحیح درک آیات، شاید ساده‌ترین راه و مطمئن‌ترین وسیله، رفتن به سرچشمه باشد؛ به خود قرآن. کلمه اسلام را فعلاً کاری نداشته، به سراغ شعار اصلی اسلام برویم؛ یعنی اولین دعوت پیغمبر و خلاصه مسلمانان:

«لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ!»

این شعار که کلمه طیبیه نام یافته است و تأکید و تکرار آن نزد مسلمانان از هر چیز بیشتر است، با حرفِ نفیِ «لا» شروع می‌شود، و در چهار کلمه تشکیل دهنده آن، سه تا حالت منفی داشته، فقط آخری مثبت است.

نه تنها پیغمبر اسلام بلکه به گفته قرآن، پیغمبران سلف نیز که دعوت و قیامشان فهرست‌وار در چند سوره از قرآن (مانند هود، اعراف، مؤمنون، عنکبوت، انبیاء، شعراء) می‌آید، شعارشان جمله اثباتی «اعْبُدُوا اللَّهَ»^۱ تنها نبوده، همگی «أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ...»^۲ می‌گفتند و یا:

«... يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ.»^۳

ابراهیم که بنیانگذار اسلام و اولوالعزمِ عالی‌قدر تاریخ بشریت است، مکاشفات خود را اعراض از ستاره و ماه و خورشید که معبودهای آن روزگار بوده‌اند، شروع کرده و با نمرودها در می‌افتد و بت‌شکن صحنه‌ساز شده، «انِي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۴ می‌گوید؛ حنیف و مُسَلِّم است ولی تکیه روی «... وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»^۵ می‌نماید.

همه جا جنبه‌های منفی بر مثبت می‌چربد.

در سراسر قرآن بیشتر از یکی دو آیه، بحث خالص خداپرستی یا اثبات صانع وجود ندارد. خیلی بیشتر به آیات و ترجیع‌بندهایی از قبیل: «... وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا...»^۶، «... فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا...»^۷، «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ.»^۸ و امثالهم بر می‌خوریم. زندگی پیغمبر ما آن قدر که مبارزه با شرک و مشرکین بود، تلاش و جدال برای اثبات خدا نداشت. این آثار و قرائن نشان می‌دهد که معاصرین پیغمبران، حتی قبل از نوح، اعتقاد به خدا داشته‌اند ولی در کنار خدای بزرگ و گاهی در برابر او، خدایان

۱. نساء / ۳۶: و مانده / ۷۲ و...: ... خدای را بندگی کنید....

۲. هود / ۲ و فصلت / ۱۴: که جز خدای یکتا را نپرستید....

۳. مؤمنون / ۲۳: ... ای قوم من، خداوند را عبادت کنید! جز او خدایی ندارید؛ آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟

۴. انعام / ۷۹: من از روی اخلاص رو به سوی کسی آوردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است...

۵. انعام / ۷۹: ... و من از مشرکان نیستم.

۶. نساء / ۳۶: ... و هیچ چیز را با او (خداوند) شریک مسازید....

۷. بقره / ۲۲: ... پس برای خداوند همتا و مانند قرار ندهید....

۸. لقمان / ۱۳: ... به راستی که شرک ستمی است بزرگ.

دیگری را نیز پذیرفته و علاقه و اطاعت نثارشان می نمودند.

* * *

تنها در اولین دعوت پیغمبر، یعنی در شعار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نیست که جنبه منفی بر مثبت پیشی می گیرد، در شناسایی یا توصیف های خدا و مخصوصاً در ذکرهایی که به ما دستور داده شده است به زبان و به خاطر بیاوریم، نیز همان روال جاری است.

نماز را که عمود دین و معراج المؤمنین است، نگاه کنید! ماده اولیه قرائت در رکعات و قیام و رکوع و سجود را چهار عنصر تشکیل می دهد:

«سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ اللَّهُ أَكْبَرُ.»

«سُبْحَانَ اللَّهِ»، منزّه داشتن خداست. منزّه داشتن از چه؟ از ضعف، احتیاج، همکار، جهل، شباهت به مخلوق، عیب، نقص، خطا و کلیه چیزهایی که تصریحاً یا تلویحاً به او نسبت داده و یا در باره اش تصور می شده است.

تسبیح یعنی نفی یک سلسله صفات مجعول، بی عیب بودن، بی گناه بودن، خالی از خطا و غفلت و نیاز بودن... .

«الْحَمْدُ لِلَّهِ»، حمد برای خداست. اگر «أَحْمَدُ اللَّهُ» یا «اللَّهُ حَمِيدٌ» می گفتیم، کلمه اثباتی به زبان آورده بودیم. اما همان طور که در ترجمه و تفسیرها بیان شده است، الحمد لله، یعنی حمد علی الاطلاق و سپاس و تشکر، خاص ذات پروردگار است. خاص خدا یعنی عدم تعلق و توجه آن به دیگران؛ نفی حتمی چیزی از دیگران می شود و مراد و محتوای منفی دارد.

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را قبلاً دیدیم.

«اللَّهُ أَكْبَرُ»، ظاهر مثبت دارد. اما چون برای مقایسه و با صیغه افعال التفصیل در میان آمده است، به طور ضمنی توجه به غیر خدا، یعنی به اشیا یا اشخاصی که بزرگ جلوه می کنند شده است و خدا بزرگ تر از آنها اعلام می شود به عبارت دیگر نفی بزرگی از غیر خدا، به عمل می آید و عظمتی در جنب خدا وجود ندارد.

* * *

این نفی‌ها نمی‌تواند معنی و موردی داشته باشد، مگر آنکه بگوییم قبلاً کسانی چنین داعیه‌ها و عرض اندام‌ها می‌نموده‌اند یا چنین عقاید و افکاری در اذهان وجود داشته است. مردم خداهایی را می‌پرستیده‌اند یا زورمندانی بر مردم فرمانروایی می‌کردند که تمام یا بعضی از آن صفات و حقوق را به خود بسته، اسماً یا عملاً ادعای خدایی می‌نموده‌اند. اگر معتقدین به خدا برای او همکار، مرگ و غفلت قایل نبودند و یا مالکیت و قدرت محدود، ایادی کارگزار، بی‌اطلاعی و از این قبیل کمبودها و نیازها به او نسبت نمی‌دادند، آیه الکرسی با آن تأکید و تخصیص‌ها نازل نمی‌شد.

با توجه به چنین مدعیان کوتاه بین و جهل و موهومات بشری است که مفهوم کلام انبیاء و منظور از بعثت آنها روشن می‌شود. از طرف دیگر اگر مدعیان خدایی و آنهایی که منعم و مافوق بودن و مالک الرقابی و فاعل مایشایی الهی و مبرای از مسئولیت و ایراد بودن را به خود می‌بندند؛ یا آن معتقدات و خرافات جاهلانه با ظهور پیغمبران و بعثت خاتم النبیین - علیهم الصلوات و السلام - از بین رفته، صحنه گیتی از آنها خالی شده بود و به صورت‌ها و سیرت‌های دیگر تجدید و تکرار نمی‌شد مسلماً به مسلمان‌های مابعد، چنین دستور تذکار شعارها و استمرار در قرائت آن آیات و پیروی تعلیمات داده نمی‌شد.

* * *

حال با قبول این مطالب بیاییم دو سوره‌ای را که بیش از هر سوره قرآن در شبانه روز خوانده می‌شود، از دریچه منفی نگاه و معنی کنیم؛ «فاتحة الكتاب» و «توحید». خواهیم دید عبارت چقدر زنده‌تر و زبان‌دارتر می‌شود.

«سوره حمد»؛ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱: حمد و سپاس مخصوص خداست و برای او باید بجا آورده شود، نه برای کسانی که منت می‌گذارند و می‌خواهند خود را ولی نعمت خلق جا بزنند و با تبلیغ و تحمیل، سپاس از مردم بگیرند (و اگر کسی چنین کرد، داعیه الوهیت در سر می‌پروراند). اینها ارباب‌ها و صاحب اختیاران محدود موقت در قلمروهای ضعیف هستند؛ در حالی که خدا ارباب اعلی و ولی نعمت سرور کل جهان‌هاست.^۲

۱. فاتحه / ۱ و ۲: به نام خدای بخشاینده مهربان.

ستایش خدا را که پروردگار جهانیان است.

۲. روی کلمه «رب» و ترجمه پارسی آن بد نیست توقفی بکنیم. بعضی‌ها به اعتبار ریشه لغوی آن، مفهوم ←

جمله دوم که در تکمیل « رَبِّ الْعَالَمِينَ » می آید، ممکن است در تصحیح یا نفی تصویری باشد که معمولاً در مورد ارباب‌ها خطور می کند. گفته می شود که خدا رحمان و رحیم است و برخلاف ارباب‌های دیگر که زورگویی و تحمیل و توقع باج و بیگاری دارند، بخشنده و خیر رساننده است:

«تُعْرِفُ الْأَشْيَاءَ بِأَضْدَادِهَا»^۱

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^۲: نفی مالکیت علی‌الاطلاق از دیگران نمی شود؛ عملاً و کلاً به طور موقت و نسبی، مالکیت‌هایی در این دنیا وجود دارد؛ اما مالکیت و حکومت در روز جزا به مصداق «الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ...»^۳ در انحصار خدا اعلام می شود.

→ تربیت را سراغ داده، رب را پرورش دهنده موجودات و پروردگار را مربی عالم ترجمه می نمایند. ولی وقتی استعمال مکرر این کلمه را در آیات مختلف قرآن به نظر می آوریم. منظور خاص تربیتی کمتر در آنها دیده می شود تا مفهوم سروری و آقایی و صاحب قدرت و اختیار بودن، یا در اصطلاح متداول فارسی، ارباب بودن. اتفاقاً در قرآن‌های ترجمه فرانسه یا انگلیسی که با استفاده از تفاسیر قدیمی و لغات مصطلح زمان نزول قرآن این کار را کرده‌اند، کلماتی مانند Seigneur یا Lord به جای رب به کار برده شده است. مثلاً فرعون دم از «...أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات/۲۴) می زند و مسلماً نمی خواهد به قبضی‌ها بگوید من شماها را تربیت کرده‌ام. در آنجا هم که قرآن از اهل کتاب دعوت می کند به:

آل عمران/۶۴: «...تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا آرِبًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...»

بیاید بر سر کلام [حقی] که بین ما و شما مشترک است [بایستیم] که جز خدای را بندگی نکنیم و هیچ کس را [در قدرت و تدبیر] با او شریک تلقی نکنیم و در برابر خدا، افرادی از خودمان را صاحب اختیار [خود] نگیریم؛ اگر آنها [از پذیرش این پیشنهاد] روی برتابند، بگویید: گواه باشید که ما تسلیم [فرمان خدا] هستیم.

غرض اتخاذ و انتخاب مربی نیست؛ همین طور است صحبت حضرت یوسف (ع) با همراهان خود: یوسف / ۳۹: «... أَرِبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»

... آیا خدایان متعدد بهتر است یا آن خداوند یکتای غالب بر همگان؟

کلمه رب به معنای ارباب مالک صاحب اختیار، قبل از نزول قرآن در زبان عربی وجود داشته است که عبدالمطلب به فرستاده ابرهه می گوید:

«لَلْبَيْتِ رَبُّ وَأَنَا رَبُّ الْإِبِلِ»

این خانه (کعبه) را صاحبی است و من صاحب شترم هستم.

۱. روایت: اشیاء با (کمک) اضداد خودشان شناخته می شوند.

۲. فاتحه / ۴: آن فرمانروای روی زمین.

۳. حج / ۵۶: فرمانروایی در آن روز، از آن خداست....

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^۱: فقط تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌جوییم. لطف ادبی کلام در این است که در ظاهر اثباتی، قدرت نفی خاص به آن داده شده است. نهی از رفتن به درگاه دیگران به عمل آمده است. اگر خلاق به دنبال بندگی هموعان خود می‌روند، یا به بت‌های خود ساخته سجده می‌کنند برای آن است که انتظار کمک و حمایت دارند یا تأمین احتیاج‌های مالی و مقامی و دفاع از جان و ناموس را در آستان آنها می‌جویند. تا اینجای سوره، توصیف و تعبهایی بود که شخص در برابر خدا می‌نماید حال نوبت به پاداش خواهی و دعا می‌رسد.

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۲: ترا بندگی و خدمت می‌کنیم و از تو کمک می‌طلبیم تا حرکت و پیشرفتمان سر راست و صحیح باشد. این جمله اثباتی راهیابی نیز با دعای مُتَمَمِّی که پشت سر می‌آید، باز جنبه منفی پیدا می‌کند. چنین می‌رساند که راه‌هایی اتخاذ شده است که به عوض نعمت و هدایت، خشم و گمراهی به بار آورده است و باید از آنها احتراز شود.

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»^۳: به طوری که معروف است و مفسرین گفته‌اند، اشاره به موحدین اهل کتاب، یعنی یهود و نصاری می‌شود که راه‌های مخالف یا منحرف را پیش گرفته‌اند. در سوره «توحید» نیز علاوه بر قسمت اعظم و اواخر آنکه حرف انکاری «لم» تکرار می‌شود، در جمله اول نیز با اشاره و اتکایی که به ضمیر «هو» به عمل آمده است به طور مستتر، نفی سایر خداها می‌گردد، همچنین است در بسیاری از دعاها.

* * *

آنچه گفتیم در زمینه عقاید و شناخت مبدأ و متکای زندگی بود. در زمینه عمل و احکام، باز جنبه منفی و «تخریبی علیه» دارد.

۱. فاتحه / ۵: تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم.

۲. فاتحه / ۶: ما را به راه راست هدایت کن.

۳. فاتحه / ۷: راه کسانی که ایشان را نعمت داده‌ای، نه خشم گرفتگان بر آنها و نه گمراهان.

در همان سوره‌های فهرست انبیاء، می‌بینیم به دنبال ابلاغیه «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ...»^۱، فارش «... اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ...»^۲ تکرار می‌شود.

در استغفار، یک مفهوم منفی خوابیده است و طلب بخشش خدا برای خودداری و ترک اعمالی است که دیگر نباید کرده شود و توبه نیز بازگشت به خدا از راه انحرافی است که قبلاً در پیش گرفته شده بوده است.

در سوره‌های اعراف و مؤمنون به دنبال: «... يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...»^۳ ترجیع بند: «... أَفَلَا تَتَّقُونَ...»^۴ می‌آید.

تقوا یا پروای از خدا، یک عمل صددرصد منفی است و ابراز اراده قوی در برابر خواهش‌های درونی یا فشارهای خارجی می‌باشد.

در سوره شعراء در آیات بسیاری ترجیع بند: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا»^۵ توصیه به تقوا می‌شود و با تأکید به اطاعت و با تهدید به هلاکت شدت می‌یابد.

در بعضی از این سوره‌ها به دنبال شعارهای کلی فوق، تفصیل‌هایی در مورد مأموریت تک تک پیغمبران اضافه می‌شود که تماماً منفی و از مقوله ممانعت و مخالفت است: «... لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ...»^۶

«وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا...»^۷

«... وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ...»^۸

«... وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ...»^۹

۱. هود / ۲ و فصلت / ۱۴: که جز خدای یکتا را نپرستید...

۲. هود / ۳ و ۵۲ و ۹۰: ... از پروردگارتان آمرزش بخواهید و به درگاهش توبه کنید...

۳. اعراف / ۶۵ و مؤمنون / ۲۳ و ۳۲: ... ای قوم من، خدای یکتا را عبادت کنید، شما را خدایی جز او نیست...

۴. اعراف / ۶۵ و مؤمنون / ۲۳ و ۳۲: ... آیا پروا نمی‌کنید؟!

۵. شعراء / ۱۰۸ یا ۱۱۰ یا ۱۲۶ یا ۱۳۱ یا ۱۴۴ یا ۱۵۰ یا ۱۶۳ و یا ۱۷۹: از خدا پروا کنید و مطیع من باشید.

آل عمران / ۵۰ و یا زخرف / ۶۳: ... تقوای خداوند را پیشه کنید و از من اطاعت نمایید.

۶. بقره / ۶۰ و اعراف / ۷۴ و هود / ۸۵ و شعراء / ۱۸۳ و عنکبوت / ۳۶: ... و در زمین به فساد مکوشید.

۷. اعراف / ۵۶ و ۸۵: و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید...

۸. هود / ۸۴: ... پیمان‌ها و وزن را کم مدهید (کم‌فروشی نکنید)...

۹. هود / ۸۵: ... در اشیاء و کالاهای مردم کاستی ایجاد نکنید...

فرعون به صفت «...إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ»^۱ معرفی ، و کارهای بد او سرزنش می شود:

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۲

البته آیات امری و دستورات اثباتی هم در قرآن زیاد است:

«وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^۳

«...فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ دِينَ»^۴

«أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»^۵

«...فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا»^۶

«قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ...»^۷

ولی اکثریت، منفی و تکیه روی نهی و جلوگیری است؛ چون:

«... أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۸

«... وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ»^۹

-
۱. دخان / ۳۱: ... او برتری جویی، از گزافه کاران بود.
 ۲. قصص / ۴: همانا که فرعون در آن سرزمین برتری یافت و مردم (سرزمین خود) را فرقه فرقه کرد و دسته ای از آنان را به ضعف و زبونی کشانید؛ (بدین وسیله) پسران آنها را قربانی می کرد و زنان آنها را زنده نگه می داشت. به تحقیق که او فساد پیشگان بود.
 ۳. حجر / ۹۹: و پروردگارت را عبادت کن تا آن گاه که یقین (لحظه مرگ) تو فرا رسد.
 ۴. زمر / ۲: ... پس خدا را عبادت کن و دین خود را برای او خالص گردان.
 ۵. اعراف / ۵۵: پروردگارتان را با تضرع و در نمان بخوانید، زیرا او متجاوزان سرکش را دوست ندارد.
 ۶. اسراء / ۲۸: ... پس با آنها به نرمی سخن بگوی.
 ۷. یونس / ۱۰۱: بگو بنگرید که چه چیزهایی در آسمانها و زمین است...
 ۸. انعام / ۳۷ و اعراف / ۱۳۱ و انفال / ۳۴ و یونس / ۵۵ و نحل / ۷۵ و ۱۰۱ و نحل / ۶۱ و قصص / ۱۳ و ۵۷ و لقمان / ۲۵ و زمر / ۲۹ و ۴۹ و دخان / ۳۹ و طور / ۴۷: ... بیشتر نشان نمی دانند.
 ۹. آل عمران / ۱۱۰: ... و بیشتر نشان تبه کارانند.

مثلاً: در آیات عالی سوره اسراء که خود قرآن آنها را «ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ...»^۱ می نامد؛ در آیات ۲۳ تا ۴۰، ۷ بار «امر» و ۱۳ بار «نهی» است. در آیات ۱۵۰ تا ۱۵۲ سوره انعام هم محرمات ذکر شده است؛ ۶ تا به صورت نهی و با حرف «لا» است و ۳ تا حالت اثباتی دارد.

در آیات ملقب به «بصائر» در سوره انعام (۹۵ تا ۱۰۴) که در معرفی و توصیف خدا است، ۱۶ بار بیان ایجاب و اثبات است و ۷ بار انکار و نفی؛ ولی خوب معلوم است چون خدا و صفات او را می خواهد بشناساند. ولی تازه در اینجا و تمام این معرفی ها، برای رسیدن است به:

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَہُ وَ تَعَالَى عَمَّا یَصِفُونَ.
بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنِي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ

همچنین در آیه: «... إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ...»^۳، درست است که به صورت مثبت آمده و حسنات توصیه شده است، ولی حسنات در درجه دوم و به قصد از بین بردن سیئات گرفته شده است؛ انگار محو سیئات هدف اصلی است. مثل دستوراتی که طیب می دهد و می گوید ورزش کنید و آفتاب بخورید برای اینکه ضعف و رخوت و امراض را از بین ببرید.

مگر نه این است که پیغمبران را «طیبان قلوب» گفته اند، و خدا قرآنش را «و نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يُزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»^۴ معرفی می فرماید. خوب؛ طیب کارش مگر مبارزه با دردها و علت ها و بیماری ها و از بین بردن آنها و برگرداندن حالت سلامت و اعتدال طبیعی به مزاج نیست؟ پیغمبران انسان را از انحراف به خلاف و از تاریکی بیرون آورده است، به سمت خدا و حق و قبله توصیه و به راه

۱. اسراء / ۳۹: آن از حکمت هایی است که پروردگارت به تو وحی کرده است... .

۲. انعام / ۱۰۰ و ۱۰۱: و برای خداوند شریکانی از جن قرار دادند و حال آنکه آنها را او آفرید و از بی دانی برای او پسران و دخترانی یافتند. پاک و منزّه است او و برتر از آنچه وصف می کنند.

پدید آورنده آسمان ها و زمین است، چگونه او را فرزندی باشد! و حال آنکه او را همسری نیست... .

۳. هود / ۱۱۵: ... به درستی که نیکی ها، بدی ها را از بین می برد... .

۴. اسراء / ۸۲: و از این قرآن نازل می کنیم آنچه در آن برای مومنان شفا و رحمت است؛ در حالی که بر ستمگران جز زیان نیفزاید.

۲۱۳ جهات منفی در بعثت پیامبران
راست رهبری اش می کنند و در روشنایی اش می اندازند و به او بصیرت می دهند.

* * *

می بینیم که بعثت انبیاء یک مأموریت الهی اصلاحی به صورت انتقاد شدید و قیام علیه یک سلسله افکار و اعمال خلاف بوده است که شعیب (ع) در جواب تعجب و اعتراض مردم می گوید:

«... وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَهْيَأُكُمْ عَنْهُ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ...»^۱

حتی احکامی مانند انفاق و زکات که امر به عمل مثبت است، خالی از جنبه منفی نمی باشد. در زکات دادن و انفاق کردن، همان طور که عنایت به جهت مثبت کار، یعنی دستگیری از بینوایان و تدارک احتیاجات جامعه دارد، خروج مال و منال از دست ثروتمندان و رفع مفاسد نفسانی و اجتماعی ناشی از تملک و رفاه نیز منظور نظر می باشد که:

«... إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ. أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى.»^۲

«... كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ...»^۳

نفس خرج شدن و پخش شدن مال نیز که جهات منفی قضیه هستند نیز مطلوب است. اصولاً خود اسلام که مفهوم آن تسلیم به خداست، یک محتوای منفی همراه دارد: ترک عصیان و خودداری از نافرمانی خدا و از اطاعت غیر خدا.

* * *

اگر پیغمبران و امامان علیهم السلام «نه» نمی گفتند و روش منفی و مخالف در برابر نظام حاکم نمی داشتند و دشمنی اربابان زر و زور را علیه خود بر نمی انگیختند و

۱. هود / ۸۸: ... و در آنچه شما را از آن نهی می کنم قصد مخالفت با شما را ندارم. جز اصلاح هدفی ندارم؛ چندان که بتوانم....

۲. علق / ۶ و ۷: ... به تحقیق که انسان طغیان می کند؛ هر گاه خویشتن را بی نیاز ببند.

۳. حشر / ۷: ... تا (آن غنایم) میان توانگران شما دست به دست نگردد....

افراد زیادی از آنها به شهادت نمی‌رسیدند؛ زکریا (ع) را لای درخت ارّه نمی‌کردند؛ سر یحی (ع)، هدیه معشوقه پادشاه نمی‌شد؛ مصلوب کردن عیسی (ع)، مطرح نمی‌گشت؛ علی (ع)، بیست و پنج سال خانه نشین و سپس شهید در محراب عبادت نمی‌شد؛ خلافت را از دست حسن (ع) نمی‌گرفتند؛ حسین (ع) و یارانش آواره کربلا و شهید جانشوز نمی‌شدند و ائمه دیگر (علیهم‌السلام) زندانی و مسموم و مقتول نمی‌گردیدند... در برابر انبیاء، همیشه سه دسته صف آرای می‌کرده، تا سرحد قصد جانشان رفته‌اند:

خدمه بتخانه یا روحانیت مذهب حاکم؛

اشراف صاحب مال و مقام؛

و بالاخره فرعون‌ها و یزیدها یا داعیان الوهیت؛

(به قول دکتر شریعتی: بلعم باعورا، قارون و نمرود).

* * *

از این بحث نباید تعجب کرد. آنچه در گفتار و کردار پیامبران در زمینه منفی بودن ابتدایی مأموریت‌شان از قرآن استنباط شده، با منطق دیگر قرآن در آنجا که داستان خلقت انسان و زبان حال ملائکه و شیطان را بازگو می‌کند، موافقت دارد و هر کدام توجیه‌کننده دیگری است.

امتیاز انسان نسبت به حیوان و سایر مخلوقات و فرشتگان به علت آزادی و اختیاری است که خدا به حکمت خود از روز اول اعطا کرده و به شیطان نیز اجازه داده است. اولاد آدم را اغوا نماید. کار بشر با چنین اختیار و اغوا، منحرف شدن از راه و خطا و فساد کردن در زمین است و کار خدا فرستادن پیغمبران برای هشدار دادن و برگرداندن بنی آدم از اعمال و افکار خلاف و سوق دادنشان به راه صواب. خداوند در سوره اعراف، در پایان داستان خلقت و خلافت آدم به دنبال گفتگوهای با فرشتگان و شیطان، می‌فرماید:

«يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى
وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۱

* * *

۱. اعراف / ۳۵: ای فرزندان آدم، هرگاه پیامبرانی از خود شما بیایند و آیات مرا بر شما بخوانند، کسانی که پرهیزگاری کنند و به صلاح آیند؛ بیمی بر آنها نیست و خود غمگین نمی‌شوند.

البته در رسالت انبیاء، جهت منفی همان طور که دیدیم، غلبه و تقدم دارد ولی کار به هیچ وجه به همین جا خاتمه نیافته، به مصداق «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، بلافاصله عقیده صحیح عرضه می کند. پس در اسلام عمل منفی تقوا برای رستگاری و رفتن به بهشت کافی شناخته نشده، ایمان که جنبه مثبت است و باید در دل جا گیرد و به وجود آید به دنبال آن می آید و ایمان تنها هم کافی نیست؛ به دنبال آنها، عمل صالح خواسته شده است:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ أَمَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...»^۱

اگر چنین نبود، نهضت انبیاء مثل حمله آتیلا که می گفت هر کجا اسب من پا بگذارد، علف دیگر سبز نخواهد شد یا مانند سایر هجوم های تخریبی دنیا، به زودی خاموش گردیده، اثری به جز ویرانی به جا نمی گذاشت. اما به شهادت تاریخ، بعثت انبیاء و نهضت های اصلاحی دینی، با وجود جنبه های منفی قوی اولیه، در حکم تزکیه و تصفیه هایی بوده است که با بیرون ریختن عناصر مرده و پاشیدن بذره های پاکیزه، رشد و برکت ایجاد کرده است. به تعبیر دیگر قرآن، مأموریت آنها بیرون بردن انسان ها از تاریکی ها و وارد ساختن شان به روشنائی است. متمم خلقت و طبیعتی است که به مصداق: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ. وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولَىٰ»^۲ صورت می گیرد. توفیق شعیب (ع) و سایر پیغمبران و توکل آنها به خدا، که می گوید: «... وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ»^۳ به این صورت قابل توجیه برای ماست که با پاک شدن آنها از شرک و چرکی ها، عوامل هدایت و حرکت که زمینه فطری در وجود انسان ها دارد، خود به خود به رشد و تولید درآمده، فعالیت ها و فداکاری ها به راه می افتد و در حقیقت، نیروها و برکات نازل می شود.

لسان الغیب، خواجه حافظ شیرازی، چه خوب می گوید:

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید
مکتب انبیاء با منفی شروع و به مثبت و مولد ختم می گردد و تا بشریت وجود داشته باشد؛ شیطان شیطنت و خدا خدایی می کند و هیچ یک از دو جنبه فوق تعطیل نمی گردد.

۱. حجرات / ۱۴ : و اعراب (بادیه نشین) گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید ولیکن بگوئید تسلیم شده ایم و هنوز ایمان در دل های تان نفوذ نکرده است ...

۲. لیل / ۱۲ و ۱۳ : آنچه برماست، راهنمایی است و از آن ماست آن جهان و این جهان.

۳. هود / ۸۸ : ... توفیق من تنها با خداست، به او توکل کرده ام و به درگاه او روی می آورم.

از جمله مثبت‌های دیگر تعلیمات انبیاء که از جهت اصول فکری و نتایج عملی قاطعیت و سازندگی دارد، اعلام قیامت و عقیده به آخرت و تدارک آن می‌باشد. بدون عقیده به آخرت که طرف مثبت است، فدا کردن لذایذ دنیا و بی‌علاقگی به آنها یعنی طرف منفی مسئله، نمی‌تواند معقول و مقبول باشد.

این مخالفت و مبارزه پیغمبران با افکار یا اوضاع موجود و سعی و توفیق آنها در واژگون کردن نظام فکری و عقیدتی یا اجتماع موجود، قیام و انقلاب است و خلاف سنت و عمل همه انقلاب‌های طبیعی و تاریخ بشری نیست. هر انقلاب‌کننده‌ای با عمل منفی شروع می‌نماید؛ خواه طغیان و سرکشی علیه حکومت باشد، خواه انتقاد و اصلاح افکار و عقاید. از این جهت شباهت و اشتراک وجود دارد ولی اولاً از همه آنها بالاتر است و واژگون‌کننده‌ترین انقلاب‌ها می‌باشد، ثانیاً اصلاحات ابتدا و انتهای دارد.

بعثت و رسالت انبیاء، واژگون‌کننده‌ترین انقلاب‌هاست؛ چیزی شبیه به انقلاب علمی «کپرنیک» در هیئت «بطلمیوسی» ولی خیلی متفاوت و مافوق آن. کپرنیک عقیده دانشمندان پیش از خود را که زمین مسکون ما مرکز گردش جهان است، واژگون ساخت و گفت: زمین ما است که همراه با سایر سیارات به دور خورشید می‌چرخد.

انبیاء نیز این طرز فکر خودخواهانه بشر را که من محور جهان هستی و صاحب اختیار و حق بوده، همه چیز باید بر محور خواسته‌هایم بچرخد و همه در استخدام و استفاده من باشند، واژگون کرده و گفتند: وظیفه بشر بندگی کردن است و هم‌آواز و همراه با سایر موجودات عالم باید تسبیح گو و شکر گزار و فرمانبر خالق جهان باشیم. پس بعثت انبیاء و سنت ائمه مبارزه بوده است و حتی بیشتر، مبارزه منفی تا مبارزه مثبت تعرضی (نگاه به عمل ائمه شود). حال آیا این قرار و دستور کلی است یا به واسطه اقلیت بودن، چنین وضعی پیش آمده و ایجاد شده است و بعداً حالا یا در قیام آخرالزمان جهت عوض خواهد شد یا نه، مطلب قابل مطالعه‌ای است.

* * *

قیام و انقلاب نیز تازگی و حالت استثنایی در تاریخ بشریت و در طبیعت ندارد؛ نمونه ویژه‌ای از تطابق با محیط، تکاپوی حیات و جهش‌های تکامل است.

ولی بعثت انبیاء با وجود جہات مشرک، اختلاف‌های آشکاری با انقلاب‌های دیگر دارد کہ می‌تواند ممیز ماهیت و نشان‌دهنده منشأ آن نیز باشد.

قیام‌های بشری دنیایی، چه هجوم‌های از داخل و خارج قبایل وحشی کہ به منظور تصرف اراضی و تمتع از اموال اقوام متمدن به حرکت درآمده، منتهی تبدیل به سلسله‌های سلاطین می‌گردیدند، و چه انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی قرون اخیر کہ به نام‌های آزادی، سوسیالیسم، کمونیسم و غیره رخ داده است و توأم با روشنفکری و فلسفه‌های جدید می‌باشند، در تمام آنها آنچه مطرح است، جانشین کردن یک مقام و یک قوم یا یک طبقه محروم به جای فرد و دسته حاکم و نظام قبلی است. ژرمن‌ها، امپراطوران رم را می‌رانند و آتیلا ژرمن‌ها را، بنی‌عباس با شعار ریاکارانه‌ای می‌آید تا حکومت را از دست بنی‌امیه ضعیف شده بگیرد؛ تیمور از خاور دور به ترکستان و ایران می‌تازد تا لقمه از دهان اعقاب چنگیز درآورد؛ افشاریه بر تخت صفویه می‌نشینند...؛ همین‌طور بورژوازی جایگزین فئودالیتہ قرون وسطی و آریستوکراسی می‌شود و سپس اقتصاد و قدرت به دست طبقات رنجبر یا طرفداران کارگر می‌افتد... . البته هر سردار یا حزبی کہ می‌آید، منطق تازه و نظام خاص خود را می‌آورد؛ ولی وقتی مستقر می‌شود، همان مسند و بساط است؛ همان دولت و قدرت و همان پلیس و نظامات برای حفظ سلطه حاصله و سرکوبی مخالفین.

قیام انبیاء، از جہتی قابل قیاس با عمل مصلحین اجتماعی است کہ با انتقاد از آداب و نظامات موجود، یعنی به صورت منفی شروع می‌کنند. ولی باز یک اختلاف اساسی وجود دارد. مصلحین ابتدا توجه به مفاسد اجتماعی و مشکلات محیط نموده، برای رفع آنها به ایراد و انتقاد می‌پردازند و در پایان برای آنکہ الگویی به جامعه داده شود، مرام و اصولی را به عنوان روش صحیح عرضه می‌نمایند.

«مولیر»ها «ولتر»ها و «مونتنسکیو»ها می‌آیند و آداب ناهنجار مردم و رفتار درباریان و کشیشان را به مسخره و ستیزه می‌گیرند. سپس در محیط، روشنفکرانی کہ سرخوردگی از شرایط اجتماعی پیدا کرده‌اند، معایب و مظالم مشهود، ناشی از نبودن آزادی فکر و قلم و از حکومت استبدادی، شناخته می‌شود و رفته رفته تحت تأثیر تجربیات انگلستان، افکار برای آزادیخواهی مساعد شده، انقلاب برپا می‌گردد. چاره‌جویی امور، مانند مورد یک شخص مریض، پس از احساس درد است کہ تجویز دوا به عمل می‌آید. دردی است مادی و دنیایی از مشکلات و زشتی‌های

اجتماع و از بیدادگری‌های زورمندان حاکم؛ اما درمان پیشنهادی، یک راه‌حل معنوی یا اخلاقی و فلسفی سیاسی است، یعنی قبول اصل مساوات در برابر قانون و حق آزادی افراد جامعه.

با برقراری اصول جدید، خواسته‌ها به‌طور نسبی انجام می‌شود و مقداری از دردها تسکین می‌یابد. ولی چندی نمی‌گذرد که دردهای دیگری احساس و مشکلاتی ابراز می‌شود که آنها را مثلاً ناشی از عدم مساوات اقتصادی و اجتماعی و از حاکمیت سرمایه‌داری تشخیص می‌دهند. برای رفع این درد مادی و دنیایی، درمان عمومی دیگری در قالب اصولی اجتماعی یا فلسفی که در حقیقت معنوی است عرضه و پذیرفته می‌شود....

به قیام‌های توحیدی که نگاه کنیم، در آنجا نیز احساس درد و کشف درمان به چشم می‌خورد؛ اما درد پیغمبران از ابتدا معنوی و اصولی بوده، انحراف‌های عقیدتی مردم و عصیان‌شان در برابر اوامر خدا آنها را به رنج درمی‌آورد. درمان‌شان نیز که بلافاصله اعلام می‌شود، چیزی جز بازگشت به‌خدا نبوده، درد و درمان هر دو معنوی است و به نوبه خود علاج‌کننده دردهای مادی و اجتماعی نیز می‌شود.

منشأ آن قیام و انقلاب‌ها، ضرورت‌های زندگی و افکار بشری است و منشأ این یکی، مافوق احساسات و اشتغالات نزدیک‌بینانه و تدریجی تکاملی بشری است و نمی‌تواند چیزی جز الهی باشد.

اختلاف اساسی دیگر قیام‌های انبیاء با قیام‌های بشری دنیایی، بعد از پیروزی انقلاب دیده می‌شود. مخالفین چون قلع و قمع نشده و مخالفت‌ها ریشه در طبیعت و در غرایز دارد، یا به اصطلاح دینی از ناحیه شیطان تغذیه می‌شود، به‌صورت‌های مختلف سر بلند می‌کنند.

صورت بارز وسیع این جبهه‌بندی بعد از پیروزی، در اسلام از همان زمان حیات پیغمبر اکرم (ص) مشاهده گردید و پس از رحلت حضرت روز به روز دامنه دارتر و مسلط‌تر شد؛ منظور پدیده نفاق و جبهه منافقین است.

دشمن یا شیطان، در لباس اسلام و ایمان، با قیافه حامی و حافظ، بر مسند خلافت نشسته؛ قدرت را غصب می‌نماید و با عکرم کردن پیراهن عثمان یا دفاع از وحدت اسلام، مؤمنین واقعی و پیروان مخلص را به‌بند می‌اندازد و می‌کشد. مطامع شیطانی و منافع دنیایی تحت لوای توحید، فرمانروایی می‌کند.

پدیده نفاق و پیدایش منافق تا حدودی در کلیه نهضت‌های اصولی و معنوی و در برابر مرام‌های عالی انسانی، چون: آزادی، عدالت، صلح و غیره جلوه‌گری دارد و ما شاهد مظاهر گوناگون آن در صحنه‌های مختلف گیتی هستیم. قیام‌های شخصی و خالص دنیایی و مادی از آن مصون بوده، هر قدر جنبه معنوی و عمومی قیام قوی‌تر و ارتباط با ایمان و تقوا در آن بیشتر باشد، عکس‌العمل نفاق شدیدتر است.

* * *

به این ترتیب بعثت یا رسالت انبیاء که به صورت منفی علیه ادعاهای طاغوتی و اعتقادهای جاهلیت شروع گردیده و هدف آن برگرداندن و خارج کردن مردم از انحراف‌ها و از تاریکی‌ها است، با اشاعه مکتب و پیروزی ظاهری آنها، خاتمه نیافته است؛ بلکه مبارزه به صورت جهاد اصغر و جهاد اکبر در برابر دنیاپرستی و نفاق و وساوس نفسانی ادامه دارد. بی‌جهت نیست که در تشیع، روی این وجه، یعنی استمرار مبارزه و انتظار ظهور قائم آل محمد (عج) که دنیای پر از ظلم و جور را به دنیای پر از قسط و عدل برگرداند و نفاق را سرنگون کند، عمل و تکیه شده است.

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلِهِ كَرِيمِهِ،
تُعِزُّ بِهِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ، وَ تُدِلُّ بِهَا النَّفَاقَ وَ أَهْلَهُ»^۱

۱. از دعای افتتاح: خدایا ما رغبت داریم به سوی تو برای دولتی کریم که عزیز کنی بدان اسلام و اهلش را و خوار کنی بدان نفاق و اهلش را.

انسان و زمان

انسان و زمان*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ.
مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ. تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ
فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ. فَاصْبِرْ صَبْرًا
جَمِيلًا. إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا. وَنَرَاهُ قَرِيبًا^۱

مقدمه

منظور از عنوان کردن «انسان و زمان»، بحث در باره اینکه انسان چگونه با سیر زمان و گذر عمر پیر و فرسوده می‌شود و یا در اثر مشکلات و فعالیت‌ها، اندوختن تجربیات و کسب معلومات در طی زمان رشد و تکامل می‌یابد، نیست. بالعکس، می‌خواهیم ببینیم انسان در طی تکامل خود، تدریجاً چه نظر و احساسی در باره زمان پیدا کرده

* تفصیل و تدوین سه جلسه سخنرانی در مسجد دبیرستان کمال (واقع در نارمک تهران)، در جمع اعضای انجمن اسلامی مهندسين، سال ۱۳۵۳.

به علت ممنوع‌القول بودن مؤلف در قبل از انقلاب اسلامی ایران و به منظور کسب مجوز چاپ، در شناسنامه این کتاب، نام مؤلف مهندس مهدی سحابی درج شده و اولین چاپ آن به شماره ۷۸۰ مورخ ۱۳۵۷/۳/۱۰ در کتابخانه ملی به ثبت رسیده و با شمارگان ۵,۰۰۰ توسط نشر میثاق، چاپ و منتشر شده است.

۱. معارج ۱/ ۷ تا ۷: پرسشگری، از عذابی که واقع می‌شود، پرسید. (بداند که) کافران را دافعی در برابر آن نیست. (این عذاب) از جانب خداوند دارای معارج است. فرشتگان و روح در روزی که مقداش پنجاه هزار سال است، به سوی او عروج می‌کنند. پس صبر کن؛ صبری نیکو. آنها چنین روزی را دور می‌بینند. و ما نزدیک.

است، چه توجهی به آن می‌نماید و چه تصور و تأثیری از آن دارد. ما در جستجوی نقشی هستیم که عنصر زمان در زندگی انسان و در ارتباط با تکامل او دارد. از لحاظ نظری، مطلب دوم به اولی برمی‌گردد، یعنی در طی زمان است که برداشت انسان نسبت به امور مختلف تغییر می‌کند.

قبلاً از خشکی موضوع و از خستگی که برای خوانندگان عزیز دست دهد، عذر می‌خواهم. تقصیر از نگارنده نیست؛ پای چیزی در میان می‌آید که آمادگی بشر برای درک آن از هر کیفیت و کمیت دیگر کمتر است.

بدیهی است که زمان یا وقت، به صورت عمر، جریان امور و توالی حوادث از خیلی قدیم برای بشر شناخته شده بوده است. بی‌تردید مردم ماقبل تاریخ نیز آنچه برایشان حاضر و حال بوده است، با آنچه قبلاً سرزده یا با آنچه در انتظارش بودند، ولو آنکه هنوز در زبانشان نامی برای زمان یا حالات گذشته و حال و آینده آن وضع نشده بود، عملاً فرق می‌گذاشتند؛ و به‌خصوص تا حدودی گذشته را در ذهن خود جا می‌دادند. ولی خواهید دید که پذیرش انسان در باره زمان به‌هیچ‌وجه، در طی تاریخ وضع ثابتی نداشته است و سیر تحول این پذیرش با درک و کلید تکاملی که به‌دست می‌دهد، در خور مطالعه و نتیجه‌گیری‌های اساسی است.

برای رسیدگی بهتر، موضوع را در سه مرحله یا سه فصل، به‌صورت ذیل، مورد بررسی قرار می‌دهیم و فصل چهارمی نیز بر آن می‌افزاییم:

فصل اول - عنصر زمان و رشد انسان؛

فصل دوم - توجه به زمان در علوم؛

فصل سوم - ارتباط ادیان با زمان و موضع خاص اسلام و قرآن؛

فصل چهارم - فهم قرآن از دریچه نسبیت زمان.

در سخنرانی‌ها و مقالات گذشته، اشاره‌هایی به نقش زمان در بررسی انسان شده و استفاده‌هایی نیز به عمل آمده بود. اینک با جمع‌آوری و فراهم آوردن همان گفتارها و تکمیل تازه‌هایی بیشتر، موضوع به‌طور مستقل عرضه می‌گردد.

آیات صدر مقدمه (معارج / ۱ تا ۷)، راجع به قیامت است که به لحاظ بیان مطلب، ارتباط غیر مستقیم با مطالب بعدی پیدا می‌کند.

فصل اول

عنصر زمان در رشد انسان

جابه‌جا شدن زمان، در دوران عمر

این جمله را حتماً شنیده‌اید که می‌گویند:

کودک در حال زندگی می‌کند، جوان در آینده و پیر در گذشته.

نمی‌دانم از اروپایی‌هاست که ما گرفته‌ایم، یا قدیمی و از حکمای خودمان است؛ در هر حال حقیقتی در آن وجود دارد.

حتماً با بچه‌ها سر و کار داشته‌اید. اگر از کودکی پرسید: صبح کجا بودی؛ نهار چه خوردی؛ یا چه کسی به خانه شما آمده بود؟ روی خوشی به سؤالات شما نشان نداده و جواب نمی‌دهد. چون نه چیزی به یادش مانده است و نه دیگر علاقه‌ای نسبت به آنچه حاضر و مفید نیست، احساس می‌نماید. وقایع گذشته خیلی نزدیک و خاطره‌کسانی را که به او خوبی یا بدی کرده باشند، زود فراموش کرده، ذهن و وجودش از آثار آنها خالی می‌شود. همین‌طور است اگر خوراکی یا یک اسباب بازی را خواستار باشد، چه به او ندهید و چه بگویید فردا برایت خواهم خرید، یا برو بخواب تا بعد از خواب بدهم، به یک اندازه ناراحت و عصبانی می‌شود؛ آینده برای او وجود ندارد. کودک نه در گذشته نقشی داشته است و نه در آینده برای خود نقشی می‌بیند. بنابراین هر دو برای او بیگانه است و جز خود و حال که احساس ضعیفی از آنها دارد و جز اطرافیان نزدیک، به چیز دیگری نه می‌اندیشد و نه علاقه‌ای نشان می‌دهد.

ضرب المثل فارسی که می‌گوید: **سیلی نقد به از حلوائی نسیه است**، از همین دوران و از طرز فکر و روحیه‌ای که بعداً خواهیم گفت، سرچشمه می‌گیرد. در مقابل، پیرمردها و پیرزن‌ها چون به مرحله‌ای از عمر رسیده‌اند که دیگر اشتها و لذتی در هیچ چیز احساس نمی‌کنند و قدرت و امکاناتی هم در خود نمی‌بینند که نقشی انجام داده، احراز اثر و ارزش نمایند، یا بهره‌ای ببرند؛ زمان حال برایشان آن قدر بی‌فایده و بی‌خاصیت می‌شود که انگار وجود ندارد. به طریق اولی امید بی‌بهبود آینده نداشته و تجربیات زندگی در جهت بدبینی سوقشان داده است؛ و شاید از روی حسادت و حسرت و با بدبینی به کار جوان‌ترها می‌نگرند.

بنابراین پیرشدگان هیچ‌گونه علاقه‌ای به حال و آینده ندارند. آنچه می‌ماند و با یادآوری و احیای آن می‌خواهند دلخوش باشند و احساس حیات و اثبات موقعیت در نظر خود و دیگران بنمایند، گذشته است؛ با گذشته یک نوع بستگی پیدا کرده‌اند. شاید در بین مادران یا پدربزرگ‌های خود دیده باشید که در اواخر عمر هوش و حواس و هر گونه آشنایی با حول و حوش خود را از دست داده، حتی فرزندانشان را نمی‌شناسند. ولی دائماً از خانه پدری و زندگی دوران جوانی صحبت کرده، یکسره در آن ایام و حالات زندگی می‌کنند. وجودشان یادگار و مظهر تجسم یافته‌ای از زمان گذشته می‌شود؛ تا آنکه به مصداق:

«لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا»^۱

رفته رفته این حافظه را نیز از دست داده، چشم از دنیا فرو بندند.

همین تحول ذهنی و تبدیل‌های زمان را کم‌وبیش در جوامع متمدن نیز می‌توان دید. اقوام و دولت‌های تازه تشکیل شده جوان، کَر و قَرّی دارند و با حرکات خود میدان‌داری پرهیاوویی نموده، می‌خواهند عصر و زمانه را در تسخیر و استفاده خود قرار دهند. آنها خود را قهرمانان روز می‌دانند. کمی که جاافتاده شدند، به دنبال آینده‌سازی و توسعه و تأمین قدرت دفاعی و تهاجمی می‌روند و برنامه آنها رنگ آینده را می‌گیرد. اما چند قرن و هزاره‌ای که گذشت و محلی در تاریخ یافتند، خصوصاً وقتی تازه وارد شده‌هایی از آنها جلو افتادند، افتخارات باستانی، مشغولیت انتخابی و اسباب کارشان می‌شود.

۱. حج/ ۵: ... به آنجا می‌رسد که دیگر چیزی از آنچه قبلاً می‌دانسته، به خاطر نمی‌آورد....

اولین آشنایی کودک با زمان و امیدواری جوان به آینده

با آنکه بچه خردسال در حال زندگی می‌کند و حافظه و ارتباطی نسبت به گذشته ندارد، با این حال، علاوه بر پدر و مادر، به پدربزرگ و یا مادربزرگ نیز علاقه زیادی نشان می‌دهد و وقتی روی زانوی آنها می‌نشیند، به قصه‌هایی که از روزگار قدیم می‌گویند، خوب گوش می‌دهد. اتفاقاً همین خاطرات از حماسه‌ها، داستان‌های شیرین و شکوه‌های افسانه‌ای که در قلبش جا می‌گیرد، آرزوهای درونی او را تشکیل داده و وقتی به سنین بلوغ می‌رسد، برنامه یا هدف زندگی می‌شود.

بچه، گذشته را از اجداد و پدر و مادرش تحویل می‌گیرد. اولین آشنایی و تأثیر زمان روی او انسی است که در ماه‌های قبل از درک و شناسایی اشخاص، نسبت به کسانی که مدت زمان زیادی در کنارشان گذرانده و به آنها خو گرفته است، ابراز می‌دارد؛ در حالی که نسبت به افراد ندیده یا تازه دیده و کم دیده «غریبی» می‌نماید. به تدریج و با سرعت عجیبی که طفل خردسال به لحاظ حواس و اطلاعات و امکانات رشد می‌نماید و شاید با پیشرفت‌های شخصی و دریافت‌های بی‌زحمت و رنج که با گذشت زمان از خارج خود و از جهان نصیبش می‌شود، طبعاً خوش‌بینی خارج از اندازه و روح پرامیدی در او به وجود آمده و خود را به جانب آینده‌ای که آن را درخشان و موفقیت‌آمیز می‌بیند، پرتاب می‌کند؛ خصوصاً اگر در آغوش محبت مادر و پدر و با برخورداری از مواهب خانوادگی و طبیعت بزرگ شده باشد. بعدها در برخورد با واقعیات، تعدیلی در افکار مرد جوان حاصل شده، سعی می‌کند حال و آینده را یک مقدار از طریق تفکر و آگاهی و یک مقدار با عبرت‌گیری از گذشتگان، ارزیابی درست‌تری بنماید. با واقع‌بینی و آرزومندی محکم‌تری آن دنیای نزدیک و مطلوبی را که با فکر خام جوان به دست خود و برای خود می‌دید، به دست بعدی‌ها و در آینده دورتری طلبیده، نقش خود را چون عامل کمک‌کار و حلقه انتقال دهنده‌ای می‌بیند. هم وارث گذشتگان و گذشته خود شده است، هم حال را با وسعت و واقعیتی که گذراست، حس می‌نماید و هم احساس قدرت و علاقه و وظیفه نسبت به آینده می‌نماید و می‌خواهد به وجود خویش دوام و معنی بدهد. حتی اگر دست خود را کوتاه می‌بیند، به فکر این می‌افتد که فرزندی بسازد که عهده‌دار وظیفه‌ای شود. این همان کمال رشد چهل سالگی انسان در تعبیر آیه قرآن است؛ آنجا که می‌فرماید:

«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ
نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي»^۱

توسعه مکانی شخصیت

این یک نوع سیر بود که چگونه «زمان» مورد توجه هر کس از کودکی تا پیری قرار می‌گیرد و شخص خود را با زمان پیوند داده، به جبران عدم ثبات آن و فنای حال، می‌خواهد میراثی از گذشته را نگاه دارد و تصرفی در آینده بنماید.

سیر تحول دیگری که در ذهن هر کس در طول عمر پدیدار می‌شود و در ساختمان افراد بشر از دوران توحش به تمدن صورت گرفته است، توجه از خود به غیر است که یک نوع سیر در مکان می‌باشد و فضای دید شخص را تشکیل می‌دهد.

کودک خردسال به کسی جز خود توجه ندارد. اگر به آغوش مادر می‌رود یا پدر را صدا می‌کند، صددرصد برای حمایت یافتن و یا نیازهای شخصی است؛ محبت‌های میان فرزند و مادر درست در جهت عکس یکدیگرند.

بچه هیچ‌گونه گذشت و سخاوت نداشته و حاضر نمی‌شود از غذا یا اسباب‌بازی که دارد به دیگری بدهد. همه چیز دنیا برای او مکیدنی و خوردنی است و نسبت به هر چه ببیند و بشناسد، احساس مالکیت مطلقه می‌نماید. ابراز علاقه‌ای هم به مناظر و اشیای دور از احتیاجات خود ندارد. ماه‌ها و سال‌ها باید بگذرد تا رفته رفته گذشت و سخاوت و قبول حق و حدود برای سائرین در او پیدا شود.

کودک در ابتدای عمر موجودی است صددرصد خودخواه و خودبین و به اعتباری خودپرست. حکم درختی را دارد که محل ثابتی داشته و نیازمندی‌ها از زمین و هوا و اطراف به آن می‌رسد. درخت لامکان است و در نقطه زندگی می‌کند.

مدتی نمی‌گذرد که شعاع دید طفل تغییر کرده، محیط زندگی از نقطه ثابت لامکان بیرون آمده و به اطراف گوش می‌سپارد و دست می‌اندازد و با راه افتادن روی شکم و دست و پا، مثل حیوانات در دنیای دو بعدی، به جستجوی غذا می‌پردازد و با حرص و ولع خاصی در پی تسخیر مکان می‌رود.

۱. احقاف / ۱۵: ... تا آنکه (استواری و توانایی‌اش) به چهل سالگی رسیده و بگوید: پروردگارا! نصیب نما که شکر نعمت را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، بجا آورم و کار شایسته‌ای که آن را خشنود می‌داری، انجام دهم و برایم در فرزندانم شایستگی قرار ده ...

به تدریج با تبادل‌های مادی سوددار و زیان‌دار که با اشخاص و اشیاء پیرامونش پیدا می‌کند، و با بیدار شدن حسِ غریزی کنجکاوی، کم و بیش آشنا و علاقه‌مند به غیر خود و آنچه در مکان است می‌شود. هنوز خودخواه است؛ ولی دیگر خودبین نیست و این غیربینی، او را آگاه به موجودات برتر از خود ساخته و می‌رود که از خودپرستی خارج شود.

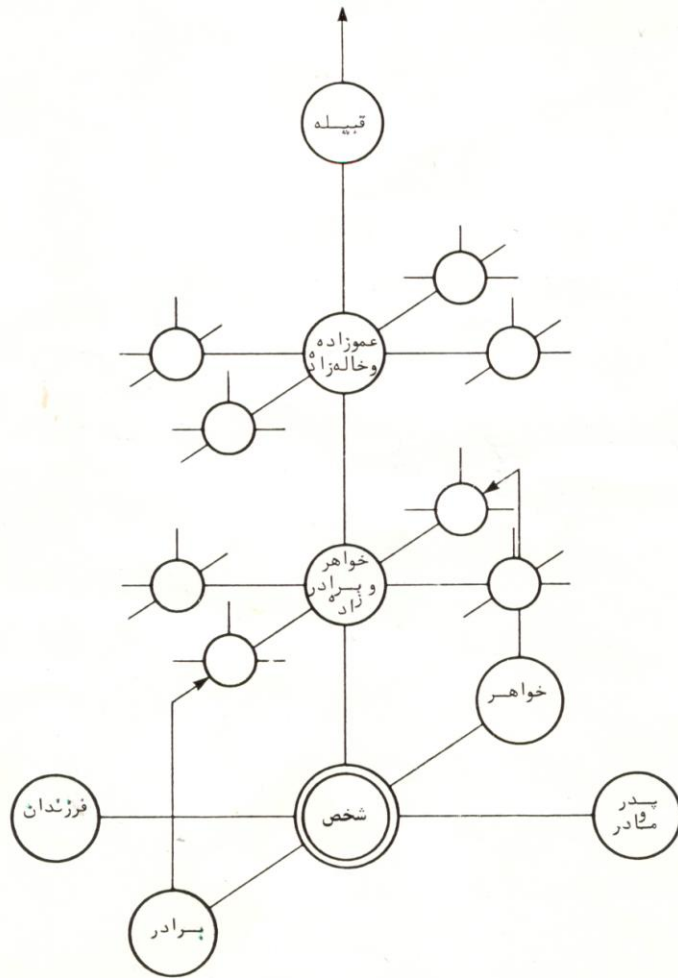
ابعاد و رشد شخصیت

جریان فوق را که برای یک فرد در اوایل عمر روی می‌دهد، وقتی با رشد و تربیت بعدی در زندگی و تکامل و تمدن اقوام مختلف توأم نماییم، می‌توانیم ابعاد تدریجی متعددی برای رشد مکانی شخصیت انسان قایل شویم.

پس از دوران اولیه کودکی و زندگی گیاهی ثابت یک بعدی، اولین علاقه و عاطفه که در طفل بروز می‌کند - و به‌طور کلی در بشریت پیدا شده و میراث حیوانیت است - محبت متقابل مادر و فرزندی و تا حدودی پدر و فرزندی است. این احساس و ارتباط در حد اعلای توسعه خود از یک طرف به‌نواده و نتیجه و نسل می‌رسد و از طرف دیگر به‌اجداد می‌رود. چنین مرتبه‌ای از رشد که حالت ابتدایی و مختصر موقت آن در حیوانات نیز وجود دارد، رشد حیوانی است و بُعد طولی شخصیت را تشکیل می‌دهد.

اما مرحله‌ای که در حیوان وجود ندارد و پایه خانواده می‌باشد، چیزی است که در اثر ادامه عواطف مادر و فرزندی در سال‌های بعد از شیرخوارگی و پس از ولادت فرزندان بعدی خانواده و پیدا شدن خواهر و برادر به وجود می‌آید. آشنایی و انس با خواهر و برادر سبب می‌شود که در جهت یا بُعد دیگری که می‌توانیم آن را بُعد عرضی بنامیم، علایقی پدیدار و استوار می‌گردد. محبت پدر و فرزندی بُعد طولی انسان است و محبت خواهر و برادری بُعد عرضی او را تشکیل می‌دهد و خانواده به صورت محیط دو بُعدی زندگی بشر در می‌آید.

عواطف برادر و خواهری و ادامه مجاورت و ارتباط متقابل ازدواج، عمو و دایی و خاله و عمه و روابط پسر عمویی و امثال آن را به وجود آورده، چنین همجواری و همکاری‌ها منتهی به یک سلسله پیوندها یا تبادل‌ها و تنازع‌های مادی و عاطفی در قبایل بدوی گردیده است که می‌توانیم آن را بُعد سوم رشد مکانی شخصیت انسانی گرفته، در برابر طول و عرض قبلی، شبیه به ارتفاع بدانیم.



دامنه این بُعد عاطفی شخصیت را، پا به پای توسعه اجتماعات بشری و تربیت و تکامل اخلاقی، در تعصبات قبیله‌ای و علائق ملی و وطن پرستی می‌بینیم که حد اعلای آن تا بشردوستی و نوع پرستی کشیده شده است. به این ترتیب به دنبال حالت گیاهی و حالت حیوانی و بشری به مرحله انسانی که دارای سه بُعد شخصیت است می‌رسیم. این که اصطلاح شخصیت مکانی را برای انسان به کار بردیم، یک تشبیه ادبی یا تفنّن علم‌نمایی نبوده و دور از منطق و واقعیت نیز نیست.

درست است که هر کس به لحاظ اندام ظاهری دارای ابعاد معینی در حدود $۰/۱۵ \times ۰/۴۰ \times ۱/۶۰$ متر است و با رشد اخلاقی و اجتماعی حجم بیشتری پیدا نمی‌کند، ولی اگر تحول و تشکیلات سلول‌های مغزی را به حساب بیاوریم و کیفیت روانی و عاطفی و همچنین میزان آگاهی و روابط خارجی، به انضمام شعاع عمل و اثر شخص را ملاک تشخیص قرار دهیم، یعنی عوامل و خصوصیات را که در مجموع «شخصیت» هر فرد را تشکیل می‌دهد و به این نام شناخته می‌شود، در نظر بگیریم، عملاً و واقعاً می‌بینیم که «شخصیت» در یک مکان بزرگ‌تری از فضای هندسی و جغرافیایی و اجتماعی و بدنی آن فرد حضور و ظهور و نفوذ دارد. هم خود فرد با دست و قدم و زبان و قلم و عمل به محیط دورتر از فضای اشغالی بدن خود و به محتوای آن محیط نظر و اثر دارد و هم اشیا و امور و اشخاصی که در آن محیط وسیع‌تر وجود دارند، روی حواس و اعصاب و سلول‌ها و ذهن او عمل می‌نمایند. عیناً مثل این است که شخص در یک «مکان» با ابعاد سه جانبه خیلی بزرگ‌تری زندگی می‌کند.

به لحاظ اجتماعی نیز می‌بینیم که هر قدر سن و رشد شخص و همچنین تکامل جوامع بشری به پیش رفته است، فضای دید، شعاع عمل و ابعاد هندسی محیط زیست آنها توسعه پیدا کرده است. لانه تبدیل به کلبه و سپس به خانه و باغ و کاخ شده؛ از خانه‌ها، دهکده و قریه و شهر و از شهرها، مملکت‌ها به وجود آمده است؛ و هر قدر درجه رشد و تمدن و تربیت بالا رفته، تحرک اشخاص و تعلق آنها به واحدهای وسیع‌تر، بیشتر می‌گردد.

بعد زمانی انسان و تکیه گاه جسمانی آن

یک نمونه تاریخی از توسعه مکانی حیوانی در اجتماعات بشری را در هجوم قبایلی چون مغول، آتیلا و چنگیز مشاهده می‌کنیم که در پی خوراک و مسکن از محیط اجدادی خارج شده و کشورها و قاره‌هایی را زیر سم اسب‌های خود در می‌آوردند. اسکندر مقدونی را هم که از مهد تمدن یونانی به راه افتاده، آسیای صغیر و ایران و قسمت عمده‌ای از مشرق زمین را تسخیر کرده، از همین نوع توسعه مکانی شخصیت یا چیزی نزدیک به آن می‌شماریم.

این مهاجمین هیاهو و گرد و خاکی به پا کرده، کشتارها و نهرهای خون راه می‌انداختند؛ به آب و علف و حتی به تاج و تخت و قدرت می‌رسیدند، امپراطوری‌های بزرگ تشکیل می‌دادند؛ ولی زود خاموش می‌شدند. آنها بعدِ زمانی نداشتند. انسان نبودند و انسان شناخته نشدند. به قیاس عمرهای تاریخ، در حکم برقی‌هایی بودند که در تاریکی زده می‌شود، می‌سوزاند و خاموش می‌گردد؛ همان طور که گفته‌اند:

«إِنَّ لِلْبَاطِلِ جَوْلَةً وَ لِلْحَقِّ دَوْلَةً»^۱

همین گونه است در مورد فرد؛ وقتی توجه شخص به خارج خویش، تنها در ابعاد مکانی، توسعه یافته، لذا ید و حوایج خود یا غیر خود را طالب باشد، به همان نسبت، دوران وجودی و شخصیتش کوتاه خواهد بود و آنچه از او باقی خواهد ماند، آثار تخریبی و منفی است.

شخصیت واقعی و خصلت انسانی موقعی شروع می‌شود که زندگی فرد (یا جامعه) در زمان بسط پیدا کند. خود را نه تنها در حال، زنده ببیند بلکه نسبت به فردا و پس فردا هم مانند امروز حساسیت و فعالیت داشته باشد؛ شخصی (یا جامعه‌ای) باشد پیش‌بین، دوراندیش و آینده‌ساز.

چنین حساسیت روانی زیاد و کم انسان نسبت به زمان ناگزیر یک تکیه‌گاه عضوی یا جسمی لازم دارد که در وجود ما قابل لمس یا حداقل قابل اشاره و تسمیه باشد. اول اینکه غیر از دوران‌های تناوب شبانه روزی یا فصلی که به منزله اولین ساعت و ابتدایی‌ترین دستگاه‌های توجه و اندازه‌گیری زمان برای انسان بوده است، وجود شخص نیز حکم ساعتی دارد که وسیله درک عملی و قیاسی زمان می‌شود. زیرا که

۱. روایت: همانا برای باطل جولان‌دادن و برای حق دولت است.

دوران‌های تناوب در زندگی روزمره مانند خواب و بیداری، گرسنگی و سیری و سرانجام ولادت و مرگ یا سیر از جوانی تا پیری، مقیاس‌هایی برای واحدهای مختلف زمان به دست هر کس می‌دهد. کافی است ما سابقه و خاطره لحظاتی را که بعد از سیرشدن یا بیدارشدن بر ما می‌گذرد، تا مجدداً گرسنه یا خفته بشویم، در ذهن خود تا حدودی حاضر داشته باشیم.

اگر چنین نبود و سوابق و خاطرات در ذهنمان باقی نمی‌ماند، فقط در حال زندگی می‌کردیم و کوچک‌ترین تصویری از زمان نمی‌داشتیم.

چیزی که سابقه و خاطره را نگاه می‌دارد و «حاله‌ها» یا لحظات گذشته را زنجیروار در ذهن ما قرار می‌دهد که می‌توانیم به آن مراجعه نموده و احساسی از گذشت زمان داشته باشیم، «حافظه» است.

اما این حافظه چیست و چگونه است؟ ما از کُنه و ماهیت آن مثل خیلی از مسائل و موضوعات عادی و علمی خبر نداریم.

حافظه همان چیزی است که زمان را در ضمیر انسان می‌کارد و ما را از حیوان متمایز می‌سازد.

حافظه به صورت وراثت در ژن‌ها (genes)، به کلیه افراد و ادوار تکامل نیز ادامه پیدا می‌کند. حضرت علی(ع) می‌فرماید:

«اتْرَعَمُ اَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَا وَفِيكَ اَنْطَوِي الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ وَا»^۱

اگر حافظه نبود، ازدواج‌های مرد و زن مانند جفتگیری حیوانات به چند لحظه لقاح خاتمه می‌یافت و لذت حاصله گذشته و احتیاج در آینده، به صورت علاقه و عشق در نمی‌آمد و پیوند زناشویی چنین محکم بر دو پیکره نامتجانس بسته نمی‌شد.

همچنین محبت‌های غریزی نسبت به فرزند که در حیوانات منحصر به دوران شیرخوارگی برای حمایت از نوزاد ناتوان است و مسلماً توأم با یک نوع لذت و میل می‌باشد، اگر خاموش و فراموش می‌شد، دل‌بستگی ادامه نمی‌یافت و نر و ماده و نوزاد پس از چند ماهی از یکدیگر جدا شده و هر یک به سمتی می‌رفتند و خانواده تمدید و تشکیل نمی‌گردید.

شاید از نظر روان‌شناسی این نکته مسلم گشته و برای این تجربه عمومیت قایل شده

۱. حدیث از حضرت علی(ع): آیا می‌پنداری که تو یک ذره کوچک و ناچیز هستی؛ حال آنکه عالم بزرگ‌تر در وجود تو پیچیده شده است.

باشند که رشد شخصیت و ارزش افراد در روابط اجتماعی، بستگی به قدرت و فعالیت حافظه آنها دارد؛ یعنی به حافظه سپردن وقایع وارده و روابط با مردم. اشخاص بی‌محبت و بی‌خاصیت خوبی‌ها و خدماتی را که دیگران در باره آنها کرده‌اند، زود از یاد می‌برند. انگار که مردم و امور خارج، در حافظه آنها پرونده‌های مدون و مفصل ندارند؛ کما آنکه بچه‌ها، بی‌حافظه یا کم‌حافظه‌اند و پیرها که به سن فرتوتی می‌رسند، حافظه و عاطفه را توأم از دست می‌دهند؛ حتی نسبت به فرزندان خود. آیه زیر نمایش برجسته‌ای از این حقیقت است:

«لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا...»^۱

برای کودک خردسال وضع به آن صورت باقی نمی‌ماند. کودک دوران بچگی را با دیدن و دویدن لذت‌بخش می‌سازد؛ یعنی با تماس و آشنایی با اشیا و مکان‌ها، هر چیز تازه برایش جالب است تا برسد به سنین بعد از بلوغ و زمانی که انعکاس اشیا مکانی با جوشیدن عشق و احساسات جنسی شروع شود، ذات شخص می‌رود که جهانی گردد.

اما مسئله چگونگی احساس زمان؛ متأسفانه آن طور که طبیعت ما را به لحاظ زندگی در مکان مجهز کرده و حواس پنجگانه‌ای به ما داده است که از راه‌ها و زوایای مختلف اشیا موجود در مکان را می‌بینیم و لمس می‌نماییم، به لحاظ زندگی در زمان؛ جز بیش از احساس گذشت آن، ثبت و ضبط در حافظه، با امکان حدس در آینده (از طریق Extrapolation)، به ما وسایل و تجهیزاتی نداده است تا مستقیماً زمان را درک بنماییم و از وقایع مربوط به آن متأثر شویم.

چنین حاسه‌ای را نداریم و اگر داشته باشیم، مکتوم و بالقوه یا در حالت جنینی است و احیاناً به طور استثناء در بعضی افراد ظاهر می‌شود.

آنچه ما را نسبت به گذشته حساس و تا حدودی شاهد و حاضر می‌نماید، همان طور که گفته شد، حافظه است که حیوان ظاهراً فاقد آن (یا دارای شکل ناقص و محدود) می‌باشد و بچه‌های خردسال عاری از آن بوده، به تدریج قادر به حفظ مشهودات و خاطرات و تعلیمات گردیده، در پیری مجدداً از دست می‌دهند.

۱. حج/ ۵: ... به آنجا می‌رسد که دیگر چیزی از آنچه قبلاً می‌دانسته، به خاطر نمی‌آورد....

حافظه چه در مغز انسان و چه در کامپیوترها، یک بایگانیِ پرونده‌ایِ کهنه است که در مواقع لازم بیرون آورده و باز می‌شود. اما حساسیت نسبت به آینده خیلی ظریف‌تر و ضعیف‌تر بوده، با دوریِ زمانی سریعاً رو به خاموشی می‌گذارد.

به نظر می‌آید، تصوّر و تجسّمی که انسان در ذهن خود با کمک حافظه از یک طرف و عقل و اراده از طرف دیگر در باره احتمالات آینده می‌نماید، او را رفته رفته صاحب یک نوع حاسّه نسبت به «زمان» می‌کند؛ به طوری که تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. اگر حواسّ مکانی را طبیعت به ما ارزانی می‌دارد، حواسّ زمانی را خودمان باید بسازیم.

در ضمن این نایباییِ زمانی و ناشناسی نسبت به آینده، یعنی بی‌علمی انسان در زمینه «زمان» خالی از حکمت نیست. اگر بنا بود طومار روزهای آینده مثل گذشته در برابر ما گسترده می‌شد، قیافه دنیا و انسان‌ها به کلی دگرگون می‌بود. زندگی با خالی شدن از ابهام‌ها و پس رفتن پرده‌ها از زیبایی و از تمام تکامل‌هایی که دچار آن هستیم، می‌افتاد.

قسمت عمده تلاش انسان ناشی از بیم و امید است و در راه کسب اطلاعات و پیش‌بینی احتمالات و اقدام به تدارکات مربوط به آن صرف می‌گردد. با تعطیل شدن ابهام و امید، درهای تجسّس، تفکر و فعالیت‌های جسمی و فکری و روانی و راه‌های تربیت و تکامل بسته می‌شود. جهل نسبت به آینده و عدم تملّک و تسلط بر «زمان»، ملازم با خصیصه آزادی و اختیار است که می‌دانیم صفتِ ممیزه انسان از حیوان و کلید تکامل او می‌باشد. اما با اطلاع و رؤیت وقایع آینده و سرنوشت‌های حتمی در انتظار، موردی برای فکر و فعالیت نخواهد ماند.

جلوه زمان در چهره مادّی تمدن

اول به جنبه مادی پرداخته، ببینیم مدنیت و حکومت و مدیریت به معنای امروزی، در چه جهاتی سوق داده شده است.

مدنیت به معنای شهرنشینی و شهرسازی به دنبال خانه‌سازی شهری در برابر خانه‌های روستایی و لانه‌سازی حیوانی است.

لانه حیوان برای دوران کوتاه بچه‌گذاری است و هر سال معمولاً تجدید می‌شود. اما خانه‌های ما برای چند سال از عمر است و ساختمان‌های شهری در مقایسه با روستایی

با مصالح محکم‌تر و شالوده استوار و پردوام، جهت یک عمر و بیشتر بنا می‌شود. اگر بعضی از حیوانات مثل مورچه بنا به‌غریزه خود کار طبیعی آذوقه یک زمستان را ذخیره می‌کنند، هیچ یک از فعالیت‌های انسان متمدن - چه ساختمان‌خانه و تأسیسات شهری، چه تشکیلات آموزش و پرورش و به‌مدرسه‌گذاشتن فرزندان یا ایجاد کارخانجات و اقدامات نظامی و اقتصادی و سیاسی - نیست که برای یک عمر و یا چندین نسل نباشد.

اصطلاح برنامه‌ریزی که مد روز و کار اصلی کامپیوترها گردیده است، آیا چیزی جز طرح و پیاده کردن یک سلسله عملیات همه‌جانبه در یک دوران زمانی معین که قابل توسعه و تکمیل مکرر باشد، نیست؟^۱

مدیریت نیز به‌نوبه خود از یک طرف جمع‌آوری و دستیابی به‌مقداری از اطلاعات وسیع از امور و اشیا و اشخاص و از طرف دیگر برنامه‌ریزی و اجرای طرح طویل‌المدت برای آینده است که اولی، احاطه به مکان محسوب می‌شود و دومی تسلط در زمان. هر جا که دارایی مکانی و بینایی زمانی فراهم شد، قدرت پشت سر آن می‌آید. یکی از وجوه شهرت لنین و استالین و افتخاری که انقلاب کمونیستی احراز کرده بود، این بود که نقشه‌های پنج‌ساله برای شوروی داشتند و پس از آنها در بسیاری از کشورهای دیگر برنامه‌های چند ساله و هماهنگ ساختن فعالیت‌های دولتی و خصوصی در سطح ملی معمول شد.

قبل از کمونیسم نیز نبوغ بیسمارک صدر اعظم پروس را در این می‌ستودند که پنجاه سال آینده امپراطوری پروس و ملت آلمان را پیش‌بینی کرده است. ویلیام جیمز گفته است:

«در زندگی، هر کس دوربین‌تر باشد و در فعالیت‌هایش مقاصد عالی‌تر و وسیع‌تر در نظر بگیرد در سلسله مراتب انسانی ارجمندتر و در عین حال مسئول‌تر است چنانکه:

ولگرد، فقط در فکر یک ساعت است؛

کولی، به فکر یک روز است؛

مرد مجرد، در اندیشه دوران عمر خودش می‌باشد؛

پدر و رئیس فامیل، خود را مسئول زندگی تمام خانواده می‌داند؛

یک رجل میهن‌پرست و مردم‌دوست، برای چند نسل جامعه کار می‌کند

و بالاخره دانشمندان و فلاسفه و پیغمبران، برای سعادت ابدی تمام بشریت می‌اندیشند.^۱

اصولاً سیاست‌مداران بزرگ و پایه‌گذاران افکار و احزاب امروزی کسانی بوده‌اند که نه تنها نظری بلند نسبت به ملت و فرهنگ و مسلک خود داشته و ابعاد مکانی وسیعی را در قلمرو تدابیر خویش قرار می‌داده‌اند؛ بلکه به لحاظ زمان نیز با توجه به ریشه‌های تاریخی گذشته، به فکر پیشامدها و پیشرفت‌های آینده و نقشه دهنده برای آن بوده‌اند. هر قدر دوربینی آنها در مکان و دوراندیشی آنها در زمان بیشتر بوده است، نبوغ و رشد شخصیتشان، بالاتر شناخته شده است.

بالعکس، فشار برای فوریت که در روحیه ما ایرانی‌ها ریشه داشته و بر تاریخ گذشته مان سایه افکنده است، نمونه بارزی از عدم رشد اجتماعی و از کیفیت ضد تکاملی است.

مردم ایران در طی ۲۵۰۰ سال حکومت استبدادی عادت کرده‌اند تنها شاهد اقدامات و احیاناً خدماتی باشند که پشت سر آن، اراده و زوری از ناحیه سلطان، حاکم، ارباب یا آقای بوده است. چون صاحبان قدرت آنچه می‌خواستند و می‌کردند برای منافع و نظریات شخصی بوده است و قهراً اصرار داشته‌اند هر چه زودتر (و تا بر سریر قدرت و در تمتع حیات هستند) بهره‌مند از ثمرات آن شوند، رفته رفته این اعتقاد به وجود آمد که هر چه شده است و شدنی می‌باشد، جنبه و خواسته شخصی دارد و با فشار و فوریت انجام پذیر می‌باشد.

از آنجا که نه تشکیلات و روحیات اجتماعی وجود داشته و نه ملت صاحب اراده و اداره‌ای در امور بوده، کمتر اتفاق افتاده است که کاری روی حساب و منافع عمومی و طبق برنامه‌های طولانی با میل و همکاری اجتماعی و تدریجی انجام گردد؛ به طوری که افراد و نسل‌هایی بکارند و نسل‌هایی دیگر بخورند. حتی در خیرات و خدمات مذهبی نیز که قصد آخرت در میان (یا در زبان) باشد، نیز کمتر همکاری و برنامه‌ریزی دیده می‌شده است.

روحیه فوق‌همان است که عوامل مکان و زمان در آن نقش بسیار ضعیفی دارند. از مظاهر و لوازم تمدن، تنها توجه به آینده دراز مدت تر نیست؛ بلکه مطالعه در گذشته نیز به صورت ثبت وقایع در تاریخ، جمع‌آوری و ارائه و احیای میراث گذشتگان،

۱. نقل از مجله خواندنی‌ها، شماره ۱۱، سال ۳۹، آذر ۱۳۵۷.

برپاداشتن مراسم و مجسمه‌ها و به طور کلی آنچه گذشته را محفوظ و حاضر و زنده نگاه می‌دارد، نشانه‌های دیگری از درجه تمدن و رشد شخصیت‌ها به‌شمار می‌رود. به‌خاطر دارم روزی که وارد عمارت سه طبقه مدرسه سانترال پاریس (مدرسه‌ای که تحصیلات مهندسی‌ام را در سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳ در آنجا انجام دادم) می‌شدم، هنگام بالا رفتن از پله‌های سرسرا، چشمم به این عبارت افتاد که آن را با خط طلایی درشت به عنوان اولین درس شاگردان به دیوار نوشته بودند:

Ce n'est qu'avec le passé qu'on fait L'avenir^۱.

و در طبقه بالاتر که به تالار نمایشگاه دائمی آثار و عکس‌های فارغ‌التحصیلان قدیمی و مشهور مدرسه منتهی می‌شد، جمله زیر جلب توجه می‌کرد:

Une terre sans mort est une terre inhabitable. (ander mourois)^۲

شواهد دیگری از لوازم تمدن و نشانه‌های ترقی بیاوریم: سرعت و قدرت در وسایط نقلیه، در محاسبات، ارتباطات، تولید، ساخت و غیره.

مثلاً مسافرت تهران به مشهد که ۶۰ سال قبل با کجاوه و مشکلات راه، دو ماه طول می‌کشید، حالا با هواپیما یک ساعته انجام می‌شود. مثل اینکه عمر مردم:

$$۱۴۴۰ = (۱ \text{ ساعت}) \div (۲ \text{ ماه} \times ۳۰ \text{ روز} \times ۲۴ \text{ ساعت})$$

مرتب‌ه درازتر و به همان نسبت بزرگ‌تر شده باشد؛ همین طور در مورد وسایل کار و ماشین‌های جدید. وقتی محصول عمل یک نفر در یک روز معادل صد روز یا هزار روز کارگر سابق باشد، به‌همان قرار می‌توان دامنه یا مدت عمل و عمر شخص را زیادتر حساب کرد.

پس به‌طور خلاصه ارتقاء از مرحله نبات به حیوان، احراز «مکان» است و ارتقا از مرحله حیوان به انسان، احراز «زمان».

البته غرض، احراز اختیاری و مشعرانه زمان می‌باشد، نه غریزی و اجباری که در حیوانات تا حدودی وجود دارد و عامل زمان را در زندگی خود وارد می‌نمایند؛ از قبیل لانه‌سازی قبل از تخم‌گذاری، مهاجرت‌های قبل از حدوث فصل، تخم‌گذاری‌های حساب شده به لحاظ رشد جنین و مساعد بودن محیط پرورش و تغذیه و غیره. بنا به گفته «آلکسیس کارل»^۱:

۱. فقط با گذشته است که آینده را می‌توان ساخت.

۲. یک سرزمین خالی از مرده، سرزمینی غیر قابل سکونت است. (آندره موروا)

اصولاً طبیعت و حیات یک پدیده چهار بعدی است و بسیاری از فعالیت‌های نسج زنده، تحت فرمان زمان و جلوتر از موعد وقوع و حاجت انجام می‌گیرد. به این ترتیب میدان دید زمانی آگاهانه را می‌توان میزان ترقی انسانی و رشد شخصیت دانست. رشد زمانی هم یعنی دوران‌های دور را در گذشته و آینده دیدن و حساسیت در باره آنها داشتن؛ عیناً مثل اینکه عمر شخص بلند شده و در گذشته و آینده دامنه پیدا کرده باشد؛ یا شخصیتش در بعد دیگری عمود بر مکان، حضور و ظهور داشته باشد.

البته خیلی مشکل است که از یک فرد یا شخص واحد، خواسته شود که علاقه و دیدش از حدود عمر خود و پیوندهای موجود محسوس، تجاوز نماید. روی حساب مادیات، در مرحله‌ی نهایی زمینی یا دنیایی، انسان کامل کسی است که بُعد مکانی‌اش کره زمین و بعد زمانی‌اش عمر خود و حداکثر، عمر فرزندان و وابستگی‌ها باشد. رشد بالاتر از این و مرحله بعدی، یعنی مرحله فوق انسانی برای کسی یا جامعه‌ای امکان‌پذیر می‌شود که نسبت به زندگی و زمان عقیده دیگری داشته، یا فراتر از حدود مشهود و معمول بگذارد و معتقد به ادامه حیات بعد از مرگ و پیوستگی تمام جهان در یک وجود ازلی لامکان باشد. چنین انسانی، انسان خدایی است. تا خدایی وجود نداشته و اعتقادی به او در کار نباشد، انسان برتر با ابعاد مکانی لایتناهی درست نخواهد شد.

متفکرین مادی مانند «کارل مارکس» که نمی‌خواهند اعتراف به وجود گرداننده جهان و گذارنده زمان بنمایند، با عنوان کردن «جبر تاریخی» و محکوم دانستن جریان تمدن و جوامع بشری به تبعیت از آن، یک نوع اصالت و حاکمیت برای عنصر زمان قایل شده‌اند. همان گونه که علمای طبیعی مسلک به جای خدا، طبیعت را حاکم و مدیر همه چیز و سازنده و گرداننده جهان می‌شمردند.

جلوه زمان در چهره معنوی انسان

اگر اشخاصی بدکاره و پست و مطرود اجتماعند و آزار و نفرت‌انگیزی آنها از خودخواهی سرچشمه می‌گیرد، برای این است که علایق چندانی در مکان ندارند و به ویژه زمان را درک نمی‌کنند.

۱. الکسیس کارل (۱۸۷۳-۱۹۴۴)، Alexis Carrel، پزشک جراح، فیزیولوژیست و محقق فرانسوی.

بالعکس اگر اشخاصی پاک‌سرشت، خوش‌رفتار، نوع‌دوست و نیکوکار هستند و در میان خاص و عام محبوبیت و مقام دارند، برای آن است که نه تنها شخصیت مکانی آنها رشد کافی پیدا کرده است و عملاً در محیط وسیع‌تری از اشیا و اشخاص حضور و حلول و حیات دارند، بلکه «در زمان زندگی می‌کنند» (روی غریزه و عادت یا روی عقیده و اختیار و تربیت).

توضیح مطلب در بعضی از گفتارهای گذشته آمده و نشان داده شده است که عنصر زمان می‌تواند پل رابط مادیات و معنویات باشد. با پیش کشیدن عامل دوراندیشی یا عنصر زمان به جنجال کهنه فلسفه و اخلاقیون و الهیون که افراد و رفتارهایی را به نام مادی و مضر معرفی می‌کنند و افراد و اعمالی را صاحب صفات معنوی و اخلاقی می‌شناسند و قایل به دو قلمرو مادی و معنوی در افکار و اخلاق و عقاید هستند، خاتمه داده می‌شود.

در رساله «خدا در اجتماع»^۱ توضیح داده شده است که چگونه یک فرد شهوتران، فریبکار، ستمگر و خطرناک که خودخواه و صد در صد مادی است، با حساسیت یافتن نسبت به زمان و دخالت دادن آن در زندگی خود تبدیل به یک انسان پاکیزه خدمتگزار یا خیرخواه معنوی خالص می‌شود.

اولی چون شعاع دیدش مخصوص به خود و محصور به لحظه حال و «اکنون» می‌باشد، نه حد و حقوقی برای دیگران قایل است و نه به سلامتی و نیازهای دقیق بعدی خود می‌اندیشد. بنابراین برای نیل به حداکثر لذت آنی:

اولاً، هیچ گونه رعایت و احتیاط در باره بهداشت خویش و روابطش با مردم نکرده و مست و مغرور است؛

ثانیاً، به هر گونه تجاوز به غیر و تخلف از حدود و آداب دست می‌اندازد. اما همین که در گوشه دلش تصویری خطور کند، مثلاً دردهایی را که در گذشته از پرخوری و قماربازی یا آزار مردم احیاناً چشیده است، به یاد بیاورد، بلافاصله دگرگونی محسوسی در رفتار و اخلاقش بروز خواهد کرد. هر قدر کسان و وابستگان جای بیشتری در دل او داشته باشند و سوزی از ناراحتی آنها حس کند، و هر قدر بیشتر به

۱. این اثر در سال ۱۳۴۴، به صورت سخنرانی جشن میبث در زندان برازجان ارائه شده و سپس تفصیل و تکمیل آن در قطع جیبی توسط شرکت سهامی انتشار، در همان سال چاپ و منتشر شده است و اکنون هشتمین اثر مندرج در «مجموعه آثار (۲)»، با نام «بعثت (۱)» می‌باشد که در سال ۱۳۷۷ توسط شرکت انتشارات قلم چاپ و منتشر گردیده است (ب.ف.ب).

فردا و پس فردای خود و پس از آن بیندیشد و احتیاجات و ارتباطی را که به ضرورت در طول مدت عمر با مردم باید حفظ کند، در نظر بیاورد، به همان نسبت از فحشا و فساد و از دروغ و حيله و آزار عقب‌نشینی کرده، در عین آنکه ممکن است ذره‌ای از جاده سودجویی و منافع شخصی خارج نشود، رفته رفته آدم معتدل و محترمی می‌گردد. حال اگر شخصیتش در مکان و زمان آن قدر توسعه پیدا کرد که همه کس و همه جا را متعلق یا مرتبط با خود دانست و سود و سعادتِ نفس را برای هدف بسیار طولانی - که سرمنزل نهایی اش آخرت و حیات جاودان می‌شود - خواست، در این صورت شخصی می‌گردد، انسان دوست و با تقوا که مصداق یک انسان معنوی است. و در مرحله برتر، مؤمن مجاهدی خواهد بود کشته راه خلق و خدا.

می‌دانیم که لذاذات موسوم به مادی یا حیوانی، که در مکاتب اخلاقی، شرعی، اجتماعی یا قانونی ممنوع شناخته شده‌اند، غالباً لذت‌های لحظه‌ای یا آنی و در هر حال کوتاه مدت (یعنی زودرس) هستند؛ مانند: تن‌پروری، پر خوری، شهوترانی، عیاشی، مستی، قمار، جلب تملق، تعظیم و غیره یا دروغ و خیانت و ستم‌گری که به خاطر مال و مقام چندین روزه انجام می‌گیرد. اما در مقابل، حالات و اعمالی که به صفت معنوی، اخلاقی، انسانی یا اخروی مورد تحسین و تصویب قرار می‌گیرند، در تمام آنها، صرف نظر از ارضای غرایز انسانی یا خواسته‌های وجدانی و الهی، منافع و نتایج غیر قابل تصور و انتظاری هست که حتی می‌تواند چندین برابر قبلی‌ها و خرج و زحمت اولیه پاداش عاید گردد. ولی مدتی باید صبر کرد تا به ثمر برسند؛ از قبیل تشکیل خانواده، تحصیل علم، درستکاری و وظیفه‌شناسی، جوانمردی، بذل مال، دفاع از حق و جامعه و غیره. در چنین مواردی، بهره‌مندی بلندمدت و متکی به زمان است.

خلاصه فصل

خلاصه‌ی این فصل آنکه انسان متکامل ضمن ترقی و کسب تمدن در جهتی سیر کرده است که احتیاجات و اطلاعاتش او را به تدریج متوجه و متعلق به اشیاء و اموری که در ابعاد مکانی جهان پراکنده است و در جریان زمان بوده و خواهد آمد، نموده است. این توجه و تعلق همچنین یک مسئله صرفاً نظری و معلوماتی خارج از انسان نیست؛ بلکه جزئی از شخصیت معنوی مادی است که جا در احوال و اعصاب دارد و خواص و حواس جدیدی را در ساختمان ذهنی و جسمی ما به وجود و به ظهور می‌آورد.

به این ترتیب در سیر تکامل عمومی، گیاه نقطه‌نشین، چارپای تیزرو و عنقای بلند پروازی شده است که صحنه گیتی را از آن خود شمرده و در پی تسخیر آن می‌باشد. انسانی است که اکتفا به تسخیر آنچه معاصر اوست نکرده، علی‌رغم فرسودگی و فنا، پا به آن طرف عمر کوتاه خود، به سوی وادی بقا گذاشته و می‌خواهد بر آنچه پیشاپیش او بوده و در پس او خواهد آمد، مطلع و مؤثر گردد و مالک زمان بشود.

* * *

فصل دوم

توجه به زمان در علوم

مطالب این بحث می‌توانست ضمن فصل اول بیاید. سیر علوم، جزئی از فعالیت‌های بشر و همراه با پیشرفت تمدن بوده است. اما نظر به اصالت و اهمیتی که علم دارد و قطعیت و دقتی که نظریات علمی می‌تواند به موضوع مورد مطالعه بدهد، فصل جداگانه‌ای را به سیر تحوّل علم به لحاظ توجه به «زمان» اختصاص دادیم. در این بخش جنبه اشعار و آگاهی انسان به توسعه ابعاد مکانی و زمانی شخصیت و تمدن او از طریق علوم بحث می‌شود.

همان‌طور که گفته شد اندیشه یا تصوّر (notion) «زمان» به‌طور کلی چیزی نبوده است که از اعصار کهن ناشناخته و خارج از ذهن بشر بوده باشد. اولین راهنمایان انسان برای درک و بیان زمان به احتمال قوی گردش زمین به دور خود (یا به تصور آنها گردش خورشید به دو زمین) بوده است که با طلوع و غروب متوالی آفتاب و سپس تبدیل فصول به یکدیگر احساس و اندازه‌ای از یک پدیده متغیّر مکرر به بشر داده و او را متوجه تحوّل و جریانی می‌کرده است که همه‌جایی و همه‌وقتی است و نامی روی آن باید گذاشته شود؛ از قبیل روز، شبانه‌روز، ماه و سال.

از ذرع و پیمانان مصری تا کامپیوترهای امروزی

به‌نظر طبیعی و بدیهی می‌آید که اشتغالات ذهنی انسان‌های اولیه بیشتر روی احتیاجات و حوادث روزمره زندگی بوده باشد؛ یعنی خوراک و مسکن و چیزهایی که به لحاظ زمان و مکان در حول و حوش نزدیک افراد و قبایل، می‌رفته است. مسلماً حفظ جان

و تأمین نیازمندی‌های فوری، مسئله و مشغولیت اصلی آنها را تشکیل می‌داده، که نه چندان با گذشته کار داشته‌اند و نه غم آینده را می‌خورده‌اند. به قول سعدی:

عمر گرنامه در این صرف شد

تا چه خورم صیف و چه پوشم شتاء

بنابراین در علوم و فنون کلدی و بابل و مصر و فنیقی‌ها، در آنچه خارج از سحر و جادو و یا معارف مذهبی عصر است، آثار معماری، مجسمه‌سازی، کشاورزی، اسلحه‌سازی، کتابت، دریانوردی، مقدمات طب، و حتی مساحی و قانون‌نویسی را مشاهده می‌نماییم که در هیچ یک عنصر زمان، محل و موقعیتی ندارد.

یونان از پایه‌گذاران علم و هنر و فلسفه و سیاست و مادر فرهنگ غربی است و فلاسفه و دانشمندان بزرگی به دنیا داده است. در علوم آنچه افتخار بزرگ یونان می‌باشد، هندسه مسطحه و حساب است (قضیه فیثاغورث و جدول ضرب) که می‌گویند ریشه‌های آن را از مصری‌ها گرفته‌اند. در اعداد و ارقام نیز خیلی جلو رفتند. علم جغرافیا و جهان‌پیمایی (هرودت) و اولین نقشه دنیای مسکون شاید از آنها باشد.

ارشمیدس اولین قانون فیزیکی مربوط به اجسام غوطه‌ور در آب را برای حل مسئله جواهرات تاج بیان کرد و با توجه به قوانین نور هندسی، آینه‌های مقعر را برای سوزاندن کشتی‌های دشمن اختراع نمود. به‌طور کلی قدم‌های اولیه یونانی‌ها در فصول مختلف علم یعنی هندسه و جغرافیا و مقدمات فیزیک و حتی طبابت، توجه به مکان و کمیتهای ثابت در اشیاء و حالات ساکن داشته است (البته هنوز نور به‌عنوان پدیده متحرک شناخته نمی‌شد). علم دید بشر را در ابعاد مکان و به‌سوی اشیاء و احوال جلو می‌برد.

رومی‌ها در علم و هنر و فلسفه پیشرفت بزرگی نسبت به یونان نداشته و دنباله‌رو بوده‌اند. فقط به‌لحاظ کشورگشایی و عمران و اداره مملکت و نظامات اجتماعی و علم حقوق حائز مقام ابتکاری شامخ شده‌اند. در این جهات، باز توجه و توسعه مکانی دیده می‌شود که شامل ملل و ممالک می‌گردد؛ ولی هنوز عنصر زمان نقش بزرگی ندارد. نوبت به مسلمانان و تمدن اسلامی می‌رسد. آنچه مربوط به دین و اخلاق و عقاید فلسفی می‌شود، در بخش سوم صحبت خواهد شد. ولی در مورد فرهنگ و علوم، مسلمین اضافه بر تعمق در زبان و لغت عربی و در علوم قرآن و فقه، از ابتدای ظهور اسلام توجه فوق‌العاده‌ای به حفظ و ثبت حدیث، جمع‌آوری روایات و شرح حال بزرگان، نگارش و نقل وقایع روز و تفحص در آفاق و انفس گذشتگان داشته‌اند و به

مصادق:

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ»^۱

به وجود آورنده یا لا اقل توسعه دهنده بزرگ علم تاریخ محسوب می شوند. تاریخ همان جغرافیاست (که دنبال یونانی ها را گرفتند) ولی جغرافیای همراه با زمان (امثال ابن هشام، طبری، مسعودی، ابن قطیبه و خیلی های دیگر تا «ابن خلدون» که واضح علم جامعه شناسی بر مبنای تاریخ استدلالی و ملل و نحل و پیشرفته تر از «اگوست کنت» فرانسوی قرن نوزدهم میلادی است).

حق ابتکار و افتخاری که مستشرقین اخیر به دانشمندان اسلامی می دهند، غیر از تکمیل علوم یونانی، عمل تلفیق و ترکیب است که میان افکار و علوم و فرهنگ های متنوع گسترده در مکان آن روزگار نمودند و صورت جامع و جهانی به دانش دادند و دیگر، دخالت دادن مشاهده و تجربه یا اصالت طبیعت که نتیجه هر دوی آنها قرن ها قبل از رنسانس اروپا سبب تحریک علم و پیشرفت آن در زمان شد.

در هیئت و نجوم و مطالعه افلاک و پیش بینی خسوف و کسوف، خیلی جلو رفتند. بیمارستان ها احداث کردند و اقدام «زکریای رازی» که جریان روز به روز حال مریض را در لوحه ای ثبت می کرد، کار جالبی تشخیص داده شده است.

«جابر بن حیان» شیمی و جراثقال یا مکانیک را تدوین کرد که در اولی تحولات اجسام مطرح است و نفوذ در بطن مکانی اشیاء می شود و در دومی پای حرکت و کار در میان می آید؛ یعنی عنصری که یک جهت آنها زمان است.

اختراع ساعت نیز از آنهاست که وقتی «هارون الرشید» برای «شارلمانی» هدیه فرستاد، غوغایی از وحشت و نفرت در اروپای قرون وسطی بر پا گردید. ساعت شامورتی یونانی ها از روی مدت ثابت، پدیده زمان را می سنجید و از روی تعداد دفعات تکرار شده، مدت زمان را تعیین می کرد. ولی ساعت اعراب، دارای عقربه متحرک با سرعت ثابت است که به طور اتصالی، طی مسافت می نماید و از روی مسافت، زمان تعیین می شود؛ و تقسیمات دقیقه و ثانیه را نیز نشان می دهد.

در قرون جدید در میان علمای بزرگ، «گالیله» ایتالیایی را مؤسس فیزیک می شناسند. فرقی که فیزیک با هندسه و علوم نظری دیگر دارد، توجه به واقعیات

۱. انعام/ ۱۱: (ای پیامبر) بگو در زمین سیر کنید، سپس بنگرید که سرانجام تکذیب کنندگان چه شد.

طبیعت است که از یک طرف خروج از معقولات ذهنی و از محصولات خیال و فکر مجرد بشر است که مطلوب و معمول یونانی‌ها بوده است و از طرف دیگر ملازم با تحول و تحرک بوده و به طور ضمنی تکیه بر زمان می‌نماید. با این همه، عنصر زمان با آنچه در سقوط اجسام و تأثیرهای حرارتی و انتشار نور و غیره حاضر و حاکم است، تا این ایام هنوز عرض اندام چندانی ندارد و با صراحت وارد معرکه نمی‌گردد. علم مکانیک را که نگاه می‌کنیم، در مبحث تعادل یا استاتیک که زمان وارد نمی‌شود؛ در علم الحركات یا سینماتیک که بیشتر توجه به مسیرها می‌گردد و به هندسه شباهت دارد، و اگر نام و مفهوم سرعت به صورت خارج قسمت مسافت طی شده نسبت به زمان صرف شده وارد علم می‌گردد، سرعت متوسط است که در نظر گرفته می‌شود و به زمان نقش تقریبی داده می‌شود.

دینامیک نیز در آن عصر مراحل جنینی بعد از دوران اسلامی را طی می‌کرد و توجه به حرکت و سرعت بود که زمان را وارد زندگی انسان کرد. پیوند زمان و مکان هم همین تحرک است، به شرط آنکه ماده و موجودات را در حال جریان و تحول بگیریم؛ هر قدر سرعت بیشتر، این ارتباط هم تنگ‌تر.

می‌بایستی مدت‌ها صبر کرد تا «لایبنیتز» و «نیوتن» (۱۶۸۷) بیایند و برای تعریف سرعت در حرکات اجسام زمینی و در گردش اجرام آسمانی، خارج قسمت نمود مسافت به نمود زمان، یعنی لحظات بی‌نهایت کوتاه را در نظر گرفته، با تعریف کردن مشتق و پیشنهاد فرمول:

$$v = \frac{dl}{dt}$$

عنصر زمان را در ضعیف‌ترین [جزئی‌ترین] و دقیق‌ترین مقدار آن وارد فیزیک و ریاضیات نمایند و سپس با گرفتن دیفرانسیل و مشتق دوم، مسئله شتاب در عبارت:

$$a = \frac{dv}{dt} = \frac{d^2 l}{dt^2}$$

صاحب فرمول دقیق و روشن گردد.

به دنبال سرعت و شتاب، تکلیف جرم و نیرو و وزن و رابطه آنها با شتاب، روشن

می‌شود:

$$F = m.a = m \frac{d^2 l}{dt^2}$$

بنابراین و به تدریج عنصر زمان میدان‌دار اصلی فیزیک می‌گردد و آسمان و فضا از دریچه مکانیک نیوتونی دیده و شناخته می‌شود. بعدها «برتلو» از سرعت فعل و انفعال‌ها صحبت کرده و جلوه زمان در شیمی نیز ظاهر می‌گردد.

ژئولوژی (زمین‌شناسی) و پالئونتولوژی (دیرین‌شناسی Cuvier^۱) دو زاییده دیگر علم در قرون جدید است که زمان را وارد علوم طبیعی می‌نمایند؛ ولی نظر به گذشته دور و دراز زمین و زمان داشته و تشکیل طبقات ارضی و تحول موجودات زنده را نتیجه‌گیری می‌کنند. با لامارک و داروین اساس نظریه تطور و تکامل موجودات زنده اعلام می‌گردد.

به این ترتیب در گذشته چهره ثابت و ساکن دنیا مدّ نظر علم بوده است. ولی رفته رفته طبیعت و جهان را در چهره دینامیک آن، یعنی در حال تحول و تغییر نگاه می‌کنند. زمان حاضر را وارث گذشته و سازنده آینده می‌بینند. به عبارت دیگر، علم آینده‌بین و فنّ، آینده‌ساز می‌شود.

در طب قدیم حالت حاضر مریض را در نظر گرفته و درمان می‌کردند؛ اما بعدها با اکتشافات پاستور و نفوذ در اعماق ذره‌بینی حیات و واکسیناسیون، فنّ پیش‌گیری (Medecine Preventive) و علم بهداشت وضع و تعقیب گردید؛ که توجه بیشتر همه آنها به آینده است و هدفشان جلوگیری از بیماری در زمان می‌باشد.

مبحث تازه «Informatique» در ریاضیات و محصول مزدوج آن با فیزیک الکترونیک، اسباب‌های معجزه‌آسایی به نام کامپیوتر را به وجود آورده است که با دریافت اطلاعات و معلومات حال یا گذشته، موفق به حلّ سریع مسائل عادی یا کشف معماها و پاره‌ای پیش‌بینی‌های آینده می‌گردد؛ همچنین است علم مدیریت که زاییده نیمه دوم قرن بیستم می‌باشد.

علوم و وسایلی چون تلسکوپ، تلگراف، تلفن بی‌سیم، تلویزیون، تله‌کومینیکاسیون (TéléCommunication) و غیره که با پیشوند Télé شروع می‌شود، تماماً ابزارهایی هستند که شعاع درک و اثر انسان را در مکان، پیشروی فوق‌العاده داده و در ضمن، در زمان صرفه‌جویی می‌نمایند.

در فعالیت‌های سیاسی و علوم اجتماعی نیز عنصر زمان تدریجاً برای خود جا باز کرده است.

در اعصار قدیم، سلحشوری و سلطنت دو فن ملازم یکدیگر بوده که هدف صاحب

۱. «Cuvier» طبیعی‌شناس فرانسوی (تولد ۱۷۶۹، وفات ۱۸۳۲) که به عنوان بنیانگذار کالبدشناسی و دیرین‌شناسی شناخته می‌شود. (ب.ف.ب).

مشترک آنها گشایش دژها و سرزمین‌ها به قصد تملک و تمتع در حال بوده است. به تدریج مسئله میراث انحصاری حکومت و ولایت عهدی و سلسله‌های استبدادی استقرار یافته و تملک و تمتع در حال از شخص به فرزندان و دودمان انتقال یافته است. در دولت‌های رشد یافته و پادشاهان نابغه مانند حمورابی آشور است که قوانین و مقررات تدوین می‌شود. فلاسفه یونان تدبیر منزل می‌نگارند و رومی‌ها که نظام و حقوق وضع می‌نمایند. برزویه طبیب وزیر انوشیروان به هندوستان می‌رود و کلیله و دمنه را با ترس و خطر، به عنوان آیین مُلک‌داری ارمغان می‌آورد. و بعدها خواجه نظام الملک وزیر ملک‌شاه سلجوقی کتابی به نام «سیاست‌نامه» تألیف می‌کند.

تمام این تفحص‌ها، تلاش برای قوام و دوام دولت است؛ یعنی حفظ قدرت حاکمیت حال و ادامه آن در آینده شخصی نزدیک. نگاه و قلم وزرای دانشمند و حکیم به پادشاه است و حداکثر به فرزند یا ولیعهد پادشاه. ابن‌خلدون به عوامل واقعی تاریخ یا مردم و تا حدودی به آینده نظر می‌اندازد. ماکیاول نیز با تیزهوشی و فکر سیستماتیک علمی خود در پی تحکیم قدرت برای دولت مرکزی و طرد ملوک الطوائفی بوده و به چیزی که توجه ندارد، مسائل اخلاقی یا اصول پایدار کننده قدرت در زمان‌های آینده است.

پس از انقلاب‌های آزادی‌خواهی و به کرسی نشاندن مردم به جای سلاطین، چون حکومت باید دست به دست بگردد و علی‌رغم حملات متقابل ارتجاع و استبداد استحکام و دوام داشته باشد، هر قدر تکیه حکومت بر توده ملت بیشتر می‌شود و باید از گزند ضدانقلاب محفوظ‌تر باشد، احتیاج به عمومیت یافتن زمان بارزتر می‌گردد و لازم است که ایدئولوژی یا عشق و ایمان، به اسلحه علمی مجهز گردد.

در قرون معاصر فلسفه‌های سیاسی و مرام‌های اجتماعی رفته رفته صورت‌های استدلالی و مطالعات کلاسیک پیدا می‌کنند. استدلال و مطالعه نیز چون باید متکی به تجربه و آمار باشد، قلمرو بحث و بررسی ناچار باید در مکان و زمان گسترش بیابد، تا به مصداق:

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ.»^۱

برای حال و آینده، نتیجه‌گیری بنمایند.

مارکس، فیلسوف اجتماعی آلمانی قرن نوزدهم، اول کسی است که با داعیه علمیت

۱. انعام/ ۱۱: بگو در زمین سیر کنید تا چگونگی سرنوشت تکذیب‌کنندگان را ببینید.

و عینیت، صراحتاً به سراغ زمان گذشته و تاریخ اجتماعات و حکومت‌ها می‌رود و از ریشه طبقات و تضادها فلسفه جبر تاریخ را بیرون می‌آورد. شاید گسترش و پذیرش وسیعی که افکار مارکس در دنیا پیدا کرده است، تا حدود زیادی مدیون همین پر و بال زمانی و بُعد طولانی‌تر جدیدی باشد که به علوم اجتماعی و سیاسی داده است.

فیلسوف نامبرده با دیالکتیک به قول خودش علمی و اعتقاد جزمی که به جبر تاریخ، یعنی جبر زمان، ابراز می‌دارد و از بررسی پیدایش و مبارزات طبقاتی در گذشته، حتمی بودن انقلاب و پیروزی طبقه پرولتر در آینده را عنوان می‌کند، در حقیقت برای عنصر زمان، اصالت و واقعیت قایل می‌شود. نظر به اینکه نمی‌خواهد اعتراف به خالق جهان و مبدع زمان نماید، به پناه چنین فرضیه‌ای می‌رود و بت تاریخ یا زمان را برای پیروان خود می‌سازد. کما اینکه همفکران مادی او نیز در عین آنکه معترف به حکومت قوانین ثابت واحد در جهان هستی بوده، نظام مستحکمی را برقرار می‌دانند و اساس علم و عمل امروزی مبنی بر وجود قوانین همگانی و اطاعت از نظامات است، با این حال واضعی برای قوانین و ناظمی برای دستگاه نمی‌شناسند.

چنین افکار سرسختانه‌ای، حالت کسی را مجسم می‌نماید که کارمند مؤسسه بزرگی بوده، مقررات سخت و منظم آنجا را رعایت کند و رفتار خود را با انضباط مؤسسه وفق دهد؛ با این حال با قبول «مدیریت مؤسسه» چون شخص مدیر را ندیده و نمی‌شناسد، منکر وجود مدیر گردیده و اصرار داشته باشد که بگوید مؤسسه اصلاً ناظم ندارد.

پس سیر تدریجی علوم و فنون مانند رشد شخصیت و تحول خود انسان، ابتدا در جهت شناسایی و تسلط بر مکان (در دو جهت بی‌نهایت بزرگ زمین و فضا و بی‌نهایت کوچک سلول‌ها و الکترون‌ها) بوده است؛ ولی به زودی ناچار شده است عنصر زمان را به رسمیت بشناسد و در تعبیر و تفحص‌های علمی آن را وارد سازد. علمی که روی گذشته کاوش می‌نمودند، زودتر نضج گرفتند، به هر حال رفته رفته نوبت به آینده رسید که یک نمونه آن علم هواشناسی و پیش‌گویی حوادث جوی است که روی جریان‌های فعلی و گذشته زمین، حرکت عمومی مراکز هواسازی قاره‌ها و اقیانوس‌ها و همچنین تشعشعات طبقات بالایی جو مطالعه به عمل می‌آید. به‌طور کلی دسترسی بشر به گذشته از روی تعمق و تفحص آثار موجود در زمان

حاضر است و پیش‌بینی آینده از نظاره و ادامه جریان‌های گذشته (extrapolation) حاصل می‌شود. در عین آنکه با رشد شخصیت یک نوع حساسیت زمانی در انسان پدیدار می‌شود، با رشد عمل و فن از طریق دیگر، آگاهی بر زمان فراهم می‌گردد. اما کار انقلابی که علم کرده و پا به جایی گذاشته که خود را از رشد شخصیت انسانی و تمدن و درک عقول جلو انداخته است، اعلام نظریه نسبیّت در باره مکان و زمان و واژگون ساختن همه تصورات ذهنی و توجهات علمی گذشته بشریّت است.

نظریه نسبیّت اینشتین^۱

اساس تئوری نسبیّت اینشتین راجع به نسبی بودن «زمان» است. برای اولین بار در تاریخ علوم «زمان» به طور مستقل و اصالتاً مطرح می‌شود. قبل از اینشتین مسئله نسبی بودن بسیاری از امور به‌طور کلی و نسبی بودن مختصات مکانی یک نقطه و حرکات اجسام و سرعت‌ها در ریاضیات و فیزیک مورد توجه قرار گرفته و فرمول‌هایی برای محاسبه آنها و تبدیل از یک سیستم مختصات به سیستم دیگر وارد شده بود.

امروزه برای هر کس اگر حالت مسافری را که در قطار نشسته و شاهد پرواز مگسی در برابر صورتش باشد، مثال بنید، معنای حرکت و سرعت نسبی را به راحتی درک می‌کند و می‌فهمد که مسافر نسبت به واگن ساکن است، ولی نسبت به تماشاچی بیرون قطار حرکت مستقیم‌الخط سریع دارد و مسیر پرواز مگس که در نظر مسافر مستقیم‌الخط عرضی می‌باشد، تصویر آن روی زمین، یک خط طولی مورّب است. همچنین غالباً این تجربه را مشاهده کرده‌ایم که وقتی در اتومبیل هستیم، قطرات بارانی که روی مردم کنار خیابان به طور قائم می‌ریزد، اثر آنها روی شیشه‌های طرفین ماشین خطوط مورّب است؛ و هنگام شب در نور چراغ به نظر می‌رسد که قطرات به سمت ما پیش می‌آیند، در حالی که ما هستیم که به سمت آنها می‌رویم. با این همه در قرن هفدهم وقتی گالیله مسئله نسبی بودن حرکات را عنوان کرد و حالت یک مسافر کشتی را مثال زد که ناظر سقوط یک چلچراغ از وسط سقف

۱. با استفاده از کتاب «تئوری نسبیّت اینشتین و نتایج فلسفی آن»، تألیف برتراند راسل، ترجمه آقای پرویز طلوعی، چاپ تهران، سال ۱۳۴۰؛ و کتابی از آقای دکتر کمال جناب، چاپ تهران، در همین زمینه است. ضمناً توجه شود که در اینجا ما نه قصد و امکان اثبات نظریات نسبیّت را داریم و نه ارائه و بیان کامل آن را؛ در اینجا اجمالاً اشاره‌هایی می‌شود.

کابین به وسط کف اتاق است، ولی همین سقوط به ظاهر قائم را شخص ساکن کنار ساحل با یک زاویه ای می بیند که بستگی به سرعت کشتی دارد، این مسئله سبب اعجاب و انکار معاصرین می گردید.

نسبی بودن زمان نیز به این صورت که اگر برای ناظری دو واقعه هم زمان تشخیص داده شود، ممکن است برای ناظر دیگری هم زمان نباشد، قبل از اینستین شناخته شده و قابل قبول و محاسبه بود.

یکی از مثال هایی که برای تفهیم مسئله زده می شد، چنین بود:

قطاری با سرعت فوق العاده در حال حرکت است و از مقابل یک گروه سارق مسلح رد می شود. سارقی که مواجه با لکوموتیو است، یک تیر به راننده قطار خالی می کند و سارق دیگری که روبروی آخرین واگن قطار قرار گرفته، با تیر دیگر مأمور ترمزبان عقب قطار را به قتل می رساند. قاضی مأمور رسیدگی به ماجرا، اظهارات دو نفر شاهد حاضر در واقعه را یادداشت می کند. شاهد اول مرد زارعی است که کنار قطار و تصادفاً روبروی واگن وسط ایستاده بوده است و می گوید: هر دو گلوله در یک لحظه شلیک شد. شاهد دوم مسافری است که در واگن وسط نشسته بوده است و می گوید: اول راننده مورد اصابت گلوله قرار گرفته است و بعد از چند لحظه ترمزبان. قاضی نمی داند شهادت کدام یک را درست بداند. ولی اگر مختصر اطلاعات فیزیکی و توجه به سرعت و کیفیت صوت و نسبی بودن سرعت انتقال امواج آن داشته باشد، این اختلاف شهادت را حمل بر دروغ گویی یا عدم دقت شهود نکرده، حساب می کند که مسافر وسط قطار چون به طرف محل تیری که لکوموتیوران را کشته است، می رفته و از محل تیرانداز دوم دور می شده و این دو امواج صوتی برای او سرعت های مختلفی داشته اند (بدون آنکه مرد دروغ گویی باشد) اولی را زودتر از دومی شنیده و آنچه را که «برای او واقعیت و حقیقت بوده است» گزارش کرده است.

حرف تازه ای که اینستین زد و تصور آن حتی هنوز برای بشر غیرممکن می باشد، این است که اگر همین قضیه و احساس از طریق نور یعنی رؤیت شعله های تیرها صورت می گرفت، هر دو عمل برای هر دو ناظر هم زمان تشخیص داده می شد. مثال روشن تری که برای تفهیم مسئله زده می شود، چنین است:

قطاری را در نظر بگیرید که طول آن ۶۰۰,۰۰۰ کیلومتر و با سرعتی معادل نصف سرعت نور یعنی ۱۵۰,۰۰۰ کیلومتر در ثانیه به طور مستقیم الخط حرکت می کند.

البته این یک قطار خیالی است که ممکن است از تعدادی واگن زمینی یا گُرَات کوچک فضایی متصل به یکدیگر تشکیل شده باشد. در دو طرف قطار صاعقه‌ای با جرقه درخشان فرود می‌آید که ناظر ساکن خارج قطار آنها را هم‌زمان و به فاصله یک ثانیه پس از وقوع می‌بیند. ناظر مسافر وسط قطار، قاعدتاً و به قیاس مثال صوتی، می‌باید جرقه جلو قطار را پس از $\frac{1}{2}$ ثانیه و جرقه عقب را پس از $\frac{1}{2}$ ثانیه رؤیت و احساس نماید. اینشتین می‌گوید: چنین نخواهد شد و برای ناظر وسط قطار نیز هر دو حادثه مقارن هم رخ می‌دهد.

بدیهی است که روی این مثال تجربه و مشاهده‌ای صورت نگرفته است؛ ولی صحت نظریه اینشتین را یک آزمایشی که نیکلسون در سال ۱۸۸۱ انجام داده و بعداً نیز چندین بار توسط او، با همکاری مورلی و به وسیله دانشمندان دیگر فیزیک، با اسباب‌های خیلی دقیق‌تر و طریقه‌های مطمئن‌تر انجام شده، تأکید کرده است.

تجربه با اسباب «نیکلسون - مورلی» اسبابی است که سرعت نور را در دو امتداد عمود بر هم، یکی شمال به جنوب و دیگر از شرق به غرب یعنی در جهت موافق گردش زمین اندازه‌گیری می‌نماید. اگر انتشار نور مانند صوت یا پرتاب گلوله و غیره می‌بود، سرعت دومی که حاصل جمع سرعت نور به علاوه سرعت حرکت وضعی زمین است، بیشتر در می‌آید؛ ولی آنچه موجب اعجاب فیزیسین‌ها و تکرار آن آزمایش گردید، همین بود که هر دو اندازه‌گیری مساوی در می‌آید.

تئوری اینشتین جواب این معما را داد و گفت: سرعت نور به‌طور ثابت $300,000$ کیلومتر در ثانیه و با حرکت دیگری جمع و تفریق نمی‌شود و اگر جسمی با سرعت نور حرکت کند در تمام وقایع حضور خواهد داشت یعنی همه چیز هم‌زمان بوده، گذشته و آینده برایش وجود ندارد؛ اما رسیدن و رساندن به سرعت نور برای اجسام محال است.

همین مطلب در مثال دیگری، باز هم در رابطه با قطار و راه آهن و با عبارت ظاهراً متفاوتی، بیان شده است: قطار لندن به ادینبورگ ساعت ۱۰ صبح حرکت کرده و ساعت ۶:۳۰ بعد از ظهر طبق ساعت‌های دیواری ایستگاه‌ها و ساعت‌های همراه مسافری، وارد ادینبورگ می‌شود. یعنی مسافرت جمعاً ۸:۳۰ ساعت طول می‌کشد. اما اگر مسافری که سرعتش $\frac{1}{75}$ سرعت نور باشد، از لندن پرواز کرده، پس از مقداری سیر در فضا در همان لحظه‌ای که قطار فوق‌الذکر وارد ایستگاه ادینبورگ می‌شود،

در آن شهر به زمین بنشیند، در «ساعتی» که نزد مسافر موشک است (و عیناً مانند ساعت مسافر قطار است) مدت این مسافرت را فقط ۴:۳۰ ساعت نشان خواهد داد. زمان فاصله بین دو لحظه معین برای دو مسافر که یکی با سرعت ملایم و دیگری با سرعت سرسام آور ۲۲۵,۰۰۰ کیلومتر در ساعت حرکت می‌نماید، معنی و اندازه یکسان ندارد. گذشت زمان و گردش عقربه‌های ساعت مسافر فضایی، هر قدر سرعت موشک بیشتر باشد، کوتاه‌تر و کندتر خواهد بود؛ تا آنجا که اگر سرعت سیر مساوی نور باشد، زمان درجا خواهد زد.

به این ترتیب زمان برای هر ناظر و دستگاه اندازه‌گیری مربوط به آن، تابعی از سرعت حرکت ناظر و دستگاه بوده، مطلق بودن خود را که هزاران سال برای ما امری بدیهی قطعی تلقی می‌شده است، از دست می‌دهد.

در مقایسه دو واقعه یا رویدادی که در عالم رخ می‌دهد، نه فواصل معنی مطلقى دارند و نه زمان‌ها. همان طور که در مثال چلچراغ کابین کشتی، فاصله سقوط تا کف پای مسافر داخل کابین کشتی ۳ متر است؛ ولی برای ناظر ایستاده در ساحل به صورت خط مایل و به طول مثلاً ۴ متر می‌شود و شخصی که در کره‌ای خارج از زمین عکس‌برداری می‌نماید، مسیر دیگر و طول سقوط خیلی بیشتری را خواهد دید. زمان‌های اندازه‌گیری شده میان دو حالت یا دو لحظه از یک پدیده نیز مانند فواصل مکانی، بستگی به «نقطه ناظر» و «سرعت ناظر» دارد.

ناگفته نماند که قلمرو عمل نظریه نسبیت اینشتین و آنجا که محاسبات او به کار می‌رود و تأیید می‌گردد، فضای بیکران کرات شناور آسمانی و جاهایی است که سرعت‌ها قابل قیاس با سرعت نور گردد. مثلاً در حرکات الکترون‌ها و درون هسته‌ها؛ ولی در روی زمین و در حرکت‌ها و اعمال متداول ما، زمان عملاً حالت مطلق دارد.

مفهوم جدیدی به نام «جایگاه» و «فاصل» به جای فاصله

اینشتین با تأکید بر نسبی بودن مکان و اعلام «نسبیت زمان» یا سلب معنای مطلق از مکان و زمان، هیچ یک از دو عنصر را انکار نمی‌کند. پارامتر یا مشخصه جدیدی را تعریف می‌کند که ترکیبی از آن دو و در عین حال مطلق و مستقل از موضع و حالت ناظر است و همه جایی می‌باشد. نام محل وقوع حادثه را «space time» می‌گذارد که آقای طلوعی با تعبیر زیبایی آن‌را «جایگاه» ترجمه کرده است. یعنی نه جا و نه گاه،

بلکه ترکیب آن دو.^۱

اینستین نام فاصله واقعی و علی الاطلاق میان دو حادثه را نیز که طبق نظریه نسبیت نه مسافت مطلق است و نه زمان مطلق، «فاصل» گذاشته و در عبارت ریاضی ذیل چنین تعریف می‌کند:

$$^2(\text{فاصل}) = \left(\text{مسافت مکانی اندازه‌گیری شده یا } ^2(\text{مسافت مکانی طی شده با سرعت نور در فاصله مکانی بین دو واقعه به چشم‌ناظر}) - \text{فاصله زمانی اندازه‌گیری شده توسط ناظر} \right)$$

به این ترتیب و با نفی خاصیت مطلق بودن مکان و زمان و جانشین کردن آنها با «جایگاه» و پیش کشیدن «فاصل» برای اینکه محل و موقع دو پدیده یا واقعه نسبت به یکدیگر در جهان لایتناهی دقیقاً مشخص شود و ارتباط با نظر خاص و دستگاه سنجش معین نداشته باشد، علاوه بر مختصات سه‌گانه مکانی طول و عرض و ارتفاع، یک مختصه دیگر نیز که زمان رؤیت آن واقعه باشد، لازم است و از همین جاست که چهار بعدی بودن فضا یا چهره دیگر از نظریه نسبیت ظاهر می‌شود.

چنانچه در فرمول «فاصل»، تفاضل فوق مثبت در آید، یعنی دو حادثه از نظر مکانی از یکدیگر خیلی دور به نظر آیند و از نظر زمانی نزدیک صورت گیرند، «فاصل» را «شبه مکان» می‌گوییم. ولی اگر تفاضل منفی در آید، یعنی مدت زمان بین دو واقعه آن قدر زیاد باشد که فاصله مربوط به آن به چشم ناظر کمتر از فاصله مکانی به پای نور در مدت مربوط در آید، قدر مطلق فاصل را «شبه زمان» می‌نامند؛ چون در اینجا بیشتر زمان است که میان دو واقعه را فاصله انداخته است. در شبه زمان:

$$^2(\text{فاصل}) = \left(\text{مسافت اندازه‌گیری شده توسط ناظر} \right) - \left(\text{مسافت مکانی به پای نور در مدت زمان اندازه‌گیری شده بین دو واقعه} \right)$$

حال اگر مدت زمانی را که ناظر مفروضی میان حدوث دو واقعه اندازه‌گیری می‌کند، با مدت زمانی که نور از یک واقعه به واقعه دیگری می‌رود، مساوی باشند، در این صورت فاصله مساوی صفر می‌شود. مثل اینکه خود امواج نور این دو واقعه را یکی بعد از دیگری به وجود آورده باشد؛ یا آنکه ما بین آن دو واقعه که به چشم ما خیلی جدای از هم در مکان و زمان حادث شده‌اند، فاصلی وجود ندارد.

۱. اگر تعصّب ضدّ عربی نداشته باشیم، اصطلاح مناسب‌تر می‌تواند کلمه «موقع» باشد؛ زیرا که هم اسم مکان است و هم اسم زمان.

در کلیه احوال می‌بینید که «فاصل»ها بر معیار حرکت نور که تنها جریان مطلق جهان است، سنجیده می‌شوند و به اعتباری می‌توان گفت که اینشتین زمان را جانشین مکان می‌کند و اسباب اندازه‌گیری او امواج نور است.

نظریه نسبیت عمومی

تا اینجا، تئوری نسبیت خصوصی اینشتین بود که در سال ۱۹۰۵ اعلام گردیده و موجی از اشکال و اعجاب و اختلاف در دنیای علم به وجود آورد.^۱ اما کار به اینجا متوقف نشد. در ظرف سال‌های بعد تا سال ۱۹۱۵، اینشتین تئوری خود را به قضایای دیگری تعمیم داد و نظریات علمی حاکم بر حواس و افکار و عقول را دگرگون ساخت.

هدف اول، قانون جاذبه عمومی نیوتون بود که از دریچه آن، بشر جهان بی‌نهایت بزرگ افلاک و جهان بی‌نهایت کوچک ذرات را نظاره و توجیه می‌کرد. چون در فرمول نیوتون ($f = \frac{m.m'}{R^2}$) پای فاصله، فاصله هم‌زمان میان دو جرم مادی در پیش می‌آید و براساس نظریه نسبیت، هم‌زمانی و فواصل مکانی، امور نسبی و غیر قطعی هستند، قانون جاذبه نیوتون دقت و بنابراین صحت خود را از دست می‌دهد. اینشتین برای فرمول سقوط اجرام و بیان و ترسیم مدار سیارات، به جای تبعیت از قانون جاذبه عمومی، تبعیت از قانون «تنبلی کیهانی» را ارائه می‌دهد و می‌گوید:

هر جسم رها شده به حال خود، مسیر و مداری را اختیار می‌کند، که زمان طی آن کوتاه‌ترین زمان و ساعتش کندترین ساعات باشد و این مدار یا مسیر همان خطوط ژئودزیک است.»

پس از آنکه پنبه قانون جاذبه عمومی نیوتون زده شد، اینشتین به سراغ یک عامل یا موضوع ثابت قطعی شناخته شده دیگر فیزیک یعنی «جرم» می‌رود: در فیزیک «جرم» را جوهر ماده می‌شناسیم و در برابر وزن که بر حسب دوری و نزدیکی به توده جاذب تغییر می‌کند (مثلاً در استوا کمتر و در قطب زیادتر می‌شود)، آن را کمیت ثابت تغییر ناپذیر می‌گوییم. ولی نظریه نسبیت اینشتین به جایی می‌رسد که می‌گوید:

۱. ولی امروزه علی‌الاصول مورد قبول است.

جرم جسم با سرعت آن زیاد می‌شود (و به همین دلیل، رساندن اجسام به سرعت نور یعنی ۳۰۰,۰۰۰ کیلومتر در ثانیه محال است؛ چون $F = m.a$ و F بی‌نهایت می‌شود) و نه تنها سرعت، بلکه تعادل انرژی جسم نیز افزایش پیدا می‌کند.

همان‌طور که تئوری نسبیت خصوصی، از مکان و زمان سلب اطلاق و استقلال نموده، به ترکیب آن دو تحت عنوان «جایگاه» اصالت می‌دهد و «فاصل» را به جای فاصله‌های مکانی و زمانی میان دو واقعه معرفی می‌نماید، در نظریه نسبیت عمومی نیز دو قانون مستقل مورد قبول سابقین، یعنی «ثبات ماده» و «بقای انرژی» دقت و صحت خود را در مقیاس‌های کیهانی و اتمی از دست داده و حاصل جمع (ماده + انرژی) ثابت شناخته می‌شود؛ و این قانون، همان اساس فیزیک هسته‌ای و مبنای رآکتورها و بمب‌های اتمی است.

سپس ایششتین از این حد نیز پا را فراتر گذاشته، وجود جرم و جسم و اصالت ماده را که پناهگاه دفاعی و پایگاه حملات مادیون از قدیم بوده است، انکار کرده و می‌گوید: آنچه در طبیعت وجود و ظهور دارد، اجرام و اجسام نیست، بلکه «وقایع» است. واقعیت‌هایی حادث می‌شود و استمرار و اتصال وقایع است که به چشم ما اندازه اجسام و مدارات و مناظری را مجسم می‌نماید. عین عبارت برتراند راسل را در ترجمه فارسی آقای طلوعی بخوانیم (صفحات ۲۳۲ و ۲۳۴):

جهانی را که تئوری نسبیت به ما معرفی می‌کند، جهان «وقایع» است؛ نه «مکانی» که داخل آن «ماده» در «زمان» معین در «حرکت» باشد.

این عناصر اربعه یعنی مکان، ماده، زمان و حرکت که «عقل سلیم مستعد» برای آحاد مصالح ساختمان جهان معرفی می‌کند، در پرتو نسبیت فقط به یک چیز به نام «واقعه» مبدل شده است... «وقایع» است که «موجودی» فیزیک نسبیت را تشکیل می‌دهد.

* * *

فصل سوم

رابطه ادیان با «زمان» و موضع خاص اسلام و قرآن

ادیان؛ حتی باطل شده‌ها و تحریف شده‌های آنها، قدیمی‌ترین و اولین مکاتبی هستند که به «زمان» توجه کرده‌اند. هم به مکان در وسیع‌ترین ابعادش نظر انداخته و اولین دیده‌بانان آسمان بودند، و هم توجه به «زمان» داشته‌اند.

به لحاظ دید بلند و رشد مکانی در ادیان، می‌دانیم که پیدایش علم نجوم و بحث روی افلاک از میان کاهنان کلدی و آشور سرزده و به قصد آشنایی با خدایان و کسب خبر و خیر از آنان، در پی نظاره و حساب ستارگان و بروج بوده‌اند.

هنوز هم نزد همه دینداران موقع دعا کردن دست به آسمان بلند می‌شود. در نزد رومی‌های بت‌پرست و حتی در زبان‌های غربی کلمه آسمان (ciel) به صیغه مفرد یا جمع مترادف با خدا و خدایان بود و سرنوشت خود را در دست فلک می‌دانستند و گاهی اوقات ادیان الهی را ادیان آسمانی نیز می‌گویند؛ انگار که جای خدا و معبد ادیان از ابتدا در آسمان بوده است.

در قرآن بیش از هر کتابی توجه و تذکر به وسعت و عظمت آسمان به عمل می‌آید و در کمتر آیه‌ای نام زمین بدون آنکه قبل یا بعدش صحبت از آسمان‌ها بیاید، برده می‌شود:

« وَ سِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ »^۱

۱. بقره/ ۲۵۵: ... کرسی او (علم او) آسمان‌ها و زمین را در بر دارد و نگهداری آنها، بر او دشوار نیست و او بلندپایه و بزرگ است.

«خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ»^۱

«إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ»^۲

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ...»

وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ.

وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ»^۳

آنجا هم که بهشت به مؤمنین با تقوا وعده داده می‌شود و اندازه مکانی؛ لایتناهی است، مقیاس از آسمان گرفته می‌شود:

«... وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِّلْمُتَّقِينَ»^۴

معلوم است که مقیاس و معیار، حساب دیگری است و مطلب از مقام یا منشأ بالاتری فرود می‌آید.

اما به لحاظ زمان که موضوع اصلی گفتار می‌باشد، دیده می‌شود که در ادیان، بیش از هر جای دیگر، گذشته و آینده به‌خاطر آورده می‌شود و با بُعد بزرگ‌تری در کنار حال و مکان قرار می‌گیرد. از روزگار کلدی - و مسلماً خیلی قبل از آنها - کار یا دعوی کاهنان و متولیان معابد، پیش‌گویی، خبر از غیب دادن و سرکتاب باز کردن، یعنی خواندن سرنوشت مردم بوده است. این علوم، توأم با کف‌بینی و خواندن گذشته اشخاص به انضمام طلسم و جادو و رمالی به‌منظور رفع دردها و دشمنان حاضر و تأمین آینده بهتر بوده است.

بعدها می‌بینیم عنوان عمومی پیغمبران در میان بنی اسرائیل، به‌طور کلی «نبی» می‌شود، نبی به معنی خبر دهنده؛ خبر از بلاها و پیش‌آمدهای در انتظار.

در پرستش ارواح و اجداد که دین یونانیان و اقوام آریایی بوده است، شکل دیگری از ارتباط مذهب با زمان را، منتها در تصویر و تصور گذشته، مشاهده می‌نماییم.

۱. نحل / ۳: آسمان‌ها و زمین را به حق بیافرید... .

۲. جاثیه / ۳: هر آینه در آسمان‌ها و زمین نشانه‌هایی است برای مؤمنان.

۳. غاشیه / ۱۷ و ۱۸ و ۲۰: آیا نمی‌نگرند...

به آسمان که چگونه آن‌را برافراشته‌اند؟

و به زمین که چگونه آن را گسترده‌اند؟

۴. آل عمران / ۱۳۳: ...بهشتی که فراخی آن (به‌قدر) آسمان‌ها و زمین است، برای پرهیزگاران مهیا شده است.

در تمام این ادیان چه آنجا که مصریان چون مردگان خود را زنده شونده در آینده دانسته، اسلحه و خواروبار در کنارش می گذاشتند و چه یونانی‌ها که روح را جاویدان و مرده‌ها را در ماورای قبر زنده دانسته، به عنوان خدایان خانوادگی می پرستیدند، و رب‌النوع‌ها را در بالای کوه‌الْمَپ و پُشت ابرها مکان می دادند، همه جا قدر مشترک عمومی، اعتقاد به بقا برای خدایان بود. انسان علی‌رغم شواهد زوال و فنا که رنجش می داد و علی‌رغم گذرانِ زمان که از دستش در می رود، خواهان بقا و ابدیت و اسیر کردن زمان بوده است.

در قرآن یک نمونه در هم آمیختگی زمان و مکان را در آیات مربوط به نماز مشاهده می‌نماییم:

«فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ.
وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ»^۱

همچنین در آیاتی مانند:

«وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ
بِأَمْرِهِ...»^۲

سر و کار قرآن با مکان بی‌نهایت و زمان بی‌نهایت (خلود) می‌باشد و طبیعی و بدیهی است که چنین بوده باشد؛ زیرا که اعتقاد ادیان به وجود خدای حی لا یموت است.

دو انسان

ما از آن انسان چارپای صفت صحبت نمی‌کنیم که پیوسته سربه‌زیر در چراگاه است و حداکثر ارتفاع جست و خیز یا عروج‌های عاشقانه و شاعرانه‌اش برگزیده جفت باشد. و اگر شاهین وار به اوج هوا پرواز می‌کند یا موشک و ماهواره به فضا پرتاب می‌کند، عقابی است که چشمش به شکار گنجشک‌های برخاسته از درختان یا خرگوش‌های دونده در بیابان است؛ یا برای بهتر جاسوسی کردن در کار دیگران و دورتر رساندن

۱. روم/ ۱۷ و ۱۸: خدا را بستاید بدان هنگام که به شب در می‌آیید و بدان هنگام که به صبح در می‌آیید؛ سپاس او راست در آسمان‌ها و زمین و به هنگام شب و به هنگامی که به نیمروز می‌رسید.
۲. نحل/ ۱۲: و شب و روز و خورشید و ماه را مسخّر شما کرد و ستارگان مسخّر امر او هستند....

امواج شهوت انگیز رادیو و تلویزیون و زودتر پایگاه جنگی ساختن است و زیر بنای زندگی را اقتصاد و مادیات دانسته، ناگزیر به خود و به دنیا برمی گردد، و رجعت به سوی خدا «... إِلَيْهِ الْمَصِيرُ...»^۱ را طلب نمی کند. قدم در راه طولانی کردن عمر خود از طریق افزایش سرعت حرکات و حفظ سلامتی برداشته و خواهان خلود است، اما خلود در اشتغالات حیوانی زمین به مصداق:

« وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوِيَهُ فَمَتَّلَهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِذَا تَحَمَّلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ »^۲

طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت به در آی تا بیسنی طیران آدمیت
خور و خواب و خشم و شهوت، شغب است و جهل و ظلمت

حیوان خبر ندارد ز مکان آدمیت^۳

ما می خواهیم از انسان برتری صحبت کنیم که مانند ابراهیم، سرخورده از تاریکی های دنیا و سرگردانی های این حیات پرغوغا بوده، به خود آید و لختی بیندیشد.

ابراهیم (ع)، نظر در آسمان بالای سر کرده و واله ستارگان پاک می شود؛ عشق به روشنایی وسیع تر او را شیفته ماه می سازد؛ سپس طلوع خورشید که بزرگی و درخشندگی و گرمی اصیل دارد، ماه را کنار می زند. از یکی به دیگری رو می آورد. چون غروب و زوال و عمر کوتاه را دوست ندارد و نارحت است، بالاخره رو به آن کس می برد که غروب و فنا نداشته، ابدی و پدید آورنده همه چیز است، «عَلَى الْحَيِّ

۱. مائده / ۱۸ یا غافر / ۳ یا شورا / ۱۵ یا تغابن / ۳: ... باز گشت (سرانجام) همه به سوی اوست...

۲. اعراف / ۱۷۶: ... ولی او به زمین گرایید و از پی هوای خویش رفت. مُثَلِّ او چون مُثَلِّ آن سگ است که اگر به او حمله کنی، زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهایش کنی، باز هم زبان از دهان بیرون آرد...

۳. سعدی در این اشعار با همه عظمت روحانی و رسایی بیان، باز انسان ایده آل را در «مکان» جستجو می نماید و هنوز به مرحله زمان و به «وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» نرسیده است. البته در جاهای دیگری از گلستان، مثلاً وقتی به دوستش سرزنش می کند که:

به چه کار آیدت ز گل طبقی از گلستان من بیر ورقی
گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد
ارزش واقعی را برای دوام و بقا قایل است. ولی پای جاودانگی حیات که می رسد، بیانش نه علمی است و نه الهی؛ بلکه ادبی حرف می زند:

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هر گز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند

و یا:

دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

الَّذِي لَا يَمُوتُ»^۱ و «يُحْيِي وَ يُمِيتُ»^۲ را طالب است و تسلیم او می‌باشد. کاری نداریم که چنین انتظار و اعتقاد درست است و تحقق یافتنی، یا نادرست. مسلماً خواسته‌ای طبیعی است که در نهاد انسان ریشه دارد و تصنعی و تحمیلی نیست: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۳

همین قدر که پرده‌های گمراهی و چهره‌های دروغین محو گردیده و ظلمت فروزان معشوق والا تجلی کند، عشق آتشین شعله‌ور می‌گردد. همان‌طور که تمام اشتهاها و عشق‌ها و تحریکات انسان، صرف‌نظر از انحراف‌ها و افراط‌ها، بالاخره یک مصداق خارجی و منشأ درونی داشته، حد نهایی اعتدالی آن در جهت حفظ و کمال می‌باشد، این اشتیاق نیز نمی‌تواند بدون پایه فطری و هدف خارجی باشد.

مذهب یا بُعد زمانی انسان

شاید مقاله «حس دینی یا بعد چهارم روح انسان»^۴ را خوانده باشید. نویسنده دانشمند آن مقاله^۵ می‌گوید:

همان‌طور که در نهاد انسان سه حاسه طبیعی زیبایی، کنجکاوی و سودجویی وجود دارد که منشأ فعالیت‌های مختلف او گردیده، خلاق آثاری به نام‌های هنر، علم، صنعت و تجارت می‌باشد، یک حاسه دیگر نیز بر طبق مطالعات و اکتشافات اخیر روان‌شناسان بزرگ وجود دارد که عشق و احترام برای عظمت و قدس به طور مطلق است و جزئی از ساختمان ما می‌باشد. این همان حس مذهبی است که نامش را بُعد چهارم انسانی می‌گذارند. پس انسان طبیعتاً دوستدار و جوینده ارزش‌های عالی و پاک (سبحان) می‌باشد و از این راه به دنبال مذهب می‌رود.

از نظر دیگری این حس را که توجه آن نه به اشیاء است و نه به اشخاص و نه تعلق

۱. فرقان / ۵۸: ... آن زنده‌ای که نمی‌میرد....

۲. بقره / ۲۵۸ یا آل عمران / ۱۵۶ یا اعراف / ۱۵۸ یا توبه / ۱۱۶ یا یونس / ۵۶ یا مومنون / ۸۰ یا غافر / ۶۸ یا دخان / ۸ یا حدید / ۲: ... زنده می‌کند و می‌میراند....

۳. بقره / ۲۵۶: در دین هیچ اکراه (و اجباری) نیست....

۴. این مقاله که در مجله Réalité در سال ۱۹۵۸ به چاپ رسیده بود، ابتدا توسط آقای دکتر علی‌قلی بیانی ترجمه و در مجله «مکتب تشیع» درج گردید و سپس به‌طور جداگانه در سال ۱۳۴۶ توسط شرکت سهامی انتشار منتشر گردید.

به مکان و مافی‌المکان می‌گیرد، می‌توانیم همان بُعد زمانی شخصیت بدانیم. زیرا عظمت و قدس و آنچه ارزش‌های معنوی است، همان‌طور که در بخش اول دیدیم، تکیه بر زمان دارند؛ یعنی هر قدر در اثر رشد و تکامل، حساسیت شخص روی زمان توسعه پیدا کند، ادراک و علاقه‌اش نسبت به ارزش‌های برتر و جاویدان، زیادتر می‌گردد. از طرف دیگر دیدیم که مذهب در اساس و مقصد خود، از ابتدای پیدایش، پایه زمانی دارد و از همین نظر نسبت به زندگی عادی اختلاف و امتیاز پیدا کرده است. مردم وقتی می‌خواسته‌اند به عالم ماورایی حاضر و موجود برسند و دنیای برتر و بهتری را بیابند، رو به معابد می‌آورده‌اند.

کار مذهب در برابر برنامه‌های اشتغالات و تلذذهای زودگذر، زنده نگاه‌داشتن و بقا و ثبات قایل شدن برای گذشته‌هاست از یک طرف، و ترجیح دادن باقیات الصالحات و خدمات و خیرات بر خواسته‌های شخصی، با پیش‌آوردن آینده و جاوید شناختن حیات از طرف دیگر؛ یعنی انسان را در ظرف زمانی بی‌نهایت قراردادن. برای قطعیت و ارائه بهتر مطالب، دعوی فوق را در چند مورد اساسی تشریح بیشتری می‌نماییم.

تهمت کهنه پرستی

دینداران متهم به کهنه پرستی هستند. این اتهام هم بجا و وارد است هم غیر وارد. بنابراین ارزش دارد که روی آن تجزیه و تحلیل بشود. اتهام وارد است از این جهت که در بین متدینین و متولیان ادیان، گاهی تعصب‌های خشک و یک نوع چسبندگی به آنچه قدیمی است، وجود دارد و میل به توقف در گذشته و مقاومت با هرگونه تجدد و تغییر دیده می‌شود.

مذاهب خواه ناخواه، چون میراث گذشته هستند و محتوا و مقصد آنها در بدو پیدایش و در طی عمر خود ناگزیر در یک سلسله قالب‌هایی به لحاظ زمان تحریر، مراسم و تشریفات ارائه شده است و معرفی و اجرای احکام توأم با یک سلسله صورت‌ها و عادات و حالات بوده است که هیچ‌یک از آنها لازمه آن دین نیستند، بلکه در اثر معاصر بودن و تقارن و تصور مردم، حالت تقدس یافته یا به صورت شعائر در آمده‌اند؛ مانند:

- زبان لاتین برای انجیل و صلیب برای عیسوی‌ها،
- گنبد و کاشی کاری برای مساجد که یادگار معماری خاص دوران‌های معینی است،
- عبا و عمامه، کفش و لباس و طرز رفتاری که اولیای اولیه دین به تبعیت از رسوم زمان خود داشته‌اند و مانند مردم معاصر خود، اعم از مؤمن و کافر اختیار می‌کرده‌اند،
- سبک انشاء و آموزش و استدلال که علمای سابق برای تفهیم و تبلیغ دین اتخاذ نموده بودند... .

بدیهی است که قید به این گونه قالب‌ها و صورت‌ها، سدی در برابر رشد و تکامل بوده و قیافه مندرس و متحجری به مذهب می‌دهد و روی آن داغ باطل می‌زند. حالت پیرها را دارد که در گذشته زندگی می‌نمایند و نقشی در زمان حال نداشته و رو به مرگ هستند.

اما تمسک به اصول یک مذهب یا مسلک و پیروی از احکام آن، مادام که حقیقت و قائمیت آن آیین با بینش و سنجش صحیح برای شخص مسلم باشد، نه تنها پیروان آن را نباید کهنه پرست خواند، بلکه از جهت پای‌بندی به اصول و اراده و استحکامی که ابراز می‌دارند، باید مورد اعتماد و تحسین نیز قرار گیرند و امتیاز شمرده شود.

از جهت دیگر اتهام کهنه‌پرستی بجا و وارد نیست، بلکه افتخار و نشانه رشد محسوب می‌شود که مذاهب قرن‌ها قبل از آنکه موزه‌ها در دنیا درست شوند، در شهرها برای کاشفین، فداکاران و خدمت‌گزاران گذشته مجسمه بر پا نمایند و یادبود از وقایع تاریخی بزرگ منعقد سازند و به طور کلی هر ملتی به احیای سنن و آثار و افتخار باستانی پردازد و ببالد، مذهب در صدد حفظ و احترام مقدمات خود بوده، به گذشته نظر داشته و آن را حفظ می‌کرده است.

شاید اولین تاریخ مدون که در میان بشر ظاهر گردیده است، سرگذشت بنی‌اسرائیل و تورات باشد. قوام و بقای ملت‌ها و ملیت‌ها به این چیزهاست. خالی از هر گونه خرافه و پیرایه تکرار و تجلیل، در قالب و چهره‌ای که معرف و مؤید هدف اصیل و ارزنده‌ای باشد و از آن راه غایت مطلوب تأمین گردد، سنت‌گرایی نه تنها مردود نیست، بلکه ضروری و مفید می‌باشد و به لحاظ پیوند با گذشته و توسعه حیات در

زمان وسیع تر، نشانه رشد و شخصیت هم هست. به علاوه اگر قوانین ثابت و هدف ثابت در کار نباشد، نظام و حرکت تکامل وجود نخواهد داشت.

اسلام بیش از ادیان شرک و بیش از یهودیت، نگاه دارنده و احیاکننده سنن اصیل است. مراسم حج و خاطره ابراهیم، بنیانگذار اسلام، عمده ترین آنهاست:

«إِنَّ أَوَّلَ نَبِيٍّ وَضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَكَتْهُ مَبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ.

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»^۱

«وَ أَدْنَىٰ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»^۲

«ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»^۳

و عید فطر، دومین روز بزرگ اسلام، در پایان یک ماه روزه است که بسیار سفارش و تأکید شده است.

در تشیع بیش از سایر فرقه های اسلام توجه شایان به ایام و اماکن و اعمال و از این قبیل اجتماعات شده است که مسلماً یکی از عوامل اصلی اشاعه و ترویج آن، علی رغم دشمنی سرسخت خلفا، تهمت های مخالفین و خطا و خرافات معتقدین بوده است.

هر وقت که در حضرت عبدالعظیم (س)، قم یا حرم های دیگر زیارت های مخصوص را می خوانیم که ردیف وار به پیغمبران گذشته از آدم تا خاتم و سپس به ائمه و بزرگان دین سلام داده می شود، با چنین پیوند زمانی با گذشته و درود و تعظیم بدون نیاز و ریا به زیدگان انسانیت، در خود یک نوع احساس شخصیت می کنیم. البته شخصیت و فضیلتی که به مصداق:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»^۴

۱. آل عمران/ ۹۶ و ۹۷: نخستین خانه ای که برای مردم بنا شد، همان است که در مکه پربرکت است؛ خانه ای که جهانیان را سبب هدایت است.

در آنجاست آیات روشن، مقام ابراهیم و هر که بدان داخل شود، ایمن است... .

۲. حج/ ۲۷: و مردم را به حج فرا خوان تا پیاده و سوار بر شتران تکبیده از راه های دور نزد تو آیند.

۳. حج/ ۳۲: آری، کسانی که شعائر خدا را بزرگ می شمارند، کار آنها نشان پرهیزگاری دل هایشان است.

۴. اعراف/ ۴۳: ... سپاس خدایی که ما را بدین راه رهبری کرده و اگر ما را رهبری نکرده بود، راه خویش نمی یافتیم... .

به ما داده شده است، و این برتری را نسبت به کسانی که چنین جاها نمی‌روند و از منافع خود و مسائل زمان خود خارج هستند، پیدا کرده‌ایم. انگار که شخص با بال زمانی پرواز می‌کند و ساعتی از آلودگی‌های آن خارج می‌شود. سلام و صلوات بر آنها می‌فرستیم که ارتباط با خدای پدید آورنده زمان و مکان داشته‌اند:

«السَّلَامُ عَلَيَّ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ؛
السَّلَامُ عَلَيَّ نُوحِ نَبِيِّ اللَّهِ؛
السَّلَامُ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ؛
السَّلَامُ عَلَيَّ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ؛
السَّلَامُ عَلَيَّ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ؛
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؛
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ خَلْقِ اللَّهِ؛
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفِيَّ اللَّهِ»^۱

صبر و توکل

رشدِ زمانی شخصیت فقط در توجه به گذشته و تأثر از آینده نبوده، بلکه یک نوع مشارکت داشتن با گذشتگان و آیندگان است و همچنین گسترش دادن زندگی در دوران زمانی بیشتر. به عبارت دیگر؛ با برنامه عمل نمودن و حساب کردن روی زمان، جلوه دیگری از رشدِ زمانی شخصیتِ انسان دیده می‌شود.

حساب کردن روی زمان و گسترش زمانی زندگی؛ یعنی تحرک داشتن و تحمل مشکلاتِ حال، توأم با امیدواری به آینده. چنین حالت یا خصلتی در اصطلاح مذهبی و قرآن، اولی «صبر» و دومی «توکل» نامیده شده است. خصوصاً وقتی که امید به آینده

۱. از زیارت حضرت معصومه (س): سلام بر آدم ابوالبشر برگزیده خدا؛

سلام بر نوح پیغمبر خدا؛

سلام بر ابراهیم خلیل، دوست خاص خدا؛

سلام بر موسی بن عمران، سخن‌گوی خدا؛

سلام بر عیسی بن مریم، روح قدسی الهی؛

سلام بر تو ای رسول خدا (ای ختم پیغمبران خدا)؛

سلام بر تو ای بهترین خلق خدا؛

سلام بر تو ای برگزیده خدا.

تنها از جهت اتکاء به عمل شخصی نبوده، بلکه روی اعتماد مطلق به گردش و گذشت زمان و هدف خوب داشتن جهان باشد. جهانی که به دست گرداننده رحمن می‌گردد. در دنیا ملت‌هایی که در برابر پیشامدها و در راه هدف‌ها همیشه امیدوار بوده، مانند انگلیسی‌ها، شکست‌ها را با خونسردی تحمل کرده، مأیوس و منصرف نمی‌شده‌اند و زمان را به امداد خود می‌گرفته‌اند، موفق و دست آخر بر سایرین غالب بوده‌اند. همان طور که ناپلئون می‌گفت:

«انگلیسی‌ها در همه نبردها شکست می‌خورند جز آخری.»

بالعکس، ملت‌هایی که زیر فشار قرن‌ها استبداد، محکوم به اجرای خواسته‌های شخصی زورمندان خودخواه بوده، پیشرفت امور را تنها در جاهایی می‌دیده‌اند که زور حاکم برای رسیدن به مقاصد فوری و شخصی در کار بوده و هیچ‌گونه برنامه‌های اجتماعی دراز مدت به دست و به نفع عامه اجرا نمی‌شده و شعارشان طبعاً دو کلمه «فشار» و «فوریت» بوده است، چنین ملت‌هایی فاقد حیثیت و قوام و دوام بوده‌اند و به نام خود و برای خود هم هیچ افتخار و سعادت نمی‌کسب کرده‌اند.

صبر و توکل نصیب کسانی می‌شود که مالک خود و تا حدودی مطلع و مسلط بر زمان باشند. حدّ بالای این خصلت وقتی تحقق می‌یابد که شخص یک مقام مسلط‌تر از خود را، برای زمان بشناسد که چرخ جهان را در جهت خیر و کمال می‌گرداند و به مصداق:

«أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ»^۱

«إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ»^۲

معتقد به وجود و حضور چنین پشتیبان و ضامن نیکان پاک باشد و اگر خود را برای او و به سوی او می‌داند، این تحمل و توکل فوق‌العاده را می‌نماید. بنابراین بسیار طبیعی است که در ادیان به‌طور کلی، و در قرآن به‌حد و فور، تشویق به صبر و توکل شده باشد و مقیاس موفقیت را در ظرف زمانی بی‌نهایت وعده داده باشد.

۱. انبیاء/ ۱۰۵: ... به درستی که زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد.

۲. هود/ ۴۹: ... به درستی که سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است.

وقتی که قرآن ضمن اعلام همه‌گونه شداید و گرسنگی و از دست دادن اموال و نفوس، مژده پیروزی به صبرپیشگان می‌دهد:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ»^۱

و وعده را تا آنجا می‌رساند که می‌فرماید:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ»^۲

در حقیقت عمر مؤمنین و اثر وجودی آنها را تا آخرین سرحد زمان و دوران‌ها گسترش می‌دهد.

انتظار منجی و اعتقاد به آخرت

تحمّل و توکل علاوه بر مذهبی بودن، مسلماً یک ریشه فطری در انسان دارد. خوش‌بینی امروز و امیدواری ناخودآگاه به فردا، خلُق و خوی هر انسان سالم و محیط سالم است. به‌خصوص در جوان‌ها که زندگی و نظرشان به آینده بوده و در ضرب‌المثل گفته‌اند: آرزو بر جوانان عیب نیست.

اگر غیر از این می‌بود، آمار خودباخته‌ها و خودکشی‌ها صد برابر آنچه هست، می‌شد. هر کس با مختصر توجه و محاسبه و با تجزیه و تحلیل بی‌طرفانه درمی‌یابد که عوامل نامطلوب مخالف و موانع سر راه چه در زندگی خصوصی و چه در امور اجتماعی، به‌طور متوسط خیلی بیشتر از جهات مثبت و جریان‌های مطلوب است. به تعبیر دیگر، این حقیقت و عادت عکس‌العمل‌گریزی قبلی در برابر مشکلات واقعی و جلوه دیگری از تجهیز طبیعی انسان برای زنده ماندن فعال و زندگی کردن در زمان است.

حال در این مورد نیز ادیان از دیر زمانی پیش‌تازان امید و انتظار در مقیاس مکانی جهان بوده‌اند. کمتر ملت و مذهبی است که نزد آنها امید به پیروزی نهایی و انتظار

۱. بقره/ ۱۵۵: البته شما را به اندکی و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزماییم و شکیبایان را بشارت ده.

۲. آل‌عمران/ ۱۶۹: کشته شدگان در راه خدا را مرده مپندارید، بلکه در نزد پروردگارشان اطعام می‌شوند و ادامه حیات می‌دهند.

منجی کم و بیش جهانی به نحوی از انحاء وجود نداشته باشد. در اسلام در مقایسه با مذاهب زرتشت و یهود و مسیحیت، این وعده قاطعیت بیشتر دارد و تشیع با تصریح و تفصیل زیاده‌تر از فرقه‌های دیگر اسلام و به صورت مکرر، معتقد به مهدی موعود(ع) و منتظر ظهور کسی است که در صدها روایت و خبر به نقل از سنی و شیعه گفته‌اند:

«يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»^۱

عناوینی نیز که به موعود منتظر داده شده، از نظر بحث ما جالب است:

«قائم آخر الزمان»، «ولی عصر» و «صاحب الزمان»

و اتفاقاً می‌بینیم هر قدر دنیا جلو می‌رود و علی‌رغم ترقیات عجیب و سریعی که در علم و تمدن و تکنولوژی نصیص می‌شود و علی‌رغم تلاش‌های همه جانبه و وعده‌هایی که مکاتب مختلف داده‌اند، در برخورداری از عدالت و مساوات به‌طور دایم عقب می‌رود و روز به روز با وجود پیوندهای ارتباطی گسترده‌تر و پیچیده‌تر که ممالک در شتون مختلف مربوطه با هم دارند، محرومیت از عدالت و مساوات و تشنگی وصال آن بیش از پیش جنبه بین‌المللی یا جهانی پیدا می‌کند.

عدالت که شرط قبول شدن آن مساوات و قسط است، تأمین نمی‌گردد، مگر آنکه پرتو آن تمام زمین را پر کند. این همان وعده‌ای است که چهارده قرن قبل با یک روح جهان‌زیستی و زمان‌زیستی کامل اعلام گردیده است.

ما هنوز آن روز را درک نکرده‌ایم، ولی وعده آن از هم اکنون نگاهدارنده دلهاست و خواستنی‌ترین داروی دوران برای جسم و روان؛ یعنی بارقه امید و تازیانة تلاش و تقوا در روزگاری است که شرایط و عوامل مشهود، مردم دنیا را به یأس و وارفتگی و بی‌بندوباری سوق می‌دهد.

در زبور است که:

« وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِي

الصَّالِحُونَ. »^۲

۱. روایت: زمین را از عدل و داد پرمی‌سازد؛ همان‌طور که (پیش از آن) از ظلم و ستم پر شده بود (به کتاب «مهدی موعود» مراجعه شود).

۲. انبیاء/ ۱۰۵؛ و ما در زبور- پس از تورات- نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد.

در خود قرآن:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي
الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي
ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ
بِي شَيْئًا»^۱

اما در مورد مسئله آخرت و قیامت و عقیده‌ای که از مختصات ادیان و در عین حال از مشکل‌ترین مسائل پذیرفتنی برای بشر است، اتفاقاً ادیان هر قدر جلوتر آمده‌اند، با صراحت و قاطعیت بیشتر آن را اعلام کرده‌اند. سرآمد غیر قابل قیاس همه آیین‌ها اسلام است. در قرآن تقریباً یک ثلث آیات از قیامت و آخرت است، در چهره‌های مختلف تنذیر و توصیف و تفهیم و تنبیه.

چرا پذیرش قیامت برای بشر از هر چیز دیگر مشکل‌تر است؟ برای اینکه آثار آن هنوز محسوس و مشهود ما نگردیده و راجع به زمان بی‌نهایت دور می‌باشد. چرا با این حال پذیرفتنی و مسلم است؟ برای اینکه اعلام آن اعجاز است. حدّ اعلاّی رشدِ زمانی و نبوغ و دانایی در سطح فوق بشری لازم بوده است که برای واقعه بی‌نهایت دور، چنین حساسیت شدیدی حاصل و با چنان روشنی و تفصیل و اطمینان توصیف شده باشد. انگار ناظر دوران‌دیش در جریان و بلکه حاضر در واقعیت‌ها بوده است.

«وَسَارِعُوا إِلَى مَعْفَرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ
أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»^۲

وسعت مکانی و زمانی مدعا، اصلاً خارج از ابعاد بشری است.

۱. نور/ ۵۵: خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده که محققاً آنها را جانشین در زمین خواهد کرد، همچنان که قبل از ایشان را جایگزین نموده و (زندگی مطابق) دینی را که خود برایشان پسندیده، برای ایشان ممکن خواهد ساخت و وحشتشان را به ایمنی بدل خواهد کرد؛ (مشروط بر آنکه) مرا بپرستند و چیزی را با من شریک نسازند....

۲. آل عمران/ ۱۳۳: و بر یکدیگر پیشی بگیریید به سوی آموزش پروردگار و بهشتی که پهنای آن آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزگاران مهیا شده است.

رشد تدریجی شخصیتِ زمانی انسان، که در بخش اول یک مرحله آن را بحث کردیم و ابتدایش غیرت و عصبیت‌های نژادی یا بُعدِ طولی بود، پس از آن وارد قلمرو اخلاق و معنویات شده، بعد عرضی انسان‌دوستی را پیدا کرده، آن زندگی و دید هنوز در فاصله‌های شبه‌مکانی بود. اما ادیان با به میان آوردن آخرت که در فاصله زمانی بسیار دور است، وارد منطقه شبه‌زمان می‌شوند؛ مجدور مسافتی که نور در آن مدت طی می‌کند، منهای مجدور مسافتی که به نظر ما می‌رسد.

* * *

فصل چهارم

فهم قرآن از دریچه نسبیت

سنجش‌های مختلف زمان

قرآن آنجا که پای علم و عمل خدا در میان می‌آید، یا از حدوث قیامت و قضایای آخرت گفتگو می‌شود، غالباً به زبان نسبیت سخن می‌گوید.

تئوری نسبیت در خارج از ابعاد زمینی و اشتغالات زندگی نیز مورد استعمال پیدا می‌کند؛ آنجا که سرعت‌های نزدیک به سیر نور در کار باشد.

آیات صدر مقال را ملاحظه نمایید. مدت زمانی که در اندازه‌گیری ما پنجاه هزار سال به نظر یا به حساب می‌آید، برای عروج فرشتگان به سوی خدا یک روز محسوب می‌شود. قیامت که مردم آن را خیلی دور می‌بینند، خدا نزدیک می‌بیند. به‌علاوه خود قیامت و آخرت که در آینده بی‌نهایت دور باید برسد، واقعه‌ای است واقع شده.

در سوره‌های دیگر قرآن این اختلاف اندازه‌گیری زمان، به عوض یک روز، برابر پنجاه هزار سال؛ یک روز برابر هزار سال می‌شود و خوب می‌رساند که زمان در منطق قرآن؛ یک کمیّت مطلق که همه جایی و همیشگی باشد، نیست.

نسبی بودن زمان قرآنی در زمینه قیامت، فقط از نظر خدا نیست. بشر هم وقتی به آن روز و به آن حال می‌رسد و صاحب علم می‌شود، احساسش از زمان (یا ساعت اندازه‌گیریش) عوض می‌شود. عمر گذشته در نظرش چون روز و ماه و لحظه‌ای جلوه می‌کند:

« فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ

يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ^۱

« وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا.
يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا.»^۲

«وَيَوْمَ يُحْشِرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ»^۳

«وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ
كَأَنَّهُمْ يُؤْفَكُونَ.»

وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ
الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَكِنَّا كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۴

«كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحِيهَا»^۵

«قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ .
قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسئَلُ الْعَادِينَ»^۶

۱. احقاف / ۳۵: پس صبر کن همان طور که پیامبران اولوالعزم صبر کردند و (در طلب عذاب برای آنها) شتاب نکن که روزی که ببینید آنچه وعده داده می شوند، گویی که جز لحظه ای از روز درنگ نکرده اند....

۲. اسراء / ۵۱ و ۵۲: و می گویند: (آن وعده) چه وقت است؟ بگو: شاید نزدیک باشد. روزی که شما را بخواند، پس با ستایش او اجابت نمایید و پندارید که جز اندکی درنگ نکردید. ۳. یونس / ۴۵: و روزی که آنها را گرد آورد، که گویی جز لحظه ای از روز درنگ نکرده اند؛ با یکدیگر آشنا می شوند....

۴. روم / ۵۵ و ۵۶: و روزی که رستاخیز به پا شود، مجرمین سوگند می خورند که جز لحظه ای (در گور) درنگ نکرده اند؛ (قبلاً نیز) این گونه به دروغ برگردانده می شدند.

و کسانی که به آنها علم و ایمان داده شده بود، گفتند: محققاً تا روز رستاخیز در (حساب و) کتاب خدا درنگ کردید؛ پس این، روز رستاخیز است ولیکن شما نمی دانستید.

۵. نازعات / ۴۶: که گویی روزی که آن (رستاخیز) را ببینند، جز یک شامگاه یا چاشت (در گور) درنگ نکرده اند.

۶. مؤمنون / ۱۱۲ و ۱۱۳: گفت: به شما سال ها چه مدت در زمین درنگ کردید؟ گفتند: یک روز یا بخشی از روز را درنگ کردیم؛ از شمارشگران بپرس.

«يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا.
يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا.
نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا»^۱

در آنجایی هم که خدا به نقل قرآن می‌خواهد به‌عنوان نمونه و امتحان با میراندن یا در خواب کردن، قیامت را به بعضی از پیغمبران ارائه کند، مثل اینکه باز روی زمان بازی می‌شود. صد سال در حکم یک روز و کمتر جلوه می‌کند؛ زمان گم می‌شود و اندازه‌اش تار و مبهم می‌گردد؛ نمونه قیامت با کوتاه شدن زمان ارائه می‌گردد:

«أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ»^۲

«فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا.
ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا.
وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ...»

وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ أَرْزَادُوا تِسْعًا.
قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ...»^۳

۱. طه/ ۱۰۲ تا ۱۰۴: روزی که در صور دمیده شود و در چنین روزی مجرمین را کبودچشم‌گرد می‌آوریم. در حالی که آهسته به همدیگر می‌گویند: جز ده روز درنگ نکرديد. ما به آنچه می‌گویند، داناتریم؛ هنگامی که بهترین آنها از لحاظ خط‌مشی می‌گویند: جز یک روز درنگ نکرديد.

۲. بقره/ ۲۵۹: یا همچون کسی که بر دهی گذر کرد که ویران شده بود. گفت: خداوند این مردگان را از کجا زنده می‌کند؟ خداوند او را صد سال بمیراند؛ سپس او را زنده کرد. گفت: چه مدت در اینجا بودی؟ گفت یک روز یا بخشی از روز. گفت: بلکه صد سال است که در اینجا مانده‌ای... .

۳. کهف/ ۱۱، ۱۲، ۱۹، ۲۵ و ۲۶: پس چند سالی در آن غار آنها را به خواب فرو بردیم. سپس آنها را بیدار کردیم تا بدانیم که کدام‌یک از دو گروه، مدتی را که درنگ کرده‌اند، بهتر شمار می‌کنند. و این چنین بود که بیدارشان کردیم تا از یکدیگر بپرسند، یکی از آنها گفت: چه مدت آرمیدید؟ گفت: یک روز یا بخشی از روز... .

و در غار خود سیصد سال آرمیدند و نه سال هم بر آن افزودند.

بگو: خداوند داناتر است که چه مدت آرمیدند؛ غیب آسمان‌ها و زمین از آن اوست... .

ملامت قرآن نسبت به عجل بودن انسان

اما در این دنیا قرآن قبول دارد و بسیار هم روی این نکته، تکیه می کند که انسان به لحاظ بُعد زمانی، بسیار ناتوان و عجل است؛ نزدیک نگر است و دورخواهی نداشته و گناهانش از همین جا ناشی می شود. و دنیا در برابر آخرت، عاجله خوانده می شود:

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُون»^۱

«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ.

يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

كَلَّا بَلْ تُجِبُّونَ الْعَاجِلَةَ.

وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ»^۲

«بَلْ تُؤْخِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.

وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»^۳

«إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَرَائِهِمْ يَوْمًا ثَقِيلًا»^۴

«أَتَى أَمْرَ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»^۵

«وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»^۶

۱. انبیاء / ۳۷: انسان از شتاب خلق شده است؛ بزودی آیات خود را به شما نشان خواهم داد؛ پس (آنها را) به شتاب از من نخواهید.

۲. قیامت / ۵ و ۶، ۲۰ و ۲۱: بلکه انسان می خواهد پرده آینده را بشکافد (و از آنچه واقع خواهد شد، سر در بیاورد، که).

می پرسد: روز رستاخیز چه وقت خواهد بود.
نه چنین است (که می گویند و می پندارید)؛ بلکه دنیای زودگذر را دوست دارید.
و آخرت را رها می سازید.

۳. اعلی / ۱۶ و ۱۷: بلکه زندگی دنیوی را برمی گزینید.
و (در حالی که) آخرت بهتر و پاینده تر است.

۴. انسان (دهر) / ۲۷: اینان دنیای زورگذر را دوست می دارند و روز دشواری را به دنبال خود رها می سازند (و ندیده می گیرند).

۵. نحل / ۱: امر خداوند در رسید؛ پس (آن را) به شتاب از او نخواهید، منزّه است او و از هر چه شریک او می سازند برتر.

۶. اسراء / ۱۱: و انسان بدی را فرا می خواند در حالی که به دنبال خوبی است و انسان عجل است.

«وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْنَآ قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ»^۱

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا.
وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا»^۲

«وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ»^۳

«وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلِيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»^۴

«وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَبَدَّرَ الَّذِينَ لَا يُرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»^۵

آن گاه به عنوان عکس العمل و در برابر خصلت تعجیل، دستور صبر داده می شود:

۱. ص / ۱۶: و گفتند: ای پروردگار ما! (در دادن) نامه اعمال ما قبل از روز حساب، شتاب کن.

۲. اسراء / ۱۸ و ۱۹: هر کس که خواهان این دنیای زودگذر باشد، برای او در آن، در آنچه که بخواهیم و برای هر کس که بخواهیم، شتاب می ورزیم؛ سپس جهنم را برای او قرار می دهیم تا مذموم و مطرود بدان در افتد. و هر کس آخرت را بخواهد و در طلب آن کوشش شایسته نماید (در حالی که) مؤمن هم باشد، پس تلاش و کوشش آنها مشکور (و نتیجه بخش) خواهد بود.

۳. حج / ۴۷: و از تو با شتاب عذاب را می طلبند و (حال آنکه) خداوند هرگز وعده خود را خلاف نمی کند. و یک روز نزد پروردگار تو برابر با هزار سال است که شما می شمارید.

۴. عنکبوت / ۵۳: و از تو با شتاب عذاب را می طلبند و اگر زمان معینی مقرر نشده بود، عذاب بر آنها فرود می آمد و حتماً به طور ناگهانی بر آنها نازل شود و آنها بی خبر باشند.

۵. یونس / ۱۱: اگر خداوند در رساندن مردم به شر (به دلیل اعمالشان) تعجیل می نمود، به همان گونه که آنها در طلب خیر شتاب می ورزند؛ حتماً مرگ، آنان را در می ربود. پس ما کسانی را که به دیدار ما امید ندارند، در سرکشی خودشان کور و سرگردان رها می سازیم.

«فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا»^۱

«قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۲

در آمیختگی زمان‌ها

شاهد دیگر بر این مطلب و تأیید اینکه آیات قرآن در زمینه قیامت را باید با توجه به نظریه نسبیّت دریافت نمود، طرز بیان مطالب و صیغه و زمانی است که قرآن به لحاظ ابعاد و احوال مربوط به خبرهای قیامت و آخرت به کار می‌برد. این طرز بیان عجیب و جالب است که شاید در نوشته‌ها و گفته‌های معمول بی‌نظیر باشد و در خود قرآن نیز تنها در مورد قیامت و پاره‌ای اعمال منسوب به خدا استعمال گردیده است. در مرحله اول، چون قیامت پدیده هنوز نیامده‌ای است و در آینده خیلی دور انتظار آن می‌رود، کاملاً طبیعی است که به صیغه مضارع از آن صحبت شود، از جمله در آیات ذیل:

«يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًّا .
وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِثًا .
لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ ...»^۳

«قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»^۴

«إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا»^۵

۱. مریم/ ۸۴: پس تو بر آنان شتاب مکن، جز این نیست که ما (روزهایشان را) برای آنها می‌شماریم به شمارشی دقیق.

۲. اعراف/ ۱۲۸: موسی به قوم خود گفت: از خدا مدد جویید و صبر، پیشه سازید که زمین از آن خداست، به هر کس از بندگانش که بخواهد آن را به میراث می‌دهد و سرانجام نیک از آن تقوا پیشگان است.

۳. مریم/ ۸۵ تا ۸۷: روزی که تقوای پیشگان را به سوی (خداوند) رحمن پیشتازان گرد می‌آوریم. و مجرمین را تشنه کام به سوی جهنم می‌رانیم.

مالک شفاعت نیستند...

۴. یس/ ۷۹: بگو: آنها را کسی زنده می‌کند که بار اول آنها را ایجاد کرد و او به هر آفرینشی داناست.

۵. انسان (دهر)/ ۵: به درستی که نیکان از جام‌هایی می‌نوشند آمیخته به کافور.

«يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ
الرَّحْمَنُ...»^۱

«يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا.»^۲

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ
لَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا.»^۳

«فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَي هَؤُلَاءِ شَهِيدًا.
يَوْمَئِذٍ يَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَوْا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْآرْضُ وَ
لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا.»^۴

«يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ
حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارِي وَ مَا هُمْ بِسُكَارِي وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ
شَدِيدٌ.»^۵

در مرحله دوم، در بعضی آیات شاید از نظر حتمی خواندن قضیه و قاطعیت دادن
به خبر، مطلب به صیغه حال و به صورت مبتدا و خبر ادا می شود؛ مثلاً:

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ.»

فِي جَنَّاتٍ وَ عِوَانٍ.»^۶

۱. نباء / ۳۸: روزی که روح و فرشتگان به صف قیام می کنند، سخن نمی گویند مگر آنکه (خداوند) رحمن
به او اذن داده باشد...

۲. نباء / ۱۸: روزی که در صور دمیده شود، پس گروه گروه بیاید.

۳. مریم / ۶۰: به جز آن کس که توبه کرد و ایمان آورد و کارهای شایسته کرد، پس ایشان به بهشت داخل
می شوند و چیزی از (پاداش) آنها نکاهند.

۴. نساء / ۴۱ و ۴۲: پس چگونه خواهد بود (حال ایشان) روزی که از هر امتی گواهی بیاوریم و ترا بر اینان
گواه آوریم.

در چنین روزی کسانی که کفر ورزیدند و بر رسول عصیان نمودند، آرزو کنند که (ای کاش) با زمین
یکسان گردند و سخنی را از خداوند پنهان نمی دارند.

۵. حج / ۲: روزی که آن را ببینید، هر شیر دهنده ای شیرخواره اش را از یاد ببرد و هر بارداری بار خود را بر
زمین گذارد و مردم را ببینی که چون مستان (گیج و منگ) هستند؛ درحالی که مست نیستند، بلکه عذاب
خداوند شدید است.

۶. دخان / ۵۱ و ۵۲: به درستی که تقوا پیشگان در جایگاه امنی هستند.
در باغها و چشمه سارها.

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ»^۱

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ»^۲

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ»^۳

در مرحله سوم و آنچه انتظارش نیست، اینکه در بسیاری از آیات اصلاً از قیامت و آخرت به صیغه ماضی، یعنی به صورت واقعه رخ داده و داستان گذشته یاد می‌شود: «وَ نَادِي أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبُّنَا حَقًّا...»^۴

«وَ نَادِي أَصْحَابُ الْأَعْرَابِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ...»^۵

«وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»^۶

«إِنِّي حَزِنْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ»^۷

۱. مطفین / ۲۲: به راستی که نیکان در نعمتند.

۲. بروج / ۱۱: به راستی کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، برای ایشان باغ‌هایی است که از فرو دست آنها نهرها جاری است، چنان بهره‌مندی کامیابی بزرگی است.

۳. یسین / ۶: به راستی کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیدند و مشرکین در آتش جهنم هستند و همیشه در آنجا خواهند بود، ایشان بدترین خلائقند.

۴. اعراف / ۴۴: و اهل بهشت اهل جهنم را آواز دهند که ما به حقیقت یافتیم آنچه را که پروردگاران وعده داده بود....

۵. اعراف / ۴۸: و ساکنان اعراف مردانی را که به سیمایشان می‌شناسند، آواز دهند... .

۶. زمر / ۶۸: و در صور دمیده شود. پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است بی‌هوش می‌شوند، جز آنها که او بخواهد. سپس بار دیگر در آن (صور) دمیده می‌شود، پس به ناگهان ایشان از جای برخاسته و می‌نگرند.

۷. مؤمنون / ۱۱۱: امروز آنها را به خاطر اینکه صبر کردند پاداش دادم، به راستی که ایشان نجات یافتگانند.

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُفُّوا عَلٰی رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلٰی وَ رَبَّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ»^۱

انگار که نزد خدا ماضی و مضارع و حال به لحاظ قیامت یکسان است. حتی دیده می‌شود که به‌طور خیلی عادی و سهل و در چند آیه متوالی، هر سه این زمان‌ها به کار برده شده است.

«وَنُفِخَ (ماضی) فِی الصُّورِ فَاِذَا هُمْ مِنَ الْاَجْدَاثِ اِلٰی رَبِّهِمْ يَنْسِلُوْنَ (مضارع).

قَالُوا (ماضی) یَا وَّیْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا (ماضی) مِنْ مَّرْقَدِنَا (ماضی)...»^۲

«اِنْ كَانَتْ اِلَّا صٰیِحَةً وَّاحِدَةً (حال) فَاِذَا هُمْ جَمِیْعٌ لَدٰیْنَا مُخْضَرُوْنَ»^۳

«فَالیَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَیْئًا وَّ لَا تُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ»^۴

«اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِی مَقَامٍ اَمِیْنٍ.

فِی جَنَّاتٍ وَّ عِیُوْنٍ (حال).

یَلْبَسُوْنَ (مضارع) مِنْ سُنْدُسٍ وَّ اِسْتَبْرَقٍ مُّتَقَابِلِیْنَ.

كَذٰلِكَ وَّ زَوْجَانَهُمْ (ماضی) بِحُورٍ عِیْنٍ.

یَدْعُوْنَ (مضارع) فِیْهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ اَمِیْنٍ»^۵

۱. انعام / ۳۰: و اگر ببینی زمانی که در پیشگاه پروردگارشان آنها را نگاه دارند؛ (خداوند) گوید: آیا این (مقام و وعده) حق نیست؟ گویند: بله و سوگند به پروردگارمان (که حق است). (خداوند) گوید: پس عذاب را بچشید به دلیل آنچه بدانها کفر می‌ورزیدید.

۲. یس / ۵۱ الی ۵۲: و در صور دمیده می‌شود (گذشته)؛ پس ایشان بشتاب از گورها به سوی پروردگارشان روان شوند (آینده).

گفتند (گذشته): وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت (گذشته)؟...

۳. یس / ۵۳: نبود جز یک صیحه (حال)؛ پس ایشان همگی در نزد ما حاضرند (حال).

۴. یس / ۵۴: پس امروز به هیچ کس ستم نمی‌شود و جز آنچه می‌کردید، جزا داده نمی‌شوید.

۵. دخان / ۵۱ تا ۵۵: به‌درستی که تقوا پیشگان در جایگاه امنی هستند.

در باغ‌ها و چشمه سارهایی (حال).

لباس‌هایی از سندس و استبرق می‌پوشند (آینده) و رو به‌روی هم هستند.

همچنین سیاه چشمان سپیدگون را همسرشان کردیم (گذشته).

در آنجا با ایمنی هر میوه‌ای را می‌طلبند (آینده).

«وَيَوْمَ يُعْرَضُ الْمَاضِعُ (مضارع) الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَي النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا (ماضي) بَلَىٰ وَ رَبَّنَا قَالَ (ماضي) فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ»^۱

در سوره ص / ۵۴ تا ۶۴: حال و مضارع و ماضی. همچنین:
«يَوْمَ يَجْمَعُ (مضارع) اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ (مضارع) ماذا أُجِبْتُمْ قَالُوا (ماضي) لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ»^۲

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (حال).
أَدْخُلُوها بِسَلَامٍ آمِنِينَ
وَ نَزَعْنَا (ماضي) مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَي سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ.
لَا يَمْسُهُمْ (مضارع) فِيهَا نَصَبٌ وَ مَا هُمْ مِنْهَا (حال) بِمُخْرَجِينَ»^۳

همچنین: نحل / ۱۶ تا ۳۱ و صافات / ۶۰ تا ۷۱ و زمر / ۶۷ تا ۷۵ و مؤمن / ۵۰ تا ۵۵.
و در سوره عنکبوت:

«يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»^۴

طبیعی است که چنین باشد، پس و پیشی زمان برای کسی که موجد آن است از بین رفته و زمان‌ها و جریان‌ها و وقایع حالت یکسان دارند و به لحاظ موقع و جریان، مثل این است که دفعتاً صورت گرفته و امر واحدی باشند.

۱. احقاف / ۳۴: و روزی کسانی را که کفر ورزیدند بر آتش عرضه کنند (آینده): آیا این حق نیست؟ گفتند (گذشته): (بله و سوگند به پروردگارمان (که حق است). گفت (گذشته): پس بچشید عذاب را به دلیل آنچه بدان‌ها کفر می‌ورزیدند.

۲. مائده / ۱۰۹: روزی که خداوند همه پیامبران را گرد آورد (آینده)؛ پس پرسد (آینده): (دعوت شما را چگونه پاسخ دادند؟ گفتند (گذشته): ما را بدان هیچ دانشی نیست که تنها تو دانا به غیب هستی.

۳. حجر / ۴۵ الی ۴۸: تقوا پیشگان در باغ‌ها و چشمه‌سارهایی هستند (حال).
به سلامت و ایمنی در آنها داخل شوید.

و هر کینه‌ای را از سینه‌هایشان برکنیدیم (گذشته)؛ (در حالی که) برادرانه بر تخت‌ها رو بروی یکدیگرند.
نه رنجی به آنها می‌رسد (آینده) و نه از آن (مقام) بیرون شوندگانند (حال)

۴. عنکبوت / ۵۴: از تو عذاب را با شتاب می‌طلبند و (حال آنکه) محققاً جهنم در برگیرنده کافران است.

تعبیر و توضیح را می‌توان از خود قرآن نیز دریافت نمود:

«بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةُ أَذْهَبِي وَ أَمْرٌ.

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ (ماضی).

يَوْمَ يُسْحَبُونَ (مضارع) فِي النَّارِ عَلَيَّ وَ جُوهِهِمْ ذُوقُوا (حال) مَسَّ سَقَرٍ.

إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ.

وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَّمَحٍ بِالْبَصْرِ.»^۱

خلقت به روی اندازه و اجل و قرار می‌باشد، ولی طرز کار خدا چون چشم به هم زدنی، یک دفعه است. کما آنکه در جای دیگر، قرآن آفرینش و برانگیخته شدن

انسان را هم «نفس واحده» اعلام می‌فرماید:

«مَا خَلَقْكُمْ وَ لَا بَعَثْكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ.»^۲

«الْمَ تَرَى أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ

الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...»^۳

واقعه‌ای به سوی مقصد مشخص و یا برنامه‌ای ثبت شده

صفت یا اصطلاح «واقعه» برای قیامت، غیر از آیات صدرمقال، مکرر در قرآن آمده است. همچنین برای بلاها و جریان‌هایی که در گذشته بر سر اقوام گنهکار و فاسد می‌رسیده است؛ از جمله در آیات ذیل:

«إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ.

لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ»^۴

۱. قمر/ ۴۶ تا ۵۰: بلکه موعده‌شان رستاخیز است و رستاخیز سخت تر و تلخ تر است.

به راستی که مجرمین در گمراهی و جنونند (گذشته).

روزی که بر چهره‌هاشان آنها را در جهنم کشند (آینده) که: بچشید (حال) تماس جهنم را.

به راستی که ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم؛

و نیست امر ما، مگر یکی، همانند چشم برهم زدنی.

۲. لقمان/ ۲۸: آفرینش و برانگیختن همه شما نیست مگر مانند (آفرینش و برانگیختن) یک تن؛ به راستی که خداوند بسیار شنوا و بیناست.

۳. لقمان/ ۲۹: آیا ندیده‌ای که خداوند شب را به روز در می‌برد و روز را در شب در می‌برد و آفتاب و ماه را رام (خدمت به) خود ساخت؛ که هر یک تا زمانی معین در حرکت است.

۴. واقعه/ ۱ و ۲: هنگامی که (آن) واقعه رخ دهد.

که در واقع شدنش هیچ دروغی نیست.

«إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ»

مَالَهُ مِنْ دَافِعٍ»^۱

«أَنْتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ الْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ»^۲

«وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ
النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ»^۳

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ.
وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً.
فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ»^۴

«تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ...»^۵

«وَ إِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ»^۶

«إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ»^۷

اصطلاح واقعه یا حادثه همان است که آقای طلوعی در ترجمه کتاب برتراند راسل به کار می‌برد و از قول اینشتین می‌گوید که: اصلاً نقطه و جسم و ماده با منظره ثابت

۱. طور/ ۷ و ۸: به راستی که عذاب پروردگارت حتماً واقع شدنی است.

هیچ دفع کننده‌ای برای آن نیست.

۲. یونس / ۵۱: آیا پس از اینکه (عذاب) واقع شد، بدان ایمان می‌آورید؟ همین دم، و (حال آنکه) آن را به شتاب می‌خواستید.

۳. نمل / ۸۲: و چون قول (من به واقع شدن قیامت) بر آنها واقع گشت، جنبنده‌ای از زمین خارج ساختیم که با آنها سخن می‌گوید؛ به راستی که مردم به آیات ما یقین نمی‌آوردند.

۴. حاقه / ۱۳ تا ۱۵: پس چون یکبار در صور دمیده شود.

و زمین و کوه‌ها را بگیرند و یک بار درهم کوبند،

پس در چنین روزی آن واقعه رخ داده است.

۵. شوری / ۲۲: ستمگران را ببینی که از آنچه (کسب) کرده‌اند هراسانند و (حال آنکه) به سزای اعمال خود گرفتار هستند...

۶. ذاریات / ۶: و براستی که جزا واقع شده است.

۷. مرسلات / ۷: جز این نیست که به آنچه وعده داده می‌شوید، واقع شده است...

و حالت را کد در جهان وجود ندارد؛ آنچه هست «توالی وقایع» است که ما در هر لحظه از زمان شاهد یکی از مراحل آن هستیم. ولی اگر حوادث و وقایع مانند صاعقه و جرقه مخلوق نور باشد، خود نور ناظر و حاضر بر سراسر آن جریان است.^۱

در آیات فوق و نظایر فراوان آنها نیز از قیامت موعود و از عذاب جهنم به عنوان وقایع یاد می‌شود که برای ما پس از شهود و رؤیتمان که غالباً ناگهانی و غیر منتظره است، حالت وقوع پیدا می‌کند. در حالی که به خودی خود یا برای خدا پدیده‌ای است «واقع»، یعنی وقوع یافته. مثل بلاهای مربوط به امم گذشته که بیشتر در سوره اعراف آمده و به پیغمبر آن قوم گفته می‌شود که بلا، یا امر خدا فرستاده شده و عن‌قریب بر سر فرعون و قوم او واقع می‌شود؛ یا آنکه واقع شده است و قوم باید منتظرش باشند:

«قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَتَجَادِ لَوْلِي فِي أَسْمَاءِ
سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِلَيَّ
مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ»^۲

عیناً مثل اینکه اداره هواشناسی بگوید: مرکز فشار ضعیفی روی مدیترانه تشکیل شده، از راه ترکیه به طرف ایران در حرکت است و پس فردا هوای نواحی شمال‌غربی و دامنه‌های البرز بارانی خواهد شد.

اداره هواشناسی به لحاظ ما که حاضر و ناظر در تهران هستیم، غیب‌گویی می‌کند. ولی برای مؤسسه‌ای که از تشکیل و تحرک آثار جوی باخیراست، پدیده موجد جبهه بارانی، امر واقع شده‌ای است که او از طریق دستگاه‌های اندازه‌گیری پراکنده در مناطق مختلف زمین آگاه به جریان امر است و علم دارد؛ ولی ما خبرش را شنیده و باید انتظارش را بکشیم.

۱. صفحه ۳ کتاب برتراند راسل:

واحد ماده به صورت یک سری وقایع، یا زنجیری از وقایع در می‌آیند و هر تکه ممتد در زمان را قاعدتاً می‌توان مشکل از به اصطلاح...

(بدیهی است که این نظریه بیشتر از درهم آمیختگی زمان و مکان در یک مفهوم «جایگاه» نتیجه شده است).
۲. اعراف / ۷۱: (هود) گفت: محققاً عذاب و غضبی از جانب پروردگارتان بر شما وقوع یافت. آیا درباره نام‌هایی که شما و پدرانتان بر ساخته‌اید و خداوند هیچ دلیلی بر آنها نازل نکرده است با من مجادله می‌کنید؟ منتظر باشید که من هم با شما انتظار می‌کشم.

به نظر می‌آید واقعه قیامت هم در تعبیرهای قرآن امر مشابهی باشد که از «نقطه نظر» خدا تماماً وقوع یافته است و برای ما وعده‌ای است برای آینده و واقع شونده. اتفاقاً در دو سوره ذاریات و مرسلات که سلسله آیات ابتدای سوره منتهی به اعلام خبر «وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ»^۱ یا «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ»^۲ می‌شود، قسم‌های مقدمه که به اعتبار یا به تشابه با آنها این خبر باور نکردنی برای کفار اعلام می‌گردد، روی پدیده‌های جوئی رفته است. پدیده‌های جوئی و مراحل مختلف بادهایی که منتهی به انقلاب‌های شدید طولانی می‌شوند.

در سوره انعام (آیه ۱۳۴) به جای «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ»، «إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَأْتٍ...»^۳ آمده است. قیامت پدیده‌ای است وقوع یافته و آینده به سوی ما. در سوره طه «ساعت» آینده است، ولی خدا می‌تواند آن را مخفی نگاه دارد، تا پاداش مساعی داده شود: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُحْزِي كُلَّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى»^۴

«... إِنَّا أَعْتَدْنَا لِظَالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِنَّ سُرَادِقُهَا...»^۵

آماده کردن جهنم و وجود داشتن آن.

در آیات مفصل و متنوع دیگری، تحول قیامت تشبیه به تغییر فصل زمستان به بهار، توأم با ریزش باران و سر از زمین درآوردن گیاهان و به جنب و جوش افتادن درختان می‌شود.

اما قرآن در عین اینکه از دیدگاه خدا، جریان‌های دنیا را در منطق نسیبت و پدیده‌های واقع شده و مشهود و معلوم در نزد او «يَوْمَ مَشْهُودٌ»^۶ و «وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا»^۷ می‌داند، وقتی نوبت به ما می‌رسد که درک وقایع و حقایق را بنماییم، و جهان را به صورت یک مجموعه در حال جریان و دگرگونی مستمر معرفی می‌نماید

۱. ذاریات/ ۶: و روز جزا آمدنی است.

۲. مرسلات/ ۷: که آنچه به شما وعده داده شود، واقع خواهد شد.

۳. انعام/ ۱۳۴: هر چه به شما وعده داده‌اند، خواهد آمد.

۴. طه / ۱۵: محققاً قیامت آمدنی است؛ می‌خواهم آن را پنهان دارم تا هر کس بدانچه می‌کوشد، سزا ببیند.

۵. کهف / ۲۹: ... ما برای ستمگران آتشی مهیا کرده‌ایم که لهیب پرده‌های آن ایشان را در میان گیرد ...

۶. هود/ ۱۰۳: ... روزی مشهود.

۷. نساء/ ۴۷ یا احزاب/ ۳۷: ... و امر خداوند انجام شده است.

که در جهت اجل یا سرنوشت معین شده، با نام و نشان قبلی «اجل مُسمی»^۱ و با صبر و حوصله خدایی در طی مراحل تکاملی (بی‌نهایت طولانی به لحاظ ما) از صفر یا عدم تا دامنه بی‌نهایت پیش می‌رود. علاوه بر آن مسیر جریان نیز در نزد خدا تحریر یافته (مکتوب) است؛ یا به تعبیری تنظیم و ترسیم شده است:

«ما خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى...»^۲

«يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ
كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ...»^۳

(در سوره‌های: رعد/۲ و زمر/۷ هم، مضامین مشابهی آمده است.)

«مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۴

«وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّؤَجَّلًا»^۵

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ»^۶

(مضامین مشابه در سوره روم آیه ۶ است.)

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا
جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ»^۷

(مضامین مشابه در سوره‌های: نحل/۶۲، اعراف/۳۲ و هود/۱۰۶ هم آمده است.)

۱. بقره/۲۸۲: یا هود/۳ یا ابراهیم/۱۰ یا ... : ... تا آنگاه که مقرر است...

۲. احقاف/۳: ما آسمانها و زمین و آنچه که در بین آنهاست نیافریدیم مگر به حق و برای مدتی معین...

۳. فاطر/۱۳: شب را به روز در می‌برد و روز را به شب در می‌برد و آفتاب و ماه را رام کرد (که هر کدام تا مدتی معین در حرکتند. این است خداوند، پروردگار شما که پادشاهی از آن اوست...

۴. عنکبوت/۵: هر کس که به دیدار خداوند امید می‌داشت، پس اجل خداوند حتماً آمدنی است و او بسیار شنوا و داناست.

۵. آل عمران/۱۴۵: و هیچ کس نمی‌میرد مگر به اذن خداوند؛ (که آن هم) مکتوبی مدت‌دار است...

۶. انعام/۲: او کسی است که شما را از گل بیافرید؛ سپس مدتی مقرر کرد و مدت معین نزد اوست...

۷. یونس/۴۹: بگو: من مالک هیچ سود و زبانی برای خود نیستم مگر آنچه خدا بخواهد. برای هر امتی اجلی است (که) هنگامی که اجلشان فرا رسد، نه لحظه‌ای تأخیر کنند و نه لحظه‌ای پیش افتند.

«وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لُتْفُسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَٰئِهِمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا.»^۱

«وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ...»^۲

«... وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَارَيْبَ فِيهِ...»^۳

این جریان پیش رونده قیامت به سوی خدا و به مقصد رسنده برای ما حالت ناگهانی و آنی خواهد داشت. در جاهای دیگر تشبیه به رسیدن کشتی به لنگرگاه می شود:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَعْتَةً»^۴

«وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»^۵

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا»^۶

جای دیگری که قیامت و آخرت، هم حالت حاضر را دارد و هم آینده، در آیات

۱۰۳ تا ۱۰۵ سوره هود است:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ

۱. اسراء / ۴ و ۵: و در کتاب بر فرزندان اسرائیل مقرر کردیم و (اعلام نمودیم) که دوبار در زمین فساد خواهید کرد و سرکشی خواهید نمود؛ سرکشی ای بزرگ.

و چون موعد نخستین آن دو بیاید، بندگان جنگاور خویش را بر شما برانگیزیم که حتی درون خانه‌ها را جستجو کنند؛ و این وعده‌ای انجام یافتنی است.

۲. یونس / ۱۱: و اگر خداوند در رساندن شر به مردم شتاب می‌نمود، با همان شتابی که آنها در طلب خیر برای خود هستند، حتماً مدت آنان سرآمده بود....

۳. اسراء / ۹۹: و برای آنها مدتی معین نمود که در آن تردیدی نیست....

۴. اعراف / ۱۸۷: از تو درباره رستاخیز می‌پرسند که لنگر انداختن آن چه زمانی است. بگو جز این نیست که علم آن نزد پروردگار من است؛ از وقت آن کسی پرده بر نمی‌دارد (و آن را آشکار نمی‌سازد) مگر او؛ (رستاخیز) در آسمان‌ها و زمین سنگین شده است؛ جز ناگهانی بر شما نیاید...

۵. ابراهیم / ۱۰: ... و (عمر) شما را تا مدتی معین به تأخیر اندازد...

۶. نازعات / ۴۲: از تو درباره رستاخیز می‌پرسند که لنگر انداختن آن چه زمانی است.

وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ.
 وَ مَأْتُوْا حَرْهٖ اِلَّا لِاَجَلٍ مَّعْدُوْدٍ.
 يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُنَّ نَفْسًا اِلَّا بِاِذْنِهٖ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيْدٌ»^۱

با آنکه قرآن می‌فرماید:

«ما خَلَقْكُمْ وَ لَا بَعَثْكُمْ اِلَّا كَنَفْسٍ وَّاحِدَةٍ»^۲

خودِ خلقت انسان را به صورت جریانِ تدریجی و تحوّل و تکاملِ بس طولانی معرفی می‌نماید:

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْاِنْسَانِ مِنْ طِينٍ.
 ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَّاءٍ مَهِيْنٍ.
 ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيْهِ مِنْ رُوْحِهٖ وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْاَبْصَارَ وَ الْاَفْئِدَةَ قَلِيْلًا مَّا تَشْكُرُوْنَ»^۳

«قَالَ فَمَنْ رَّبُّكُمْ يَا مُوسَى.»

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۴

۱. هود/ ۱۰۳ تا ۱۰۵: و در آن برای کسی که از عذاب آخرت ترسید، نشانه‌ای است. آن روزی است که مردم برای آن روز گرد آورده می‌شوند و آن روزی است مشهود.

و آن را جز تا مدتی شمرده شده به تأخیر نمی‌اندازیم.

روزی که بیاید (در حالی که) هیچ کس سخن نگوید مگر به اذن او؛ پس (بعضی) از ایشان بدبخت و (بعضی دیگر) نیکبخت هستند.

۲. لقمان/ ۲۸: آفرینش و برانگیختن همه شما نیست مگر مانند (آفرینش و برانگیختن) یک تن.

۳. سجده/ ۷ تا ۹: آنکه هر چه را آفرید، نیکو و زیبا ساخت و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد.

سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب پست قرار داد.

سپس او را تسویه کرد و از روح خویش در او دمید و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد؛ چه کم (از آنها) استفاده می‌کنید!

۴. طه ۴۹ و ۵۰: گفت: پس چه کسی پروردگار شماست ای موسی؟

گفت: پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیز را به آن ارزانی کرده، سپس آن را هدایت نمود.

علم خدا

بدیهی است که خالق زمین و آسمان و مدیر مدبر کائنات، عقلاً و نقلاً، بینای بر همه جا و دانای بر همه چیز است؛ اما در این مورد هم، توضیحات و طرز بیان قرآن در باره علم خدا، می‌تواند کاشف حقایقی باشد.

در بُعد مکانی مسئله، یعنی اعلام علم خدا به آنچه معاصر عمر و عمل ماست، قرآن به آنچه آشکارا انجام می‌دهیم و آنچه مخفی می‌سازیم اشاره می‌نماید و شعاع آگاهی خدا را تا اعماق خشکی‌ها و دریاها و در تاریک‌ترین زوایا سراغ می‌دهد:

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ»^۱

«رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَ مَا نُعْلِنُ وَ مَا يَخْفَى عَلَيَّ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ»^۲

«يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»^۳

(همچنین در سوره‌های: رعد/ ۴۱، توبه/ ۷۹، عنکبوت/ ۹، انعام/ ۵۱، بقره/ ۱۰۴ و نمل/ ۷۶ و ۷۷ مضامین مشابهی وجود دارد.)

اما مطلب به اینجا ختم نمی‌شود؛ بلکه قرآن روی علم خدا نسبت به گذشته و آینده پافشاری می‌نماید:

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ»^۴

و غالباً این علم از گذشته و به آینده و آخرت، علم به «غیب» است که جایی به عنوان

۱. نحل/ ۱۹: و خداوند می‌داند آنچه را که نهان می‌کنید و آنچه را که آشکار می‌سازید.

۲. ابراهیم/ ۳۸: ای پروردگار ما! به راستی که تو می‌دانی آنچه را که پنهان می‌سازیم و آنچه را که آشکار می‌کنیم و هیچ چیز در زمین و آسمان بر خداوند پوشیده نمی‌ماند.

۳. لقمان/ ۱۶: ای پسرکم! به راستی اگر عمل، هم‌وزن دانه‌ای خردل باشد که (آن دانه) در صخره‌ای یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد، خداوند آن را (به حساب) بیاورد؛ به راستی که خداوند بسیار باریک بین و با خبر است.

۴. بقره/ ۲۵۵ آیه الکرسی یا طه/ ۱۱۰ یا انبیاء/ ۲۸: ... می‌داند آنچه را که پیش روی آنهاست و آنچه را که پشت سرشان است ...

«کتاب» برای آن در «نزد خدا» ذکر می‌شود؛ مثل اینکه آنچه گذشته است و آنچه می‌آید، وقایعی است مکتوب یا ثبت و ترسیم شده روشن، در کتابی که نزد خداست. دیگر اینکه تصریح به علم به زمان (ساعت) می‌شود که گسترده به همه جهان و مترادف قدرت است و دامنه آن تا قیامت کشیده می‌شود؛ مثل اینکه علم به غیب، همان علم و احاطه به علم زمان و مکان باشد:

«قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ.»

قَالَ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي.^۱

«وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصَرِ
أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»^۲

«قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ
أَيَّانَ يُبْعَثُونَ.»

بَلِ ادَّارِكُ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ^۳

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ
أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ.»^۴

«إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا
تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ»^۵

۱. طه / ۵۱ و ۵۲: فرعون گفت: پس حالا (قوام) قرون گذشته چگونه است؟ (موسی) گفت: علم آن نزد پروردگار من است در کتابی (که) پروردگار من نه خطا می‌کند و نه فراموش.
۲. نحل / ۷۷: از آن خداوند است غیب آسمان‌ها و زمین و امر قیامت نیست مگر چشم‌برهم‌زدنی یا نزدیک‌تر (از آن)، به‌راستی که خداوند بر هر کاری تواناست.
۳. نمل / ۶۵ و ۶۶: بگو: هیچ‌کس در آسمان‌ها و زمین غیب نمی‌داند مگر خداوند؛ و نیز نمی‌دانند چه وقت برانگیخته می‌شوند.
۴. بلکه علم آنها در آخرت این معنا را در خواهد یافت...
۵. سجده / ۵: امر را از آسمان به سوی زمین تدبیر می‌کند؛ سپس به سوی او بالا می‌رود در روزی که مقدار آن (مساوی با) هزار سال است که شما می‌شمارید.
۵. فصلت / ۴۷: علم به روز رستاخیز به سوی او باز گردانده می‌شود و هیچ میوه‌ای از غلاف خود بیرون نیاید و هیچ ماده‌ای بار بر ندارد و نگذارد مگر با علم و اطلاع او...

«إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^۱

در آیه اخیر که منتهی به اعلام دانا و آگاه بودن خدا (به صیغه افعال التفضیل) می شود پنج مورد یا مثال ذکر شده است و شاید منشأ تمام آنها همان «عِلْمُ السَّاعَةِ» باشد که در صدر آیه (لقمان / ۳۴) آمده است. علم دوم، نزول باران است که دیدیم مثال محسوس برای پیش گویی های علمی از طریق آگاهی بر جریان یک واقعه است. مورد سوم، یعنی اطلاع بر محتوای رحم ها می تواند علم مکانی در زمان حاضر از ورای پرده رحم باشد و هم علم زمانی از طریق سیر تحوُّلی جنین. موارد چهارم و پنجم، یک نوع اثبات مدعا از طریق نفی مخالف و شهادت به انسان جاهل است؛ که حتی از فردای خود و از منزلگاه آخر عمر خویش نیز بی خبر است.

* * *

فقط در یک جا قرآن با صراحت و شجاعت تمام از خدا نفی علم یا نیاز به علم می نماید؛ جایی که پای اختیار انسان در میان می آید. یعنی همان موهبت عظمی که کلید تکامل و رمز «خليفة اللّهي» بنی آدم است. خداوند به انسان اختیار و مهلت و امکان می دهد و منتظر تصمیم و عمل او می شود، تا بداند چه راهی را انتخاب می کند و طبق آن راه به او چه پاداش یا عذاب داده شود:

«وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ»^۲

۱. لقمان / ۳۴: علم به (زمان وقوع) رستاخیز نزد خداوند است و باران را فرو می فرستد و می داند که در رحم ها چیست. و هیچ کس نمی داند که فردا چه به دست خواهد آورد و هیچ کس نمی داند در کدام سرزمین می میرد. محققاً خداوند بسیار دانا و با خبر است.
۲. بقره / ۱۴۳: ... و قبله ای را که بر جهت آن بودی قرار ندادیم، مگر بدان سبب تا آنکه از پیامبر پیروی می کند، از آنکه بر پاشنه های خود برمی گردد و (مخالفت می ورزد) شناسایی کنیم...

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ»^۱

«وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ
الْكَاذِبِينَ.»^۲

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ ... وَلَيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ
بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۳

(همچنین به موارد مشابه در سوره‌های: آل عمران / ۱۶۰ و ۱۶۱، بقره / ۱۳۷، مائده / ۹۵، کهف / ۱۱ و غیره مراجعه شود.)

قرآن؛ حدود علم خدا را، در آیه آخر سوره نور بیان می‌کند:

«أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَ يَوْمَ
يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيَنْبِتُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۴

با اینکه از این نوع آیات در قرآن فراوان دیده می‌شود و خالی از ابهام و اعوجاج
است، بعضی از مفسرین و مترجمین معنی را منحرف کرده یا ذیلی در کلام خدا
گذاشته و گفته‌اند: مقصود از علم خدا تحقق امر است. در حالی که:
اولاً، همان کلمه علم یا مشتقات آن که در جاهای دیگر ذکر شده است، بدون
اضافه و استعاره در این قبیل آیات نیز به کار برده شده است و مورد ندارد که
برای یک کلمه و اصطلاح دو مفهوم مختلف به اقتضای درک خودمان قایل
شویم.

۱. توبه / ۱۶: یا پنداشته‌اید که شما را به حال خود وا می‌گذارند و خداوند کسانی از شما را که جهاد کردند
شناسایی نکرده است...
۲. عنکبوت / ۳: و محققاً کسانی را که قبل از ایشان بودند آزمودیم، پس تا خداوند کسانی را که راست
گفتند بشناسد و دروغگویان را نیز بشناسد.
۳. حدید / ۲۵: محققاً رسولان خود را با دلیل‌های روشن فرستادیم... و تا خداوند بداند که چه کسی او را و
رسولان او را (با ایمان) به غیب یاری می‌رساند؛ همانا که خداوند بسیار توانا و شکست‌ناپذیر است.
۴. نور / ۶۴: آگاه باشید که از آن خداست آنچه در آسمان‌ها و زمین است. محققاً می‌داند که شما در چه
کارید و روزی که به سوی او بازگرانده شونید، پس آنها را به آنچه کردند آگاه سازد؛ و خداوند بر همه
چیز داناست.

ثانیاً، دیدیم که علم خدا گسترش تمام به مکان و زمان دارد و موکول به تحقق امر مکتوب محتوم نمی شود.

بدیهی است که اگر خلاف این گفته می شد، می بایست حکم بر عدم اختیار و بر وجود جبر نمود؛ زیرا که اگر از روی سوابق موجود و شرایط حاکم امکان تشخیص آگاهی قبلی و آنچه بنده مختار مسئول انجام خواهد داد وجود می داشت، عمل شخص، معلول سوابق و شرایط بوده، ناچار خارج از اراده و انتخاب خود او به حساب می آمد و سفسطه امثال عمر خیّام - که می گوید: چون خدا از ازل می دانست که من چه خواهم کرد، پس خود او آن را خواسته و به آن وادار نموده است و من بی تقصیرم - درست در می آمد.

عظمت قرآن و اعلام اختیار برای انسان (البته نسبی و ضعیف تا همان حدی که ایجاد مسئولیت و ثواب و عقاب می نماید) اتفاقاً در همین است که می گوید: خدا قبل از تصمیم و ارتکاب عمل شخص، خبر از آنچه بنده مختار انجام می دهد، ندارد.

توجیه پاره‌ای از مطالب غامض دینی

با کمک فرضیه نسبیّت و قبول قضایای جهان چهار بعدی که ما عادتاً و مستقیماً در سه بُعد آن زندگی کرده، از بعد چهارم یعنی از جریان‌های گذشته و آینده بی خبریم یا حساسیت ضعیفی داریم، کلید فهم برای پاره‌ای از مشکلات دینی که معمولاً پای روح را برای توجیه آنها در میان می آورند، به دست می دهد. مثلاً در موارد زیر:

۱- خواب‌های موسوم به رؤیای صادقه و غیب‌گویی‌های بعضی اشخاص

این دو کیفیت از قدیم ملازمه با منطق‌های دینی داشته است و جزئی از معتقدات دینی و عنوان معجزه را تشکیل می داده و به عنوان وسیله‌ای برای اثبات وجود روح و عالم ماواری طبیعت و ماده، به کار می رفته است.

اما چه اشکال دارد فرض کنیم، همان‌طور که به قول «آلکسیس کارل»^۱ حیات، یک پدیده چهار بعدی است و می دانیم که در بعضی از حیوانات غرایز و استعدادهایی وجود دارد که متأثر از زمان می باشد، در ساختمان انسان نیز زمینه طبیعی و اعصاب و مراکزی به ودیعه گذاشته شده باشد که در اکثریت مردم حالت بالقوه و مکتوم را

۱. Alexis carrel

دارد و در حال عادی مانند حواس پنجگانه که تماماً نسبت به مکان و محتویات آن حساسیت دارند، بروز و ظهوری نمی‌کند. اما در شرایط خاص و نزد افراد استثنایی، این حاسه زمانی با مختصر رشد و برخورداری از شرایط مساعد، از جمله در حال خواب که تعطیل نسبی سایر حواس و قواست یا در بیداری ولی نزد کر و لال‌ها و محروم‌شدگان از قسمتی از حواس، قادر می‌شود ذهن شخص را در عوالم گذشته یا آینده سیر دهد و وقایع و جریان‌های مربوط را به او نشان دهد؟

کما آنکه تله‌پاتی را که به تجربه نزد بعضی اشخاص مشاهده شده است، به خاصیت گیرندگی و حساسیت آنها نسبت به امواج مخصوص برخاسته از اشعه و وقایع معاصر، ولی دور، نسبت می‌دهند و قابل تشبیه به رادیو و تلویزیون درمقایسه با چشم و دوربین عکاسی می‌باشد.

اصولاً از نظر اعجاب و اعجاز مسئله، چه فرقی میان چنین استعداد و امکان با سایر خواص و استعدادهایی که در همه ما وجود دارد و به نظر ما ساده و پیش پا افتاده می‌آید، وجود دارد؟

چرا در آنجا که مکانیسم قضیه برایمان مجهول است، به ضرورت و دخالت روح قایل می‌شویم و در جای دیگر که کم و بیش آگاهی یا عادت پیدا کردیم، پای ماده و طبیعت را در میان آورده، آن را بدیهی و پدیده تابع قوانین فیزیک و شیمی می‌گیریم؟

مگر دیدن اشیاء یا شنیدن صداها که از فواصل دور از جسممان صورت می‌گیرد، عجیب نیست؟

اگر ما فاقد این دستگاه‌های ظریف و پیچیده چشم و گوش بودیم و اطلاع پیدا می‌کردیم که کسانی هستند که اشیاء و اشخاص را بدون نزدیک شدن و دست زدن به آنها تشخیص می‌دهند و می‌فهمند که چیست و چه می‌گوید، همین معما را طرح نمی‌کردیم و نمی‌گفتیم: روح است که آنها را بینا و شنوای بعضی چیزها می‌کند؟ مسلماً در هر دو مورد دست خدا و اعجاز خلقت در کار است و احتیاج یا عدم احتیاج به فرضیه روح در هر دو حال یکسان است.

۲- عالم برزخ و آیات راجع به آن

در قرآن هر قدر تذکار و تذذیر و توصیف راجع به قیامت و آخرت دیده می‌شود، و هر قدر از بلاهای نازل شده بر امت‌های خطاکار گذشته یادآوری می‌شود (جمعاً

بیش از نصف آیات) در مقابل راجع به عالم برزخ، یعنی سرگذشت و سرنوشت انسان در فاصله مرگ و رستاخیز، اشاره و استفاده فوق‌العاده ناچیز است؛ در حالی که در گفتارهای دینی و در نقل احادیث و اخبار، بسیار از آن بحث می‌شود. آنچه در قرآن به طور صریح یا قابل تعبیر در این زمینه آمده است، که می‌توان به پاداش و کیفر یا احساسات و عواقب شخص در عالم برزخ نسبت داد، در آیات معدودی و از جمله در چند سوره ذیل می‌توان ذکر کرد:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.»

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.
يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ»^۱

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ.
لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ
وَرَائِهِمُ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ.»^۲

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ.
فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.»^۳

۱. آل‌عمران / ۱۶۹ تا ۱۷۱: و هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار؛ بلکه زنده‌اند و نزد پروردگار خود روزی داده می‌شوند.

از آنچه خداوند از فضل خود نصیبشان کرده است شادمانند و به کسانی که از پی آنها هستند و هنوز به ایشان نپیوسته‌اند بشارت می‌دهند که نه بیمی برایشان هست و نه غمگین می‌شوند. مرده نعمت و فضل خداوند را بشارت می‌دهند و خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی‌کند. ۲. مؤمنون / ۹۹ و ۱۰۰: و چون مرگ یکی از آنها در رسد، گوید: پروردگارا! مرا بازگردان. شاید در آنچه ترک کرده‌ام، عمل شایسته‌ای انجام دهم، هرگز! این سخنی است که او (تنها) گوینده آن است و پس از مرگشان تا روزی که برانگیخته شوند، برزخی هست.

۳. مؤمنون / ۱۰۱ و ۱۰۲: پس آنگاه که در صور دمیده شود. هیچ خویشتاوندی بین آنها نباشد و هیچ از حال یکدیگر نپرسند.

پس هر کس که ترازوهای او سنگین تر باشد، هم ایشان رستگارانند.

«قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ
بِمَا غَفَرْتُ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ.
وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُودٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ»^۱

«فَوَقَّيْهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بَالٌ فِرْعَوْنَ سُوءَ الْعَذَابِ.
النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ ادْخُلُوا آلَ
فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»^۲

می‌دانیم که قرآن رسول اکرم (ص) را مکرر و مخصوصاً با صفت و با مأموریت
نذیر و بشیر توصیف می‌نماید و عمل تذار او و تحریکِ مشرکین و مردمِ غافل بیشتر
از طریق آیات کوبنده قیامت و داستان‌های وحشت‌آور امت‌های نافرمان صورت
می‌گرفته است. چنین کتابی قاعدتاً باید از خطرات دنیای بلافاصله بعد از مرگ که
به لحاظ زمان خیلی نزدیک‌تر و پشت در خانه زندگان بوده و مسلماً تأثیر روانی و
تندیزی سهل و سریع‌تر دارد، حداکثر بهره‌برداری را بنماید. کما اینکه خود ما در
پای منابر و با شنیدن فشار قبر و وحشت یا راحتی‌ها و خوشی‌های آنجا خیلی بیشتر
تحت تأثیر قرار می‌گیریم و دست و پای خود را جمع می‌کنیم.

اینکه چنین استفاده‌ای در قرآن دیده نمی‌شود، و آیات مربوط به برزخ در کنار
آیات بهشت و جهنم در حکم صفر می‌باشد، خود مسئله‌ای است.
یا باید گفت در علم دنیایی فعلی، وقتی مرگ در رسیده و ماشین بدن از کار
می‌افتد و تلاشی می‌شود، با خاموشی اعمال و تعطیل اعصاب، دیگر احساسی برای
انسان مرده وجود نخواهد داشت، تا جهان دیگر و شرایط تازه برسد و برانگیختگی و
شکوفایی حیات مجدد رخ دهد؛ همان‌طور که در آیات سوره مؤمنون، عالم برزخ به

۱. یس / ۲۶ تا ۲۸: به او گفته شد: به بهشت در آی، گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند.

که پروردگار من مرا آمرزید و از زمره گرامی شدگان قرار داد.

و پس از او هیچ سپاهی از آسمان بر سر قوم او نفرستادیم و ما فرو فرستنده نبودیم.

۲. غافر (مؤمن) / ۴۵ و ۴۶: خداوند او را از آسیب‌های مکرری که اندیشیده بودند در امان نگه داشت و آسیب
عذاب، آل فرعون را در بر گرفت.

آتشی که صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی که رستاخیز بر پا گردد، (بانگ برآید که) فرعونیان
را به سخت‌ترین عذاب‌ها در آورید.

صورت یک دوران فاصله و انتظار و تعطیل «إِلَى يَوْمٍ يُعْتَبُونَ»^۱ وانمود شده است و آیات مربوطه میان آیات مرگ و رستاخیز قرار دارد. یا اگر چیزی هست و احساس و ادراکی دست می‌دهد، به‌طور استثناء و نادر، تنها برای دو دسته از انسان‌ها که در دو حدّ رشد ملکوتی و شیطانی قرار دارند و برخوردار از ساختمان استعدادهای خاص هستند، اتفاق می‌افتد. یکی کشته‌شدگان راه خدا (سوره آل‌عمران) و برجستگان از ایمان آورندگان به رسولان (سوره یس) و دیگر سرسلسله‌های اشقیای چون فرعون‌ها (سوره مؤمن).

تازه در این موارد هم امکان توسل به نظریه نسبیت و توجیه از راه آن وجود دارد. مثلاً بگوییم چون در باره شهیدشدگان در راه خدا که نمی‌میرند و زنده هستند، قید «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^۲ می‌آید، مسئله وحدت زمان‌ها از نظر خدا را پیش کشیده، آنچه به صیغه حال بیان می‌شود، مربوط به آخرت و از زبان خدا بدانیم و «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ...»^۳ را زبان حال آنها بگیریم. برای آن مرد شتابان سوره یس هم «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ»^۴ را که پشت سر آن «... قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ»^۵ می‌آید ورود به بهشت در برزخ و بلافاصله بعد از مرگ را نگرفته، اعلام مژده‌ای برای آینده‌اش بدانیم؛ یا آنکه آینده و حال برای او هم‌زمان بوده، هم خود را در بهشت می‌بیند و هم ناظر وضع پریشان همشهری‌ها و آرزومند آگاهی ایشان می‌شود. احاطه عذاب به آل‌فرعون در سوره مؤمن و قرار گرفتن در وضع و سرنوشت بد و عرضه شدن صبح و شامشان به آتش نیز به لحاظ استعداد و استحقاق بوده و همان‌طور که آخر آیه تصریح دارد، دخول به آتش در روز قیام ساعت باشد ... وَاللَّهُ أَعْلَمُ.

۱. اعراف/ ۱۴ یا حجر/ ۳۶ یا مومنون/ ۱۰۰ یا صافات/ ۱۴۴ یا ص/ ۷۹: ... تا روزی که دوباره از نو زنده شوند.

۲. آل‌عمران/ ۱۶۹: ... نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

۳. آل‌عمران/ ۱۷۰: به آنچه خدا از فضل خود به ایشان داده، شادمانند و به کسانی که هنوز به آنها نپیوسته‌اند، بشارت می‌دهند... .

۴. یس/ ۲۶: گفته شد: وارد بهشت شو... .

۵. یس/ ۲۶: ... گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند.

۳- معراج و شق القمر

معراج حضرت رسول (ص) که به عنوان واقعه و معجزه‌ای نقل شده است، ارتباط و استناد به آیه اول سوره اسراء دارد:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^۱

و چنین معروف است که حضرت رسول (ص) در شبی از سال قبل از هجرت، سوار بر مرکبی به نام «براق» از مکه به بیت المقدس، سیر کرده و جبرئیل او را به آسمان‌ها تا بیت المعمور و سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى بالا برده و مناظر و مطالب و اشخاصی (از جمله حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع)) را به او نشان داد و وقتی به خانه برگشت، هنوز چند لحظه‌ای نگذشته بود.

البته آیه تنها صراحت به مسیر مسجدالحرام تا مسجد الاقصی دارد.

گذشته از قطعیت اعلام قضیه در قرآن و اعجاز بودن آن، چون تصریح شده است که این سیر یک مسافرت رؤیایی یا پرواز روحانی از نوع اشراق و الهام نبوده، بلکه پیغمبر خدا با بدن جسمانی خود چنین مسافت را طی کرده است، تطبیق مسئله و توجیه قضیه با تجربیات زندگی بشری و ملاحظات علمی دچار اشکال فوق‌العاده می‌گردد و چون نمی‌توانیم عالم طبیعت و قوانین فیزیک را چیزی جز مخلوق خدا و جلوه‌های مشیت یا سنت او بدانیم، چگونه می‌توان امکان چنین سرعت و قدرت پرواز را برای یک پیکر مادی تصور نمود.

البته اگر بگوییم اعجاز عبارت است از نفی استثنایی قوانین جاری طبیعت به وسیله خدا و تحقق عمدی یک عمل خلاف سنن و اصول، حل این قبیل مسائل خیلی

۱. اسراء / ۱: منزّه است کسی که بنده‌اش را شبانه از مسجدالحرام به مسجد الاقصی که اطراف آن را با برکت ساخته‌ایم، سیر داد تا آیات خود را به او بنمایاند. همانا اوست که بسیار شنوا و بینا می‌باشد. سمیع و بصیر که تقریباً به صورت انحصاری برای خدا در آخر این آیه آمده است، اینکه چه ارتباطی با موضوع آیه دارد؟ برای ما روشن نیست اتفاقاً در آیه ۲۸ سوره لقمان هم این دو صفت آمده است:

«مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْتُقُكُمْ إِلَّا كَفَنُكُمْ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»

آفرینش همه شما و دوباره زنده کردنتان جز (به سهولت) یک نفس واحد نیست؛ هر آینه خدا بسی شنوا و بسی بیناست.

در اینجا نیز ارتباط برای ما معلوم نیست.

آسان می‌شود و خاطر انسان از تشویش و تحقیق خلاص می‌گردد. اما اگر معجزات را امور خارج از طبیعت و سنت جاری خلقت ندانسته و به حکم «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»^۱ اصلاً استثنا و خلاف و انحراف در کار خدا قائل نبوده، به جستجوی یک عامل جدید و کیفیت اضافی برویم، درک یا حداقل امکان قبول معجزات و خارق عادات، احتیاج به توجیه و تعلیل پیدا می‌کند. اتفاقاً قرآن وقوع آیات و معجزات را غالباً توأم با نزول «امر» و «روح» به دست فرستادگان مخصوص یا نزول ملائکه که در صورت دخالت آنها مهلت و اجل مقرر سرخواهد آمد و کار از کار خواهد گذشت، سراغ می‌دهد.

در مورد معراج چنین به نظر می‌آید که راهی جز فرضیه نسبیّت و قبول اینکه در آن لحظات حضرت رسول (ص) به عوض اینکه طبق معمول ما در فضای سه بُعدی زندگی کرده باشد، به طریقی حضور و حلول در فضای چهاربُعدی یافته، قدم در زمان گذارده، به جای فاصله‌های مکانی و زمانی، «فاصل» برای او در کار بوده است و سرعت سیر دیگر، خارج قسمت مسافت‌های مکانی به مدت‌های زمانی مشهود نبوده است. نام خاصی که به مرکوب حضرت داده شده و از ماده برق (که همان نور است) می‌باشد و همچنین نقل اینکه جبرئیل او را سیر می‌داده و راهنمایی می‌کرده است، می‌تواند با قیاس و استفاده از سایر آیات، قرینه و نشانه‌ای برای توجیه مسئله باشد. همان‌طور که عروج ملائکه و روح بر طبق آیات صدر مقال و جاهای دیگر طوری است، که یک روز آنها به جای مثلاً ۵۰,۰۰۰ سال ما حساب می‌شود، برای پیغمبر اکرم نیز که مؤید به روح، یعنی فرشته وحی بوده است، در لحظات همراهی او چند لحظه‌اش کار چندین روز یا چندین ماه را انجام می‌داده است. مسئله «شَقُّ الْقَمَرِ» نیز که استناد قرآنی آن به آیات اول سوره قمر داده می‌شود، اگر صرف یک اعلام و اطلاع از حوادث روز قیامت نبوده، بلکه بنا بر روایات منقول، یک واقعه مشهود برای مردم مخاطب حضرت رسول (ص) بوده و صورت معجزه‌ای را داشته باشد؛ باز محتاج به توجیه و تعلیل خواهد بود. آیات چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ»

۱. فاطر / ۴۳: ... و در سنت خداوند هیچ تبدیلی نمی‌یابی....

وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ.
وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ.
وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ^۱

چون در اینجا اشاره به ارائه آیات و معجزات و اعراض و تکذیب مشرکین می‌شود، احتمال اینکه شق القمر قبلاً در نظر آن مردم به عنوان نمونه‌ای از حوادث و انقلاب‌های روز رستاخیز روی داده باشد، بعید نیست. مسئله خبر از آینده و استقرار امر نیز با توجه به آنچه تحت عنوان «واقعه جاری» بیان شد، در تأیید مطلب می‌آید. مرحوم فروغی این طور توجیه می‌کرد که بعید نیست شنوندگان حضرت رسول (ص) چنان تحت تأثیر صداقت و صراحت بیانات پیغمبر (ص) و فصاحت فوق‌العاده قرآن قرار می‌گرفتند و مجذوب می‌شدند که احساس مشاهده قضایا و حضور در آن حوادث را می‌نمودند و «شق القمر» را می‌دیدند.

ولی به کمک تئوری نسبیّت می‌توان از این حدود جلوتر رفت و گفت: بنا بر آنچه قبلاً راجع به «واقعه» بودن قیامت و حدوث و حضور عینی آن در بُعد زمانی جهان و در علم و کتاب و نزد خدا گفته شده، همین قدر که برای شخص یا اشخاصی تحت تأثیرات خاص، موقتاً بصیرت زمانی و حیات و ادراک چهار بُعدی پیدا شود، به چشم خود آنچه را که در آینده دور به چشم مردم خواهد آمد، از هم‌اکنون خواهند دید.

۴- یحیی و عیسی علیهما السلام

قرآن در عین اینکه مکرر تصریح می‌نماید که عیسی بشری بود پیغمبر و بنده‌ای از بندگان خدا و اصرار در انکار الوهیت یا انتساب فرزندی او دارد، با این وجود حالت کاملاً استثنایی برای او قایل است و انعقاد نطفه و ولادتش را به طرز خاصی که ارتباط با روح خدا و کلمه او دارد، معرفی می‌نماید و این خصوصیت در پیغمبران دیگر و افراد بشر بدون سابقه می‌باشد.

۱. قمر/ ۱ تا ۴: قیامت نزدیک شد و ماه بشکافت.

و اگر نشانه و آیه‌ای را ببینند، رو برمی‌گردانند و می‌گویند: باز هم جادوگری است. و (آن را) تکذیب نمودند و از خواسته‌های نفسانی خود پیروی کردند؛ در حالی که هر امر بر جایگاهی استوار است.

و به یقین و حتم مقداری اطلاعات و خبرهایی برایشان آمده است که در آنها مایه کناره‌گیری (از گناه) است.

البته این مطلب حرف تازه‌ای نیست؛ همه گفته‌اند و می‌دانید. چیزی که شاید به آن توجه نشده باشد، ارتباط خاص داستان با عنصر زمان و اشتراک وجوه میان عیسی (ع) و یحیی (ع) است.

سوره مریم که با رمز عجیب «کهیعض» شروع می‌شود، در دو ردیف متوالی آیات نسبتاً تفصیلی، از این دو بزرگوار یاد می‌کند، در حالی که معرفی هر دو از پدر و مادر شروع می‌شود. با توجه دادن به اینکه قاعدتاً و عادتاً هیچ‌یک نمی‌باید صاحب فرزند شوند، زیرا یکی پیر است و زن نازا دارد و دیگری باکره‌ای است شوهر ندیده، در برابر اعجاب انکاری هر دو، ملائکه حامل پیام یا مأمور امر، به یک نحو سخن می‌گویند:

«قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا»^۱

«قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ لِنَجْعَلُهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ كَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا»^۲

آیت و علامت تأییدی هر دو، زبان بند آمدن یا حرف نزدن آنها با مردم است و تقاضا و تمناهای اولیه نیز مشترکاً از محراب عبادت و با دعا و نذر سرچشمه می‌گیرد.

نوزاد که پا به دنیا می‌گذارد (و در مورد مریم به فوریت و بدون طی نه ماهگی حمل است)، از کودکی یعنی بدون طی دوران رشد طولانی زمانی، گویا و هشیار بوده و صاحب حکم و نبوت می‌شود.

در پایان داستان در یک آیه مشابه که فقط در مورد این دو پیغمبر آمده است، سه زمان ولادت، مرگ و رستاخیز جمع زده شده و بر آن دو سلام داده می‌شود:

«وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا»^۳

۱. مریم/ ۹: گفت که پروردگار تو این چنین فرمود: این کار برای من آسان است و تو را نیز پیش از این بیافریدم و (حال آنکه) چیزی نبود.

۲. مریم/ ۲۱: گفت که پروردگار تو این چنین فرمود: این برای من آسان است. و برای اینکه آن (پسر) را برای مردم آیتی و رحمتی قرار دهیم و این امری مقرر شده است.

۳. مریم/ ۱۵: و سلام بر او، روزی که زاده شد و روزی که می‌میرد و روزی که زنده برانگیخته می‌شود.

«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا»^۱

در حالی که ولادت به صیغه ماضی است، مرگ به صیغه مضارع و بنابراین هنوز نمرده‌اند^۲ و برانگیختنشان در حال زنده بودن است.

زمان ولادت و نبوت حضرت یحیی (ع)، کمی قبل از عیسی (ع) است و این دو واقعه در یک دوران از تاریخ رخ داده‌اند. یحیی (ع) مژده دهنده عیسی (ع) و شاید از جهتی فراهم کننده مقدمات شرایط برای ظهور و عمل اوست.

از حضرت عیسی (ع) در سوره‌های دیگر قرآن زیاد صحبت شده است، که باز او را ممتاز و مستثنا از سایر پیغمبران نشان می‌دهد.

امر مسلم اینکه در خلقت و نبوت این دو پیغمبر، یک دست خدایی یا «امر» و روح و اراده الهی^۳ اضافه بر آنچه در مورد سایر افراد بشر به کار می‌رود، دخالت داشته است. به طوری که قرآن برای توضیح آن، مثل به آدم می‌زند:

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۴

و این دست خدایی و حیات بعدی یحیی (ع) و عیسی (ع) مافوق شرایط مکانی محدود کننده «معمول به» بوده، به نحوی با وحدت زمان و نسبیّت آن ارتباط داشته است.

از یحیی (ع) جز در آیات بالا و آیات ۳۲ تا ۳۶ سوره آل عمران که در هر دو جا ملازم با داستان مریم (س) می‌باشد، ظاهراً ذکری به میان نیامده است. ولی از عیسی (ع) مکرر صحبت و کارهایی به او نسبت داده می‌شود که غیر عادی و یکپارچه خدایی است و برای رفع شبهه قید «بِإِذْنِ اللَّهِ» تکرار می‌شود:

۱. مریم / ۳۳: و سلام بر من، روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم.

۲. کلمه «یحیی» که قرآن می‌گوید: «كَمْ نَجْعَلُ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» (مریم / ۷: ... پیش از این مانندی برای او قرار ندادیم.)، ظاهراً از ماده «حی» و به معنای «زندگی می‌کند و حیات دارد» است.

۳. رجوع شود به رساله «ذره بی‌انتهای».

این رساله از آثار مندرج در «مجموعه آثار (۱)» با نام «مباحث بنیادین» از همین نویسنده است که در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب.).

۴. آل عمران / ۵۹: همانا مثل عیسی در نزد خدا، چون مثل آدم است که او را از خاک بیافرید و سپس به او گفت: باش! پس شد.

« وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَابْرَأُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ »^۱

سرگذشت زندگیش نیز که خود مسیحی‌ها نمی‌دانند چند سال عمر کرده و کجا منزل داشته و پایان حیاتش که کشته شد و کشته نشد، تماماً مرموز و پوشیده از ابهام است. عیسوی‌ها می‌گویند به صلیبش زدند و در قبر گذاشتند، ولی بعد از چند روز زنده شد و پیش پدر رفت. قرآن می‌گوید:

« وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ...
بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ »^۲

کسی که می‌توانسته است به قول انجیل از دیده‌های جمع ناپدید شود و از هر جا سردرآورده و به قول قرآن خبر از اندرون خانه‌ها داشته، گِل بی‌جان را به موجود جاندار تبدیل کند و مریض و مرده را به حالت قبل از این جریان برگرداند، ولادت و رحلتش آزاد از اسارت و حساب عادی زمان باشد، ناچار سیر و سلوکی در بُعد چهارم فضا داشته است:

« وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا. »^۳

۵ - بحثی روی ربا

ربا که قرآن آن را مقایسه و متمایز از «بیع» نموده و یکی را حرام و دیگری را حلال اعلام می‌نماید، فرقی این است که یک پای هر دو روی سرمایه و پول است و پای دیگرشان در مورد بیع، کار و تلاش است (اعم از بدنی، فکری و روانی) که همان قبول

۱. آل عمران/ ۴۹: و (به‌عنوان) رسولی بر بنی اسرائیل که (می‌گوید): به‌راستی که نشانه‌ای از پروردگارتان برای شما آورده‌ام. برای شما از گِل شکل پرنده بسازم، سپس در آن می‌دمم، پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود. و کور مادرزاد و برص‌گرفته‌را، شفا می‌دهم و مرده را به اذن خداوند زنده می‌کنم. و شما را از آنچه بخورید و در خانه‌ها تان ذخیره کنید، خبر می‌دهم. و به‌راستی که در این (موارد) حتماً نشانه‌ای برای شماست اگر که مؤمن باشید.

۲. نساء/ ۱۵۷ و ۱۵۸: ... و او را نکشتند و به صلیب نکشیدند و لیکن به اشتباه انداخته شدند... بلکه خدا به سوی خود بالایش برد...

۳. مریم/ ۱۵: و سلام بر او روزی که زاده شد و روزی که می‌میرد و روزی که زنده برانگیخته می‌شود.

ریسک و نگرانی از سود و زیان احتمالی است؛ ولی در مورد ربا صرفاً حساب زمان می‌دانیم که زمان برای خدا وجود ندارد و گذشتن یک روز و یک سال روی پول ربوی در نزد خدا صفر است:

«وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيَرْبُوًا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ»^۱

پولی که حالا بدهید و در یک ماه یا دو سال بعد بگیرید، در علم خدا و در نزد خدا، دادن و گرفتن هم‌زمان بوده و چیزی مزید نشده است. مؤمن صاحب رشد زمانی شخصیت نیز که در حدّ اعلی به یک چشم از زمان خلقت آدم تا قیام ساعت را نگاه کرده، گذشته و آینده برایش در حکم حال و حاضر می‌باشد، مبادلات پولی مدت دار را باید به حساب نقدی بگذارد و توقع بهره نداشته باشد.^۲ چون زمان به خودی خود مولد و خالق چیزی نیست و سودی که از وام گیرنده اخذ می‌شود، از مال و متعلقات اوست. ولی اراده خیر و حرکت به سوی خدا، ملازم با انفاق و مایه گذاشتن از خود و مشمول حکم کلی «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...»^۳ می‌باشد.^۴ چون مایه

۱. روم / ۳۹: و آنچه به ربا داده‌اید تا در اموال مردم فزون گردد، نزد خداوند فزون نخواهد شد و آنچه از زکات داده‌اید، (وبدان وسیله) وجه (خشنودی) خداوند را خواستارید، پس چنین کسانی خود افزون کنندگانند.
 ۲. البته قصد این نیست که حکم فقهی و فتوایی داده شود، یا تکلیف برای معاملات نقد و نسیه. به‌طور کلی معین کردن مواردی را که قائل شدن اختلاف نرخ در مبادلات در حقیقت جبران زیان و هزینه‌های اضافی ناشی از زمان دریافت وجه است و به هیچ وجه ماهیت سودبری و معاش ندارد، تحریم نمی‌م.
 ۳. آل عمران / ۹۲: هرگز به مرحله «بر» نایل نخواهید شد مگر از آنچه دوست دارید، انفاق کنید...
 ۴. این استدلال از جهت تأثیرهای محلی و خارجی قضیه بود. اما از نظر درونی، شخص سرمایه‌گذار و ثواب و عقاب خدایی، نیز صرف فعالیت روانی و حب و بغض‌های قلبی، مسئله بی‌اهمیتی نیست. اصولاً می‌دانیم که بر خلاف نظامات مدنی و آداب اجتماعی و مسلکی که فرد انسان را از دریچه وظایف و روابط خیر و شری که با اجتماع یا کشور خود دارد، مورد نظر قرار می‌دهند و هدف اصلی قوانین و ایدئولوژی‌های دنیایی، اجتماع بوده و حقوق و منافع فرد باید در سایه اصلاح اجتماع تأمین شود. ولی در مذاهب الهی نظر اول دلسوزی روی فرد مردم می‌رود، تا در نتیجه ایمان و تقوا و عمل صالح به رستگاری و سعادت برسند و از طریق افراد پاک است که اجتماع مطلوب ساخته می‌شود و حقوق و منافعش تأمین می‌گردد.

در باره فرد نیز به‌جای آن که روی اعمال صادره و تظاهرات خارجی او، آن‌طور که معمول محاکم و مؤسسات است قضاوت گردد، توجه به درون و تربیت عمیق شخص شده، کردار و گفتار و پندار هر کس به حکم «أَنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» (حدیث نبوی: جز این نیست که ارزش اعمال به نیت‌ها بستگی دارد) ارزیابی می‌شود. جوامع با علم و عمل و اثر افراد خود، سر و کار دارند و دین با دل و درون آنها. ←

و ایجاد شخصیت در نهاد انسان و جامعه دارد، خاصیت سازندگی و تصاعدی پیدا می‌کند:

«... فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ»^۱

اما در بیع یا تجارت و مشارکت، سرمایه‌ای که بنا به فرض به دست آوردنی و مشروع است و وسیله برای کار و توزیع و افزایش تولید می‌شود، اگر قسمتی از محصول آن بدون اینکه استثمر در حقوق و اموال ناس بوده باشد، به صاحب سرمایه برگردد، استحصال و اکتساب جدیدی به وجود آمده و حلال است؛ اعم از آنکه کار یا تلاش بدنی باشد یا فکری و حتی روانی. زیرا شخص سرمایه‌گذار که از طریق مشارکت (به اصطلاح فقهی «مضاربه») وارد یک عمل تولیدی یا تجاری می‌شود، صرف نظر از اینکه سرمایه مانند یک ابزار کار، میزان بهره‌دهی عامل را بالا برده، افزایش در آمد و امکانات جدیدی را به وجود می‌آورد، چون سرمایه‌گذار شریک و

→ البته در اینجا نیز علم محترم است و عمل و اثر شخص مورد نظر، میزان ثواب و عقاب می‌باشد؛ ولی منشأ و مبنای کار، دل بوده و شرط ورود به بهشت است:

شعراء/۸۹: إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.

مگر آن کس که با قلبی سلیم نزد خدا آمد.

که از نظر علوم تربیتی و روانشناسی نیز تحول و تکامل شخصیت از طریق دل و روان حاصل می‌شود. قرآن به عمل دل آن قدر اهمیت می‌دهد، که اگر مرد مطلعی خودداری در شهادت نماید او را گناهکار می‌شناسد، گناهکار دل:

بقره/۲۸۳: وَلَا تَكْفُرُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْفُرْ فَإِنَّهُ إِثْمٌ قَلْبُهُ.

... و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند، به دل گناهکار است ...

و در جای دیگر گوش و چشم را که باید خوب بشنوند و ببیند و دل که باید حق را بخواهد، مسئول می‌شناسد:

اسراء/۳۶: وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.

در پی آنچه تو را بدان دانشی نیست نرو؛ (بدان که) گوش و چشم و دل، تماماً پاسخ‌گوی آن خواهند بود.

از حضرت رسول(ص) نیز نقل می‌کنند که فرموده است:

«مؤمن وقتی در برابر معصیت و ظلم قرار می‌گیرد، باید با دست (یعنی عملاً) در مقام جلوگیری و نهی از منکر برآید و اگر قدرت عمل نداشت، با زبان به مخالفت و ارشاد پردازد و اگر از هر دو بابت محروم یا ممنوع شد، حداقل در دل ناراحت و ناراضی باشد»

دل در حساب شرع، فعالیت مهم و وظیفه خطیر دارد و مضاربه کاری که حتی عمل یدی یا فکری انجام ندهد، باز هم چون در دل فعالیت مفیدی داشته، شریک غم و شادی می‌شود و حق دریافت بهره‌ای دارد. ۱. روم/۳۹: ... کسانی که چنین کنند پاداش مضاعف دارند.

غمخوار در سود و زیان می‌شود:

اولاً، نقش بی‌طرف و بی‌کاره مانند رباخواری که متکی و مطمئن به سود ثابت متناسب با زمان است، نداشته و راحت و راکد و ضایع نمی‌گردد.

ثانیاً، همان نگرانی نسبت به سوخت و سوز یا کم و زیاد شدن مال، طبعاً او را وادار به تلاش و تفکر و تدبیرهایی می‌نماید که خالی از عمل و اثر نیست؛ مثلاً پولش را به کسانی می‌سپارد و با کسانی شریک می‌شود که هم پاکدامن و هم کاردان باشند و به این ترتیب یک نوع تقویت و تکثیر از افراد صالح و طرح‌های سالم به وجود می‌آید. سپس تا آنجا که بتواند و به خاطر منافع شخصی هم که باشد، با شریک عامل خود همکاری فکری و روحی می‌نماید. و بالاخره از ترس اینکه رواج خلاف کاری و وضع مقررات نادرست و ناپخته سبب شکست فعالیت اقتصادی صحیح و تضييع حقوق افراد و مؤسسات مفید موکد گردد، همین نگرانی و حالت روحی زنده او باعث می‌شود که او را دشمن دزدی و فساد و ناروایی و علاقه‌مند به اصلاح و سلامتی جامعه کرده، سودجوی مادی و کناره‌نشین، در جهت حق و خدمت سوق داده شود و تبدیل به فرد اجتماعی دردمند خیرخواه و تا حدودی مبارز گردد.

پس به‌طور خلاصه از جنبه‌های نظری و اخلاقی و عملی تفاوت‌های آشکار به لحاظ فرد و اجتماع میان سرمایه‌گذاری به سه صورت مختلف ربا و زکات و تجارت وجود دارد و کاملاً بجا بوده است که شرع یکی را حرام کرده و محاربه با خدا دانسته، دومی را ثواب شمرده و تجلیل کرده و سومی را حلال اعلام نموده است.

سودجویی بی‌تلاش از گذشت زمان، سبب رکود و سقوط می‌گردد؛ سودجویی ارادی در راه خدا، سازنده و زیاد کننده است و سودجویی معاشی ملازم با کوشش، وسیله بقا و قیام.

«اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۱

در نظریه نسبیّت دیدیم که تنها چیزی که دارای سرعت ثابت و مستقل از زمان و مکان است نور می‌باشد، که ضمناً برای آن ساعت و زمان صفر بوده، یک نوع حالت ازلیّت دارد و در آن واحد ناظر به تمام مراحل آنچه به وجود آورده است، می‌باشد؛ اعم از آنکه به چشم ناظرین دیگر در فواصل زمانی گذشته و آینده به وقوع بپیوندد.

۱. نور/ ۳۵: خداوند، نور آسمان‌ها و زمین است....

مگر در تئوری نسبت ندیدیم که برای نور سابقه و لاحق‌های وجود ندارد، خود همیشه در میان وقایعی است که ایجاد می‌نماید و در قبل و بعد توأم حضور دارد.

عجیب است قرآن هم خداوند را به نور تشبیه می‌کند:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لاشْرَقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَيَّ نُورٌ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۱

البته تشبیه می‌کند؛ زیرا که در ابتدا «...مِثْلُ نُورِهِ...»^۲ می‌آورد (مثل نور بودن خدا) و در وسط «... كَمِشْكُوتٍ...»^۳ و «... كَأَنَّهَا ...»^۴ می‌آید و در انتها به جمله «...يَضْرِبُ اللَّهُ...»^۵ خلاصه می‌نماید. به علاوه با یک سلسله توصیف و تنزیه و تخصیص‌ها که جلوی هرگونه تجسم برای خدا و تشبیه به اشیاء گرفته شود، او را قائم به ذات، مستغنی و حاضر در همه جا معرفی کرده، مراتب و مدارج بی‌نهایت میان او و مخلوق قایل می‌شود.

هدایت خدا با این نور نیست؛ بلکه کسانی را که مشیتش تعلق گیرد، به طرف این نور هدایت می‌نماید؛ یعنی از این نور به آنها عطا می‌فرماید و مثل خودش می‌کند. این آیه که نام خود را به سوره داده است، به‌طور برجسته و مستقل در وسط یک سلسله آیات تشریحی و توحیدی آمده و ظاهراً در قرآن منحصر به فرد می‌باشد. گو اینکه به فاصله سه آیه بعد اعمال کافر را به سراب (که یک تصویر انکساری انحرافی در داخل یک برکه آب تصویری دروغین است) تشبیه می‌شود و در آیه دیگر به تاریکی‌های

۱. نور/ ۳۵: خدا نور آسمان‌ها و زمین است. مَثَلِ نُورِش چون چراغدانی است که داخل آن فانوسی وجود دارد. فانوس شیشه یا حبیبی بلورین است. این حباب انگار ستاره درخشانی است که از درخت با برکت زیتون افروخته می‌شود؛ (در حالی که) نه شرقی است و نه غربی و روغن چراغ بدون این که آتشی به آن برسد، روشنایی افروز است از حرارت و منبعی غیر از خود سرچشمه نمی‌گیرد؛ نوری است بر فراز نور دیگر (یا پرده اندر پرده و موجی یا تشعشی به روی موج و تشعشع دیگر)؛ خداوند هر کس را بخواهد به جانب نور خود هدایت می‌نماید و برای مردم مَثَلِ می‌زند و خداوند نسبت به هر چیز بسیار آگاه است.

۲. نور/ ۳۵: ... مثل نور بودن خدا....

۳. نور/ ۳۵: ... چراغدانی....

۴. نور/ ۳۵: ... همانند....

۵. نور/ ۳۵: ... و خداوند مثال‌ها می‌آورد....

ژرفای دریای طوفانی که موج‌ها و ابرهای تیره انبوهی سطح آن را گرفته و شخص حتی امکان رؤیت دستش را هم نداشته باشد، تشبیه و به این جمله ختم می‌شود که:
 «... وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»^۱

ولی این آیات برخلاف تعبیر و تصویری که بعضی مفسرین کرده و خواسته‌اند به آیه نور ربط بدهند، یا رسالت پیغمبر (ص) و ایمان را مفاهیم «... نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ...»^۲ بگیرند، سنخیت با آیه نور ندارد. در آنجا و در خیلی آیات و تشبیه‌های دیگر از جمله در آیه الكرسي، «... يُجْرِحُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...»^۳ نور یا چراغ به عنوان وسیله هدایت تلقی شده است و بنابراین قرآن، پیغمبر، ایمان، علم، معلّم و غیره می‌توانند مصادیق آن باشند. ولی در آیه نور:
 اولاً، خودِ خداست که توصیف می‌شود.

ثانیاً، نور وسیله هدایت نیست، بلکه مقصد هدایت است.

«... يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ...»^۴

مسئله تقرّب به خدا

هدف عبادات و شرط قبولی آنها نیت «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» است؛ آرزوی مؤمن «... لقاء الله...»^۵ است و تلاشش در جهت «... ابتغاء وجه الله...»^۶

از طرف دیگر می‌گویند مسیر طبیعی موجودات و مخصوصاً انسان، تکامل است. تکامل هم در منطق توحیدی همان «تقرّب به خدا» و مرحله‌ای از «... إِلَى الْمَصِيرِ»^۷ و «... كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ»^۸ است.

در بخش اول دیدیم که تکامل انسان پس از ارتقا از حالت حیوانی و انسان شدن، در جهت توسعه شخصیت او به لحاظ ابعاد «مکانی - زمانی» بوده است. هر قدر دامنه

۱. نور / ۴۰: ... و آن که خدا نوری برای او قرار نداده باشد، برای او نوری نیست.

۲. نور / ۳۵: ... نور آسمان‌ها و زمین... .

۳. بقره / ۲۵۷: ... ایشان را از تاریک‌ها به روشنی می‌برد... .

۴. نور / ۳۵: ... خدا هر کس را که بخواهد بدان نور راه می‌نماید... .

۵. عنکبوت / ۵: ... دیدار خدا... .

۶. بقره / ۲۷۲: ... برای خشنودی خدا... .

۷. لقمان / ۱۴: ... دگرگونی و تحوّل به سوی من است.

۸. انبیاء / ۹۳: ... همه به سوی ما بازگردنده‌اند.

۳۰۸ _____ مجموعه آثار (۱۱)، مباحث اعتقادی و اجتماعی
توجه، تعلق، تأثیر و تأثر شخص به مکان‌های وسیع‌تر (با محتویات مربوط) گسترش
یابد و در زمان‌های دورتر گذشته و آینده نفوذ داشته باشد، آن شخص متکامل‌تر
است.

به عبارت دیگر تکامل یعنی کوتاه شدن فاصله شخص به اشیا و اشخاص و وقایع
موجود در مکان‌ها و زمان‌های مختلف و نزدیک دیدن آنچه در چشم دیگران دور
است. و حد بی‌نهایت وقتی است که این فواصل از هر جهت صفر شود. در این صورت
محیط زندگی شخص در همه جا و همه وقت است و ابعاد مکانی و زمانی جهان
برایش صفر است. این همان صفت خداست که می‌گویند: «لامکان» است و منسلخ از
زمان؛ یعنی در همه جا و همیشه هست:

«هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»^۱

«وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۲

«وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَإِنَّمَا تُؤَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»^۳

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۴

و در جای دیگر می‌فرماید:

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۵

* * *

حال عبادت خدا که «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» است، چگونه باعث کوچک شدن مکان و
زمان در نزد انسان می‌شود، قابل دقت است.
در مرحله اول خود ایمان به خدا و معرفت و محبت او که توأم با تعلیم و تلقین‌های

۱. حدید/۴: ... خدا با شماست، هر کجا که باشید...

۲. سبأ/۴۷: ... و او بر هر چیز گواه است.

۳. بقره/۱۱۵: مشرق و مغرب از آن خداست؛ پس به هر طرف رو کنید، همان روی خداست....

۴. ق/۱۶: ... و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.

۵. حدید/۳: اوست اول و آخر و ظاهر و باطن؛ و او به هر چیزی داناست.

قرآن و دین باشد، شخص را معتقد و متصل به «رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱ و «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^۲ می‌نماید. در دل و دماغ ما نیز جهان بی‌انتهای و زمان بی‌انتهای جا پیدا می‌کند. این جنبه نظری و عاطفی مسئله بود. از جنبه تمرین و تربیت نیز عمل به احکام و اعمال و خودداری از منکرات و شهوات، رفته رفته ساختمان درونی شخص را طوری تغییر می‌دهد که حساب و برنامه‌اش در حول و حوش نزدیک خود و زمان حال دور نزده، زمان و مکان وسیع‌تری را مد نظر داشته باشد و دورانیش و عاقبت‌اندیش شود. در حقیقت شخص حالات روانی و تشکیلات مادی دیگری «اکتساب» می‌نماید.

* * *

۱. فاتحه / ۲: ... پروردگار جهانیان.
۲. فاتحه / ۴: آن فرمانروای روز جزا.

تلاش و توکل

بسمه تعالی

تلاش و توکل*

«وَتَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ...»^۱

نمی دانم آیا برای شما این مسئله مطرح هست یا نه؛ مسئله اینکه برای رسیدن به مقصود باید تلاش و فعالیت کرد یا با توکل به خدا کار درست می شود. برای بنده از زمان بچگی و در سراسر زندگی این موضوع مطرح بوده است؛ هم از نظر دینی و هم از نظر دنیایی. چون ممکن است برای کسان زیادی نیز همین طور باشد، مسئله ارزش بررسی را دارد. در دوران مدرسه مثل بیشتر جوانان آن زمان شاگرد درس خوانی بوده، شب و روز زحمت می کشیدم. خدا پدر همه را بیامرزد، مرحوم پدرم گاهی به شوخی و ترکی می گفت:

«پسر تو آخر یا سوسک می شوی یا سوسمار!»

اما یک وقت به طور جدی گفت:

«از زیاد دویدن گیوه آدم پاره می شود!»^۲

این ملامت پدرانه خیلی برایم ناگوار آمد؛ نه تنها از این جهت که انتظار تشویق و تعریف داشتم، بلکه بیشتر از این بابت که مسئله و مشکلی برایم مطرح می شد: مگر وظیفه انسان و شرط موفقیت، کار و کوشش نیست؟

* تدوین و تفصیل سخنرانی در انجمن اسلامی مهندسين، در حوالی سال ۱۳۵۴ که اولین چاپ آن از روی بولتن انجمن اسلامی مهندسين توسط انجمن اسلامی دانشجویان ایران در هوستون آمریکا در قطع رقعی و در فروردین ماه ۱۳۵۶ انجام گرفت. این اثر با استفاده از نسخه‌ای از چاپ مذکور که اصلاحات مؤلف فقید را در بر دارد تقدیم می شود.

۱. فرقان / ۵۸: و بر آن زنده‌ای که نمی میرد، توکل کن....

۲. و بعدها این ضرب المثل را شنیدم که «خدا، یار گیوه گشادهاست».

مگر سرمشق خط نویسی ما :

نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
نبود؟

مگر از قرآن به ما نگفته اند:

«لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۱

البته در آن موقع جواب درستی برای این مسئله نه پیش خود یافتیم و نه از کسی دریافت کردم. بر عکس، بعدها که در درس فیزیک و در تاریخ و علوم و سپس در تحصیلات مهندسی با خواص انرژی و قوانین علت و معلولی و با اصول تمدن جدید و با رسوم صنعت و تولید، مختصر آشنایی پیدا کردم، قبول اینکه غیر از کار و کوشش مستمر و علل مثبت محسوس، عوامل دیگری مانند قسمت، شانس، تقدیر، توکل، توسل، برکت، دعا و غیره دخالت در پیشرفت انسان و اجتماع داشته باشند، برایم مشکل تر می شد.

از طرف دیگر در خود قرآن که نگاه می کنید، تکلیف خیلی روشن نیست و جواب های به ظاهر متناقصی به مسئله داده شده است.

آیاتی از قبیل آیات ذیل را داریم که تنها سعی و اکتساب و کار را ملاک توفیق و تملک (در دنیا و آخرت) می شناسد:

«لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۲

«لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ»^۳

«لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا»^۴

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»^۵

۱. نجم / ۳۹: برای انسان حقی و بهره ای جز آنچه کوشش کرده است، نیست.

۲. نجم / ۳۹: برای انسان حقی و بهره ای جز آنچه کوشش کرده است، نیست

۳. نساء / ۳۲: ... بهره مردان نسبت به آن چیزی است که کسب کرده باشند و بهره زنان نیز هر آنچه خود به دست آورده اند می باشد....

۴. انعام / ۱۳۲: و برای هر کس، برابر اعمالی که انجام داده باشد، درجاتی است....

۵. مدثر / ۳۸: هر کس در گرو مکتوبات خود می باشد.

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۱

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا»^۲

«وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا»^۳

آیات زیادی هم هست که واگذاری امور را به خدا یا انتظار از او را می‌رساند:

«إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ»^۴

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»^۵

«وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»^۶

«حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»^۷

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۸

«فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^۹

«هُوَ الرَّزَاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»^{۱۰}

۱. عنکبوت / ۶۹: و آنان که در راه ما تلاش می‌کنند، به راه‌های خودمان رهبریشان می‌کنیم....

۲. هود / ۱۵: کسانی که خواستار زندگی و آرایش دنیا باشند، در دنیا (نتیجه) اعمالشان را تمام و کمال خواهیم داد.

۳. اسراء / ۱۹: و هر کس خواهان آخرت بوده و کوشش لازمه را بنماید و مؤمن باشد، کوشش چنین اشخاص مثمر و مشکور خواهد بود.

۴. آل عمران / ۱۶۰: اگر خدا شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غلبه نخواهد نمود....

۵. هود / ۶: هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه روزی او به عهده خداست....

۶. ابراهیم / ۱۱ یا مجادله / ۱۰ یا تغابن / ۱۳: ... پس مؤمنین کارها را به خدا واگذار می‌نمایند.

۷. آل عمران / ۱۷۳: ... خدا برای ما کافی است و بهترین کارگزار است.

۸. طلاق / ۳: ... و هر کس توکل به خدا کند، همین برای او کافی است....

۹. یوسف / ۶۴: ... و بهترین نگاهدار و خیر رساننده‌ترین خیر رسان‌ها، خداوند است.

۱۰. ذاریات / ۵۸: ... او روزی دهنده و دارای قدرت استوار است.

در روایات و داستان‌های مذهبی نیز صحبت فراوان از کسانی می‌شود که جز خستگی و خسران چیزی از زحمات خود ندیده‌اند و کسان دیگری که برکت و نعمت با صرف دعا و توکل نصیبشان شده است. به قول سعدی:

چند دوی بهر طلب چون خسان ضامن روزی شده روزی رسان
حال به فرض که دعا و توکل و توسل را قبول کنیم که مفید و مؤثر واقع می‌شود، این سؤال پیش می‌آید که چگونه و از چه راه؟
ذهن نقاد و عقل کاوشگر مردم عادت کرده به استدلال‌های علمی و خواه‌ناخواه دنبال رابطه و دلیل می‌رود.

می‌دانیم که در منطق اسلام، اعتقاد به قادر متعال نیز نفی علل و اسباب نشده است و لازمه مشیت الهی و اراده «كُنْ فَيَكُونُ»^۱ ای او، عدم دخالت وسایط و سلسله مراتب علت و معلول نیست که فرموده‌اند:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورُ إِلَّا بِسَبَابِهَا»^۲

کما آنکه روزی رسان حیات بخش مسلماً خداست. اما خاک و آب و خورشید و ازدواج و هزاران حرکات و اعمال و مواد، وسیله تحقق این مشیت ازلی می‌شوند. برای اینکه جوابی برای مسئله یافته یا تعیین تکلیفی برای خود کرده باشیم، موضوع را از دو طریق یا از دو نظر مطالعه می‌نماییم:
اول، از نظر طبیعی و واقع‌بینی قضیه با استمداد از مشهودات و تجربیات زندگی؛ و دوم، از نظر قرآن و دین.

توکل از دیدگاه طبیعی و مادی

مسئله دو حالتهی توکل داشتن در زندگی یا تکیه کردن به تلاش و عمل خود، تنها یک مسئله اعتقادی و دینی نیست. به صورت فطری و روانی یا اخلاقی و تربیتی با همین عنوان یا با جلوه‌های دیگری در فعالیت‌های زندگی انسان جریان عمومی دارد و می‌توان آن را با دید علمی و بر مبانی مادی بررسی کرد.
در جریانات زندگی نیز مانند صفحات قرآن به تضاد و تناقض‌هایی بر می‌خوریم که توجیه و تطبیق آنها در نظر اول مشکل است. هم شعر:

۱. یس / ۸۲: ... (که گوید:) باش و می‌شود.

۲. روایت: خداوند امتناع کرده است که امور را جز به وسیله اسباب‌های مربوطه جریان دهد.

نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

مورد و مصداق خارجی پیدا می کند و هم شعر :

به نادانان چنان روزی رساند که صد دانا در آن حیران بماند

ز رنگ های پر کاری را می بینیم که به موفقیت های شایان رسیده اند و احمق های تنبل بیکاره ای را که روزگار آنها را از اولی ها جلوتر انداخته است. حقیقت این است که اگر بنا بود شخص در محیط بسته ای که فقط او و محصولاتش وجود داشته باشد، زندگی می کرد و به اصطلاح ترمودینامیک، مبادلاتی با خارج نمی داشت، اصل بقای انرژی حکومت مطلقه پیدا کرده، تا تلاشی نمی نمود، به چیزی نمی رسید. و بالعکس، هر نتیجه و مطلوبی به دست می آورد، صد در صد محصول تلاش و تولید خود او می بود.

اما انسان فرد تنها و سیستم مجزایی نیست؛ محاط در اجتماع بزرگ و غرق در جهانی است که وجود او، حکم بی نهایت کوچک درجه هزارم پایین تر را دارد. وجود، از غیر خود گرفته است و خوراک و تأثیر، از خارج می گیرد و تبادل و دریافت زیاد دارد.

بنابراین ادعای اینکه من خودم را ساختم و کفایت خود را می نمایم. یا آنکه حسابی جز خودم و معلم در کار نیست، همان قدر متکبرانه است که احمقانه. موفقیت شخص یا اجتماع تنها از این راه به دست می آید که مطابقت با طبیعت داشته و از عوامل و عناصر و افراد به بهترین وجه بهره مندی یا بهره گیری نماید. تلاش و تحرکی که در این جهت باشد، ثمر بخش می گردد. چه بسا که با تلاش مختصر و گاهی بدون تلاش و با صرف مواجهه و در معرض قرار گرفتن، مایه و مواد به شخص یا به اجتماع می رسد.

هر کدام از ما در طول عمر خود به نمونه های فراوان از مردمان موفق برخوردیم که استعداد و تحرکی نداشته، خیلی جاسنگین و خونسرد هستند. یا موفق هایی که زرنگی شان، در سازشکاری با اوضاع است و «از آب کره می گیرند».

کلماتی چون قسمت، سرنوشت، یا بخت و اقبال که در تمام زبان ها متداول است و حالت قبول یافته است، از همین واقعیت های مشهود مکرر سرچشمه می گیرند. تلاش و فعالیت های مستمر که در جهت بهره برداری از عوامل و عناصر خارج و به خدمت گرفتن افراد و نیروها ابراز می شود، یک نوع توسل است.

توسل به معنای اتخاذ وسیله یا استثمار

کدام یک از فعالیت‌های معاشی یا تکاملی ماست که بدون توسل و بهره‌برداری از منابع خارج و امکانات لایتناهی که طبیعت در اختیار ما می‌گذارد نباشد؟
 زراعت که پایه تمدن و تاریخ و مایه اولیه زندگی بشر است، مگر مختصری کار کردن روی زمین و دانه پاشیدن، پس از آن استفاده کردن از خاک و آب و خورشید و رشد گیاهان و مانند اینها نیست؟

صنعتگر را که نگاه می‌کنیم، البته به سراغ طبیعت عریان نمی‌رود؛ اما مواد اولیه‌اش، سنگ معدن یا محصولات زراعتی است و عمل آوردنش به خدمت گرفتن انرژی‌های آماده بی‌روح و ذی‌روح یا نهفته در طبیعت است.

همین طور در تجارت، مدیریت، طبابت، خدمات، و در سایر چشمه‌های زندگی، در هر یک به نحوی توسل به طبیعت و خلقت است و نقش تلاش انسان در جنب آنچه از خارج می‌گیرد، بسیار ناچیز می‌باشد.

در کلیه این شقوق زندگی، به تجربه دریافته‌ایم که برد با آنهایی است که علاوه بر توجه و توسل، یک خوش‌بینی فطری هم عادتشان شده است، یا روی تجربه و حساب امیدوار می‌باشند. با امیدواری و جرأت، به مصداق:

«از خطر خیزد خطر زیرا که سود برنبدد گر بترسد از خطر بازارگان»

وارد معرکه‌ها می‌شوند. روحیه امیدوار و دلگرم به جریان مساعد روزگار، به آنها گشاده‌رویی که شرط موفقیت در معاشرت و برخورد‌هاست، می‌دهد و فکر و استعداد‌هایشان درست عمل می‌کند. اگر به مشکلات و مصایب برخوردند، خود را نمی‌بازند و تسلط بر نفس در مسائل را از دست نمی‌دهند، بنابراین در اکثر موارد پیروز می‌شوند. در حالی که ترسوها و بدبین‌ها قدم به جلو نمی‌گذارند و اگر وارد کاری شوند، ترس و تردید وجودشان را فلج می‌نماید و خودخوری می‌کنند.

در جریان جنگ بین‌المللی دوم و آن بحبوحه حملات هوایی و دریایی آلمان که چرچیل نخست‌وزیر انگلستان، غرق شده در دریای توفانی اروپا بود، حکایت می‌کنند که هیچ‌گاه خواب بعد از ظهرش - ولو به صورت چرت زدن چند دقیقه پشت مسند صدارت - ترک نمی‌شد.

در باره Prince Condet (سردار سلحشور لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه) نیز نوشته‌اند که در یکی از نبردهای تن به تن با دشمن که وضع لشکر فرانسه خیلی بحرانی شده بود،

وقتی برای استمداد و کسب دستور عقب او می‌گردند، می‌بینند با خیال راحت خوابیده است!

چنین افرادی دارای روحیه امید و توکل قوی هستند. نمی‌گویم امید به خدا و توکل دینی، ولی امید به جریان مساعد روزگار و توکل به آینده و آنچه واقع می‌شود؛ خواه به صورت فطری غریزی، خواه سنجیده و آزموده. اگر چنین سکینه خاطر و توانایی واگذاری سرنوشت را نمی‌داشتند، زود تسلیم می‌شدند و اصلاً قدرت عمل و تدبیر از آنها و تأثیر روی تابعین را از دست داده، سرنوشت کار طور دیگری می‌شد. در امور اداری و روابط کار و کسب هم غالباً می‌بینیم آنها که در کمیسیون‌ها و مذاکرات به تب و تاب افتاده، سبقت در دفاع از نظر خود می‌نمایند و در ارائه منطق و متاعشان حرارت به خرج می‌دهند، اگر موفقیت پیدا کنند، موفقیت ناچیزی با منت و ترحم نصیبشان می‌شود. اما خونسردهای کم حرف متین که حوصله می‌کنند تا موضوع و مایحتاج از ناحیه طرف یا بی‌طرف‌ها عنوان گردد و مطلب به جریان طبیعی، پخته و آماده شود و فقط با عنایت زیر چشمی کار را اداره می‌نمایند، به موفقیت‌های بیشتر با مشقت و تلاش کمتر و خیلی محترمانه‌تر می‌رسند. آنچه گفته شد، یک تضاد اکتشافی و تدبیر خاص انسانی نیست؛ نظام طبیعی و ناموس حیاتی است. یک روز در شورای دانشگاه تهران، تأسیس آموزشگاه مامایی از طرف دانشکده پزشکی مطرح شده بود. نماینده دانشکده در توضیح مواد برنامه و آیین‌نامه تعلیماتی آموزشگاه می‌گفت:

آنچه ما سعی داریم به این دخترها یاد بدهیم این است که عادت کنند و دقت داشته باشند از دست زدن به زائو و دخالت در وضع حمل، علی‌رغم همه درد و دادهای مادر، خودداری نمایند. بگذارند طبیعت کار خودش را بکند و بچه با فشار عضلات رحم مادر، به جریان طبیعی به دنیا بیاید.

این نمونه کامل توکل به طبیعت و تسلیم است. در روابط انسان‌ها با یکدیگر و مکانیسم بسیار پیچیده و مفصل جریانات اجتماعی نیز که اصل تقسیم وظایف را به وجود آورده است، اگر از یک طرف فرد را برای تدارک مایحتاج زندگی نیازمند به پول و دارایی می‌نماید، همین که این فرد توانایی تولید کالا یا انجام کاری را نشان دهد، سیل محتاج‌ها و مشتریان را طبعاً به سوی او روانه می‌نماید و عملاً ضامن روزی‌اش می‌شود.

بنابراین تلاش و توسل و توکل، به معنای اعم کلمات، تماماً پایه‌های طبیعی و منطقی

داشته، متمم یکدیگرند؛ نه منافی و مخالف. در تلاشِ معاش، توکل ضرورتی است و توسل حلقه اتصال تلاش و توکل محسوب می‌شود.

چیزی که هست در میان طبقات کاسب و تاجر، روح توکل ظهور بیشتری پیدا می‌کند. شما در بازار و میان بازاری‌ها بیش از جاهای دیگر به تابلوها و عناوینی نظیر تجارتخانه توکلی، قنادی توکل، برادران متوسلانی، آقای توسلی و غیره برمی‌خورید و شعار «تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ»^۱ فراوان دیده می‌شود. در خیابان شمال بازار تهران چند سال قبل که رد می‌شدم، بالای سر در یک تیمچه جدیدالبننا که نمی‌دانم هنوز باقی است یا نه، این کتیبه را که زبان حال مالک و مستأجرین است دیدم با کاشی نصب کرده‌اند:

«وَعَلَى اللَّهِ فِي كُلِّ الْأُمُورِ تَوَكُّلِي وَبِالْخَمْسِ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ تَوَسَّلِي»^۲

فروش یک کاسب و درآمد روزانه‌اش، چون ارتباط با مراجعه مشتری دارد که خارج از اختیار و حساب اوست، حالت میان خوف و رجا که بر این طبقه از مردم حاکم است، روحیه توسل و توکل را در آنها قوت داده است.

روی روزی‌رسان مشتری‌رسان، بیشتر حساب می‌کنند تا تلاش خود و تدبیر و تبلیغ. حجره را با گفتن «بِسْمِ اللَّهِ» و با ذکر «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» باز می‌کنند و «تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ» را تکرار می‌نمایند.

اما جماعت کارمندان چون حقوق معین تقریباً مسلم دارند، کمتر به چنین فکر و ذکری رو می‌آورند. مرد زارع نیز با اینکه تمام سرمایه‌اش را به خاک (یا به خدا) می‌سپارد و برداشت سر سال او یکسره وابستگی به عوامل جَوِّی و نیروهای پرورش طبیعت دارد، چون به‌طور روزمره مواجه با معامله و سود و زیان نیست، عادت و صراحتی به توکل ندارد. وقتی بیلی می‌زند، خوشش می‌آید به او «خدا قوت» بگویند (چون در آن حال احتیاج به نیروی بدنی را حس می‌کند) و در موقع برداشت محصول، «خدا برکت» بشنود و با تخته «اللَّهُ برکت» خرمن را مهر می‌زند.

به‌طور کلی در کارهای آزاد و نزد کسانی که مقاصد مشکل مجهول را به عهده می‌گیرند، هر کس به نحوی توجه به مبدأ و انتظار برکت و موفقیت از منابع غیبی و یا ما فوق را که خارج از اراده اوست، دارد. باز در یک مرحله عام‌تر و سطح بالاتر، اگر

۱. هود / ۵۶: ... بر خدای یگانه توکل کردم....

۲. دعا: توکل من در همه امور بر خداوند است و توسل من به پنج تن آل عبا (اهل و اصحاب کساء) است.

خواسته باشیم مسئله را از دیدگاه طبیعی و واقع‌بینی بررسی نماییم، باید بگوییم که اصولاً فرق انسان با حیوان در این است که حیوان در زمان حال یا نزدیک حال زندگی می‌کند و تمام تلاش و دفاع و تعرضش برای احتیاجات فوری و حوادث محیط است؛ ولی انسان تا حدودی در گذشته و مخصوصاً در آینده نیز زندگی می‌نماید. هر قدر متکامل‌تر و متمدن‌تر باشد، پیوندش با گذشته بیشتر و نظر و نگرانی‌اش به آینده دورتر می‌رود؛ یعنی زندگی او در ظرف زمان خیلی وسیع‌تر از حیوان است. البته حیوان و حتی گیاهان وارث گذشته و سازنده آینده خود هستند و به‌طور کلی، حیات - به قول الکسیس کارل - یک کیفیت ۴ بعدی است. منتها در مورد حیوانات، غریزه یا طبیعت است که این وظیفه را انجام داده و عضو طوری ساخته شده است که حفظ مکتسبات گذشته و تدارک آینده را می‌نماید. انسان در آنچه خارج از عواطف ناشی از غرایز ذاتی و وظایف اعضایی است، در قلمرو آگاهی و اراده، به‌طور خودآگاه عمل می‌نماید و اشعار به خطرات و احتمالات آینده دارد. توجه به آینده قهراً توأم با نگرانی است و نگرانی توأم با انواع ناراحتی‌ها و تبعات روانی و جسمانی فردی و اجتماعی.

عدم اطلاع صحیح بر آنچه خواهد شد و عدم تسلط بر آینده، نگرانی و یأس و عصیان را، هر قدر علم و عقل بر احساسات و موارد عادت چیره می‌شود، در دنیای مترقی و حشمت‌ناک‌تر می‌نماید. بنابراین احتیاج به آرامش و اطمینان، هر قدر تکنیک و تمدن جلو می‌رود، بیشتر می‌شود و اگر توکل به‌داد بشریت نرسد، هیچ داروی دیگری علاج این بیماری بشرسوز را نخواهد کرد. منظور آنکه روح توکل و توسل نه تنها یک خاصیت طبیعی و واقع‌بینانه مردمان سابق یا بازاری و عامی است و نه تنها مورد احتیاج عمومی است، بلکه باید آن را از مسائل بزرگ روز و آینده حساب کرد. اگر قرآن «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۱ می‌گوید، تنها بیان یک خاصیت و عادت را نمی‌نماید؛ بلکه اطمینان قلب برای انسان - انسان متکامل و دورنگر - نیازی است که بدون آن نه پایدار خواهد ماند و نه ترقی خواهد کرد.

مادامی که خوش‌بینی ناخودآگاه در باره طبیعت یا روزگار، پشتوانه عقیدتی محکم یا علمی مطمئن و دلایل عینی همگانی پیدا نکند و افکار در جهت انکار مبدأ و نفی مقصد (Finalisme)، سوق داده شود، قهراً غرایز یا عادات گذشته که مردان

۱. رعد/ ۲۸: ... آگاه باشید که با یاد خداست که دل‌ها آرام می‌گیرد.

با همت و مخصوصاً جوانان را در سایه توکل فطری به شور و امید و امی داشت، روز به روز در دنیا ضعیف تر خواهد شد و بشریت از این سرمایه عظیم و غیر مادی، ولی مؤثر و مسلم، محروم خواهد گشت.

توکل از دیدگاه قرآن

حال بینیم موضوع تلاش و توکل در قرآن چگونه مطرح می شود:

اولاً؛ در قرآن منع و ملامت شده است که کسی تصور یا ادعا نماید که خود او تنظیم کننده برنامه‌ها و تصمیم گیرنده و به ثمر رساننده کارهاست. ما حق نداریم به طور جزم و بدون آنکه مشیت خدا را عامل اصلی بدانیم، بگوییم فردا فلان کار را خواهیم کرد:

«وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا.
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ أذكرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي
لَأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشْدًا.»^۱

مسلمان با قید «إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۲ تصمیم می گیرد و خواهان چیزی می شود و وقتی دارای چیزی است با قید «مَا شَاءَ اللَّهُ»^۳ از آن استفاده می نماید:

«وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا
أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَ وُلْدًا.»^۴

همچنین، پیشاپیش وقوع امری، یقین به حصول نتیجه مطلوب نداشته باشیم. به اصطلاح دهاتی‌ها، جوجه‌ها را تا پائیز نشده، نشماریم. در این زمینه مثالی در داستان دو برادر در سوره قلم آیات (۱۷ تا ۱۹) آمده است که باغی در خارج شهر داشته، صبح سحر با اطمینان خاطر برای میوه چینی به راه افتادند و برای آنکه فقیر و محتاجی خبردار نشده، چیزی از محصولشان خواسته نشود،

۱. کهف/ ۲۳ و ۲۴: و هیچ گاه راجع به چیزی نگو که فردا آن را انجام خواهم داد؛ مگر بگویی اگر خدا بخواهد. و پروردگارت را هر زمان فراموش کردی به یاد آور و بگو امید است پروردگار مرا به راهی سراسر است تر از این رهبری کند.

۲. بقره / ۷۰، یوسف / ۹۹، کهف / ۶۹، قصص / ۲۷، صافات / ۱۰۲، فتح / ۲۷: ... اگر خدا بخواهد....

۳. انعام / ۱۲۸، اعراف / ۱۸۸، یونس / ۴۹، کهف / ۳۹، زمر / ۶۸، اعلی / ۷: ... مگر آنچه خدا بخواهد....

۴. کهف / ۳۹: تو چرا وقتی به باغ خود در آمدی نگفتی که همه چیز به خواست خداست و جز قدرت خدا قدرتی نیست و اگر تو مرا از خود به مال و فرزند کمتر دانی (به خود مغرور نشو).

احتیاطات لازم را پیش بینی نمودند.

«إِنَّا بَلَوْنَا هُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ.
وَلَا يَسْتَشْنُونَ.»

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ^۱

ثانیاً؛ با تکرار و تصریح فراوان، اصرار به توکل به خدا می شود. و مؤمن مسلمان متوکل به خداست.

توکل به معنای وکیل گرفتن خدا و نگاهبان دانستن او و خدا را به عنوان کارگزار به ثمر رسان امور، اختیار کردن است. از آن جمله آیات ذیل:

«إِن يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِن يَخْذَلْكُمْ فَمَن ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ
مِن بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.»^۲

«إِن أَرَادَنِي اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ»^۳

«... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا.»

وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...»^۴

« وَ قَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ

۱. قلم/ ۱۷، ۱۸ و ۱۹: ما آنها را مانند صاحبان آن باغ گرفتار آزمایش کردیم، هنگامی که قسم خوردند که بامدادان حتماً می روند میوه چینی می کنند.

استثنایی نکردند (تردیدی نداشتند، ان شاء الله نگفتند).

پس در حالی که هنوز خواب بودند، آفتی از آسمان آمد.

۲. آل عمران/ ۱۶۰: اگر خدا شما را یاری کند، دیگر کسی بر شما غالب نخواهد شد و اگر خوارتان کند،

پس چه کسی خواهد بود که بعد از او یاریتان کند. بنابراین مؤمنین حتماً به خدا توکل می نمایند.

۳. زمر/ ۳۸: ... اگر خدا اراده زبانی نسبت به من بنماید، آیا آنها بر طرف کننده زیان و آزار او می شوند و اگر رحمتی بخواهد به من برساند، آیا آنها می توانند جلوگیری شوند. بگو خدا مرا کفایت می کند. توکل کنندگان بر او توکل می نمایند.

۴. طلاق/ ۲ و ۳: ... و هر کس (یا کسانی که) از خدا پروا نماید و تقوا پیشه کند، راه خروجی برای او قرار می دهد. و از جایی (یا راهی) که گمان نمی برد، به او روزی می رساند و هر کس به خدا توکل کند، همان برای او کافی است....

مُسْلِمِينَ»^۱

اما این توکل نه لفظی و آرزوی خشک و خالی است و نه به صورت وعده برآورده شدن برق آسا و اعجاز آمیز و بلا شرطِ خواسته هاست. کمتر آیه ای دیده می شود که در آن امر به توکل شده باشد و این توکل به دنبال تلاش یا تصمیم به کار و ملازم با عمل و اشکال نباشد. بسیاری اوقات امر به توکل در بحبوحه درگیری با دشمنان و گرفتاری های سخت آمده است.

«نَعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»^۲

«... فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^۳

«قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانْكُمُ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۴

«وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَيْنَا سَبِيلًا وَلِنُصَبِّرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»^۵

«الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدِ جَمَعُوا لَكُمْ فَانْحَشَوْهُمْ فَرَاذِهِمْ

۱. یونس / ۸۴: و موسی گفت؛ ای قوم من اگر چنین است که به خدا ایمان آورده اید، پس بر او توکل نمایید؛ اگر مسلمان هستید.

۲. عنکبوت / ۵۸ و ۵۹: ... پس چه خوب است پاداش عمل کنندگان.

کسانی که پایداری کردند و بر پروردگارشان توکل می نمایند.

۳. آل عمران / ۱۵۹: ... پس نسبت به تقصیرشان گذشت نما و در کار با آنها مشورت کن. چون تصمیم گرفتی و عزم نمودی، بر خدا توکل کن. خدا توکل کنندگان را دوست می دارد.

۴. مائده / ۲۳: دو مرد از آنها که خدا بر آنها نعمتش را ارزانی کرده بود، گفتند: وارد دروازه (شهر) شوید؛ همین که داخل شدید، غالب خواهید بود و اگر مؤمن هستید، توکل به خدا بنمایید.

۵. ابراهیم / ۱۲: ما را چه می شود که به خدا توکل نکنیم؛ در حالی که ما را به راه هایی که باید برویم رهبری کرده است و حتماً در آزارهایی که به ما می رسانید، پایداری خواهیم نمود و توکل کنندگان بر خدا توکل می نمایند.

إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ^۱

همچنین آنجاهایی که گذشت زمان برای به ثمر رسیدن و یا رساندن جریان ضروری دانسته شده است، امر به توکل آمده است. نظیر آیات سوره طلاق که شاید طولانی ترین آیات دستور توکل در قرآن باشد:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا.
وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ
اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.»^۲

بلا شرط نبودن توکل را از نمونه آیات ذیل می توان استنباط کرد:

«فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ.»^۳

«وَمَا لَنَا أَلَّا تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَيْنَا سَبِيلًا.»^۴

در آیه دوم می فرماید که چون بر راه راست و حق هستی، توکل به خدا کن. و مفاد آیه سوم این است که چون خدا راه های ما را نمایانده است چرا توکل نمائیم؟

مصادق کامل و شاهد مثال بارز برای درک معنی و مورد استعمال توکل زندگی و مأموریت های خود حضرت پیغمبر است.

قرآن از یک طرف فرمان های «قُمْ فَأَنْذِرْ»^۵، «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ»^۶، را به حضرت صادر می نماید و سنگینی فعالیتش را در «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا»^۷ ظاهر

۱. آل عمران / ۱۷۳: آنهایی که مردم خبرشان دادند که جمعی به جهت شما گرد آمده اند؛ پس از ایشان بترسید؛ (ولی این گفتار) ایمانشان را زیاد کرده و گفتند خدا ما را بس است که خوب کارگزاری است.

۲. طلاق / ۲ و ۳: و هر کس که تقوا و پروای خدا را پیشه گیرد، (خدا) برای او راه خروج (از گرفتاری) درست می کند.

و از جایی که گمان نمی برد، روزی اش را می رساند و هر کس به خدا توکل نماید، همان برای او کافی است. بدانند خدا امرش را به ثمر می رساند. محققاً که خداوند برای هر چیز اندازه ای قرار داده است.

۳. نمل / ۷۹: پس برخدا توکل نما همانا که تو بر (طریق) حق آشکاری.

۴. ابراهیم / ۱۲: چرا برخدا توکل ننمایم؛ حال آنکه ما را به راه هایی که باید برویم، رهبری کرده است....

۵. مدثر / ۲: برخیز و بیم ده.

۶. هود / ۱۱۲: پس همان گونه که مأمور شده ای، استقامت نما.

۷. مزمل / ۷: همانا که در روز برای تو شناوری (دوندگی) طولانی است.

می سازد و از طرف دیگر با تذکاراتی از نوع ذیل او را از حرص و جوش خوردن و به تلاش و تعب افتادن منع نموده و به خونسردی دعوتش می نماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا»^۱

«وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»^۲

«مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»^۳

«وَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»^۴

رابطه این دو تأکید یا دو حالت، همان توکل به خداست. می گوید تو وکیل یا مسئول و نگهبان مردم نیستی؛ خدا را وکیل بگیر و به او توکل کن.

«إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ»^۵

«وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ»^۶

«إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ»

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ»^۷

«وَلَا تَطْعَمِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَدْيَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ

كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا»^۸

۱. اسراء / ۵۴: ... و ما تو را (به عنوان) وکیل بر آنان نفرستاده ایم.

۲. انعام / ۱۰۷: ... و تو را محافظ آنها نگذاشته ایم...

۳. طه / ۲: قرآن را برای آنکه به مشقت بیفتی بر تو نازل نکردیم.

۴. شعراء / ۳: شاید خود را از اینکه ایمان آور نیستند، می خواهی به هلاکت بیندازی.

۵. زمر / ۴۱: ما کتاب را برای مردم و به حق به تو نازل کردیم. پس هر کس راه یابد و راه گیرد، به سود خود

اوست و هر کس گمراه شود، همانا به زیان اوست و تو وکیل مراقب آنها نیستی.

۶. انعام / ۶۶: و قوم تو آن را تکذیب کردند؛ در حالی که حق است. بگو من وکیل شما نیستم.

۷. نمل / ۷۸ و ۷۹: به درستی که خداوند به حکم خود میان آنها قضاوت می کند و اوست که صاحب قدرت و حکمت است.

پس بر خدا توکل کن؛ همانا که بر حق آشکار هستی.

۸. احزاب / ۴۸: و اطاعت از کفار و منافقین مکن و آزارشان را به حال خود گذار و به خدا توکل نما و خداوند به عنوان وکیل کفایت می نماید.

در تمام آیات، دستور توکل، پهلو به پهلو، انجام مأموریت و قبول زحمات و مشقات آن آمده است. هیچ جا گفته نشده که کاری و کوششی مکن و واگذار به خدا بنما؛ بلکه این توکل‌ها صورت ابراز اعتماد به خدا و اطمینان به نتیجه‌گیری و به ثمررسانی او را داشته و ضمانت اجرا و تأمین موفقیت است. باید وارد در کار و درگیر با دشمن شد، ولی جریان و پایان کار را به خدا واگذار کرد.

ما که پیغمبر نیستیم

البته در مورد پیغمبر که کاری جز به دستور و برای خدا نمی‌کرد، طبیعی بود که هماهنگ با افکار و اعمالش، با توکل به خدا همراه باشد؛ ولی تکلیف ما چیست؟ ما اگر مسلمان باشیم، می‌دانیم که مسلمان اصولاً هیچ عملی را جز به نام خدا و در راه خدا انجام نمی‌دهد. مسلمان معتقد است که بشر برای بندگی پروردگار خلق شده است و در کار و کسب و تحصیل و ازدواج و جنگ و صلح، یعنی در سراسر زندگی، نیات و اعمالش به دستور خدا و «قربة الی الله» است. پس او هم مانند پیغمبر ایفای مأموریت می‌نماید و با تأسی به حضرت ابراهیم خواهد گفت:

«رَبَّنَا عَلَیْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَیْكَ أَنبْنَا وَإِلَیْكَ الْمَصِيرُ»^۱

بنابراین صبح که روانه محل کسب و کار می‌شویم و در هر معامله یا مذاکره که وارد می‌شویم، چون قاعدتاً برنامه‌ای که مورد رضای خداست اجرا می‌نماییم، ورود در کار و استمرار در تلاش و استقامت بر مشکلات آن به عهده ما خواهد بود؛ ولی برای عاقبت آن غصه نمی‌خوریم و به ثمر رساندن را واگذار به خدا می‌نماییم. انتظار گره‌گشایی و پیش آمدهای مساعد را داشته، نه نگران و مأیوس باید بشویم و نه از طرف دیگر مغرور به خود و متکی به عمل خویش باشیم. فرمول «نه مغرور باشیم و نه مأیوس»، مرز حرکت یک مسلمان است. همین قدر که به حکم «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ»^۲ از طریق خلاف خودداری نماییم، انتظار «يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»^۳ را در برابر مشکلات باید داشته و به «وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۴ امیدوار باشیم. دغدغه خاطر و توجه و تمنا

۱. ممتحنه / ۴: ... پروردگارا بر تو توکل کردیم، به سوی تو بازگشت نمودیم و تحول ما در جهت تو است.

۲. طلاق / ۲ یا ۴ یا ۵: ... و هر که از خدا پروا کند...

۳. طلاق / ۲: ... خدا برایش راه خروج [از دشواری‌ها] را می‌گشاید.

۴. طلاق / ۳: ... و از جایی که گمان نمی‌برد، روزی اش عطا می‌کند.

از دیگران نداشته «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۱ بگوییم؛ بدون آنکه عجله ورزیده، تصور نماییم با صرف تقوا و توکل فوراً منظورمان برآورده خواهد شد و «إِنَّ اللَّهَ بِالْأَمْرِ قَدْرٌ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»^۲ در کار نیست.

همان طور که در بخش اول بحث (از دیدگاه طبیعت مادی) گفته شد، توکل داشتن یعنی خوش بین بودن به جریان کلی امور و هر آدم خوش بین ذاتاً متوکل است و وقتی توکل از روی ایمان و آگاهی اتخاذ شد، مترادف با اعتقاد به هدف داشتن جهان (finalisme) و وجود رهبر حکیم رحمن می شود؛ خدا آفریننده همه چیز است و نگاهدارنده و پیش برنده هم می باشد.

«اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»
لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۳

خوش بینی مترادف با توکل و مشروط به تقوا، قابل قیاس با عملیات جراحی و زخم بندی و مراقبت های طبی است. به قول ویکتور پوشه (VICTOR POCHEH)،
طیب معالج واقعی هر مریضی، خود طبیعت است.

احتیاط های بهداشتی، پانسمان و درمان، بیشتر برای این است که محیط مجروح و نسوج را اولاً از حمله عوامل خارجی و نشو و نمای میکرب ها حفظ کنند و ثانیاً شرایط مساعدی فراهم آورند تا عضو بتواند به تولید و ترمیم خود پردازد.

بعضی از ضرب المثل ها و دستورها نیز گویای حالت توکل و متکی بر خوش بینی نسبت به طبیعت یا خلقت است؛ مانند جمله معروف «جوینده یابنده است» که نظیر فرمایش نبوی «مَنْ جَدَّ وَجَدَّ وَ مَنْ دَقَّ بَاباً وَ لَجَّ وَ لَجَّ»^۴ می باشد. مفهوم تذکرهاى فوق در اولی این است که آنچه مطلوب شخص می باشد، بالاخره رسیدنی و یافتنی است و بنابراین وجود دارد و در دومى علاوه بر مفهوم یافتن و راه پیدا کردن که محصول خوش بینی است، تصریح به جد و جهد، یعنی تلاش و به لجاجت، یعنی ایستادگی و

۱. طلاق/ ۳: ... و هر که بر خدا توکل کند، خدا برایش کافی است.

۲. طلاق/ ۳: ... خدا فرمان خود را به موقع اجرا می گذارد و مسلماً برای هر چیز، نظمی مقرر داشته است.

۳. زمر/ ۶۲ و ۶۳: خداوند آفریننده همه چیز است و او بر هر چیز نگاهبان و کارگزار است.

کلیدهای (خزاین و امکانات) آسمانها و زمین برای او (یا به دست او) می باشد....

۴. حدیث نبوی: هر کس تلاش کند می یابد و هر که دری (بسته) را بکوبد و سرسختی نماید (بلاخره) داخل می شود.

پی گیری هم وجود دارد. بنابراین هیچ گونه تضادی بین تلاش و توکل نیست و چون این کلام از خود پیغمبر است، تلاش به عنوان وسیله توفیق، نیز سفارش شده است.

مسئله متمم

مسئله‌ای که به طور متمم و فرع بر مسئله اصلی مطرح می‌شود، این است که آیا علاوه بر آنچه ناشی از جریان طبیعی امور و به ثمر رسانی خاصه طبیعت یا خلقت است که شاهد مثال‌هایی از آن آوردیم و خارج از تأثیرهای روانی و عینی که خوش‌بینی و امیدواری در موفقیت‌های زندگی هر کس دارد؛ آیا توکل کردن به خدا در مشکلات و خواستن حاجات از طریق دعا و توسل یک اثر اضافی هم در گره‌گشایی کارها و درمان دردها دارد؟

و بالعکس، آیا در اعراض از توکل، یعنی غرور به نفس و در اعتماد به نتایج مادی و مثبت اعمال و امور، چیزی از دست داده می‌شود و محرومیت و خسرانی جایگزین انتظارات و دلخوشی‌های انسان می‌گردد؟

این سؤال دوم یعنی حالت عکس قضیه به نظر می‌آید که عملاً زیاد دیده می‌شود و هر کس در خود و در دیگران آزمایش‌هایی کرده باشد. نگارنده در تمام دوران تحصیل و شاید بدون استثنا هر وقت درس را خوب یاد گرفته و یقین به دریافت نمره خوب داشتم، امتحانم خراب می‌شد. در بازی‌ها و مسابقه‌هایی که برتری بر حریف مسلم می‌نمود و اطمینان به برد داشتیم، می‌باختمیم. در کارهای اداری و آزاد نیز هر زمان که تدارکات لازم را انجام داده، موفقیت را بدیهی و یا آمدن مشتری و دریافت پول را قطعی می‌دانستم، غالباً با خلاف انتظار روبرو می‌شدم. انسان وقتی نقشه‌ای در سر می‌پروراند و کار ارزنده‌ای را می‌خواهد انجام دهد، اگر با مردم در میان بگذارد و روی کار نشده، پیشاپیش دلخوشی به خود و وعده‌هایی به دیگران بدهد، امکان انجام و احتمال توفیق در آن کار کم می‌شود و گاهی به همان حدیث نفس و وصف حال خاتمه پیدا می‌کند.

حالت مبالغه و صورت مضحکه این قضیه، داستان‌های خواب خوش ساده‌لوحانی است که با پیدا کردن یک نعل اسب یا جمع کردن یک ته کوزه روغن، خود را صاحب اسب یا یک گله گوسفند و حشم دیده، بر سر اسب خیالی، نزاعشان در گرفته یا ضمن رجزخوانی با عصا کوزه روغن را شکسته‌اند!

همین طور است حالت خانم خانه، در آن روزی که سفره رنگین و دست پختش را عالی تر از همیشه می‌داند و اتفاقاً مهمان‌ها کمتر از هر روز تعریف غذا را می‌کنند! به طور خلاصه چنین به نظر می‌آید که انسان هر قدر در حصول انتظارش بیشتر مغرور و مطمئن باشد، آن انتظارات کمتر برآورده می‌شود. حال آیا این آزمایش‌ها و اظهارات عمومیت و واقعیت داشته باشد، تأیید آن با خواننده است و در صورت تأیید، چه عوامل ناشناخته‌ای در این قبیل موارد دست‌اندرکار می‌شوند، باید دید. عوامل ناشناخته‌ای که ممکن است علمی و محسوس هم باشد.

اما سؤال اول که توسل به دعا و توکل به خدا علاوه بر جریان طبیعی روزگار که در جهت مثبت و خیر سیر می‌کند و خارج از تأثیرهای روانی روی انسان که موجب فراغت خاطر و افزایش راندمان شخص می‌شود، آیا اثر سازنده و گره‌کشاینده اضافی در کارها هم دارد یا خیر؟

جواب به این مشکل تر است و اگر مواردی را در زندگی خود یا سایرین سراغ داشته باشیم که بتوانند شاهد مثال‌های تأیید کننده‌ای بر این مدعا باشند، تشخیص اینکه نتیجه‌گیری‌ها تصادفی یا معلول عوامل محسوس معمول بوده است و یا صرفاً و انحصاراً توسل و توکل سبب موفقیت شده است، لازم می‌باشد. در هر حال تا وقتی که قضاوت‌ها روی آمارگیری وسیع و تجزیه و تحلیل‌های علمی به عمل نیامده باشد، نمی‌توان حکم قاطع داد:

«إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»^۱

آنچه مسلم است اینکه اگر قرار باشد توکل و توسل تأثیرهای مثبت در نیل به مقصودها بنماید، باز هم به حکم:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورُ إِلَّا بِسَبَابِهَا»^۲

هیچ کاری بدون وساطت اسباب‌های طبیعی و مادی صورت نگرفته و با حالت و کیفیت برانگیخته شدن عوامل محسوس، جلوه خواهد کرد. یعنی جریان واقعی امر و آنچه مشهود می‌گردد، چنین خواهد بود که گویی اصلاً دست غیبی در میان نیامده است.

۱. یونس/۳۶: ... حُسن گمان، به هیچ وجه بی‌نیاز کننده از یقین، و اثبات کننده حق نمی‌شود.

۲. روایت: خداوند امتناع کرده است که امور را جز به وسیله اسباب‌های مربوطه جریان دهد.

اتفاقاً قرآن مورد اثر عمل دعا را به عنوان شاهد مثال از نمونه‌های مشهود در آیه:
 «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُ لَكُمْ
 خُلَفَاءَ الْأَرْضِ»^۱

در همین ناچاری‌های زندگی و در جاهایی سراغ می‌دهد که شخص به هر دری زده و هر راهی را رفته، ولی گره از کارش باز نشده است. در چنین حال و شرایط است که خداوند جواب درخواست کننده سرگشته را داده، گره از مشکل او باز می‌کند و راه علاج را می‌نماید. این آیه به دنبال آیات شاهد مثال دیگری است که نمونه‌های متعدد از پدیده‌های طبیعی به عنوان دلایل وجود خدا داده شده است؛ مانند آفرینش آسمان و زمین، ریزش باران، رویش گیاهان، پیدایش رودخانه‌ها و کوه‌ها و دریاها...
 در آیه دیگری که خطاب به مؤمنین درگیر نشده با دشمن و با سختی‌هاست، باز همین نوع وعده داده می‌شود و یاری خدا را متعاقب گرفتاری‌های شدید و تزلزل همگانی وعده می‌دهد:

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ
 مَسْتَهْتِمُ الْبِئْسَاءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا
 مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»^۲

در آیات پر معنای سوره طلاق^۳ که به مردم با تقوای اهل توکل، اطمینان داده می‌شود، به هیچ وجه نمی‌گوید خروج از گرفتاری‌ها که آرزوی آن را دارید و

۱. نمل / ۶۲: کیست که به درخواست شخص درمانده پاسخ داده و بدی (و گرفتاری) را می‌گشاید و شما را جانشینان (خود در) زمین قرار می‌دهد...؟

۲. بقره / ۲۱۴: آیا چنین خیال می‌کنید که داخل بهشت خواهید شد در حالی که هنوز دچار آنچه به سر پیشینیان شما آمده است نشده‌اید. اضطراب و خسارات، آنها را چنان احاطه کرده بود که به تردید و تزلزل افتادند؛ تا جایی که پیغمبر و گروندگان به او گفتند: یاری خدا کی خواهد رسید؟ آگاه باشید که یاری خدا نزدیک است.

۳. طلاق / ۲ و ۳: ... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا. وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.

ترجمه: ... و هر کس که تقوا و پروای خدا را پیشه گیرد، (خدا) برای او راه خروج (از گرفتاری) درست می‌کند.

واز جایی که گمان نمی‌برد، روزی‌اش را می‌رساند و هر کس به خدا توکل نماید، همان برای او کافی است. بداند خدا امرش را به ثمر می‌رساند. محققاً که خداوند برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است.

دریافت روزی‌ها که پیش‌بینی منشأ آن را نمی‌توانید بنمایید، از راه‌های غیبی و استثنایی خواهد بود. توضیح می‌دهد که امر و مشیت خدا برای تحقق یافتن و ثمر دادن، محتاج به مدت است و با اندازه معین و ترتیب مقدر خواهد بود.

جواب‌های ملموس

بنابراین آنچه را هم که ما نمونه‌های جالب از نتایج مادی و عادی و تلاش توأم با خوش‌بینی و امیدواری در زندگی خود و سایرین می‌بینیم، حتماً باید به حساب تصفیه شده‌ی توکل‌ها و توسل‌های قلبی غریزی یا اعتقادی بگذاریم. آنچه دیده شده و دیده می‌شود، شبیه به بیرون زدگی‌های سطحی (affleurement) رگه‌های معدنی و زمین‌شناسی است. چنین آثار خارجی مرئی، رگ و ریشه‌های درونی در زمینه خلقت و طبیعت دارند و خبر از امکان آثار نامرئی و ناآزموده و توکل و توسل می‌دهند. هر کس در هر وضعی که هست موقعیتی را که احراز کرده و مایملکی را که دارد، اگر نگاهی به گذشته خود انداخته، مشکلات گوناگون و ساعات و یا روزهای یأس و اضطرابی را که داشته است در ذهن رژه دهد، موارد بیشمار خلاصی از مخمصه‌های وحشتناک و برخورد با پیش‌آمدهای مطلوب غیر منتظر و تلاش‌های موفقیت‌آمیز را که نصیبش شده است، خواهد دید. هر کدام از اینها نمونه‌های تحقق یافته‌ای از «يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا. وَ يُرِزُّهُ مِنْ حَيْثُ لَّا يَحْتَسِبُ»^۱ خواهد بود و مفهوم «إِنَّ اللَّهَ بِأَلْبَاسِهِ أَعْلَمُ. فَجَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»^۲ را می‌رساند.

حضرت امیر مؤمنان نیز در دعای کمیل شاید به همین خاطرات اشاره می‌فرماید، آنجا که در زبان ما گذارده و می‌گوییم:

«اللَّهُمَّ مَوْلَايَ ؛ كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ ؛ وَ كَمْ مِنْ فَادِحٍ مِنَ الْبَلَاءِ أَقَلَّتَهُ ؛ وَ كَمْ مِنْ مَكْرُوهٍ دَفَعْتَهُ ؛ وَ كَمْ مِنْ تَنَاءٍ جَمِيلٍ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ نَشَرْتَهُ»^۳

۱. طلاق / ۲ و ۳: ... [خدا] برایش راه خروج [از دشواری‌ها] را می‌گشاید.

و از جایی که گمان نمی‌برد روزی‌اش عطا می‌کند.

۲. طلاق / ۳: ... بداند خدا امرش را به ثمر می‌رساند. محققاً که خداوند برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است.

۳. از دعای کمیل: ای خدایی که مولای من هستی، چقدر زشتی‌ها که آن را پوشاندی و چقدر بلاهای سخت را که جلوگیری کردی و چقدر تلخی‌ها و بدی‌ها را که دفع نمودی و چقدر حسن شهرت‌ها و خوشنامی‌ها که سزاوار آن نبودم، درباره‌ام (میسر ساختی و) انتشار دادی.

خلاصی از این دردها و رسیدن به آن آرزوها در مشکل‌ترین حالات، هر لحظه چیزی جز اجابت دعا به دست خدا که از درون و بیرون رسیده، نیست. خوراکی‌ها و امدادهای غیبی تدریجاً و در صورت ضرورت می‌رسند و خود را نشان می‌دهند:

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ»^۱

تفاوتی که بیرون زدگی‌های معدنی با بیرون زدگی‌های دعا و توکل دارد، این است که اولی از خاک سر می‌زند یا به سراغش می‌روند و دومی از بالا یا از آسمان فرو می‌ریزد:

«وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ»^۲

مادامی که نعمت‌ها و مطلوب‌های خواسته شده در دعا و توکل به دست ما رسیده است، توجه ما به یک نوع حالت غیب و لزوم اعجاز می‌رود، اما حصول عملی و تحقق خارجی آنها چون با دخالت وسایل محسوس و در جریان علت و معلولی قضایا رخ می‌دهد، پس از وقوع خواهیم گفت که چیزی جز جریان طبیعی در کار نبوده است و از طریق تفکر و تلاش، یعنی توسل به وسایط مادی به نتیجه رسیده‌ایم و چیزی از خزینه غیب واصل نشده است.

خلاف این تصور با یک حساب ساده‌ای روشن می‌شود. مجموعه نعمت‌ها و امکانات و تولیداتی را که بشریت امروزی در اختیار دارد در نظر بگیرید. این مجموعه عظیم که یا به صورت ساختمان‌ها و کالا و پول و انرژی‌ها و ادوات صنعتی است یا گنجینه بی‌انتهای معلومات و فنون و ملکات است، چگونه و از کجا به دست آمده و به ما رسیده است؟

البته از راه‌هایی جز تلاش و تفکر و تجربه و گاهی با کمک تصادف فراهم نشده است و از جاهایی جز از استعدادهای ذاتی بشر یا از درون زمین و تراوش‌های آسمان، استحصال نگردیده است. اما بسیاری از آنچه را که حالا داریم و هست، سابقاً نداشتیم و نبوده است. دارایی‌ها با چنین صورت و ارزش، یک زمانی وجود نداشته و گمان آن را نیز نمی‌برده‌ایم، ولی در آخرین مرحله تجزیه و تحلیل از طبیعت، یعنی از نزد

۱. حجر / ۲۱: هیچ چیزی نیست مگر اینکه گنجینه‌های آن نزد ماست؛ ولی جز به میزان و اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم.

۲. ذاریات / ۲۲: و در آسمان، روزی شما و آنچه وعده داده شده‌اید، قرار دارد.

خدا و از محل امکانات لایتناهی خلقت و خزاین الهی، به بشریت ارزانی گردیده است. پاستور روزی که از روی ترحم برای نجات کودک مبتلا به شاربن در آزمایشگاه کوچک خود تلاش می کرد، به هیچ وجه تصور نمی نمود موفق به کشف یکی از بزرگ ترین اسرار طبیعت، یعنی وجود میکرب و دنیای عظیم موجودات ذره بینی و نایل به اختراع واکسن گشته و بعد از او، دریایی از دارو و درمان و دروازه ای از حقایق و معلومات به روی بشریت گشوده شود.

آن روزی هم که هرگز در اسباب آزمایشی کوچک خود جرقه های الکترومانیتیک را مشاهده می نمود، نه او و نه دیگران پیش بینی اختراع دستگاه بی سیم را که سراسر دنیا را مرتبط و مطلع از همدیگر خواهد کرد و دست و چشم بشر را به طرف آسمان ها خواهد رساند، نمی نمودند.

تقوا و توکل

در رساله «انسان و خدا»^۱ یا جای دیگر آورده ام که اگر اروپایی ها در برابر مشکلات جنگی و در رقابت های اقتصادی و کمبود مواد غذایی و صنعتی، مثل ما راه های تبدیلی و تسلیم و تقلید و یا تقلب را در پیش می گرفتند، هرگز چنین استقلال ها و قدرت ها و این اختراعات و اکتشافات و تولیدات نصیبشان نمی شد. کسانی که با آب داخل شیر زدن، جنس بد به مشتری قالب کردن، یا با پشت هم اندازی و کلاه گذاری و دزدی، نان در می آورند؛ هیچ گاه مبتکر و مخترع و مولد نخواهند شد. اما آلمان ها وقتی در جنگ گذشته در اثر محاصره دریایی دستشان از منابع وارداتی مواد اولیه کوتاه شد، چون صاحب اراده و تقوای ملی بودند، به جای تسلیم شدن به دشمن و تکدی و تکیه به همسایه، به خود فشار آورده، از ذغال و چوب و غیره، مواد اولیه مصنوعی جانشین را ساختند. همین عمل آنها که حاصل تقوا و توسل بود، مادر صنعت عظیم پتروشیمی گردید که حالا خوراک دهنده بشریت در شئون بی شماری از نیازمندی های اوست و مصداق: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۲

۱. «انسان و خدا» تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۳۹/۱۰/۲۴ در جشن معیت حضرت رسول (ص) انجمن اسلامی مهندسین در مسجد حاج حسن تهران است و اکنون یکی از آثار مندرج در مجموعه آثار (۲) با نام «بعثت (۱)» می باشد که در سال ۱۳۷۷ توسط شرکت انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).
۲. طلاق / ۲ و ۳: ... و هر که از خدا پروا کند، خدا برایش راه خروج [از دشواری ها] را می گشاید. و از جایی که گمان نمی برد روزی اش عطا می کند.

می‌باشد.

اصولاً دستور شریعت چیزی جز زبان طبیعت (به معنای خلقت و مشیت) نیست که از ضمیر ناخودآگاه انسان در ضمیر خودآگاه او انعکاس و ادامه پیدا کرده، شخص از حالت اجبار حیوانی یا غریزی، به حالت اختیار که خصیصه انسان و نفخه روح الهی است، انتقال می‌یابد و با نیروی اراده و تقوا از انحراف برکنار می‌شود. همین قدر که تقوا پیش آید، هدایت حاصل است. تقوا کار ماست و هدایت و به ثمر رساندن، کار خدا:

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ.

وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ»^۱

ضمناً میزان یا اندازه این نزول نعمات از خزاین الهی بر بشریت، حالت ثابتی را ندارد که هر روز آن مساوی دیروز باشد؛ بلکه کیفیت تصاعدی و برکت را دارد. در اصطلاح ریاضی، مشتق دوم معادله نعمات و خیرات، بر حسب زمان نیز مثبت می‌باشد؛ یعنی با شتاب است و سرعتش روزافزون می‌باشد. برای بیان مطلب، تغییرات عمومی مصرف را در نظر بگیریم. اگر همیشه در دنیا میزان مصرف مساوی میزان تولید می‌بود و این دو منحنی پا به پای هم پیش می‌رفتند، نه هزینه زندگی و نرخ کالا ترقی می‌کرد، نه سختی و تنگی پیش می‌آمد. اما می‌دانیم که هر اندازه کالاهای تازه به بازار جهانی عرضه می‌شود و بر کالای ساخته شده مزید می‌گردد، باز هم تقاضاهایی اضافه می‌شود و قیمت‌ها بالا می‌رود. البته تولید خود را به دنبال مصرف می‌رساند و دیر یا زود جواب‌گوی تقاضاها می‌شود، ولی به طور کلی عرضه همواره از تقاضا عقب است.

عرضه، تقاضا را به وجود می‌آورد و تقاضا به نوبت خود از تولید جلو می‌افتد. به این ترتیب تولید مجبور می‌شود دائماً بر سرعت عمل خود بیفزاید؛ به اصطلاح سیستماتیک، «شتاب» داشته باشد. به عبارت دیگر، معادله تولید بر حسب زمان که همان معادله نزول از خزانه غیب است، یک معادله درجه یک خطی نیست؛ بلکه درجه‌اش بیش از ۲ می‌باشد.

۱. لیل/ ۱۲ و ۱۳: همانا که راهبری مسلماً به عهده ماست. و پایان و آغاز هم مال ماست (یا از ما و به سوی ماست).

توکل و زمان

آیا بعد از همه این بحث‌ها باید بگوییم که اگر قرآن امر به توکل کرد، مانند بسیاری از موارد و اوامر دیگر و بر خلاف آنچه خواسته و عادت ماست، این توصیه به خاطر رفع گرفتاری‌های روزمره ما و توفیق در تلاش‌های دنیا نیست؟

شاید تکرار این تذکر بی‌جا نباشد که علی‌رغم تصور و توصیه بسیاری از مردم و حتی طرفداران مذاهب الهی، اسلام نیامده است که مسائل دنیایی ما را حل کند و زندگی خوش‌تر و راحتی برایمان فراهم سازد؛ بالعکس، هدف دین، گذن ما از خود دنیاست و راندن و رساندن ما به سوی زندگی ابدی به درگاه خدای ازلی. البته با چنین هدف و برنامه ناشی از آن، زندگی دنیا، به‌طور ضمنی و به‌صورت محصول فرعی امن و آباد خواهد شد؛ ولی اصل چیز دیگری است و موضوع خیلی بالاترست. زندگی دنیا، وسیله‌ی آن هدفِ اعلی می‌باشد.

همین‌طور است در مورد توکل. چون گام نهادن در مسیر خدا و جهان و جهاد نمودن در برابر عوامل نفسانی و شیطانی، ملازم با تلاش طاقت‌فرسا و برنامه طولانی با آینده ناپیداست. به طریق اولی، پای توکل به خدا و واگذاری نتایج فداکاری‌ها به او پیش می‌آید. به لحاظ فعلی و خود شخص، توکل به‌عنوان تربیت و یک خصلت مطلوب جلوه نموده، قسمتی از ایمان و اعتماد به خدا یا خلوص در عبادت و اطاعت را تشکیل می‌دهد و به لحاظ آینده و برنامه عمومی، شرط منطقی و جزء لاینفک آن می‌شود.

در چنین برنامه‌های دامنه دار الهی، انسان که همپای مسیر جهان می‌شود، دامنه‌اش قهراً به‌دوران بعد از مرگ اشخاصی که شروع‌کننده و یا ادامه‌دهنده آن راهند، کشیده می‌شود. کار باید به‌ناچار در جهتی سوق داده و به دست کسی سپرده شود که مرگ نداشته و محتاج به کمک همسر و فرزند و خدمتکار هم نباشد. شاید به همین مناسبت است که شعار توکل، «تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ»^۱ می‌شود و به‌دنبال آن «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلِداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ»^۲ می‌آید.

آنچه ما شخصاً بخواهیم به وجود آوریم، متناسب با نقص و ضعف و زوال ما بوده، دیری نخواهد پایید. ولی اگر به نام و به خاطر خالق لایزال بوده و واگذار به او گردد

۱. دعا: توکل می‌کنم بر خدای زنده فنا ناپذیر.

۲. اسراء/ ۱۱۱: ... سپاس مخصوص خدایی است که فرزندی نگرفته و در مُلک انبازی ندارد....

و در دامن طبیعت و در نهاد نسل‌های آینده پرورانده و به دست خلقت خوراک داده شود، به‌ثمررسی و توفیق آن تضمین خواهد بود؛ خصوصاً که دشمنان حق و بازدارندگان از راه خدا چون دولت دنیایی مستعجل دارند، دچار ضعف و مرگ می‌شوند.

آیه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ»^۱ را اگر به خاطر شخص شهید توجیه کنیم، معنای آن این است که کشته شدگان در راه خدا نمی‌میرند و نزد پروردگارشان دریافت روزی می‌نمایند ولی اگر آن را به لحاظ عقیده و عمل شخص شهید در نظر بگیریم، آیه مفهوم وسیع‌تری پیدا کرده، می‌رساند که با کشته شدن و از بین رفتن شهدا، قضیه خاتمه پیدا نمی‌کند و مکتب و مقصد خاموش نگردیده، در دنیا ادامه خواهد داشت و عمل و عقیده پاکی که با خون آبیاری شده باشد، پیوسته از جانب پروردگار گرداننده زمین و آسمان‌ها، تغذیه دیده و به‌ثمر می‌رسد.

کارهای خدایی اصلاً با کوتاه‌مدتی و فوریت و عجله و با خواسته‌های شخصی جور در نمی‌آید و بدون توکل، دست‌گرفتنی نخواهد بود:

«... إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»^۲

«وَأَخْلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ...»^۳

تلاش و جهاد مردان حق نیز که در جهت خیر و صلاح عام و یک نوع جهان‌سازی است و در سر راه آن منافع گوناگون دنیاپرستان و موانع پی‌در پی پیروان شیطان وجود دارد، نمی‌تواند سطحی، سریع‌الحصول و بدون برنامه‌های عمیق طولانی‌تدریجی، و بنابراین خالی از ایمان و صبر و تقوا و توکل باشد.

مبارزه‌های صحیح وقتی مرضی خدا و مقرون به پیروزی می‌گردد که مانند سنت انبیاء، پیش‌قدمان و اجراکنندگان آن از قبول وظایفی که نتایج محسوس و نزدیک نداشته و لازم باشد که طرح ریخته شده، به‌دست دیگران و آیندگان تعقیب و تکمیل گردد، امتناع نداشته باشند و عمل آنها جزئی از یک باشد برنامه کلی که بعد از چند

۱. آل‌عمران / ۱۶۹: و کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندارید؛ بلکه زندگانی هستند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

۲. حج / ۴۷: به‌درستی که روزی نزد پروردگار تو همچون هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید.

۳. انبیا / ۳۷: انسان از شتاب آفریده شده است....

نسل ثمر بدهد.

از نمونه‌های تحقق آثار توکل، در داستان‌های دعوت و درگیری انبیاء آمده است که خود آنها با یاعیان و فرعون‌ها و طاغوت‌ها در نیفتادند ولی خدا کارشان را راحت و از راه‌های مختلف به انجام رسانید.^۱

از همین مقوله است اعتقاد به ظهور امام زمان و انتظار مصلح دادگستر جهان. این تعلیم و تلقین به مسلمانان «لیکی» است که پیشاپیش به پویندگان توکل‌دار راه اصلاح، از جانب پیشوایان داده شده است. هر مؤمن مسلمانی باید کار خود را بکند و با پایداری و متانت و برنامه صحیح و فداکاری در برابر ظلم و شرک و فساد مجاهده و مبارزه نماید. خواه ناخواه، روز پیروزی خواهد رسید و او اگر به چشم خود نبیند، به چشم خدا آن را خواهد دید و سهمی در آن خواهد داشت.

ملت‌هایی که پیرو شعار «زر و زور» هستند و کوتاه اندیشی و خودبینی را پیشه می‌گیرند (یعنی می‌خواهند در مدت کوتاه، با اقدام شخصی یا با همکاران اندک، کار بزرگی انجام گرفته و شاهد ثمرات آن گردند) در حقیقت بی‌عقیده و اعراض‌کننده از توکل هستند و صبر به معنای پایداری و استفاده از زمان را شعار خود قرار نمی‌دهند. اتفاقاً قرآن، به‌خصوص در مورد آزارهایی که از ناحیه ظالم‌های زورمند معاصر پیغمبران به پیروان آنها می‌رسیده است، مکرر تأکید به صبر و تقوا و توکل می‌نماید:

«وَلْتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ آوَتْوَا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا
أَذَى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»^۲

«الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ
إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»^۳

«... وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَيَّ اللَّهُ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ
قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ»^۴

۱. این چند جمله، دست‌نوشته مؤلف فقید در حاشیه صفحه ۳۳ نسخه چاپی اثر در سال ۱۳۵۶ است (ب.ف.ب).
۲. آل عمران / ۱۸۶: ... و مسلماً از جانب کسانی که پیش از شما صاحب کتاب شده‌اند و از مشرکین آزار زیادی خواهید یافت و اگر تقوا و پایداری پیشه بگیرید، همانا که چنین کاری از اراده و بزرگی کارهاست.
۳. آل عمران / ۱۷۳: کسانی که مردم خبرشان دادند که جمعی به خاطر (نابود کردن) شما آمده‌اند، بنابراین از آنها بترسید؛ ولی (این خبر) بر ایمانشان افزود و گفتند خدا ما را کفایت می‌کند و وکیل خوبی است.
۴. اعراف / ۸۹: (زمان شعیب) پروردگاران بر همه چیز دانش گسترده است؛ بر خدا توکل می‌کنیم. پروردگارا! میان ما و ملتمان به حق گشایش نما و تو بهترین گشایش دهنده‌گان (فتح‌کنندگان) هستی.

«وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ»^۱

«قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ...
وَمَا لَنَا أَلَّا تَتَوَكَّلَ عَلَيَّ اللَّهُ وَ قَدْ هَدَيْنَا سُبُلَنَا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلَيَّ مَا
أَدَيْتُمُونَا وَ عَلَيَّ اللَّهُ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ.»^۲

تاریخ زندگی امامانمان نیز سراسر مشحون از صبر و تحمل توأم با تقوا و توکل می‌باشد که همراه با فعالیت‌های گوناگون سازندگی و تربیت و تحرک بوده و اطمینان به پیروزی نهایی و گسترش جهانی عدالت و حقیقت روشن می‌شود. چنین خوش‌بینی قاطع و به مقیاس جهانی دوراندیشانه از جانب کسانی که پشت در پشت، نصیبی جز مشقت و مظلومیت و شهادت نداشته، تماشاگر تسلط غاصبین ناحق و توسعه برنامه انحرافی باطل بوده و قاعدتاً می‌بایستی طرف‌داران سرسخت‌بدینی و دعوت‌کنندگان به یأس باشند، از هیچ بابت قابل توجیه نیست؛ مگر آنکه ناشی از معرفت وسیع به دستگاه خلقت و ایمان عمیق به خالق بوده و تأیید و تلقین شده از ناحیه او باشد. ضمناً خود مطلب، تأییدی بر عظمت مکتب و بر حقانیت دعوی آنها محسوب می‌شود.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ»

۱. یونس/ ۸۴: و موسی گفت؛ ای قوم! اگر واقعاً به خدا ایمان آورده‌اید و اگر مسلمان هستید، بر او توکل کنید.

۲. ابراهیم/ ۱۱ و ۱۲: پیغمبرانشان به آنها گفتند؛ ما هم بشری مثل شما هستیم...
چطور می‌شود که بر خدا توکل نکنیم؛ در حالی که راه‌های ما را نشان داده و ما را رهبری کرده است و حتماً در برابر آنچه آزارمان می‌دهید، پایداری خواهیم کرد و توکل کنندگان مسلماً بر خدا توکل می‌نمایند.

آفات توحيد

آفات توحید*

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . لِأَشْرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ
أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»^۱

محل اجتماع مان خانه خدا و شب‌های ماه مبارک رمضان است. ماه رضانی که بهار قرآن نامیده می‌شود. چنین زمان و مکان اقتضا می‌کند از خدا حرف بزنیم و محور صحبتمان قرآن باشد.

آیات روزه که در سوره بقره آمده است همان طور که می‌دانید با:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ»^۲

* تدوین و تفصیل جلسات سخنرانی شب‌های ماه مبارک رمضان، سال ۱۳۵۶، مسجد قبا.
این اثر به شماره ۲۴۴۷، مورخ ۱۳۵۶/۱۲/۲۷، در دفتر کتابخانه ملی به ثبت رسیده و در همین سال توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی با شمارگان ۱۰'۰۰۰ چاپ و منتشر شده است.
۱. انعام / ۱۶۲ و ۱۶۳: بگو همانا که نماز من و عبادت من و (سراسر) زندگی و مرگ من برای خداوند پروردگار جهانیان است که (یا از این جهت) شریکی برای او نیست و چنین است مأموریت من و من نخستین مسلمان‌ها هستم.
۲. بقره / ۱۸۳: نوشته شد بر شما روزه همچنان که نوشته شد بر آنان که پیش از شما بودند. باشد که شما بپرهیزید.

شروع می‌شود و با:

«ثُمَّ اَتَمُّوا الصِّيَامَ اِلَى اللَّيْلِ كَذَلِكَ بَيَّنَّ اللهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»^۱

ختم می‌گردد. و در وسط آیه به طور عجیبی این عبارت می‌آید:

«وَ اِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي»

غرض القاء و ایجاد تقوا در ما است و رشد دادن و رساندنمان به خدا، خدا است

که ما را به سوی خود دعوت می‌کند:

«وَ اِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَانِّي قَرِيبٌ اُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ

فَلْيَسْتَجِيبُوْا لِيْ وَ لِيُؤْمِنُوْا بِيْ لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُوْنَ»^۲

برخلاف آیات زیادی از قرآن که مردم از پیغمبر پرسش می‌کنند و خدا جواب

می‌دهد: از قبیل:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى»^۳

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ»^۴

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ»^۵

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاَهْلِ»^۶

«يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ»^۷

۱. بقره / ۱۸۷: پس تمام کنید روزه را تا شب و همچنین خدا آیت‌های خود را برای مردمان بیان می‌کند؛

باشد که آنها پرهیزند.

۲. بقره / ۱۸۶: و چون پرسند ترا بندگانم از من، پس من نزدیکم. اجابت می‌کنم خواندن خواننده را چون

بخواند مرا. پس باید استجابت کنند مرا و باید که بگردند به من، باشد که ایشان به صلاح گرایند.

۳. بقره / ۲۲۰: ... تو را از یتیمان می‌پرسند.

۴. بقره / ۲۲۲: ... تو را از حیض زنان می‌پرسند...

۵. بقره / ۲۱۷: تو را از جنگ کردن در ماه حرام می‌پرسند...

۶. بقره / ۱۸۹: از تو درباره هلال‌های ماه می‌پرسند...

۷. بقره / ۲۱۹: ... از تو می‌پرسند چه چیز انفاق کنند؟....

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ...»^۱

در اینجا، خدا است که به استقبال - و به نحوی به استدعای - درخواست بندگان رفته، می گوید:

اگر احیاناً سراغ مرا از تو گرفتند نگران نباشند و نترسند، من در دسترس و نزدیکشان هستم و اگر خواهان و طالب من بودند مطمئن باشند که درخواستشان را می پذیرم، پس حتماً آنها هم دعوت مرا بپذیرند و حتماً به من ایمان بیاورند، امیدوار باشند که رشد و تکامل و تقرب خواهند یافت.

در اینجا، یک نوع پیمان متقابل می بینیم و در واقع معشوق است که عاشق را صدا می کند و راه پیش پایش می گذارد، و آنچه قرآن از ما می خواهد همین است. به گفته سعدی:

دوست نزدیک تر از من به من است وین عجب تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم

پس برنامه ماه رمضان، نزدیک شدن ما به خدا و دور شدن مان از غیر خدا است. البته کار مشکلی است که تقوا و اراده قوی و یقین لازم دارد. ما هم می خواهیم در این چند شب اگر خدا بخواهد و شیطان یا «شیاطین» بگذارند این برنامه را روی دل و دماغمان پیاده کنیم. حال اگر انتظار و اشتیاق آقایان و خانم ها که بعضی از راه های بسیار دور تشریف آورده اند و تجمع شان عنایت و منتی نسبت به برنامه مجلس و دعوت کنندگان و سخنران است برآورده نشده باشد یا نشود بسیار متأسفم و پوزش می طلبم. امیدوارم خدا از موضوع انتخاب شده و مطالبی که عرض خواهد شد راضی باشد و برای بندگان خدا مفید فایده ای بشود.

در قرآن همان طور که در سخنرانی آقای مهندس صباغیان در آخرین جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين و در جزوه «انگیزه و انگیزنده»^۲ ارائه شده است بیش از هر چیز و بلکه ۹۷/۷ درصد آیات تکیه روی پرستش خدا دارد. همان طور که کتاب فردوسی را، «شاهنامه» گفته اند قرآن را باید «خدانامه» یا «توحیدنامه» نامید.

۱. انفال / ۱: تو را از غنایم جنگی می پرسند.

۲. این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی در جشن شب مبعث مورخ ۱۳۴۸/۷/۱۸ است که در سال ۱۳۷۷ در قالب مجموعه آثار (۲) با نام بعث (۱)، توسط شرکت انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

عنایت قرآن به شرک

وقتی در این : «توحیدنامه» نظر می‌کنیم و آیات را تجزیه و تحلیل می‌نمائیم می‌بینیم تأکید بر بندگی خدا بیشتر از جنبه منفی است تا مثبت. مبارزه با شرک و نفی معبودهای بشری بیشتر به چشم می‌خورد تا اثبات صانع و اعتقاد به خدا.

قرآن از سرگذشت و دعوت پیغمبران پیشین در سوره‌های متعددی از جمله در اعراف، هود، مؤمنون، و شعراء صحبت می‌کند. همه جا ترجیح بند کلام «...یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ آلِهٍ غَيْرُهُ...»^۱ است نه اثبات صانع و عرضه کردن خدای خالق. به پیغمبر خودمان هم گفته می‌شود به رب‌النوع پرستان بگو:
«أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ»^۲

آیات مبارزه با الحاد و دهری مسلکی در سراسر قرآن از عدد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند در حالی که رو در روئی و جدال با شرک و مشرکین که خداهائی را با خدای یگانه هم‌ساز می‌کرده‌اند، تقریباً در تمام سوره‌ها دیده می‌شود. شعار رسالت پیغمبر اکرم و کلمه طیبه قرآن نیز «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است که با حرف نفی شروع می‌شود. فرض بر این است و واقعیت نیز چنین بوده است که مردم خدا را که وجودش بدیهی است قبول داشته‌اند و بی‌خدا و لامذهب در دنیا نبوده یا کم بوده است. بحث و دعوی بر سر این می‌رفته است که کسی و چیزی را با خدا شریک و هم‌تا قرار ندهند.

انبیاء گذشته و قرآن، خواهان پرستش خالص برای خدای واحد هستند. در سوره

۱. اعراف / ۵۹: ... ای قوم من، الله را بپرستید، شما را خدایی جز او نیست.

۲. انعام / ۱۶۴: ... آیا جز خدای یکتا پروردگار دیگری بجویم و حال آنکه او خداوند همه چیز است؟

زمر می خوانیم:

«وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَالَّذِينَ مِنَ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ
عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.
بَلِ اللّٰهُ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ»^۱

در دعای دخول ماه رمضان صحیفه سجادیه، شاید این مضامین را خواننده باشید که:

«وَأَعِظْنَا عَلَيَّ صِيَامِهِ بِكَفِّ الْجَوَارِحِ عَن مَعَاصِيكَ وَاسْتِعْمَالِهَا فِيهِ
بِمَا يُرْضِيكَ...»

ثُمَّ خَلَّصَ ذَلِكَ كُلَّهُ مِنْ رِيَاءِ الْمُرَائِينَ وَ سَمْعَةِ الْمُسْمِعِينَ لَا نُشْرِكُ
فِيهِ أَحَدًا دُونَكَ وَلَا نَبْتَعِي بِهِ مُرَادًا سِوَاكَ»^۲

«اگر صحیفه سجادیه را نداشته باشید حتماً هر شب یا بعضی از شب‌ها در دعای
افتتاح برای دولت امام زمان از خدا می‌خواهید که:

«مَكَّنْ لَهُ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ لَهُ... يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا»^۳

(و مرحوم نائینی روی این نکته تذکر بسیار جالبی در کتاب «تَنْبِيهِ الْأُمَّةِ وَ تَنْزِيهِ الْمَلَّةِ»
دارد).

از این قبیل نمونه‌ها و شواهد پافشاری قرآن و اولیای اسلام در منع شرک، فراوان
است که فهرست آنها سبب اطاله کلام می‌شود. به این آخرین اکتفا می‌کنیم که
می‌فرماید:

«إِنَّ اللّٰهَ لَا يُعْفِرُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ وَ يَعْفِرُ دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»^۴

۱. زمر / ۶۵ و ۶۶: بگو به تو و به پیشینیان تو چنین وحی شده است که اگر شرک به‌ورزی مسلماً عملت تباه
و از زیانکاران خواهی شد.

بلکه خدا را بیرست و از سپاسگزاران باش.

۲. از صحیفه سجادیه، نیایش در فرا رسیدن ماه رمضان: به‌ما کمک بنما موفق به‌روزه گرفتن (این ماه) بشویم
به‌طوری که اعضاء و جوارحمان از نافرمانی‌هایت جلوگیری شود و در آنچه تو را خشنود کند به‌کار
افتد... (و یک سلسله خودداری‌های دیگر)...

سپس تمام اینها را از ریاکاری و شنواندن به مردم، خالص بگردان تا غیر از تو احدی را در آن شریک
نمائیم و در جستجوی مراد و مقصدی جز تو نباشیم.

۳. از دعای افتتاح: اجرای دین او را که برایش رضا داده‌ای امکان‌پذیر فرما... تو را بندگی و اطاعت کرده،
چیزی را با تو شریک نسازد.

۴. نساء / ۴۸: بدانید که خداوند هرگز شرک به خود را نمی‌آمزد ولی نسبت به غیر آن گناه هر که را
بخواد می‌بخشد....

شرکای خدا که قرآن می‌خواهد از حوزه پرستش انسان‌ها بیرون بریزد یکی و دو تا و یک نوع و دو نوع نیست و پیغمبران در یک جبهه نمی‌جنگیده‌اند. این علل و عوامل و عوارض که در ذهن و فکر و ایمان و عمل انسان‌ها رخنه می‌کنند و تمام آنها در منطقی و تعبیر قرآن از ناحیه شیطان و ضدیت با رحمن است، اسم آنها را آفت می‌گذارم و مجموعه‌شان را «آفات توحید» نامیده‌ام.

همان طور که شاهنامه فردوسی بیشتر اشعارش نبرد پهلوانان در صحنه‌های جنگ شاهان است آیات کثیری از قرآن نیز داستان‌های ستیزه شیطان و پیروان او با خدای رحمن و بندگان خدا بوده، تاریخ همه جا شاهد تضاد و تنازع مذاهب بشری با مذاهب الهی است که سیر تحولشان به طوری که در کتاب «درس دینداری»^۱ تشریح شده است، به سوی یکدیگر بوده است (یا به قول مرحوم دکتر علی شریعتی همیشه «مذهب در برابر مذهب»^۲ قد علم می‌کرده است) و بی‌مذهبی کمتر وجود داشته است. بدیهی است که برنامه اصلی پیغمبران و منظور از بعثت آنان سوق دادن مردم به سوی خدای واحد بوده است و مبارزه با دشمنان و انجام عملیات جنبی به هیچ وجه هدف نبوده است. ولی انبیاء مانند کشاورز کارکشته که بذر می‌پاشد و قصدش درو کردن و برداشت محصول است فراموش نمی‌کنند که از تهیه بذر تا جمع‌آوری محصول، یک سلسله طولانی عملیات «دفع آفات» ضرورت دارد که بیشتر از شخم زدن اولیه و باد دادن خرمن وقت و کار می‌گیرد و اگر «دفع آفات» نکنند بذر و کار و آب و محصول، هدر خواهد رفت.

سرّ این همه اصرار

شاید برای شما تعجب و اعتراض باشد که در این دور و زمان، دم از بدیهیات و مسلمات زدن و بت پرستی کهنه شده را برای هزارمین بار رو کردن چه خاصیت و چه لطفی دارد؟

اتفاقاً این پرسش به نحو دیگری هم به ذهن و به زبان خیلی از ماها می‌آید که صد بار و هزار بار خواندن قرآن که از فرط تکرار آیاتش را حفظ می‌شویم و مضامین آن تازگی و اثر خود را از دست می‌دهد، برای چیست؟

۱. این کتاب، هشتمین اثر مندرج در مجموعه آثار (۹) از همین نویسنده است که با نام «مباحث ایدئولوژیک» در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب. ف. ب.).
 ۲. نام یکی از آثار زنده یاد دکتر علی شریعتی است.

خدا چه اصرار داشته است که وجود و وحدانیت خود را این قدر به رخ ما بکشد و به مسئله ساده‌ای چون «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» این اندازه طول و تفصیل بدهد؟ در جزوه «خدا در اجتماع» (مادیگری و خداشناسی)^۱ و در مقدمه کتاب «نقش پیامبران در تمدن انسان»^۲، سعی شده است که جواب مسئله اخیر داده شود و تأثیر عظیم عقیده توحیدی بر جامعه بشری و ضرورت روزافزون آن برای انسان‌های متمدن و متکامل تشریح گردد.

در این سه جلسه سخنرانی می‌خواهم به یاری او وسعت و حالت آفات توحید را مطرح کرده، و مسئله هشدار شرک را که به لحاظ کمیت و کیفیت، اهمیت درجه اول در قرآن دارد، بررسی نمایم.

خصوصاً در این ایام که خوشبختانه جوانان ما به اسلام رو آورده‌اند و می‌خواهند در قرآن غور نمایند. چه بهتر که آنچه را که پیش از هر چیز مورد اصرار قرآن است مطرح کنیم و عشق و تحرک و سازندگی که برنامه بعضی از مطالعه‌کنندگان در قرآن است با اصالت اسلام و استقامت آن پی‌ریزی شود.

هدف‌داری در جهان و کشتی حیات

جواب اول و کلی مسئله از اینجا داده می‌شود که در جهان‌بینی اسلام و بنا به منطق قرآن، انسان از روی هوا و هوس و تصادف آفریده نشده، بلکه برای هدف و مسئولیت و وظیفه‌ای به دنیا آمده است. چون مختار متحیر است احتیاج به انتخاب هدف و راهنمایی دارد و چون بازگشت و سر و کار و تحول یا شدنش (مصیر) به سوی خدا است حرکت و سمت و اعمالش باید به طرف و برای خدا باشد که:

«أَنَا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۳

۱. «خدا در اجتماع»، هشتمین اثر مندرج در مجموعه آثار (۲) با نام «بعثت (۱)» از همین نویسنده است که تدوین و تفصیل سخنرانی جشن مبعث سال ۱۳۴۴ در زندان برازجان می‌باشد. چاپهای اولیه و انتشار این اثر، توسط شرکت سهامی انتشار انجام شده است. لیکن به علت محدودیت‌هایی که توسط حکومت شاه برای مؤلف ایجاد شده بود. این اثر با نام «مادیگری و خداشناسی» و با نام مستعار مؤلف «عبدالله صالح»، در خرداد ماه ۱۳۵۵ توسط انتشارات تشیع قم مجدداً تجدید چاپ گردید (ب. ف. ب.).
۲. مؤلف کتاب «نقش پیامبران در تمدن انسان»، آقای فخرالدین حجازی است که در سال ۱۳۵۰ توسط مؤسسه انتشارات بعثت منتشر شده است. چاپ دوم مقدمه کتاب مذکور، با نام «دین و تمدن»، در قطع جیبی و به صورت مستقل در سال ۱۳۵۲ چاپ شد. این اثر اکنون در مجموعه آثار (۸) قرار گرفته که در سال ۱۳۷۸، توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب. ف. ب.).
۳. بقره / ۱۵۶: ... ما از آن خدا هستیم و به او باز می‌گردیم.

مسیر و برنامه و مسئولیت بسیار جدی است. در غیر این صورت زندگی به هدر می‌رود و آینده جاویدان ما، زیان و هلاک خواهد بود.

کلام قرآن از این جهت بسیار قاطع و صریح است و مکرر اعلام می‌دارد که هیچ عمل صالح و خدمت و خیر تا همراه با ایمان به خدا و آخرت و تنها به خاطر خدا نباشد مقبول درگاه و موجب رستگاری و ثواب برای صاحبش نخواهد گردید.^۱ و خواهید دید که اگر غیر از این گفته شده بود خلاف منطبق بود.

در صورت قبول این عقیده یا فرض، هدف نداشتن یا هدف انحرافی اتخاذ کردن، منطقاً و قطعاً سبب هلاکت و محرومیت و بیچارگی می‌گردد.

دنیا را دریائی بگیریید متلاطم و پهناور، کشتی وجود من و شما در این دریای با کرانه‌های دور از نظر و گیج کننده، به طور وحشتناکی رها شده است! برای آنکه کشتی‌ها از خود اختیار و در برابر هوس امواج آب و جریان‌ها، استقراری داشته باشند، به آنها سگان بستند و دریانوردان زمانی توانستند از سواحل سنگلاخ پر پیچ و خم دور شده، به زودی و به راحتی خود را به بنادر دور دست نامرئی برسانند که قطب‌نما را اختراع کردند. در حالی که پارو زنان سطح آب را می‌شکافند یا موتورهای پروانه‌ها را در داخل آب فرفره‌وار می‌چرخانند دست ناخدا به سکان و چشمانش به نقشه و قطب‌نما است و هر زمان که خود را وسط دریا گم کند از روی ساعت و خورشید یا ستارگان موضع‌گیری کرده، عرض و طول جغرافیائی محل را به دست می‌آورد.

۱. از جمله به این چند آیه توجه کنید:

«نساء/ ۱۲۴: وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا»

ترجمه: آنان که در حال داشتن ایمان، نیکوکاری کنند، چه مرد و چه زن، راهی بهشت خواهند شد و مورد کمترین ظلمی قرار نخواهند گرفت.

«اسراء/ ۹ تا ۱۰: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ إِنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا. وَإِنَّ الَّذِينَ لَأَيُّمُنُونَ بِالْآخِرَةِ اعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»

ترجمه: این قرآن به بهترین راه هدایت می‌کند و به مؤمنان نیکوکار بشارت می‌دهد که پاداش بزرگ خواهند داشت؛ و [اعلام می‌دارد] که برای کسانی که به آخرت باور ندارند، عذابی دردناک آماده کرده‌ایم.

«کهف/ ۱۱۰: ... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»

ترجمه: و هر که امید لقای پروردگار خویش دارد، باید به اعمال شایسته دست زند و در بندگی پروردگارش احدی را کنار او قرار ندهد.

همین مسئله، منتها به شکل دقیق‌تر و قوی‌تر از ابتدا برای هواپیما که چون پُرکاهی در جوّ سه بعدی پرواز می‌کند (و بعداً برای موشک‌ها که در فضای چهار بعدی سیر می‌نمایند) مطرح بوده و حل شده است:

بر لبه‌بال‌ها و در منتهای دُمِ طیاره، تیغه‌هایی است که کار سکان را در عرض و طول و ارتفاع انجام می‌دهد. علاوه بر آن از ژيروسکوپ استفاده می‌شود که به جبران معلق بودن در هوا مقاومتی در برابر هر گونه تغییر جهت ناگهانی ابراز نماید. برای پروازهای اولیه نزدیک سطح زمین به فواصل کوتاه، به چشم خلبان و آشنائی‌ها و عوارض اراضی زیر پا کافی بود ولی برای پروازهای بلند و دور، نقشه و قطب‌نما (مانند کشتی) و ارتفاع‌سنج ضرورت پیدا کرد.

در فاصله دو جنگ جهانی که مرتب بر بُرد و مدت و سرعت پرواز اضافه می‌شد و مراقبت شخص خلبان و دقت نقشه و قطب‌نما قابل اطمینان نبود، شیوه‌های جدید هدایت به وسیله امواج رادیو و رادار را اختراع کردند.^۱ خلبان (و بعدها خود هواپیما) به وسیله پست‌های زمینی فرستنده ساده‌ای در مسیر معین به سوی مقصد مطلوب هدایت می‌شد. خلبان حلقه گوشه‌داری به دور سر دارد و نوار ثبات‌گیرنده امواج تکراری به کار می‌افتد. مادام که هواپیما در مسیر صحیح پیش می‌رود از برخورد و ترکیب امواج صادره از پست‌های زمینی، صدای ممتد ملایمی شنیده و خط مستقیمی روی نوار تابلو دیده می‌شود. اگر به راست منحرف شود صدا مقطع می‌گردد و ترسیم، روی نوار خط‌چین می‌شود و اگر انحراف به چپ پیش آید خلبان ضربه‌های متوالی می‌شنود و منحنی را نقطه‌چین می‌بیند.

به این ترتیب هوش و گوش و چشم و دست خلبان، باید پیوسته بیدار و فرمانبردار بوده، اگر از مسیر و مقصد تخطی ورزد سر درگمی و سرنگونی حتمی خواهد بود. عملیات فوق، خصوصاً با ورود موشک‌ها، تکمیل‌تر و کامپیوتری شده، دستگاه‌های خودکاری با گوش و چشم بیدارتر و دست قوی‌تر جای انسان‌های ضعیف را می‌گیرد.

* * *

آنچه مسلم است، و منظور ما از شرح و بسط طولانی این بود که معلوم شود، هر قدر مقصد دورتر و بالاتر، و هر قدر بار سنگین تر و موانع و خطرات سفر بیشتر و بالاخره حرکت یا تحول تکامل دستگاه و شخص سریع تر باشد، ضرورت توجه دائمی به هدف و تحفظ در مسیر صحیح بیشتر می شود.

پس نباید تعجب کنیم که چرا در جهان بینی اسلام برای رساندن آدم خاکی نادان ناتوان به آستان بینهایت عظمت سبحان، چنین پافشاری یا تأکید و تکرار فراوان به منظور توجه دائم انسان، به هدف اعلی و پرت نشدن در مسیر دشوار، به عمل آمده است. اگر سهل انگاری و خلاف این می بود بی پایگی مکتب، ثابت می شد و خود این اصرار می تواند تأییدی بر واقعیت وحی باشد.

مسیر دنیا تا آخرت پل صراط است که گفته اند از موباریک تر و از شمشیر تیزتر بوده، خیلی حواس جمع لازم دارد و هر دو طرفش پرتگاه حسرت و هلاکت است.

مسئولیت و شناخت

اینک که مسئله هدف داری مطرح شد اگر حوصله شنوندگان (خوانندگان) عزیز اجازه دهد قبل از ورود به اصل مطلب، یک پرانتز نسبتاً طولانی که تا حدودی برای بحث بعدی مفید خواهد بود باز کرده، از مسئولیت و گروه بندی مردم بر حسب هدف های اتخاذی، صحبتی بنمائیم.

با رواج بعضی از فلسفه های اخلاقی و سیاسی قرن معاصر، دو کلمه ی «مسئولیت و شناخت»، مُدِ روز روشنفکران شده است در حالی که اگر هدف و حقیقتی علی الاطلاق در دنیا وجود نداشته، همه چیز وابسته به شخص یا جامعه و تابع خواسته های زمان و مکان باشد، برای اشخاص صحبت از مسئولیت و الزام کردن، پوچ است و هیچ گونه پایه علمی و عقلی نمی تواند داشته باشد. مسئولیت وقتی تحقق پیدا می کند که شخص به اعتبار معتقدات یا علائق انتخابی خود وظیفه ای احساس و اختیار نماید. در غیر این صورت یا چیزی وجود ندارد یا تحمیل شده خارج و اجبار است. حال اگر معتقدات و علائق مردم متوجه مقام و موضوع مشترک و هدف واحدی نباشد ناچار مسئولیت بر حسب منافع و عقاید و عواطف و امیال اشخاص تغییر

خواهد کرد و نمی تواند حالت مطلق و شخصی داشته باشد و لوث خواهد شد. اما همین که در مکاتب جدید صحبت از مسئولیت می شود (و بعضی از گویندگان و نویسندگان دینی نیز تقلید و تکرار می نمایند) و افکار به این مرحله رسیده است که لازمه «انسان بودن» مسئولیت داشتن و متعهد بودن است، باید گفت که بشریت راه زیادی در جهت ادیان توحیدی - که چیزی جز هدف و مسئولیت و وظیفه نیست - طی کرده است.

آیه ای در سوره اسراء آمده است که دامنه مسئولیت مسلمان را تا حدود اعضاء حواس و دل او برای قصور در کسب اطلاع و معرفت و تصمیم می کشاند و پیروی کردن قبل از آگاهی یا شناخت را ممنوع می سازد:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^۱

دسته بندی مردم بر حسب مسئولیت و هدف

اگر خواسته باشیم در یک بحث کلی همه مردم را در بر گرفته باشیم در مرحله اول می توانیم آنها را به دو گروه تقسیم کنیم:

(۱) بی هدفها

(۲) با هدفها

گروه اول به نوبه خود قابل تجزیه به دو دسته است:

الف) افراد نسبتاً سالم و اعتدالی صفت که مانند حیوانات، از غرائز طبیعی صحیح پیروی می نمایند و راه انحراف افراط و تفریط پیش نمی گیرند.

ب) انسان های سرکش آزاد که از هوی و هوس پیروی می نمایند.

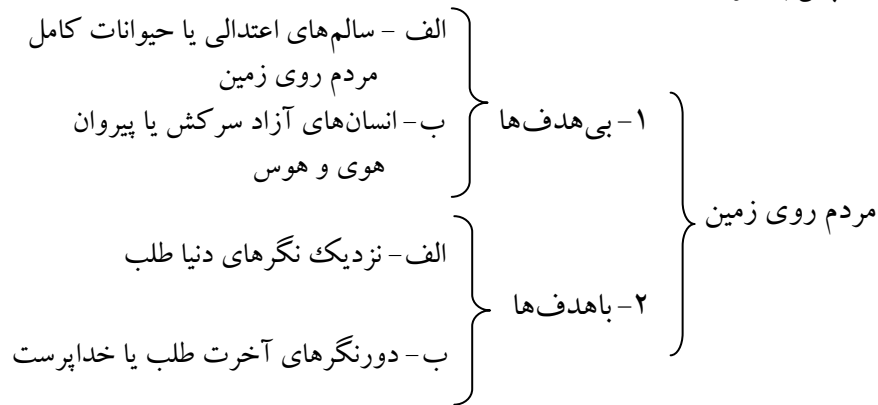
در گروه دوم نیز به دو دسته برمی خوریم:

الف) نزدیک نگرهای دنیا طلب که هدفشان زندگی کردن مطبوع است.

ب) دورنگرهای آخرت طلب که هدفشان خدا و زندگی جاوید است.

۱. اسراء / ۳۶: از آنچه درباره اش دانائی و شناخت نداری پیروی منما و بدان که گوش و چشم و دل همگی مسئول عمل تو می باشند.

پس به طور خلاصه:



به گفته قرآن، خداوند به هر دو دسته هدفدار یاری می‌کند و امکان می‌دهد:
 «كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ مَحْضُورًا»^۱

اما همین که هدف، «آخرت و خدا» باشد یک سلسله مسئولیت و وظایفی پیش می‌آید و رفتار شخص ناچار باید بر وفق قرار و «حکمت» باشد که قسمتی از آنها در آیات ۲۳ تا ۴۰ همان سوره اسراء بر شمرده می‌شود:

- قبل از هر چیز «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ...»^۲
- و پس از آن نیکی و خوش رفتاری با پدر و مادر و خویشاوندان و درماندگان و واماندگان،
- تذبذیر نکردن و اعتدال در احسان و انفاق،
- نکشتن فرزندان از ترس فقر،
- دوری از فحشاء و زنا و قتل نفس و انتقام جوئی،
- رعایت یتیم و مسئولیت در برابر عهد و پیمان‌ها،
- صحت در معادلات،
- پیروی نکردن کورکورانه،
- و بالاخره فروتنی در حرکات و اعمال.

۱. اسراء / ۲۰: به همگی، چه اینها و چه آنها از بخشش پروردگارت مدد می‌رسانیم و بخشش پروردگارت منع شده نیست.

۲. اسراء / ۲۳: و پروردگارت مقرر داشت که جز او بندگی کسی را نکنید...

که جمعاً در یک آیه خلاصه و مجدداً تأکید می‌شود که:

«... وَ لَّا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا»^۱.

تقسیم‌بندی چهار دسته‌ای فوق، نظری و کلی بود. با واقع‌بینی و در عمل، دو دسته آدم بیشتر نمی‌تواند وجود داشته باشد. زیرا که اصلاً انسان بی‌هدف پیدا نمی‌شود. به قول دانشمندان «نظام‌شناس»^۲ نه تنها انسان‌ها بلکه هر سیستم و نظام طبیعی، هدفدار یا «هدف‌جو»^۳ است. انسان صد در صد آزاد رهایی یافته، از هر گونه قید و بند و محدودیت یا عشق و علاقه به ندرت ممکن است یافت شود. هر کس بنا به غریزه یا به اختیار برای خود، قطب‌نما انتخاب و مسیر و وظایفی اتخاذ می‌نماید.

اینکه مادیون ایراد به دینداران و به دینداری گرفته، می‌گویند ایمان و آداب دینی سبب محدودیت و اسارت و سلب شخصیت می‌گردد و «از خودبیگانگی» می‌آورد حرف بی‌جائی است. زیرا هر عقیده یا مسلک که شخص داشته یا متعلق به اجتماعی باشد (و فرد خارج از اجتماع امروز دیگر قابل قبول نیست)، بالاخره برای خود یک مکتب، مقصد، ایدئولوژی، برنامه و به طور کلی «مسئولیتی» اتخاذ نموده و خودش را به نوعی محدود و مقید و یک‌جته می‌سازد.

انقلاب‌های آزادی‌خواهانه و مکاتب طرفدار دموکراسی هم که به دنبال آزادی رفته‌اند، هیچ‌گاه منظورشان آزادی به معنای بی‌بند و باری نبوده، بلکه آزاد شدن انسان‌ها را از اسارت و اطاعت و استثمار هموعان طلب کرده‌اند.

آزادی مطلق را فقط بی‌هدف‌ها و بی‌مسئولیت‌ها می‌توانند ادعا کنند.

از این جهات فرقی بین ادیان توحیدی با افکار مادیگری فلسفی و مکاتب سیاسی دموکراتیک وجود ندارد. انسان نه خلقت و ساختمانش بی‌حساب و بی‌قید و بند درست شده است که مجبور به رعایت حدود و قیودی نباشد - و فقط به طور موقت با استفاده از ذخائر موروثی و اکتسابی می‌تواند، چنین اجازه‌ای به خود بدهد - و نه محیط زندگی یعنی جهان طبیعت و اجتماع او را خالی از وظایف و اعمال می‌گذارد. بحث سر این است، حال که انسان آزاد نیست و علاوه بر مقید بودن، محتاج هم هست از چه چیزی پیروی نماید و به خدمت و عبادت چه کسی درآید؟

۱. اسراء / ۳۹: ... و خدای دیگری با خدای بزرگ برای خود نسا که در این صورت با سرزنش و راندگی به جهنم خواهی افتاد.

قرآن می گوید خدا را انتخاب کن.
 وقتی فرمانده سپاه اسلام (مغیره بن شعبه) پیش هرمزان، سپهبد ایران رسید و
 هرمزان دلیل این حرکت را پرسید جواب داد:
 «لَتَخْرُجَ النَّاسُ مِنْ عِبَادَةِ النَّاسِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ»
 (ما آمده ایم مردم را از بندگی مردم آزاد کنیم تا بنده خدا بشوند).

گروه بندی قرآن

بنابراین، همه مردم هدف یا مطلوب و معبودی دارند که بر حسب آنها گروه بندی
 می شوند. قرآن دو گروه یا دو حزب در دنیا قائل است:

حزب الشیطان

حزب الله

و گفته است:

«... أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۱

«... أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۲

حالا شیطان چگونه موجودی است و چطور روی انسان عمل می نماید، بحث
 قابل مطالعه و لازم الجواب جداگانه ای است.
 پیروان ادیان توحیدی قهراً آن را قبول دارند، چون در کتب دینی شان آمده است.
 قضیه، برای مسلمان ها روشن تر است و قرآن با صراحت و با تفصیل ها و تکرار، شیطان
 را به رسمیت می شناسد و معرفی می نماید.
 شیطان که در عین ملعون و مطرود بودن، محرک عصیان و بیچارگی های آدمیزاد
 شناخته شده است، عامل ضروری تکامل و اختیار^۳ نیز می باشد.
 ما به حکم آیات قرآن و به تعبیر ادعیه و احادیث، شیطان را مظهر ضد خدا و منشاء
 آفات توحید می شناسیم. از روز خلقت انسان و بلکه قبل از آن به عنوان رقیب، دشمن

۱. مجادله / ۱۹: ... آگاه باشید که حزب شیطان به حقیقت زیانکاران عالمند.

۲. مجادله / ۲۲: ... ای اهل ایمان بدانید که حزب خدا رستگاران عالمند.

۳. رجوع شود به کتاب «اختیار»، از انتشارات شرکت سهامی انتشار.

این اثر هم اکنون در مجموعه آثار (۷) مؤلف قرار دارد که با نام «مباحث علمی، اسلامی» در سال ۱۳۷۹
 توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

و قرین که منحرف کننده بسیار نیرومند مسلط حيله گر می باشد، معرفی شده است. نظر به اهمیت نقش شیطان و توجه خاص قرآن به آن ذیلاً چند آیه را نمونه می آوریم. در سوره اعراف:

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَأَنْبِتَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَأَجِدَنَّ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ...»^۱

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتَهُمَا إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»^۲

در سوره حجر:

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»^۳

با چنین دشمن حاضر بیدار مسلط مکار، جز پناه بردن به خدا و دائماً به یاد و ذکر او بودن چه می توانیم بکنیم؟

حضرت سجاد (ع) در دعای راجع به فرزندان به ما چنین تلقین کرده است:

«وَ أَعِزَّنِي وَ ذُرِّيَّتِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَإِنَّكَ خَلَقْتَنَا وَ أَمَرْتَنَا وَ نَهَيْتَنَا وَ رَغَبْتَنَا فِي ثَوَابِ مَا أَمَرْتَنَا بِهِ نَهَيْتَنَا عِقَابِهِ وَ جَعَلْتَ لَنَا عَدُوًّا يَكِيدُنَا سُلْطَنَتُهُ مِنَّا عَلَيَّ مَا لَمْ تُسَلِّطْنَا عَلَيْهِ مِنْهُ أَسْكَنْتَهُ صُدُورَنَا وَ أَحْرَيْتَهُ مَجَارِي دِمَائِنَا لَا يَعْغَلُ إِنْ غَفَلْنَا وَ لَا يَنْسِي إِنْ نَسِينَا...»

۱. اعراف / ۱۶ و ۱۷: (شیطان به خدا) گفت، چون مرا گمراه کردی من نیز بندگان را از راه راست تو گمراه می کنم آنگاه از (همه جوانب) جلو و پشت و راست و چپ آنان را احاطه می کنم تا شکرگذار تو نباشند.
۲. اعراف / ۲۷: ای بنی آدم! مبادا شیطان شما را فریب دهد، چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را بر کند و قبايح آنها را آشکار ساخت. بدانید که شیطان و پیروانش شما را می بینند، ولی شما آنها را نمی بینید، ما شیاطین را دوستدار آنها که ایمان نمی آورند قرار دادیم.
۳. حجر / ۳۹ و ۴۰: (شیطان به معارضه با خدا) گفت: پروردگارا! چنانکه مرا گمراه کردی من نیز (همه چیز را) برای آدمیان در زمین زیبا جلوه می دهم و آنها را گمراه می کنم. مگر بندگان مخلصت را.

يَعْرِضُ لَنَا بِالشَّهَوَاتِ وَيَنْصِبَ لَنَا بِالشُّبُهَاتِ وَإِلَّا تَصْرَفْنَا عَنْ كَيْدِهِ
يُضِلُّنَا وَإِلَّا تَقِنَا خَبَالَهُ يَسْتَرْلِنَا اللَّهُمَّ فَاقْهَرِ سُلْطَانَهُ عَنَّا بِسُلْطَانِكَ حَتَّى
تَحْبِسَهُ عَنَّا بِكَثْرَةِ الدُّعَاءِ لَكَ فَنَصْبِحُ مِنْ كَيْدِهِ فِي الْمَعْصُومِينَ بِكَ»^۱

پس در هر حال وظیفه داریم آفات توحید را بشناسیم و از عمل و فکرمان دور
کنیم چون همگی و همیشه در معرض اغوای او هستیم. حتی به پیغمبر گفته شده است:

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.
إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.
إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»^۲

راه نجات، ایمان و توکل به خدا و شرک نورزیدن به او است.

ایمان به خدا - البته ایمان واقعی - و توکل به او نیز کار آسانی نبوده، با گفتن «لا
إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ» تمام نمی‌شود. توحید و توکلی که قرآن می‌خواهد
یک دگرگونی کلی عظیم در وجود ما است.
بعد از این مقدمات وارد متن مطلب می‌شویم.

۱. از صحیفه سجاده: خداوندا! من و فرزندانم را از شیطان رجیم حفظ کن، زیرا تو ما را آفریدی و امر و
نهی کردی و در مزد اطاعت از امر خود تشویق و از عقاب ارتکاب نهی خود، تهدید فرمودی و تو برای
ما دشمنی قرار دادی که با ما مکر می‌کند و او را بر ما تسلطی دادی که ما را بر آن پایه تسلط نیست. او را
در دل‌های ما منزل دادی و در مجاری خون ما روان ساختی. اگر ما غافل شویم او غافل نمی‌شود و اگر ما
فراموش کنیم او فراموش نمی‌کند...

ما را به گناهان و شهوات آلوده می‌خواند و به پیروی از شبهات اشاره می‌کند و اگر مکرش را از ما
نگردانی ما را گمراه می‌سازد و اگر از فساد او نگاه‌مان باز ننداری ما را می‌لغزاند. خداوندا! پس به سلطنت
خودت او را از تسلط بر ما مقهور ساز، تا به وسیله کثرت دعایمان او را از ما بازداری و سرانجام به مدد
لطفت در زمره معصومین از نیرنگ او در آئیم.

۲. نحل / ۹۸ الی ۱۰۰: چون قرآن تلاوت کنی از شر شیطان رجیم به خدا پناه بر.

البته او بر کسانی که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکل کنند تسلطی ندارد.
فقط شیطان بر آنانی مسلط است که او را پیروی کنند و به خدا شرک ورزند.

انواع آفات توحید

نباید انتظار داشته باشیم که آفات توحید یا افزار کارهای شیطان، محدود، معدود و مخصوص به زمان و مکان معینی باشد، بلکه خواهیم دید زاینده و مشمول قانون تکامل است.

ذیلاً آنها را بر حسب پیشرفت زمان و رشد تمدن و ایمان، دسته‌بندی و مختصراً بررسی می‌نمائیم. اما پیشرفت با زمان نه به این معنی که تصور نمائیم شکل‌های قدیمی و کهنه، از بین رفته باید محسوب شود و تجدید حیات و فعالیت نداشته باشند.

قدیمی‌ترین شکل شرک و تکامل امروزی آن

قدیمی‌ترین حالت شرک که مقارن با اقوام بدوی بوده و در ظهور اسلام هنوز شیوع و قدرت فوق‌العاده داشته است، پرستش بت‌های معجم گلی و سنگی و چوبی و فلزی ساخته و پرداخته هنرمندان و خیال‌پردازان می‌باشد. به انضمام فروع و عوارض مربوطه. مانند: طلسم، جادو، کهنات و سایر خرافات.

آفت، آفتِ جاهلیت و وهم است، توأم با روح سمبلیسم.

خیلی به نظر احمقانه و عجیب و غیر قابل تصور می‌آید که مردمی به دست خود مجسمه‌هایی بسازند و به همان‌ها سجده و از آنها طلب حاجت نمایند. ولی علاوه بر آیات صریح قرآن، تاریخ نیز شهادت به چنین واقعیت داده است؛ به طوری که هنوز هم در هندوستان و آفریقا بتخانه‌های زیادی دائر است. البته خواص می‌گفته‌اند و جواب می‌دهند که اینها مظاهر و ارباب انواع‌اند، سمبل‌اند.

در حقیقت، نخستین مذاهب شرک و منشاء مفهوم بت‌ها، طبیعت پرستی بوده است که با دید و تجربیات آن روزی بشریت کاملاً قابل دفاع می‌نماید. عوامل بزرگ

طبیعت که عملاً در زندگی روزمره مردم مؤثر بوده، مورد توجه و ترس و نیایش واقع می‌شده است. مانند خورشید، ماه، فیل، گاو، دریا و غیره و همچنین پرستش اجداد و ارواح. در برابر تعلیمات انبیاء که پرستش خدای یگانه را تعلیم داده و می‌دادند، جواب می‌گفتند که اینها واسطه و شفیع ما در نزد خدا هستند:

«أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»^۱

به این ترتیب ما به آفت شفاعت و واسطه‌تراشی برمی‌خوریم که قرآن در آیات فراوان شدیداً با آن مبارزه و نفی می‌نماید و اصرار دارد که هیچ واسطی بین خدا و خلق به لحاظ پرستش و درخواست و دعوت قرار نداده، آنها را بی‌اثر و بی‌فایده معرفی می‌نماید؛ از جمله در سوره یونس، آیه ۱۸:

«وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِؤُنَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ»^۲

خدائی که: «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ...»^۳ است، چه احتیاج به معرفی و کمک و شفاعت کسانی دارد که علم و اطلاعاتشان کمتر از خود خدا است؟

« مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ »^۴

مگر آنکه از طریق و اذن و امکانات خود خدا باشد.

نه چنین باید تصور کرد که اعتقاد به بت‌های مجسم یا آفتِ شرکِ جسمانی خیلی احمقانه و بی‌پایه است و نه آنکه قدیمی و از بین رفته است. طبیعت پرستی به صورت «دهری مسلکی» در زمان ظهور اسلام و مخصوصاً پس از ورود فلسفه و علوم یونان

۱. زمر / ۳: آگاه باشید که دین خالص (بدون شرک و ریا) برای خداست و آنان که غیر خدا را ولی خود قرار دادند (گفتند) ما آن بتان را نمی‌پرستیم مگر برای آنکه ما را به درگاه خدا نزدیک گردانند و خدا بین آنها در آنچه با حق مخالفت کنند حکومت خواهد کرد....

۲. یونس / ۱۸: (مردم) بت‌هایی را که غیر خدا هستند می‌پرستند؛ در حالی که به آنها هیچ سود و زیبایی نمی‌رسانند و می‌گویند این بتان شفیع ما نزد خدا هستند. به اینان بگو شما می‌خواهید به خدا چیزی را که در آسمان‌ها و زمین نمی‌شناسد اطلاع دهید؟ خدا از آنچه شریک او قرار می‌دهد منزّه و برتر است.

۳. انبیاء / ۲۸: آنچه را که پیش روی آنهاست و آنچه را واپس آنهاست، می‌داند.

۴. بقره / ۲۵۵: ... کیست آنکه جز به فرمان او نزد او شفاعت کند؟ ...

در زمان ائمه اطهار علیها سلام طرفداران و مدعیان زیادی داشته است. در قرن ۱۸ میلادی «طبیعت مسلکی»^۱ بدون آنکه مقابله قاطع با مسیحیت و خداپرستی داشته باشد یکی از مکاتب فلسفی و سیاسی مهم بود و پس از آن «مادیگری»^۲ که از دوران یونان باستان مطرح شده بود از طرف امثال «فوئرباخ» و «مارکس»، تجدید حیات و کسب شهرت زیاد کرده، تحت عنوان «مادیگری جدلی»^۳ مبنای فلسفی و دست‌آویز علمی کمونیزم و مارکسیسم گردیده است. ازلی شناختن و اصالت دادن به ماده و اعتقاد به جبر تاریخ، چیزی جز پرستش یا خدا دانستن طبیعت نیست: طبیعت پرستی، بدون بت‌های ساختگی که ضمناً رنگ علمی و فلسفی و سیاسی هم به آن داده‌اند.

علت گرایش به بت‌پرستی و زیان آن

به نظر می‌آید علت گرایش بشر قدیم و جدید به پرستش مظاهر طبیعت و توقف روی طبیعت و ماده، میل به تحلیل سطحی قضایا و اصرار توسل به آنچه ظاهر و محسوس است باشد. کما آنکه تکرار و افتخار می‌کنند که ما فقط آنچه ملموس و قابل رؤیت و آزمایش در آزمایشگاه باشد قبول داریم، در حقیقت می‌خواهند از آنچه در عمق و پس پرده است، یعنی «غیب» و رسیدن و پذیرفتن آن زحمت دارد، فرار و اعراض نمایند. عامل نفسانی قضیه، یک حالت تنبلی و عدم تکامل رشد فکری است. برخلاف آنچه می‌گویند، علم مبتنی و منحصر به محسوسات و آزمایش‌های عینی نیست بلکه غالب نظریات علمی و عناصر فیزیک و شیمی را فرضیات و استنباط‌ها و نامحسوس‌ها و نادیدنی‌ها تشکیل می‌دهد، و از راه آثار و حوادث، پی به دخالت و به وجود آنها می‌برند. از قبیل:

قانون جاذبه،

نسبیت زمان،

قوانین ترمودینامیک،

قوانین تشعشع و الکترومانیتیزم و غیره.

حتی خود الکتریسته و الکترون و امواج بیسیم که هیچ چشم و اسبابی مستقیماً آنها را نه دیده، نه لمس کرده و نه وزن و اندازه گرفته است.

۱. Naturalisme.

۲. Materalisme.

۳. Materalisme dialectique.

بالعکس، سراسر علوم و تحقیقات علمی چیزی جز رسیدن به علل و عوامل و پذیرفتن آنچه نامرئی ولی مؤثر است نمی‌باشد. علم همیشه به سراغ و کشف آنچه پنهان و مجهول است می‌رود یعنی عملاً و اساساً معتقد به «غیب» می‌باشد.

البته قرآن مخالف توجه کردن و تکیه بر محسوسات و مشهودات و به کار انداختن حواس و تجربه نبوده، نام آنها را آیات می‌گذارد و اصرار دارد که مردم در آیات و طبیعت، تفکر و تفحص نمایند و از آن راه به ایمان خدا برسند. (از جمله آیات ۱۸ تا ۲۶ سوره روم). مع ذلك سئوالی پیش می‌آید که مگر بت پرستی یا طبیعت و ماده پرستی چه ضرر می‌رساند؟

چون در حقیقت نه خورشید و ماه و نیل یا عوامل دست اول طبیعت هستند که خالق و مدبر جهان بوده، شایسته پرستش و عشق و اتکاء و بندگی کردن ما باشند، و نه از ناحیه آنها دستور زندگی و راهنمایی و ایدئولوژی برای بشریت صادر می‌شود؛ مگر آنکه پرستندگان از پیش خود چیزی به آنها نسبت دهند و ببندند و سپس به عنوان آئین و آداب و قانون به خورد پیروان بدهند.

چنین خداهای تصریحی یا تلویحی انتخاب شده از طرف انسانها که به مصداق:

«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا»^۱

آفریننده چیزی نبوده، خود آفریده هستند و حتی مالک سود و زیان برای خودشان و صاحب اختیار مرگ و زندگی و برانگیختگی نیستند، چگونه می‌توانند مفید فایده و راهنمایی برای بشر باشند؟

آن آئین یا ایدئولوژی و آداب و قوانینی هم که زبندگان یک قوم یا کهنه و دانشمندان دین و دنیا، آگاهانه و غیر آگاهانه، به نام این بت‌ها عرضه نمایند ناچار یا مبتنی بر جهل و خرافات است یا از هوای نفس و منافع مختلف به مصداق:

«...مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ...»^۲

الهام می‌گیرد و یا بنا به خاصیت نسبی و ناقص خود جلوه موقت داشته، خلاقیتی را

۱. فرقان / ۳: به جای او خدایانی اتخاذ کردند که چیزی نمی‌آفرینند و خود آفریده هستند، نه مالک زیان و سود برای خویش هستند و نه صاحب اختیار مرگ و زندگی و رستخیزند.

۲. فرقان / ۴۱: ... هوای نفس را به خدایی گرفته بود ...

چندی دلخوش و اسیر می‌نماید و سپس سرگردان و پریشان . یعنی در هر حال زیان‌بخش‌اند و عامل توقف و بدبختی.

قرآن تصریح می‌نماید که دعوت به حق فقط از ناحیه خدا می‌تواند باشد و سایر دعوت‌ها و خواسته‌ها به گمراهی منتهی می‌شود:

«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ»^۱

انسان متکامل چون مختار و متحیر است، نه می‌تواند بدون هدف و معشوق مناسب، تحول صحیح و تکامل و راهیابی کند، و نه بدون ضوابط و مقررات می‌تواند زندگی سلامت و با امنیت داشته باشد. اگر این دو نیاز از راه صحیح و انتخاب و اعتقاد خودش به او نرسد دیگری آنها را تحمیل خواهد کرد و طاغوت درست می‌شود. اعراض از خدای واحد و انصراف از پرستش مظاهر طبیعت، یک سلسله خداهای جانشین یا شریک برای بشریت به ارمغان می‌آورد.

بت‌های ضد طبیعت یا طاغوت‌های ساخته انسان

در بحثی که چندی قبل تحت عنوان «توحید - طبیعت - تکامل»^۲ به عمل آمده بود، گفته می‌شد که تکامل انسان مترادف با عصیان و رهائی او از اسارت طبیعت و متضمن جستجوی استقلال و خلاقیت، همراه با تصرف و تسخیر طبیعت است. حیوانات که به فرمان غریزه یکسر در جاده طبیعت و اعتدال و فطرت زندگی می‌کنند، و از خود آزادی و اختیار ندارند و شاید آگاه به اعمال خود نیز نباشند، به جستجوی هدف و خدا نمی‌روند. فقط انسان است که چنین احتیاج و امتیاز را دارد.

۱. رعد / ۱۴: دعوت حق (خواستاری به‌جا و پرستش و هدف‌گیری شایسته) برای او (و به سوی او) انجام می‌شود و کسانی که چیزهای دیگری را به جای او می‌خواهند و می‌خوانند، آنها به هیچ وجه جواب‌گویشان (و برآورنده احتیاجشان) نیستند، مگر مانند شخصی که دو دستش را به طرف آب دراز کرده باشد تا به دهانش برسد در حالی که نخواهد رسید و دعا و طلب کافرها چیزی جز غوطه‌ور شدن در گمراهی نیست.

۲. این اثر تدوین و تفصیل سخنرانی در مسجد دبیرستان کمال در سال ۱۳۵۶ است که با شمارگان ۱۰،۰۰۰ توسط شرکت انتشارات قلم در ۱۳۵۶/۱۲/۲۳ منتشر شد و اکنون هفتمین اثر مندرج در مجموعه آثار (۷) از همین نویسنده است که با نام «مباحث علمی، اسلامی» در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب.).

در آنجا هم که انسان از بت‌های مظهر طبیعت اعراض می‌نماید و خدا می‌سازد این «خود خدائی» را یک گام تکاملی باید محسوب کرد و ذیلاً به تقسیم‌بندی و بحث روی آنها می‌پردازیم.

اولین گام انسان متکامل در طریق رهایی از اسارت و پرستش طبیعت و برای اتخاذ معشوق با معبود اختصاصی، رفتن به سراغ چیزی است که از هر چیز دیگری برایش نزدیک‌تر و مأنوس‌تر و مطلوب‌تر باشد. یعنی زندگی، زندگی با تمام وجوه‌ها و جاذبه‌هایش.

البته زندگی در حد اعتدال طبیعی الزامی، در زمینه بقا و رشد و تولید مثل که مشترک میان تمام موجودات زنده و خواسته طبیعت است منظور نظر ما نیست؛ بلکه توجه خاص به زندگی و تمتع از آن در حد افراطی لذت‌جویی و محبوب و معشوق شدن زندگی است. یعنی موضوعیت یافتن زندگی و هدف شدن اکل و شرب و شهوات و تفریحات و تملکات و انواع کشش‌ها، از قبیل جاه و جلال و قدرت و شهرت و غیره. چنین حالت و طلب، در اصطلاح دینی و در برابر اعتقاد و علاقه‌مندی به آخرت و خدا، «دنیاپرستی» نامیده می‌شود.

«دنیاپرستی» ممکن است به صورت فردی، لذت‌جویی از زندگی شخصی بدون توجه به دیگران و حتی با استفاده و استخدام آنان باشد که مرحله خالص و پست خودپرستی است، یا در مرحله عقلانی و انسانی به صورت جمعی با برنامه تدارک و بهبود زندگی اجتماعی قبیله، ملت و نوع انسان‌ها. در هر دو حال، زندگی چند روزه دنیا است که هدف شخص یا اجتماع قرار می‌گیرد و مطلوب و خدای او می‌شود.

دنیاپرستی فردی (آفات نفسانی و اخلاقی)

هدف قرار گرفتن زندگی دنیا به شکل‌های مختلف در آیات چندی از قرآن مورد ملامت و مقابل آخرت قرار گرفته است. در چند آیه به عنوان بازیچه و سرگرمی آمده و گفته شده است که حیات واقعی در آخرت است و آخرت برای پرهیزگاران برتر می‌باشد. از جمله :

« وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَاةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ^۱ »

۱. عنکبوت / ۶۴ : و این زندگانی دنیا جز سرگرمی و بازی نیست. و هر آینه سرای واپسین، زندگانی (راستین) است، اگر می‌دانستند.

در جای دیگر تفضیل بیشتری از کشش‌های فریبنده دنیا داده و به روئیدن گیاهان در فصل باران تشبیه شده است که کشاورزان را دلخوش می‌کند ولی عاقبت کار پلاسیدگی و زردی و خشکیدن و رنج‌های دردناک آخرت است:

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُمْ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْعُرُورِ»^۱

دنیاپرستی فردی یا خودپرستی فصل جدیدی از انواع بسیار قدیمی و ریشه‌دار شرک و گسترده در تاریخ بشریت است که پا به پای تمدن و تدین تکامل یافته، دامن‌گیر موحدین و معتقدین نیز می‌شود. اتفاقاً این دسته به اعتبار اینکه خود را هدایت شده و نجات یافته می‌دانند، دچار غرور و غفلت بیشتری می‌گردند و به شکل زنده‌تری آن را ابراز می‌دارند.^۲

مقصود آفاتی است که از هوای نفس انسان و رهائی به‌خود در سطوح افراطی خاص انسانی در چهره‌های مختلف: شکم‌پرستی، شهوت‌پرستی، مال‌پرستی، جاه‌طلبی، برتری‌جوئی، فخرفروشی، فزون‌طلبی، خوشگذرانی و بازیگری و امثال آنها ظاهر می‌شود. عکس این حالت، برخورداری از تقوا و اخلاقیات است که از اراده، تربیت، عقل و ایمان سرچشمه می‌گیرد.

صاحب آفات فوق باکی ندارد که اگر دستش برسد تمام مردم را در خدمت خواسته‌ها و هوس‌های شخصی بگیرد. یعنی عملاً خود را بزرگ و بی‌نیاز از رعایت نظامات دنیا دیدن و طلبکار و برتر از سایرین دانستن.

همین احساس بی‌نیازی و بزرگ و برتر انگاری است که سرکشی و ظلم آورده، شخص خودپرست تبدیل به طاغوتی برای خود و مردم می‌شود، که:

۱. حدید/ ۲۰: بدانید که جز این نیست که زندگانی دنیا به حقیقت بازیچه‌ایست کودکانه و لهو و عیاشی و آرایش و تفاخر و خودستایی با یکدیگر و حرص افزودن مال و فرزندان. این حقیقت کار دنیاست و در مثل مانند بارانی است که به‌موقع بارد و گیاهی در پی آن از زمین بروید که برزگر یا کفار دنیاپرست را به شگفت آورد و سپس زرد و خشک شود و بیوسد در حالی که در عالم آخرت (دنیاطلبان را) عذاب سخت جهنم و (مؤمنان را) آموزش و خشنودی حق نصیب است. بدانید که دنیا جز متاع فریب و غرور چیزی نیست.
 ۲. این مسئله در مقاله «مزایا و مضار دین» که دهمین اثر مندرج در مجموعه آثار (۸) از همین نویسنده است، با تفصیل و توضیح کافی آمده است (ب.ف.ب).

« كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ
 أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْجَىٰ ۚ»^۱

خود را بزرگ دیدن و مافوق طبیعت و مردم دانستن همان گناه شیطان و علت رانده شدن از درگاه بود:

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالَمِينَ.
 قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ.
 قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ»^۲

طمع‌ها، تجاوزها، حسادت‌ها، بخل‌ها، کینه‌ها، و فسادها و بلاهای ناشیه «لَا تُعَدُّ وَ لَا تُحْصَى»^۳ از این مبداء نفسانی و اخلاقی سرچشمه می‌گیرد.

نباید تصور کرد که این نوع آفات - آن طور که مارکسیسم مدعی است - اختصاص به نظام‌های سرمایه‌داری دارد و ذمائم اخلاقی مردم ناشی از مالکیت است و نه آنکه انحصار به کافرها و منکرهای خدا دارد.

قرن‌های قرن، قبل از آنکه سرمایه و سرمایه‌دار و مالکیت به معنای ارضی و اقتصادی و صنعتی امروزی در دنیا به وجود آمده باشد و از اول پیدایش انسان که خلعت اختیار و قدرت افراط و تفریط به او داده شد، صفات اخلاقی اعم از بد و خوب در سرشت و روش انسان‌ها وجود و حاکمیت داشته است و خداپرستان و مؤمنین ادیان و حتی مقدسین و روحانیون، آلوده به آن بوده‌اند.

مارکسیست‌ها اصرار دارند بگویند نفع‌پرستی و آزادی ناشی از مالکیت سرمایه‌داری باعث ایجاد مؤسساتی از نوع قمارخانه و فاحشه‌خانه و به طور کلی فساد و فحشاء می‌گردد و اخلاق، موضوعیت و اصالت ندارد. درست است که از این راه افراد

۱. علق / ۶ و ۷: حَقًّا انْصَانَ طَغِيَانٍ وَ سِرْكَشِيٍّ مِي كُنْد.

هرگاه خود را بی‌نیاز ببیند.

۲. ص / ۷۵ الی ۷۷: گفْت؛ ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود

آفریده‌ام منع کرد؟ آیا بزرگی فروتنی یا مقامی ارجمند داشتی؟

گفْت؛ من از او بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل.

گفْت؛ از اینجا بیرون شو که تو مطرودی.

۳. نه شمرده می‌شود و نه محدود می‌گردد.

بی وجدان و مؤسسات بی شماری سودهای سرشار می‌برند و به اقتضای سودپرستی‌شان عامل اشاعه و توسعه چنین مراکزی می‌شوند. عیناً همان طور که از طریق آشپزی و رستوران‌داری یا صنایع غذایی، خیلی اشخاص و بنگاه‌ها کسب معاش و درآمد می‌نمایند و سرمایه‌گذاری‌هایی به عمل می‌آید، ولی هیچ کس نمی‌گوید که سرمایه‌داران و سودجویان‌اند که مسئله تغذیه را اختراع کرده‌اند و احتیاج طبیعی نبوده است که آنها را به مال و حال رسانده است.

آن مصائب و صدمات که در دنیای موسوم به سرمایه‌داری به زیردستان محروم و مزدور وارد می‌شود و گناهِش را به گردن مالکیت می‌اندازند، در حقیقت از ناحیه دنیاپرستان و از روح و آئین دنیاپرستی ناشی می‌شود. دنیاپرستی که یک چشمه‌اش مال‌اندوزی و شهرت‌طلبی است و چشمه‌های دیگری چون جاه‌طلبی، برتری‌جوئی و شهوت‌رانی نیز دارد که بلاهای فراوان به شخص و اجتماع می‌رسانند. نه آنکه مالکیت در حد معقول آن امر خلاف طبیعت و ضرورت و زیان‌آور باشد.^۱

در مورد فحشاء و فساد هم مسخره است که نگویند احتیاج غریزی و هوا و هوس‌های نفسانی عامل اصلی قضیه است.

محرک‌های نفسانی فوق و از جمله شهوت، از اول خلقت آدم بوده و خواهد بود و افراط در آن حالت شیفتگی و یک‌نوع پرستش را به وجود آورده است. حتی در هندوستان معابدی هست که از آلات تناسلی بت ساخته، مردم آنها را می‌پرستند.

تعجب نباید کرد که در هندوستان چنین است. امروزه در دنیای متمدن، شهوترانی که عنوان «سیکس» روی آن گذاشته‌اند، از سرگرمی‌های جاذب جاری و از هدف‌های عادی بشریت شده است؛ انگار که تمدن، «سیکس» را کشف کرده، اصرار دارد هر چه بیشتر عریانش نماید.^۲

اتفاقاً در داستان آفرینش انسان و عصیان از فرمان خدا و هبوط از بهشت، ضمن اعلام اینکه در زمین مرتکب خلاف‌ها و مشمول مرگ و ولادت‌ها خواهد شد،

۱. به کتاب «علمی بودن مارکسیسم» از همین نویسنده، رجوع شود.

این اثر در مهرماه سال ۱۳۵۶ به وسیله مؤسسه انتشارات بعثت، با نام مستعار مؤلف «مهدی سبحان» چاپ و منتشر شد و اکنون یکی از آثار مندرج در مجموعه آثار (۱۰) می‌باشد که با نام «مباحث تطبیقی و نقدهای علمی»، در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب. ف. ب).
 ۲. الحمدلله مملکت خودمان هم که فاضلاب خور تمدن غرب است و باید چهار نعل به «تمدن بزرگ» برسد، از آنها عقب نبوده، بی‌شرمی و بی‌شرفی به آنجا رسیده است که در جشن هنر شیراز در روز روشن و در خیابان، از عمل جنسی و قیحانه‌ی عریان، فیلم‌برداری می‌نمایند!

اشاره‌ای هم به توجه یافتن آنها به کشف عورت خود و پوشاندن آن و به فتنه‌انگیزی شیطان به عمل می‌آید:

«... بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ»^۱

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا... إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.»^۲

دنیاپرستی‌های اجتماعی

دومین گام تکامل انسان بعد از طردت‌های ساختگی مأخوذ از طبیعت، رو آوردن به زندگی در شکل اجتماعی آن و اداره کردن دنیا به دست خود انسان‌ها بوده است. این گام را از آن جهت تکاملی می‌دانیم که تنها خواسته‌های افراطی یک فرد مطرح نبوده، و پای جمع و خواسته‌های معقول و مطلوب در میان می‌آید. یعنی احتیاجی که اجتماع مردم به امنیت و حکومت و شریعت دارند، و احیاناً به نعمت و راحت و لذت‌ها.

بشر به دنبال ناظم یا نظامی می‌رود که از آن خود بداند. حال بر حسب آنکه نظام اتخاذ شده تابع چه مقام یا اصولی باشد و به اصطلاح قرآن چه چیز طاغوت جامعه شود، صورت‌های ذیل را خواهیم داشت:

الف) نظام استبدادی و طاغوت‌های شخصی،

ب) آزادی‌خواهی و طاغوت‌های ملی و مالی،

ج) نظام‌ها و طاغوت‌های اجتماعی،

د) اومانیسم و طاغوت‌های عاطفی.

۱. اعراف / ۲۲: ... زشتی‌هایشان آشکار شد و بر آن شدند که به وسیله برگ درخت خود را بپوشانند.

۲. اعراف / ۲۷: ای بنی‌آدم مبدا شیطان شما را فریب دهد؛ همچنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و قبیح آنان را در نظرشان پدید آورد... ما نوع شیطان را دوستدار (و سرپرست) آنان که ایمان نمی‌آورند قرار داده‌ایم.

الف) نظام استبدادی و طاغوت‌های شخصی

اولین عکس‌العمل بت‌های سنگی مظاهر طبیعت، و با توجه به اینکه اجتماع، احتیاج به امنیت و حکومت و شریعت دارد، چنانچه دعوت پیغمبران و عبودیت آفریدگار جهان را نپذیرند و نظام و روابط سالم با برکتی میان خود برقرار ننمایند، گردن نهادن به حاکمیت زورمندان زمینی و قبول فرمان و آئین‌های تحمیلی افرادی از بشر، به نام «خان»، «امیر» یا «سلطان» و «خلیفه» است. فرمان و آئینی که قهراً به میل و به اقتضای منافع و مطامع شخصی یا قبیله‌ای آنان می‌باشد.

اطاعت مردم از فرد و تسلط فرد بر مردم، ناچار قدرت می‌آورد و به دنبال قدرت، ستمگری و اطاعت خلق. یعنی طاغوت یا حکومت‌های استبدادی سراسر تاریخ که از آفت‌های عمده توحید است و جبهه‌ی نیرومند ضد رسالت پیغمبران را تشکیل می‌داده است.

طاغوت اصطلاح عمومی سرکشان ضد خدا است و استبداد نوعی از آن می‌باشد. در آیه ۱۸۸ سوره بقره اشاره‌ای آمده است که وقتی استفاده و اداره اموال به صورت غلط بود مردم به سوی حکامی رانده می‌شوند و خود شاهد خواهند بود که اموال آنها را به زور و زیان خواهند خورد:

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۱

یکی از برنامه‌های پیغمبران مقابله با بندگی طاغوت‌ها بوده است:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ»^۲

ولی بسیاری از اهل کتاب و منافقین یا مؤمنین آفت‌زده، تمایل داشته‌اند که قضاوت و حکومت از طاغوت‌ها بخواهند:

۱. بقره / ۱۸۸: اموال یکدیگر را به ناشایست مخورید و آن را به رشوت به حاکمان مدهید تا بدان سبب

اموال گروهی دیگر را به ناحق بخورند و شما خود می‌دانید.

۲. نحل / ۳۶: در هر امت، فرستاده‌ای برانگیختم (تا بگوید) که خدا را بندگی کنید و از طاغوت بپرهیزید. از آن امت‌ها کسانی هدایت شدند و کسان دیگری استحقاق گمراهی یافتند پس در زمین گردش کنید تا ببینید عاقبت کار ظالم‌ها چگونه شد.

«الْمَ تَرَىٰ إِلَىٰ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَيَّ الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا»^۱

قرآن مکرر از رودررو شدن طاغوت‌های بشری با فرستادگان خدا صحبت می‌کند. یک‌جا داستان اصحاب کهف را مثل می‌آورد که جوانان هدایت‌یافته‌ی ایمان آورده به خدا و برخاسته از قوم نامؤمن، مجبور می‌شوند به غاری پناه ببرند:

«وَ إِذَا عَتَرْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْآءَ إِلَيَّ الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَهَيِّءْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقًا»^۲

سپس خواب چند ساله در غار آنها را از کشف شدن و گزندی که در کمینشان بود نجات می‌دهد. وقتی بی‌خبر از گذشت طولانی زمان و رفع خطر، از خواب بیدار می‌شوند سعی دارند کسی متوجه آنها نشود تا مبادا سنگسار گردند یا به آئین طاغوت واردشان نمایند.

ولی نمونه روشن‌تر و با تفصیل گویاتر که می‌تواند شمائل کاملی از طاغوت‌های استبداد باشد فرعون در برابر موسی است:

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ ... إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۳

فرعون برتری طلب و تسلط‌جو بوده، مردم را به دستجات متفاوت تقسیم نموده، عده‌ای را ضعیف و زبون می‌کرد... و از فسادانگیزان بود. برای آنکه فرعون مردم را ضعیف و مجبور به اطاعت خود نموده، پایه‌های حکومتش را استوار سازد شخصیت‌کشی و بی‌ارزش کردن ملت را پیشه گرفت:

۱. نساء / ۶۰: آیا به آنها که تصور می‌کنند به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده است توجه نکردی، به کسانی که قصد دارند محاکمه به نزد طاغوت ببرند، در حالی که مسلماً دستور داشته‌اند (به طاغوت) کفر ورزند و (حقیقت این است که) شیطان می‌خواهد آنها را به گمراهی دوری دچار سازد.
 ۲. کهف / ۱۶: اینک که از آن مردم و آنچه به جای خدا بندگی می‌کنند کناره گرفته‌اید، به غار پناه برید تا پروردگارتان رحمت خویش بر شما بگسترد و کارتان را به سامان آورد.
 ۳. قصص / ۴: همانا فرعون در زمین تکبر و گردنکشی آغاز کرد و میان اهل آن سرزمین تفرقه و اختلاف افکند و طایفه‌ای را سخت ضعیف و ذلیل کرد... محققاً فرعون از مفسدین بود.

«فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ»^۱

خداوند بنا به اراده خود و وعده‌ای که به ستم‌رفتگان داده است، به موسی و هارون مأموریت می‌دهد به نزد فرعون سرکش بروند و با زبان خوش خواستار آزادی و مرخصی بنی اسرائیل از زندان گردند:

«اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ»^۲

«فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ»^۳

فرعون از گستاخی موسی به خشم درآمده، پرورش دوران کودکی موسی و خدمات و نعمت‌های خود و نافرمانی موسی را به یاد او می‌آورد...

فرعون‌ها همیشه در برابر ملت‌ها طلبکارند و منت‌گذار، و نمی‌فهمند به فرض که همه چیز بدهند ولی آزادی را بگیرند و مردم را بنده خود بکنند، باز هم خیانت کرده‌اند و چیزی جبران‌کننده آزادی نیست. موسی جواب می‌دهد:

«وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۴

طوری فرعون را غرور قدرت و مالک‌الرقابی گرفته است که صاحب اختیار و ارباب و آقا و خدائی غیر از خود در دنیا تصور ننموده، با تعجب و تحقیر می‌پرسد:

«... وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۵

و موسی را که از این حرف‌ها می‌زند دیوانه می‌شمارد و می‌گوید اگر خدائی غیر از من اختیار کنی، به زندانت خواهم انداخت.

۱. زخرف / ۵۴: (فرعون) قومش را خفیف و بی‌ارزش داشت تا همه مطیع فرمان وی شدند...

۲. طه / ۴۳: بروید پیش فرعون که سرکش شده است.

۳. طه / ۴۷: هر دو به جانب فرعون بروید و بگوئید که ما رسول پروردگار توئیم تا از این پس دست از ظلم و بیداد به بنی اسرائیل برداشته و همراه ما روانه‌شان کنی و بیش از این عذاب به آنها ندهی که همانا ما با آیت و معجزه از جانب خدای آفریننده تو آمده‌ایم و سلام حق به آن کسی باشد که طریق هدایت را پیروی کند. (و شبیه آن در سوره شعراء، آیات ۱۵ و ۱۶).

۴. شعراء / ۲۲: این چه نعمتی است که منت به من نهید که بنی اسرائیل را به بندگی گرفته‌ای؟

۵. شعراء / ۲۳: ... پروردگار جهان‌ها چیست؟

«قَالَ لَئِن آتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ»^۱

بی‌نیازی و بی‌مسئولیتی بشر، به سرکشی و طاغوتی می‌رسد و آخر کار سرکشی و استبداد به ادعای خدائی و خدایگان شدن! سپس جریان ارائه آیات و اژدها شدن عصا و مغلوب شدن فرعون و ایمان آوردن بی‌اجازه ساحران پیش می‌آید.

فرعون و درباریان دم از دفاع از تمامیت ارضی و آئین اعلای باستانی می‌زنند:

«قَالُوا إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ

بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى»^۲

و در برابر ارائه حق، به بهانه اینکه می‌ترسند موسی دین آنها را خراب کند یا اخلاص و فساد در کشور به پا سازد، فرمان کشتار و خشونت بیشتر می‌دهد (سوره مؤمن، آیات ۲۴ تا ۲۸). وقتی فرد روشنفکر روشندلی از قوم او به دفاع از موسی می‌پردازد فرعون صریحاً اعلام می‌دارد که تنها من حق رأی و نظر در باره شما دارم و تنها آئین و حزب من است که شما را به مراتب اعلی خواهد رساند!

«...قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرِي وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ»^۳

بعد از ظهور اسلام اولین حکومت طاغوتی تمام عیار، خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس بودند که دیدیم چگونه با حفظ ظواهر اسلام و احترام به وحدانیت خدا و نبوت خاتم‌النبین (ص) مردم را به اطاعت خود و اسارت و به دشمنی اهل بیت که جانشینان بر حق رسول و صاحب ولایت بودند وا می‌داشتند.

حدیثی از حضرت صادق (ع) در اصول کافی آمده است که اشاره پرمعنی به اهمیت مسئله شرک دارد و علت اصرار بنی‌امیه را در جلوگیری از تعلیم آیات توحید بیان می‌نماید:

«عن سليمان بن عيينه ابي عبد الله (ع) قال ان بني امية اطلقوا للناس تعليم

الايمان ولم يطلقوا تعليم الشرك لكي اذا حملوهم عليه لم يعرفوه»^۴.

۱. شعراء / ۲۹: گفت: اگر خدائی غیر از من بگیری به زندانت می‌اندازم.

۲. طه / ۶۳: گفتند: اینان دو جادوگرند که می‌خواهند به جادوی خویش از سرزمین تان بیرون کنند و آئین خوب شما را از بین ببرند.

۳. مؤمن / ۲۹: ... فرعون گفت: جز رأی خویش برای شما (راهی) نمی‌بینم و جز به راه کمال هدایتان نمی‌کنم.

۴. از حضرت صادق (ع):

در اینجا باید ادامه حدیث از حضرت صادق بیاید

ب) آزادی خواهی و طاغوت‌های ملی و مالی

طاقت ملت‌هایی از دست طاغوت‌های بشری خودی و بیگانه که همه را بنده خود و بی‌بهره از زندگی می‌نمایند طاق می‌شود. اگر موسی‌هایی پیدا نشوند یا مردم نخواهند زیر آئین آنها بروند قیام و انقلاب‌هایی راه می‌اندازند تا ضمن آزاد شدن از بندهای اسارت، خود عهده‌دار دفاع از وطن و اداره زندگی و دنیاشان گردند. مالکیت و حاکمیت را به ملت می‌دهند و اصول و قوانینی وضع می‌نمایند. افکار و حکومت‌های ناسیونالیستی و لیبرالیسم به وجود می‌آید. در سایه آزادی و دموکراسی تمدن و اقتصاد و علم و رفاه رونق شایان پیدا می‌کنند. فعالیت و پول، سرگرمی جاذب و ارزش و وظیفه زمان می‌شود. ولی همین تولید و تفوق، تسلط و تسخیر کم درآمدها و ناموفق‌ها را به دنبال دارد و طاغوت دیگری در قرن ۱۹ و ۲۰ از دنیای ناسیونالیسم و لیبرالیسم سر در می‌آورد که خودشان لعنتشان می‌کنند: کاپیتالیسم و امپریالیسم.

ج) نظام‌ها طاغوت‌های اجتماعی و برگشت از آزادی

اعتراض و انقلاب‌هایی علیه طاغوت‌های ملی و مالی برپا می‌شود. ناراضیان و روشنفکران به اینجا می‌رسند که می‌گویند قوانین و نظام نباید آزاد باشد تا راه برای طاغوت‌های فردی و صنفی و ملی باز شود. جامعه باید خدای فرد و فرد خدمتگذار و فدای جامعه باشد. به این ترتیب آئین‌های سوسیالیستی گوناگونی ظاهر و حاکم می‌گردند. سپس از ناحیه کسان دیگری اعلام می‌شود که جامعه باید بی‌طبقه و بی‌حاکم باشد: مارکسیسم، کمونیسم، آنارشیزم...

در این مکاتب دم از آزادی و مساوات و حقوق بشر و انسانیت می‌زنند، ولی در عمل می‌بینیم قوام و دوامشان جز با تحمیل و تسلط و انحصار (دیکتاتوری رنجبران) امکان‌پذیر نیست. جای استبداد فردی و استبداد صنفی و مالی را استبداد حزبی می‌گیرد و حزب و ملت و دولت، آلتِ اجرائی یک فردِ نیرومندِ خودکام می‌گردد، (استالین، اروپای شرقی، مائو، خروشچف و غیره) و چه کشتارها و فجایع و خفقان‌ها! گوئی هر جا که حکومت و ولایت با خدا نشد، تا راه و چاه را روشن نماید و صراط کمال را ارائه دهد، تالی فاسد آن تاریکی و طاغوتی است:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا
أُولَئِكَ هُمُ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ...»^۱

۱. بقره/ ۲۵۷: خدا دوست مؤمنان است؛ آنان را از تاریکی‌ها به روشنایی می‌برد و کسانی که کافر شدند، ←

دلیل ستمگری و صفت طاغوتی مکاتب غیر الهی هم روشن است. وقتی بشر تدوین کننده ناموس و قانون باشد، قهراً با دید محدود و خودخواهی طبیعی و نزدیک‌نگری خاصش تنها به آنچه مورد احتیاج فوری و علائق شخصی (یا قبیله‌ای، ملی و طبقاتی و حداکثر نوعی) است توجه نموده، غیر خود را فراموش و فدا می‌نماید. سود رسانی به خودش مشکوک و زیان رسانی به غیر مسلم است. فقط حقایق و اصول و احکامی که از منبع اعلای بصیرت و بی‌نیازی نازل شود که همه را به یک چشم - چشم رحمانیت - بنگرد می‌تواند خالی از خطا و زوال و زیان باشد.

در این زمینه ویکتور هوگو داستانی آورده و می‌گوید:

روزی عقاب تیزبال بلندپرواز طعنه به آفتاب زد که، با وجود او چرا به پشه‌های ناچیز و به کرم‌های کثیف پرتوافکنی می‌کند. خورشید او را به نزد خود طلبد. عقاب بالا رفت و بالا رفت و چون به زمین نظر می‌انداخت می‌دید هر چه اوج می‌گیرد، موجودات کوچک و بزرگ روی زمین و بالای زمین به نظرش یکسان می‌آیند.

چند نوع بت پرستی یا شرک‌های فوق را می‌توان - همان‌طور که گفتیم - در آفت «دنیاپرستی» خلاصه نمود. هدف مشترک آنها بهبود دنیا و عشق و پرستش زندگی فعلی فردی یا صنفی و ملی و اجتماعی است.

د) اومانیسیم و طاغوت‌های عاطفی

بشریت متمدن مترقی از طاغوت‌های جسمانی و مادی فوق و فشاری که در هر حال به خودشان و یا به افرادی از انسان‌ها وارد می‌شود و او را در استخدام و استفاده دیگران (اعم از فرمان‌روایان، مال‌داران، اجتماعات و دولت‌ها) گذارده، از خود بیگانه‌اش می‌سازد؛ بالاخره به تنگ آمده، عکس‌العمل در برابر مرام‌های ناسیونالیستی، لیبرالیستی، کاپیتالیستی، سوسیالیستی، و لنینیستی این شد که انسان و انسانیت باید آزاد و سعادتمند باشد. حتی خود مارکس که بهشت موعودش کمونیسیم بی‌طبقه و دنیای بی‌دولت و بی‌قید بود، صریحاً حقوق فردی انسان و رهائی و آزادی او از خود بیگانگی را عنوان و تعقیب نموده، مکتبش را مکتب اومانیسیم - البته اومانیسیم ماتریالیست - و انسانیت پرستی اعلام می‌کند. می‌گوید:

→ دوستانشان طاغوت‌هایند، آنها را از روشنایی به تاریکی می‌برند....

انسان را از سلطه سرمایه و مصرف و استعمار و استثمار و عوامل بیگانه کننده آزاد سازید و بگذارید خود به خود رشد کند. انسانیت ایده آل همان خواهد بود. مکاتب دیگری چون اگزیستانسیالیسم سارتر ضمن اینکه اومانیزم را هدف قرار می دهند و برای آن اصالت قائل اند انسان را متعهد و مسئول نیز می شناسند. غیر از وجود و خواسته انسان، برای چیز دیگری اصالت قائل نیستند و می گویند خوب مطلق و وظیفه ای خارج از آنچه شخص به آن تحقق می دهد وجود نداشته، خوب همان است که انسان می خواهد و می کند.

خلاصه آنکه به فلسفه های مادی و خشک خود رنگ و هدف معنوی می دهند. البته نام خدا و پرستش روی چیزی نمی گذارند، ولی همین که برای انسان و انسانیت حق و مسئولیت و منزلت مطلق قائل بوده، وظیفه خود و هدف انسان را تکامل یافتن در جهت خود شدن می دانند، اصالت به انسانیت می دهند و یک پا انسان را به عنوان خدای انسان معرفی می نمایند؛ ضمن اینکه درست و حسابی، انسان و انسانیت را از نظر علمی و مستقلاً تعریف نمی کنند.

بدیهی است که چنین مکاتب نمی توانند به جایی بند بوده، پایه و اساس داشته باشند؛ زیرا که صفات و کمالاتی که به انسان مطلوبشان نسبت می دهند، یا مشخص نیست و یا مأخوذ از خواسته های عاطفی، معتقدات قلبی و احیاناً احتیاج و انتظاراتی است که خودشان دارند و بر حسب اشخاص و محل و موقعیت فرق می کند. بنابراین مطلوبشان حالت نسبی و تبعی داشته، خالی از اصالت و عمومیت است. مگر آنکه انسان را آن طور که هست و آن طور که دست طبیعت حیوانی و آنچه را که لازمه زیستن و پیروزی در تنازع حیات و تسلط و تسخیر سایرین است، یعنی با تمام خصوصیات که اخلاقاً و عادتاً مذموم شناخته می شود بپذیریم.

اگر، به قول اریک فروم خودانگیختگی، شرط کمال انسانیت و هدف باشد، هم «علی» را که خودانگیخته بود باید ارزنده بدانیم و هم معاویه را و فرقی از این جهات ما بین مارکس و لنین با هیتلر و موسولینی نگذاریم.

نکته دیگر آنکه مکاتب اومانیزم یا انسانیت پرستی و جستجوی خودانگیختگی، در مرحله نهائی چیزی جز بازگشت به خود یا «خود خدائی» و در جا زدن نبوده، چون هر گونه هدف اعلامی خارج از نفس و مقصد مشخص را نفی می کند. هدایت و حرکتی از آنها، جز آنچه واضعین مکتب، روی تشخیص و تمایلات خود ترسیم کرده اند، سر نمی زند؛ بلکه مجال و موقعیت بیشتری برای غرور و سرکشی یعنی خودخواهی

رابطه شرک‌های طاغوتی با مذهب

همان‌طور که گفتیم پیدایش طاغوت‌ها و توجه انسان به آنها لازمه روح تکاملی علیه طبیعت و به‌منظور خودکفائی حتی در زمینه هدف‌گیری و خداسازی بود. بنابراین در سیر تکاملی شرک‌های طاغوتی شاهد یک حالت استغنا و اعراض از شرک‌های طبیعی می‌شویم و به‌طور کلی آنچه به تدریج احساس خواهد شد، مخالفت و انکار مذهبی است که از بالا - خواه طبیعت و خواه خدا - بر انسان عرضه یا تحمیل شده باشد. البته در گام نخستین که طاغوت‌های بشری است، چنین حالت کمتر مشاهده می‌شود و خلاف آن احساس می‌گردد. به‌دلیل اینکه اعتقاد به بت‌ها و اسارت طبیعت هنوز به قوت خود باقی است و طاغوت‌ها برای استقرار و تسلط خود شدیداً نیازمند اتکاء به آن و استفاده از معتقدات و مذاهب حاکم هستند. این است که می‌بینیم در هر عصر و زمان، غاصبین مقام ربوبیت و داعیان «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^۲ به جستجوی پیوندهای محکم با خدایان و متولیان مذاهب برآمده، عناوین و وظائفی چون: پسر آفتاب، سایه خدا، خلیفه خدا، خلیفه رسول، سگ استان ولایت، شمشیر اسلام، پاسدار کلیسا، بانی مسجد و بارگاه، ناشر قرآن و غیره روی خود می‌گذارند. شاهنشاهان ساسانی با مغ‌های زرتشتی، مانند فرعون و ملاء مصر تقسیم وظائف و تحکیم مناصب می‌نمایند.

حجاج بن یوسف ثقفی خون‌خوارترین حاکم دوران اموی و جلال‌آل‌علی، تنظیم‌کننده قرآن و مبتکر اعراب و انشاء آن می‌شود. خلفای عباسی به استناد قرابت و وراثت پیغمبر، حکومت را از دست بنی‌امیه می‌گیرند و مذاهب اربعه تسنن را رسماً تحت حمایت خود قرار می‌دهند. اصولاً ما به‌الاختلاف اساسی و عامل اصلی تمایز و تفرقه سنی و شیعه در اسلام از

۱. برای توضیح و تفصیل بیشتر به کتاب‌های «مارکسیسم از دیدگاه اریک فروم و نظریاتی درباره آن» که تحت عنوان «بررسی نظریه اریک فروم» در سال ۱۳۵۶ توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی منتشر شده است و «علمی بودن مارکسیسم» که آن نیز در سال ۱۳۵۶ ولی توست شرکت انتشار منتشر شده است مراجعه فرمائید. این دو کتاب مجموعاً در قالب مجموعه آثار (۱۰) و با نام «مباحث تطبیقی و نقدهای علمی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است (ب. ف. ب.).
۲. نازعات / ۲۴: ... من پروردگار برتر شما هستم.

همین نیاز شدید طاغوت‌های بشری به استمداد و استیلای بر مذاهب عامه ناشی شده است.

سرکوبی‌های وحشیانه و آن همه دشمنی‌ها و کشتارهای شیعه و شهادت‌های پی در پی اهل‌بیت برای آن نبود که در چند مسئله فقهی کوچک یا اصول فلسفی و علمی با دیگران اختلاف داشتند؛ زیر بار بیعت و اطاعت کورکورانه از خلفا نرفتن ائمه اطهار و پیروان آنها موجب چنین خصومت‌ها و کینه‌توزی‌ها بود. علی (ع) در شورای خلافت، در جواب اینکه آیا پیروی از سنت شیخین خواهد کرد، «نه» گفت.

همه داستان کربلا نیز علی‌رغم حواشی و فلسفه‌سازی‌ها که برای آن می‌نمایند، با مسئله بسیار ساده امتناع سیدالشهداء از بیعت با معاویه و یزید و از مخالفت او با موروثی شدن حکومت شروع شد.

پس از آن امامان دیگر و علمای واقعی شیعه اعراض و استقلال خود را از غاصبین خلافت حفظ نموده، حکومت را از آن خدا و رسول و والیان شایسته امر می‌شناختند و همکاری و تقرب با دستگاه‌های جور را گناه و ننگ می‌دانستند. اما در مذاهب عامه از ابتدا، زعامت دینی و امامت، توأم و تابع خلافت گردید و روحانیت به صورت تشکیلات مزدور دست‌نشانده‌ی حکومت در آمد و چه در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس، و چه در دولت آل‌عثمان، به عنوان اسباب کار قانونی و قدرت معنوی و بین‌المللی از آن استفاده می‌شد.

در ایران نیز وقتی تشیع به حکومت رسید، سلاطین صفویه و قاجاریه نهایت کوشش را در چسباندن خود، به اسلام و مخصوصاً به اهل بیت و احترام گذاردن به سادات و علماء و اختصاص دادن بعضی از آنها به خود، به خرج می‌دادند. شاه عباس سفاک شرابخوار بی‌پروا و هم‌پیمان با پادشاهان مسیحی دشمن اسلام، پای پیاده به زیارت حضرت رضا (ع) می‌رود، شیخ بهائی را همه‌کاره دستگاهش می‌نماید و مجلسی را منزلت و وسیله می‌دهد تا بزرگ‌ترین جامع احادیث آل محمد و نویسنده مجموعه عظیم بحار الانوار و کتاب‌های دیگر شود....

به‌طور خلاصه، طاغوت‌های بشری نیت و جهتشان در این پیوستگی با مذهب مخلصانه نبوده، ابتدا استقرار خود و استفاده از متولیان مذهب را می‌خواستند و به تدریج، به دست گرفتن و کنترل معتقدات مردم به منظور تکمیل و انحصار قدرت

مطلقه برای تسلط بر تمام شئون دولت و ملت.

استبداد، همان‌طور که سعدی می‌گوید: «ده درویش در گلیمی بخشند و دو پادشاه در اقلیمی ننگ‌جند»، نمی‌تواند دوگانگی و رقیب برای خود بشناسد. در مراحل اخیر و دوران جدید نیز مابین دو حد ظاهراً متقابل و مخالف که یکی از بین بردن مذهب و روحانیت است و دیگری حمایت کردن از خرافات و تشریفات و آن اندازه از معتقدات و روحانیت که مزاحم سلطه‌اش نباشد، نوسان می‌نماید.

در اروپای مسیحی که نگاه کنیم، می‌بینیم کنستانتین - امپراطور روم شرقی - به آئین مسیحیت که مذهب بردگان و زیردستان بود در می‌آید، پاپ مقرر خود را در پایتخت امپراطوری قدیم روم قرار می‌دهد، تاج‌گذاری پادشاهان مثل عقد ازدواج‌ها در کلیسا به دست اسقف‌ها و گاهی به دست پاپ صورت می‌گیرد، جنگ‌های صلیبی علیه اسلام با همکاری نزدیک پاپ‌ها و امپراطورها راه می‌افتد، ناپلئون در صدد تسلط بر واتیکان بر می‌آید، انگلستان مذهب پروتستان خود را رسمیت‌درباری و قانونی می‌دهد...

اما نوبت به ناسیونالیسم اروپا که می‌رسد، تفکیک مذهب از سیاست کوک می‌شود. استقلال ملی که خود فصلی از داستان طولانی و تکراری خروج از اسارت طبیعت و خلاصی از اطاعت غیر خود است، نمی‌تواند آمریت بی‌چون و چرای کلیسا و روحانیت متحد با استبداد را قبول نماید و خواهان بریدگی دولت از مذهب می‌شود. قدری که جلو می‌آئیم، لیبرالیسم انتقاد از مذهب و مذهبی‌ها را شروع می‌نماید و خواستار رهائی از قیود آنها می‌گردد.

رادیکالیسم آشکارا پرچم مخالفت و استهزاء کلیسا را برپا می‌کند و مبارزه با کلریکالیسم را در مرامنامه خود می‌آورد.

سوسیالیسم معارضه را شدیدتر می‌سازد و بالاخره مارکسیسم و کمونیسم نه تنها زیر مذهب و خدا می‌زنند، بلکه با جهان‌بینی مادی خود و اعلام اینکه مذهب «تریاک» جامعه بوده، خدا و دین مخلوق و متحد مالکیت و طبقات استثمارگر است، جنگ با آنها را در سرلوحه برنامه انقلاب می‌گذارند.

به طوری که می‌دانید، شیطان نیز از همین خاصیت عصیان‌گری انسان که لازمه تکامل است استفاده می‌نماید و چنین وانمود می‌کند که بشر راه آزادی و رشد را پیش می‌گیرد؛ در حالی که خبر ندارد به دام اسارت و به طوق عبودیت او می‌افتد.

جریان درگیری رقیبانه و گاه همکارانه طاغوت‌های ساخته انسان با مذاهب توحیدی و بشری به اینجا کشیده شد که امروزه در دنیا دو مکتب و دو پرچم رو در روی هم برافراشته است و هر یک داعیه و رسالت دارند که: اولاً، آئین اتخاذی را به حد اعلای اصالت و خلوص و استقلال نگاه داشته، معتقدین ناخالص باقی مانده از گذشته را از افکار اوتوپی یا آلودگی‌های شرک بیرون آورده، منهدم یا منضم به صفوف خود بنمایند. ثانیاً، رهبری همه جانبه عقیدتی، فکری، عاطفی، اقتصادی، سیاسی و نظامی جهان بشریت را به عهده بگیرند.

شرط پیروزی و رهبری آنها نیز بازگشت به اصل و اثبات حقیقت و حقانیت و اخلاص و اصالت است و به همین دلیل است که در یک جا شرک، گناه نابخشودنی حساب می‌شود و در جای دیگر «تجدید نظر طلبی»^۱ و «سازشکاری و فرصت طلبی»^۲ کفر محسوب می‌گردد.

پیروزی از آن مکتبی خواهد بود که بتواند دامن خود را واقعاً از ناخالصی‌ها و الحاق‌ها پاک کرده، بی‌نیاز از آنها با قوت و شدت زنده شود و پیش رود. در غیر این صورت وهمی و جلوه موقتی بیش نبوده و نخواهد بود.

۱ . revisionisme.

۲ . opportunisme.

آفات توحید در نزد ایمان آوردگان

ملاحظه شد که بشر اعراض کننده از خدا و از مکتب انبیاء و رو آورنده به بتها و به طبیعت، به بلای طاغوت‌ها دچار شده، از خود بیگانه و فاقد صفات عالی انسان گردید. کما اینکه قرآن هم می‌گوید:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...»^۱

بنابراین به خود و به معنویت رو آورد. به این ترتیب رشد عمومی و سیر تکامل بشریت و اعراض از بت‌ها و طاغوت‌ها، با توجه مذاهب بشری به مذاهب الهی، ادامه یافت ولی معنویت خالی از خدا و خود دور از خدا.

بالعکس در آن دسته از مذاهب که بر مبنای تعلیمات پیغمبران و اعتقاد و توحید به خدا ساخته شده است سیر انحطاطی مشاهده می‌گردد.

شیطان به سهم خود آرام ننشسته و انواع آفات توحید تازه‌ای بیرون می‌ریزد و اغوای گروندگان به مکاتب الهی با فعالیت تام و تمام ادامه دارد. در عین آنکه این دسته خیال می‌کنند به خدا ایمان آورده‌اند، به صورت‌های گوناگون برای خدا شریک می‌گیرند.

به این نوع شرک نیز قرآن اشارات مکرر و هشدارهای لازم دارد و در مورد شاخه اول آن به عنوان شاهد مثال زنده و آزمایش و عبرت، سرگذشت اهل کتاب و روحيات و اعمال آنها را آئینه‌وار فرا روی ما می‌نماید و اختلاف و انحراف‌های آنها را شرح می‌دهد:

۱. حشر / ۱۹: از آن کسان مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند....

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقْصُّ عَلَيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»^۱.

ما ذیلاً نمونه‌هایی از آن آفات درهم و غالباً توأم را به صورت تفکیکی و در جهت تکاملی ارائه می‌نمائیم.

شخص‌پرستی

شاخه اول و حالت آشکار آفت زدگی اهل توحید، انحراف از خدا به فرستادگان و اولیای خدا و به پیشوایان دینی به صورت شخص‌پرستی است که قرآن تصریح‌های فراوان به آن می‌نماید: پسر خدا گرفتن عیسی (ع) در نزد مسیحی‌ها و عزیز در نزد یهودی‌های معاصر پیغمبر و همچین علی‌اللهی‌گری و غلات شیعه یا تعصب‌های سنی و شیعه در باره بزرگان و پیشوایان و مقدسات اختصاصی هر دسته که در واقع یک پا خودخواهی و برتر دانی قومی و ملی بوده، یکی از آثار شوم آن، اختلافات و دشمنی‌ها است و خروج از امت واحد. در این باره آیه نهائی دعوت و حداقل توقع قرآن از کلیه اهل کتاب چنین است:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»^۲

و یا آیه:

«وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»^۳

و برای اینکه خود مسلمان‌ها نیز دچار آفت نشوند، اصرار به اعلام و تکرار «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» قابل توجه است، و اینکه پیغمبر هم بشری است و فقط دریافت وحی می‌نماید و شما رو به خدا راست شوید:

۱. نمل / ۷۶: این قرآن برای بنی اسرائیل بیشتر چیزهایی را که در باره آن اختلاف دارند حکایت می‌کند.
 ۲. آل عمران / ۶۴: بگو ای اهل کتاب، بیایید کلمه‌ای را که میان ما و شما مشترک است بپذیرید و آن اینکه جز خدا را نپرستیم و کسی را با او شریک نکنیم و بعضی از ما بعضی دیگر را غیر خدا به خدائی نگیرد، و اگر پشت کردند، بگو گواه باشید که ما مسلمانیم.
 ۳. آل عمران / ۸۰: و شما را امر نمی‌کند که فرشتگان و پیغمبران را خدایان خود بگیرید چگونه ممکن است شما را پس از مسلمان شدن به کفر فرمان دهد.

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ»^۱

در زمینه شخص پرستی، اهل کتاب نه تنها برای انبیاء و بزرگان دین شخصیت خدائی و قدوسیت قائل می‌شوند بلکه برای خود نیز انتساب الهی در روابط اختصاصی و شخصی با خدا تصور می‌نمایند:

«خود را قوم خاص خدا دانستن»،

«...أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ...»^۲

«یگانه امت نجات یافته»،

«تضمین بهشت و غرور در دین خود»

«وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۳

می‌دانید که ما مسلمان‌ها نیز علی‌رغم توبیخ‌های فراوان به اهل کتاب و تذکرها چقدر آفت‌زده شخص پرستی، تعصب‌های آئینی و امّتی هستیم.

هر جا که پرستش غیرخدا و شریک کردن چیزهای خاص در میان آید، قهراً دسته‌بندی و تمایز و تفاخر و خودخواهی و اختلاف پیش خواهد آمد؛ در حالی که توحید برای وحدت امم و انسانیت آمده و پیغمبران ضمن مبارزه با شرک به نفی و پاک کردن آن هم پرداخته‌اند:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اِخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اِخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ

۱. فصلت / ۶: بگو من فقط بشری مانند شما هستم که به من وحی می‌شود که خدای شما فقط یگانه است.

در توجه به او استوار باشید و از او آمرزش بخواهید و وای بر مشرکان.

۲. جمعه / ۶: ... (اگر تصور می‌کنید) که شما دوستان خدا هستید، نه مردم دیگر....

۳. بقره / ۸۰: [یهودیان] گویند؛ آتش به ما نمی‌رسد مگر روزی چند، بگو مگر از خدا پیمانی گرفته‌اید که در پیمان خویش تخلف نکنند؟ یا در باره خدا آنچه نمی‌دانید می‌گویند؟

فَهْدِي اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي
مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱

حال، این اختلافات ظاهراً عقیدتی ولی آلوده به تعصب‌های خصوصی شخصی و فرقه‌ای و قومی چه دشمنی‌ها و جنگ و جدال‌ها را در دنیا راه انداخته است، خدا می‌داند.

خدمت‌پرستی و نوع‌پرستی

مرحله رشد یافته‌تر و به حق نزدیک‌تر بعد از شخص‌پرستی، نوع‌پرستی است و خدمت و نیکوکاری به کسان نزدیک و به محرومان و به‌طور کلی به اجتماع و انسان‌ها. طبیعی است که خدمت به خلق و نیکوکاری و نوع‌دوستی علاوه بر آنکه از خودبینی و خودپرستی مبری و ضد آنها است، صفت برتر انسانی می‌باشد و در اخلاق و مذهب نیز بسیار تأکید شده است، تا آنجا که سعدی می‌گوید:

عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست

مادام که خدمت و خیر در سایه خواست خدا و اطاعت از دستور و در جهت او باشد مزید و مؤید توحید و ثواب است، اما همین که به خودی خود و اصالتاً هدف و مقصد قرار گرفت و احیاناً معتقدات دینی به کمک و تأیید آن آمد شرک و آفت می‌شود و چه بسا، چون از جهت و نیت خدائی خالی است، تعارض هم حاصل شود. به علاوه وقتی برای خدا و پای خدا در کار نبود، عمل خیر و خدمت، ملاک و مفهوم خود را از دست می‌دهد و شخص بلا تکلیف می‌شود. به این اعتبار اصلاً خیر و خدمت و اخلاق خالی از خدا و مستقل از خدا، بی پایه و بی معنی از آب در می‌آید. یک شاهد مثال از این که معلوم نبودن یا پیروی نکردن از هدف مشخص برتر، چگونه باعث تعارض می‌شود و گاهی عملاً خدمت را تبدیل به خیانت می‌کند،

۱. بقره/ ۲۱۳: مردم (یا بشریت)، امت واحدی را تشکیل می‌دهند (برای امت واحد بودن خلق و ساخته شده‌اند) و خداوند پیغمبران را برانگیخت که مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشند و همراه آنها به حق کتاب نازل نمود تا در آنچه مردم (در طریق تشکیل امت واحد) اختلاف کرده‌اند، حکومت نمایند. ولی آنها که صاحب کتاب شده‌اند و پس از دریافت شواهد و دلایل لازم اختلاف نکردند مگر از روی غرض و ظلم فیما بین خود. اما خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند، در باره آنچه از حق اختلاف شده بود هدایت کرد و خداوند هر که را بخواهد به راه راست رهبری می‌نماید.

جریان واقعیتی است که بیست، سی سال قبل در مدارس شیراز رخ می‌داد. مرحوم مرتضوی برازجانی که در آن زمان رئیس فرهنگ فارس بود، تعریف می‌کرد یک آقای تاجر خوش‌نیت و خدمت‌گزاری داشتیم که عنایت خاص به فرهنگ و معلمین و به دانش‌آموزان بی‌بضاعت ابراز می‌کرد و انواع کمک‌های مالی و خدمات شخصی انجام می‌داد. تا آنجا که به کلاس‌ها می‌رفت و با حق احترام و رعایتی که داشت کسی به خود اجازه نمی‌داد جلوی او را بگیرد. در ایام امتحانات کتبی وارد سالن شده، دلش برای بچه‌های وامانده می‌سوخت و برای کمک به آنها جواب سئوالات را از بچه‌های زرنگ گرفته، به دستشان می‌داد.

ولی هرگز فکر نمی‌کرد که این عمل خلاف انضباط و منافی با اساس و برنامه تعلیم و تدریس است ...

همچنین است محبت والدین به فرزندان و صله رحم و به‌طور کلی خدمات خانوادگی که تماماً از سجایای اخلاقی و دستورات اکید شرع است:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا آيَاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا.»^۱

ولی همین که قرار شود محبت و بستگی به آنها با توحید و بندگی خدا معارضه پیدا کند، شرک و معصیت و مانع هدایت حساب می‌شود:

«وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَ هُنَّ عَلَيَّ وَ هُنَّ وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ اشْكُرْ لِي وَ لِيُؤَدِّكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ.
وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَيَّ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا...»^۲

از این بابت مال و معاش هم که در حد ضرورت و اعتدال نه تنها مجاز بلکه واجب و عبادت است، همین که شخص را سرگرم و واله نمود و معشوق و هدف

۱. اسراء / ۲۳: پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید...
۲. لقمان / ۱۴ و ۱۵: و آدمی را در باره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش به او حامله شد و هر روز ناتوان‌تر می‌شد و پس از ۲ سال از شیرش باز گرفت و سفارش کردیم که مرا و پدر و مادرت را شکر گوی که سرانجام تو نزد من است.
اگر آن دو به کوشش از تو بخواهند تا چیزی را که نمی‌دانی چیست، با من شریک گردانی، اطاعتشان مکن. در دنیا با آنها به وجهی پسندیده زندگی کن...

قرار گرفت، شدیداً ممنوع می‌شود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۱
 «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ
 وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تُرَضُّوْنَهَا
 أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ
 اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»^۲.

اصول پرستی

محبت و خدمت به خانواده، حفظ مال و کسب معاش و خدمت به خلق، به سهولت ممکن است به عواطف و امیال شخصی و یک نوع خودخواهی آلوده گردد، ولی گاهی اوقات اصول و وظائف کلی و اعلی نیز که چیزی جز فداکاری نیست، آنها هم آفت زده به شرک و موجب ضعف یا محو توحید می‌گردد.

مثلاً مبارزه با ظلم و ظالم، بدیهی است که نه تنها مستحب و خوب، بلکه فریضه واجب است. حضرت امیر (ع) می‌فرماید:

«كونوا لِلظَّالِمِ حَصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»^۳

اما همین که هدف و اصل قرار گرفت و اتکاء و نشئت از حکم خدا نداشت، علاوه بر اینکه خالی از تشخیص دقیق و تحدید می‌گردد و احتمال خطا و اختلاف در تشخیص ظالم و مظلوم و مبارزه پیش خواهد آمد، چه بسا که سبب اعراض از دین و زوال ایمان گردد.

نظیر چنین کیفیت را ما در دوران خودمان زیاد دیده‌ایم. ده دوازده سال قبل که

۱. منافقون / ۹: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال و اولادتان شما را از ذکر خدا به خود مشغول ندارد که هر کس چنین کند، زیانکار است.

۲. توبه / ۲۴: بگو اگر پدرانان و فرزندان و برادران و همسران و خویشاوندانان و مال‌هایی که اندوخته‌اید و تجارتی که ترس از کساد شدنش دارید و مسکن‌هایی که خوشنود به آنها شده‌اید، پیش شما محبوب‌تر از خدا و رسول و جهاد در راه اوست، پس منتظر باشید تا خدا امر و فرمان خود را (بر سرتان) بیاورد، و خداوند مردم بدکار را رهبری نمی‌نماید.

۳. حدیث از علی(ع): برای ظالم، چونان دشمنی باشید و برای مظلوم، یک یاری دهنده.

برای ایام عید به اصفهان رفته بودم، پسر یکی از منسویین که مقیم آنجا و دانشجوی پزشکی و جوان مسلمان ارزنده‌ای بود، استمداد کرده گفت، در دانشکده ما با بعضی از چپی‌ها درگیر و عاجز از جواب‌گوئی‌شان شده‌ایم. قرار گذاشتیم و در یک مجلس چند نفری که عده‌ای از دوستان دانشگاه شیرازشان هم آمده بودند رفتیم.

یکی از آنها آغاز سخن کرده، گفت برای ما صحبت از اثبات خدا و پیغمبر نکنید. ما اینها را قبول داریم، ولی می‌گوئیم مکتبی که شاگرد اولش علی و علی‌چنان کسی باشد که با علم به قاتل بودن ابن‌ملجم، به اعتبار این که قصاص قبل از جنایت جایز نیست، از کشتن او خودداری کند، چنین مکتب به‌درد مبارزه نمی‌خورد. ما به دنبال مکتب استالین و مائو می‌رویم که بنا به مصلحت مبارزه و بدون رعایت ضوابط و اصولی دستبرد به بانک‌ها می‌زدند و مخالفین را می‌کشتند...

طبیعی است که وقتی مبارزه و جنگ و خصومت علی‌الاطلاق و علیه استعمار و استثمار و احیاناً استبداد هدف قرار گرفت، هر کس زیر پرچم مکتبی خواهد رفت که در این کار تخصص و تجربه بیشتری داشته، به طور سیستماتیک و در مقیاس وسیع جهانی روی آن کار کرده و پایه و برنامه‌اش جنگ طبقات و انقلاب باشد.

اول تاریخ عملیات آن‌را فرا می‌گیرد، بعد تاکتیک‌ها، سپس تعلیمات ایدئولوژیک‌ها، و این نکته که با کی باید انقلاب و مبارزه کرد، چرا باید کرد، چه اشخاصی و چه طبقه‌ای دوست‌اند و چه اشخاصی و افکاری دشمن... و قس علی‌ذلک. تا بالاخره یک مبارز مسلمان، همان‌طور که دیدیم، یک کمونیستِ دشمنِ اسلام و خدا در می‌آید. نه تنها مورد فوق چنین است، بلکه علم پرستی ممکن است هم سر از بی‌دینی در بیاورد.

علم چیزی نیست که اسلام مخالف آن باشد، به عکس، آیات و احادیث فراوان و سنت پیغمبر (ص) و ائمه علیهم‌السلام در جهت تشویق و توصیه و در فضایل علم آمده است و بر مسلمان واجب کرده‌اند دنبال شناخت و دانش بروند. به این ترتیب در سایه ایمان، علم و معرفت تأمین می‌شود، اما عکس قضیه درست نیست.

یعنی اگر دانش و تحقیق، هدف اصلی قرار گیرد و از معتقدات و دستورات اسلام بخواهند به سود آن استمداد نمایند، توحید دچار آفت شده، خدا و قرآن در اولین معارضه کنار گذاشته خواهد شد.

زیرا وقتی اصالت به علم داده شد ناچار هر چیز که با تجربه و تشخیص مستقیم

درک نگردد، مشکوک و خارج از متن باید تلقی گردد. در حالی که می‌دانیم در کلیه ادیان ولو آنکه اصول آنها از نظر عقلی و تجربی مورد قبول و یقین واقع شده و فروع آن کلاً یا جزء قابل تأیید و تحقیق باشد، مقدار زیادی موضوعات غیر قابل لمس و اثبات مستقیم وجود دارد که تا امروز، بیرون یا دور از دسترس بشر است؛ مانند وجود و عمل شیطان یا معجزات انبیاء گذشته و خود مسئله آخرت.

اصولاً یکی از پایه‌های اسلام، ایمان به غیب است و ورود دین در دل و دید انسان، از راهی کاملاً مغایر با ورود دانش و فن است. دین از بالا به پائین می‌آید و سپس به تأیید و تحقیق می‌رسد ولی علم از پایین به بالا می‌رود و از طریق تحقیق و تأیید حاصل می‌شود و دینی که همه چیزش هم‌سطح بینش و خواهش و دانش ما باشد محصولی از محصولات بشری است و مشمول اشتباه و اختلاف و تغییر و تکمیل.

تمایلات فرعی و ولایت‌گیری اغیار

در قرآن آیات عدیده‌ای است که مؤمنین را از سرپرست گرفتن و دوستی کردن و اتحاد با دشمنان خدا بر حذر می‌دارد و آن را ظلم می‌شمارد:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۱

«إِنَّمَا يَنْهِيكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^۲

« يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالاً

۱. مانده / ۵۱: ای اهل ایمان! یهود و نصاری را به دوستی مگیرید. آنان بعضی دوستدار و متحد بعضی دیگرند و هر که از شما با آنها دوستی کند به حقیقت از آنها خواهد بود و همانا خدا ستمکاران را هدایت نخواهد نمود.

۲. ممتحنه / ۹: و تنها شما را از دوستی کسانی نهی می‌کند که در دین با شما جنگ کرده و از وطنتان بیرون کردند و در بیرون کردن شما همدست شدند و کسانی از شما که با آنان دوستی و یاری کنند، چنین کسان به حقیقت ظالم و ستمکارند.

وَ دُوَامًا عَنَّتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفَى صُدُورُهُمْ
أَكْبَرُ...»^۱

«ها اَنْتُمْ اولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لَا يُحِبُّونَكُمْ...»^۲

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ
رَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ...»^۳

نه تنها آنها را سرپرست و متحد گرفتن و محرم اسرار و بطانه دانستن و سمپاتی
نشان دادن منع شده است، بلکه مدهانه و ابراز تمایل عقیدتی به امید تفاهم و توفیق
در برنامه نیز ممنوع گردیده. خدا می خواهد دین او خالص و خالی از هر نوع
آلودگی و اتکاء به غیر باشد. تا آنجا که به خود پیغمبر نهیب می زند که:

«وَ لَوْ لَا أَنْ تَبْتَنَّاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا. إِذَا لَادَفْنَاكَ
ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا»^۴

از این بالاتر، مشابهه نیز منع شده:

«وَ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»^۵

و اصراری هست که شعارها و سنتها یا برچسبها و شکلها از خودمان باشد. حج
و قبله یکی از این شعارها و وسایل تفکیک و تشخیص است:

۱. آل عمران / ۱۱۸: ای اهل ایمان از غیر هم دینان خود دوست صمیمی همراز نگیرید. چه آنکه آنها از خلل
و فساد در کار شما ذره ای کوتاهی نمی کنند و می خواهند شما در رنج و سختی باشید دشمنی شما را بر
زبان آشکار می سازند. در صورتی که محققاً آنچه در دل پنهان دارند، بیش از آنست که بر زبانشان
جاری می شود....

۲. آل عمران / ۱۱۹: ...آگاه باشید که شما آنها را دوست دارید و آنها شما را دوست ندارند....

۳. مجادله / ۲۲: هرگز مردمی را که ایمان به خدا و روز قیامت آورده اند، چنین نخواهی یافت که دوستی
با دشمنان خدا و رسول کنند و هر چند آن دشمنان پدران و فرزندانشان باشند.

۴. اسراء / ۷۴ و ۷۵: و اگر ما تو را ثابت قدم نمی گردانیدیم، نزدیک بود که به آن مشرکان اندک تمایل و
اعتمادی ابراز داری .

در آن صورت توجه می کردی که به تو جزاء این عمل را می چشاندیم و عذابت را در دنیا و آخرت
مضاعف می گردانیدیم و بعد از آن از خشم ما بر خود، یاوری نمی یافتی.

۵. روایت: هر کس خود را به مردمی شبیه کند، از آنان است.

«... وَ مَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»^۱

«ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظِمُ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ...»^۲

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ...»^۳

و عجیب است قرآنی که تکرار و تصریح می کند که:

«لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ

مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ...»^۴

و می گوید:

«... فَإِنَّمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ...»^۵

مع ذلك در برابر:

«قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضِيهَا فَوَلِّ

وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...»^۶

تسلیم خواسته پیغمبر می شود و قبول دارد که:

«وَ لَئِنْ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَ مَا أَنْتَ

بِتَابِعِ قِبْلَتَهُمْ وَ مَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعِ قِبْلَةَ بَعْضٍ...»^۷

و بالاخره به اینجا می رسد که:

«وَ لِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيَهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ

اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۸

۱. حج/ ۳۲: ... و هر کس شعایر دین خدا را بزرگ و محترم دارد، چنین عمل، صفت دل‌های با تقوا است.

۲. حج/ ۳۰: چنین است و هر کس شعائر خدا را بزرگ و محترم شمارد، برای او نزد خدا بهتر است...

۳. مائده/ ۲: ای اهل ایمان، حرمت شعائر خدا و ماه حرام را نگهدارید....

۴. بقره/ ۱۷۷: نیکوکاری بدان نیست که روی به جانب مشرق یا مغرب کنید بلکه نیکوکار کسی است که

به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان ایمان آرد و... .

۵. بقره/ ۱۱۵: ... به هر طرف که روی کنید همانجا روی خداست... .

۶. بقره/ ۱۴۴: ما توجه تو را بر آسمان، بنگریم و البته روی تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی بگردانیم

پس به طرف مسجدالحرام روی کن... .

۷. بقره/ ۱۴۵: محققاً بدان که اگر هر قسم معجزه برای اهل کتاب بیاوری، پیرو قبله تو نشوند و تو نیز تبعیت

از قبيله آنان نخواهی کرد و بعضی ملل تابع قبله برخی دیگر نشوند... .

۸. بقره/ ۱۴۸: هر کسی را راهی است به سوی حق که بدان، راه یابد و به آن قبله روی آورد. پس مسابقه ←

دلیل هم می آورد:

«... وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ...»^۱

اصولاً در دنیا شعارها و علائم و برچسب‌ها، در نزد ملت‌ها، همیشه نقش بزرگ بازی کرده است، با اینکه به نظر بی‌اهمیت و جاهلانه می‌آید (رنگ اختصاصی سبز بنی‌هاشم و سیاه بنی‌امیه، گیسوی بلند علوی‌ها، شارب صوفیان، و اخیراً در نزد ما، ریش و پشم هیپی‌گری که جوان‌ها را از ریخت و رؤیت و از دنیا و آخرت انداخته است). کسی که شعار و مسلک و علامت قومی را قبول کرد، در نظر سایرین و خودش تمایل و چسبندگی و دنباله‌روی از آنها را پیدا می‌کند.

وقتی شعار و علائم و اختصاصات سمبلیک چنین نقش و اهمیت را داشته باشد، اتخاذ منطق و مبانی استدلالی دیگری و اصطلاحات انتخابی یک مکتب - ولو مبنا و مقصد آن رها شده باشد - به سهولت می‌تواند سبب انحراف و انحلال در آنها گردد. چنین خطرهای انحرافی همیشه دامنگیر مسلمان‌ها و مؤمنین با حسن نیت بوده‌است، در حالی که خیال می‌کنند با تشبه و تلبس به حریف و به کار بردن اسلحه و منطق آنها، برتری و حقانیت خودمان را ثابت می‌کنیم و مکتب و منطق آنها را استخدام می‌نمائیم. مثلاً فلسفه یونان؛ می‌دانید در عین آنکه اقتباس و استفاده بسیار لازم و مطلوب بود و خدمت زیادی به اشاعه علوم در نزد مسلمان‌ها نموده، مسلمان‌ها (و همچنین مسیحی‌ها) به استناد اصول و فلسفه یونان و فلسفه هند که بعداً وارد شد خدا و اصول دین خود را اثبات و بت‌پرستی و دهری‌مسلکی را رد می‌کردند و در الهیات و کلام به کار بردند؛ مع ذلک همین استفاده و اتخاذ تقلیدی همراه با خودباختگی و غرب‌زدگی چه صدمات به مسیحیت و اسلام زد (انجیل و مسیحیت و انحراف پطروس) و چگونه اسلام را از توجه به طبیعت و مشاهده و از مسیر صحیح و اصیل باز داشت، چه اشتباهات و انحرافات وارد ما نموده و اسلام را در بیراهه‌های رهبانیت و ترک دنیا و ریاضت یا وحدت وجود و تناسخ و ایده‌آلیسم و روحی‌مسلکی و غیره انداخت.

→ در خیرات و خدمات بگذارید که هر کجا باشید، همه شما را خداوند، به محشر خواهد آورد. محققاً خدا بر هر چیز قادر و تواناست.

۱. بقره/ ۱۵۰: ... و شما مسلمین هر جا که باشید روی به جانب کعبه کنید تا مردم به حجت و مجادله بر شما زبان نگشایند....

در روزگار خودمان نیز سیل شعارها و اصطلاحات و استدلال‌ها و اصول درجه دوم مکاتب غربی مانند مارکسیسم وارد فرهنگ و منطق و فکر دینی‌مان گردیده، کار را به انحراف و نفاق و جدائی و دشمنی‌ها می‌کشاند. به طور مثال چند نمونه ذکر کنیم:

کلمه استعمار یا امپریالیسم و شعار «مبارزه با امپریالیسم» که اختراع لنین بعد از مارکس در مبارزه با دشمنان غربی را در چهره جهان‌گشائی و قدرت‌طلبی جلوه‌گر می‌ساخت، یکی از آنها است. کمونیسم به وسیله این شعار با یک تیر دو نشان می‌زد: اولاً، تحریک طوائف و ملل زیر استعمار به انقلاب، قبل از طی دوره‌های پنجگانه مارکس.

ثانیاً، تضعیف داخله ممالک استعماری از طریق احزاب چپ.

مسئله یک مسئله ایدئولوژیک و حزبی است و مخصوصاً رقابتی و سیاسی. شعار کلنیالیسم و امپریالیسم همان اندازه حربه تبلیغاتی و جنگی و سیاسی آن روز و امروز شوروی در صحنه رقابت با غرب اروپا و آمریکا است که شعار اخیر حقوق بشر برای کارتر و آمریکا در انتقام و پیش افتادن از شوروی.

اما ما با قبول و استعمال این شعار، فهمیده و نفهمیده، آب به آسیای بلوک شوروی می‌ریزیم. در ایران شعار استعمار به سرعت و وسعت رسوخ کرد؛ حتی در جناح مذهبی‌ها و بلکه در میان روحانیت.

اول دفعه مرحوم کاشانی آن را به طور جاری به کار برد و البته هیچ‌گونه قصد بد نداشت و احتمال زیان نمی‌کرد؛ خود را به این ترتیب، در مبارزه، مدرن هم می‌دانست. ولی از نظر تأثیر فکری و عملی: همین که گفتیم «استعمار» و خود را وارد اردوی «ضد استعمار» کردیم، اطاعت و اسارت یک اردو و دشمنی اردوی دیگر را خریده‌ایم. استفاده از اولی (آن هم به شرط اسارت و انقیاد بعدی) نسیه است و برانگیختگی دومی و مصمم کردن آنها بر مخالفت با خودمان نقد و مسلم.

به خاطر بیاورید که در مبارزات ملی شدن نفت، انگلیس‌ها چگونه در داخل و خارج از این جریان و شهرت دادن اینکه پیروزی «جبهه ملی» تسلط یافتن «کمونیسم» در ایران است، در برگرداندن امریکائی‌ها به طرف خودشان برای ساقط کردن حکومت ملی و حربه تبلیغاتی دادن به دست عمالشان استفاده کردند. سپس ضرر

مهم تر اینکه از شعار مربوط و مورد احتیاج و ملی خودمان که مبارزه با استبداد یا بلای ۲۵۰۰ ساله است، غفلت و انصراف ورزیده، در حول یک شعار بیگانه که برای ما چندان موردی هم ندارد به جنگ داخلی پرداخته‌ایم...

بدیهی است که غرض ما انکار وجود و آثار استعمار یا تسلیم به آن نیست. آنچه غلط می‌دانیم موضوعیت دادن و مفهوم مطلق شناختن استعمار است و یک کاسه کردن آن به عنوان یگانه عامل ضد استقلال ملت‌ها و مسبب تمام خرابی‌ها و بیچارگی‌ها.

اروپائی‌ها از دو سه قرن قبل به اکتشافات جغرافیائی و به کشورگشائی و بازارجوئی و به استفاده‌های نظامی و سیاسی در قاره‌های امریکا و افریقا و آسیا و استرالیا پرداختند و به دنبال منافع و مطامع زیادی رفتند که قهراً با موجودیت و با مصالح ما و همچنین با منافع خود آنها در رقابت‌های مربوطه تعارض پیدا می‌کرد. ولی پیش از آنکه استعمار به صورت فعلی بیان شود انواع طمع‌ورزی‌ها و تجاوزها و مزاحمت‌ها در روابط همسایگی کشورهای جهان وجود داشته است که تحت عنوان کلی سیاست‌های خارجی نام برده می‌شده، نقش عمده‌ای در حیثیت و آزادی کشورهای ضعیف داشته است و طبیعی است که از وظائف هر دولت و ملت، دفاع از حقوق و تمامیت خودشان در برابر تحریک‌ها و تجاوزهای خارجیان می‌باشد.

همین طور وقتی گفتیم استعمار - استعمار یک طبقه از طبقه دیگر مصرع دوم شعر را نیز که جنگ طبقات و قبول اصالت طبقه است با تبعات مربوطه که دشمنی‌های داخلی و تضاد و قهر خانگی است، پذیرفته‌ایم و تعلق الزامی هر فرد و تبعیت او از خصال طبقه مربوطه را درست قبول کرده‌ایم. یعنی افتاده‌ایم در سلسله طبقات و مشروط ساختن مبارزه به منحل شدن و مخلوق شدن افراد مبارز در طبقه مخصوص و طرد نمودن و جنگیدن با طبقه مخالف داخلی به عنوان قسط نقدی معامله. خلاصه مبارزه را از حریف‌های واقعی اصلی منحرف ساختن و تبدیل کردن به حریف‌های خیالی یا فرعی داخلی، اعم از روحانیت و ملیون و متدینین، و سرگرم شدن به ایرادگیری‌های فرعی از قبیل منزل و لباس و غیره.

همچنین وقتی نفی علی‌الاطلاق سرمایه‌داری و مالکیت و ارث را به تبعیت از اصول و هدف‌های جنبی آنها وارد منطق و مکتب خودمان کردیم و دنیاپرستی را که تمام تر و کامل تر است، پس زدیم یا دشمن را در خارج خود قرار داده، از دشمن درونی و از جهاد اکبر یعنی اصلاح نفس و اخلاق که ریشه مفاسد است حرفی نزدیم،

خود را از هدف اصیل و مسیر صحیح خارج می‌سازیم. اصولاً همه جا مقصر شناختن آنچه در خارج ما است. (استعمار در آن طرف مرز، استثمار در داخل کشور، سرمایه‌داری و مالکیت در آن طرف عقیده و اخلاق و شخصیت) و منکر عوامل درونی و مسئولیت و تقصیر شخصی شدن، یک بهانه تن‌پروری و گناه‌تربیتی بوده، مانع ابدی برای اصلاح فرد و جامعه می‌باشد و برخلاف نص صریح قرآن در می‌آید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۱

و موقعی هم که اصل موضع طبقاتی را قبول بنمائیم و این که پیغمبران وظیفه‌ای جز در افتادن با طبقه اشراف و سرمایه‌داری نداشته‌اند، رسالت و بعثت انبیاء را که در مرحله اصلی و کلی، مبارزه با شرک و اعلام و اشاعه و اجرای توحید است، قلب و ضایع کرده‌ایم.

کسان زیادی بوده و هستند که روی دلسوزی و حسن نیت به قصد تحریک و تقویت جناح خودمان، ندانسته خیانت به خلوص توحید و به اصالت و به استغنائی قرآن و اسلام می‌نمایند در حالی که نمی‌دانند از اصالت انداختن مکتب، یکی از بزرگ‌ترین آفات است.

داستان آن طفل به مکتب گذاشته را به یاد می‌آورد که استنکاف و سرسختی برای گفتن «الف» داشت برای اینکه می‌دانست بالاخره به گفتن «ی» خواهد رسید و گرفتار «عَمَّ جُزْءٍ» و درس و مشق و مشکلات بعدی که شاهد حال برادرش بوده است، خواهد شد!

جریان انحرافی و آفت توحیدی فوق، کار را بدان جا می‌کشاند که علی‌رغم خواسته خود مارکس و مارکسیست‌ها که مبارزه با اردوی غرب و با استعمار و استثمار بوده است، و بدون آن که تعمد و سوءنیتی از ناحیه خودی‌ها در میان باشد، عملاً و نهایتاً مارکسیسم اسباب پیشرفت مقاصد استعمار و استثمار و استبداد از آب درآید. یعنی جناح مسلمان‌ها متلاشی و دشمن از دست چنین حریف بالقوه و بالفعل نیرومند خلاص شود. واقعیتی که شاهد اجرای آن بوده، می‌بینیم چگونه جناح‌های

۱. رعد / ۱۱: ... بدانید که خداوند وضع ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها خود، آنچه در ضمیرشان است، تغییر دهند....

تند روی چپ و تبلیغات مارکسیستی تقویت می‌گردد.
شعارها و اصطلاحات و تعبیرهایی که از آنها تقلید و وارد زبان و فرهنگمان کرده‌ایم، زیاد است. از آن جمله و غیر از آنچه در بالا شرح دادیم، می‌توان اینها را ذکر کرد:

خلق به جای ملت و مردم، مردمی، قهر انقلابی، پی‌گیر...

روش «نُؤْمِنُ بَعْضٌ وَ نَكْفُرُ بَعْضٌ»^۱،

یا تقطیع امر و یک بعدی ساختن و بی‌قواره کردن آئین

از جاهائی که قرآن سخت ایستادگی می‌کند و زیر بار آن نمی‌رود، قسمت کردن و سبک سنگین نمودن دین است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا.

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِيبًا»^۲

یا در جای دیگر:

«وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا...»^۳

اسلام دین کامل جامع واحد بینهایت بعدی است و نمی‌تواند یک بعدی یا چند بعدی محدود باشد.

جلوه اسلام را وقتی در چهره علی(ع) می‌نگریم، می‌بینیم. او مرد درجه یک ایمان و اخلاص و عبادت است، هم شجاع‌ترین مرد میدان جنگ و جهاد به مال و جان و تدبیر، بی‌همتا در مهربانی و درمانده نوازی و دستگیری، نمونه اعلی در قضاوت و عدالت و در رحم و عفو...

۱. نساء / ۱۵۰: ... (و گویند)، ما به برخی از گفتار انبیاء ایمان آورده و به پاره دیگر ایمان نیاوردیم.

۲. نساء / ۱۵۰ و ۱۵۱: آنان که به خدا و رسولان او کافر شوند و بخواهند که میان خدا و پیامبرانش جدائی اندازند و گویند که ما به برخی از گفتار انبیاء ایمان آورده و به پاره دیگر ایمان نیاوریم و بخواهند که میان کفر و ایمان راهی اختیار کنند.

به حقیقت، کافر، هم اینانند و ما برای کافران عذابی خوارکننده مهیا ساخته‌ایم.

۳. آل عمران / ۷: آنها که در علم راسخ‌ترند می‌گویند؛ تمام (آیات) از ناحیه خدا است....

کسی که بنا به مصلحت، ۲۵ سال خانه نشین می شود و سپس به تقاضای امت، زمام خلافت را به دست می گیرد. فصاحت و بلاغتش کمتر از قرآن و بالاتر از هر کلام بشری است ولی اهل حرف نیست، باب علم و استاد عمل و کاسب معاش نیز هست و در روزگار خلیفه بودن، بر دوش خود همیانه نان برای یتیمان می برد... . صفات علی (ع) از یکدیگر تفکیک پذیر نیست، کما اینکه علی (ع) از اسلام جدا نیست. مظهر کامل و جامع قرآن است.

اما این علی (ع) را مرشدهای زورخانه با دمبک و کباده یاد می کنند، در اویش با نادعلی گفتن و ترک نماز و فرائض کردن، به یادش رقص و سماع راه می اندازند. ما هم کیف می کنیم که دعای کمیلش را شب های جمعه می خوانیم. همه ما خود را پیرو علی و شیعی علوی می شناسیم، سلاطین صفویه هم با همه ظلم و سفاکی و شراب خواری و فساد و ننگ، خود را طرفداران و مبلغان علی (ع) می دانسته اند. اما علی (ع) هیچ یک از اینها نیست... .

ملاحظه کنید همیشه نقاشی بد کشیدن در این نیست که تصویر مطابق اصل در نیاید و چشم و ابرو و دهان را به شکل ناجور بکشند. ممکن است هر یک از اعضاء و خطوط که نقاش روی تابلو می آورد، سر جای خود درست باشد ولی تناسب را رعایت ننماید. مثلاً دماغ و گوش ها به مقیاس ۱۰ برابر چشم و دهان باشد. در این صورت از چهره زیبای دلربای معشوق، یک کاریکاتور و حشتناک مسخره بیرون خواهد آمد. متأسفانه جریان فوق در شمائلی که بعضی از معرفین اسلام در گذشته و حال ارائه می دهند، دیده می شود.

اسلام و قرآن را از یک دید و از ابعاد محدود منظور دیدن، خیانت به قرآن و آفت زدن به توحید است. مثلاً، تنها به جنبه فقهی، و احکام فرعی پرداختن و اخلاق و علم و اجتماع و جهاد و اقتصاد و حتی اصول و اعتقادات را فراموش کردن، یا به ذکر و دعا و تسبیح اکتفا نمودن همان اندازه خیانت است که دینداری را در کلاه خود و شمشیر و گرز مبارزه و جهاد محصور نمودن.

۱. به مقاله «مزایا و مضار دین» مراجعه شود.

این مقاله تدوین سخنرانی مورخ ۱۳۳۹/۱۲/۲۸ در جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان است که بارها چاپ شده و اکنون دهمین اثر مندرج در مجموعه آثار (۸) از همین نویسنده می باشد که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی»، توسط شرکت سهامی انتشار، در سال ۱۳۷۸ چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

بیست و چند سال قبل، در سفر به خانه خدا (خانه مردم) که خشونت‌های سعودی‌ها در نظرم و خاطره قتل بیچاره ابوطالب یزدی در ذهنم می‌آید، متذکر علامت رسمی روی پرچمشان شدم که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» است، به انضمام یک جفت شمشیر در هم رفته، حاضر و آماده برای گردن زدن. ناراحت می‌شدم که آخر، در قرآن «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۱ را هم داریم، چرا این یکی را انتخاب کرده‌اند؟ می‌گفتم چنان عمل و چنین شعار، به مسیحی‌ها حق می‌دهد که گفته باشند اسلام به زور شمشیر تحمیل شد...

از این قبیل تخصیص‌های اسلام و تحریف‌های نسبی قرآن در بعضی از گفته‌ها و نوشته‌های مؤلفین اخیر خودمان گاه‌گاه دیده می‌شود. آیه:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۲

را می‌گیرند و سپس حکم صادر می‌کنند که یگانه منظور خدا از بعثت پیغمبران اسلحه به دست مؤمنین دادن و هیاهوی جنگ و مبارزه راه انداختن (آن هم صرفاً علیه طبقات استثمارگر و دولت‌های استعماری) است. در حالی که:

اولاً، در خود این آیه اگر از «بأسٌ شدید» آهن صحبت می‌شود به منافع آن نیز (که سر منشاء صنایع و مصارف است) اشاره می‌شود.

ثانیاً، در چند آیه بعد درباره عیسی بن مریم (ع) گفته می‌شود:

«وَ آتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً...»^۳

به علاوه صدها آیه در قرآن داریم که آن انحصار را برمی‌دارد، و مأموریت‌های دیگر پیغمبر خودمان و گذشتگان را بیان می‌کند، از قبیل:

۱. انبیاء / ۱۰۷: و ما تو را نفرستادیم مگر رحمتی برای عالمیان.

۲. حدید / ۲۵: همانا پیامبران خود را با ادله و معجزات فرستادیم و برایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت قیام بنمایند و آهن را که در آن هم سختی و کارزار و هم منافع بسیار برای مردم است نیز آفریدیم تا بر خدا که چه اشخاصی خدا و پیغمبرانش را با ایمان به غیب یاری خواهند کرد، مشخص گرداند؛ همانا که خدا بسیار قوی و مقتدر است.

۳. حدید / ۲۷: و به عیسی انجیل را عطا کردیم و در دل پیروان او رأفت و مهربانی نهادیم... .

« وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ »^۱

« وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ »^۲

« تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ
هُدًى وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ »^۳

« هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ... »^۴

« وَ جَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ آتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ »^۵

« وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا... »^۶

« كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ... »^۷

۱. انبیاء / ۲۵ : وما هیچ رسولی را به رسالت نفرستادیم جز آنکه به او وحی کردیم که به جز من خدائی نیست. تنها مرا به یکتائی پرستش کنید و بس.

۲. انبیاء / ۴۸: به موسی و هارون کتابی دادیم که حق و باطل را از یکدیگر تمیز می دهد برای پرهیزکاران، روشنی و اندرز است.

۳. لقمان / ۲ و ۳: اینها آیات کتاب حکمت آمیز است.

نیکوکاران را هدایت و رحمتی است.

۴. حدید / ۹: اوست آن خدایی که بر بنده خود آیات روشن را نازل می کند تا شما را از تاریکی به روشنایی آورد، زیرا خدا به شما مشفق و مهربان است....

۵. انبیاء / ۷۳: و همه را پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت می کردند و انجام دادن کارهای نیک، و بر پا داشتن نماز و دادن زکات را به آنها وحی کردیم و همه پرستنده ما بودند.

۶. سباء / ۲۸: تو را به پیامبری نفرستادیم، مگر بر همه مردم؛ با مژده دهنده و بیم دهنده....

۷. بقره / ۲۱۳: مردم یک امت بودند، پس خدا پیامبران بشارت دهنده و ترساننده را بفرستاد و بر آنها کتاب بر حق نازل کرد تا آن کتاب، در آنچه مردم اختلاف دارند، میانشان حکم کند....

از طرف دیگر، اگر « أَشِدَّاءُ عَلَيِ الْكُفَّارِ »^۱ داریم، « رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ »^۲ و همچنین « تَرِيَهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا »^۳ را هم داریم.^۴

بدیهی است که کسی منکر و جوب جنگ و جهاد نیست و دفاع از حق و شهادت جزئی - جزء مهمی - از اسلام است، ولی همه اسلام، جنگ و خصومت و مبارزه نیست. گفتن این هم که در سراسر قرآن صحبت از جهاد است صحیح نمی‌باشد. فقط ۴ درصد آیات در زمینه جهاد نازل شده است.

ریاکاران و خودپسندان

یک مرحله جلوتر و گول‌زننده‌تر اینکه شخص نه منکر خدا باشد، نه مکذّب آیات و کافر، نه پرستنده و پیروی‌کننده از طاغوت‌های گوناگون و نه فاسق ستمکار. هدف‌های جنبی و شیفتگی به غیر خدا نیز نداشته و دین خدا را تقطیع نکند، حتی اعمال خوب هم به‌جا آورد؛ مع‌ذلک در عداد اهل شرک و آفت‌زدگان ایمان درآمده، ایمانش توخالی و بی‌ارزش باشد. اینها کیانند؟

دسته اول ریاکاران‌اند که می‌خواهند اعمال خود را، مردم هم ببینند و آنها را نیکوکار بدانند.

از خوش‌بینی و شهرت و ستایش مردم خوششان می‌آید و احياناً می‌خواهند منفعت و پاداش هم ببرند.

چون در دل و نیت، چیز دیگری را با خدا شریک می‌سازند، عملشان از خلوص می‌افتد و مقبول نخواهد شد، شاید گناهکار هم محسوب شوند. چند آیه به‌عنوان شاهد:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ

۱. فتح / ۲۹: ... بر کافران سخت گیرند....

۲. فتح / ۲۹: ... و با یکدیگر مهربانند....

۳. فتح / ۲۹: ... آنان را بینی که رکوع می‌کنند، به سجده می‌آیند و جوایب فضل و خشنودی خدا هستند....

۴. به‌طور کلی راه استفاده و استنباط از قرآن در موضوعات مختلف، هیچ‌گاه نباید، تمرکز روی یک جمله و یا یک آیه باشد. کمتر دیده می‌شود که تک تک آیات قرآن، جنبه انحصار و جمع بین تمام جوانب را داشته باشد. لازم است قرآن را به صورت مجموعه در نظر گرفت و نه تنها کلیه آیات و اشارات وارده در موضوع مورد تحقیق را در نظر گرفت، بلکه به ارتباط و تقدم و تأخر آنها نسبت به یکدیگر و حتی به مفاهیم مخالف و موضوعات مقابل نیز توجه داشت. نتیجه‌گیری باید طوری باشد که آیات و استنباط‌های دیگر (و همچنین روایات و شهادت) آن را تأیید و تکمیل نمایند.

عَلَيْهِ تُرَابٌ فَاصَابُهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا
كَسَبُوا...»^۱

در آیه دیگر شیطان قرین آنها است :

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ
قَامُوا كُسَالَى يُرَاؤْنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا.
مُذَبَذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ...»^۲

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَ
يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...»^۳

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ.

الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ.

الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤْنَ.

وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ.»^۴

در مقابل نمونه مخالف و سرمشق اخلاص در سوره دهر (انسان) تشریح شده است
که می گویند تصویر کننده چهره علی (ع) و اهل بیت است :

۱. بقره / ۲۶۴: ای اهل ایمان! صدقات خود را به سبب منت و آزار تباه نسازید، مانند آن کس که مال خود را
از روی ریا انفاق کند و ایمان به خدا و روز قیامت نیاورد. مثل چنین شخص ریاکار بدان ماند که دانه را
بر روی سنگ ریزد و تند بارانی غبار آن نیز بشوید که نتواند از آن هیچ حاصلی به دست آرند....

۲. نساء / ۱۴۲ و ۱۴۳: همانا منافقان با خدا مکر و حيله می کنند و خدا نیز با آنها مکر می کند و چون به نماز
آیند، از روی بی میلی و به حال کسالت نماز گذارند و ذکر خدا را جز اندک نکنند.

۳. میان این و آن - کفر و ایمان - سرگردانند، نه با اینان (مؤمنان) هستند و نه با آنان (کافران)....

۴. انفال / ۴۷: و شما مؤمنین مانند منافقین نباشید که برای هوس و غرور و یا برای ریا و تظاهر خارج شدند
(خلق را) از راه خدا منع می کنند....

۴. ماعون / ۴ تا ۷: پس وای بر آن نمازگذاران.

که دل از یاد خدا غافل دارند.

همان ها که ریا و خودنمایی کنند.

و زکات و احسان را از فقیران منع نمایند.

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَي حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا.
 إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا...
 إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيِكُمْ مَشْكُورًا»^۱

ریاکاری که به نظر یک عمل ساده می‌آید و در قیافه یک حاجی‌آقای مقدس سالوس جلوه می‌کند، پدیده بسیار دامنه‌دار و پرشاخه و شعبه است که نشو و نما و تحول آن ارزش تجزیه و تحلیل را دارد.

ریا از اینجا شروع می‌شود که شخص عمل خوبی را انجام می‌دهد، چه بسا از روی اخلاص و به خاطر خدا، این عمل یا حالت پسندیده توجه و تحسین عده‌ای را جلب می‌کند، البته آن هم از روی کمال حسن نیت و عشق به حق که در مردم وجود دارد. شیطان از میان این دو قدم پاک، وارد جریان می‌شود. توجه و تحسین مردم، طبع بشری شخص نیکوکار یا نیکوسرشت را نوازش می‌دهد و قلباً از ادامه آن حالت و اشاعه چنین شهرت خوشش می‌آید. احساس لذت، یک خدای ثانوی کوچک می‌شود، یک بچه شیطان. تمایلی بروز می‌کند که بیش از پیش آن حُسن را نشان دهد و بلکه جلاء و جلوه‌اش را زیاد نماید. رفته رفته جلب توجه و تحسین بیشتر مردم و احساس لذت در خود شخص زیادت‌تر می‌گردد. طرفین مسئله در احساس و عمل خود تشویق می‌گردند و کار از روی حسن نیت به ابراز ارادت معنوی و اهدای خدمات مادی و نذورات می‌کشد. خدای معبود بزرگ اولیه که نظرش مستور و پاداشش نسیه است، در جنب خدای کوچک که هم لذت محسوس می‌بخشد و هم فوائد مادی و بی‌نیازی می‌دهد، فراموش و محو می‌شود. دکان زرق و ریا که این همه مورد انتقاد و نفرت قرار گرفته است، برای شکار مشتری و مراد، گرم می‌شود. از یک طرف فریب و تظاهر با همه شیادی و زرنگی، و از طرف دیگر اخلاص و خدمت توأم با ساده‌لوحی.

برای آنکه بازار گرم بماند، لازم است اولاً ساده‌لوحی و جذبه و بی‌خبری مشتری ادامه یافته و تقویت گردد و از طرف دیگر جبران هزینه و هدایائی که مریدان تقدیم مراد محترمشان می‌نمایند، به عمل آمده، درآمد و دوام آنها تأمین گردد. فرقه‌ای تشکیل می‌شود که افرادش هر قدر ممکن است در داخل با یکدیگر مرتبط و متحد

۱. انسان (دهر) / ۸ و ۹ و ۲۲: و طعام را، درحالی که خود دوست می‌دارند، به یتیم و یتیم و اسیر می‌خورانند. [و می‌گویند:] همانا شما را برای خوشنودی خدا اطعام می‌کنیم، از شما پاداش و سپاسی نمی‌خواهیم... همانا این برای شما پاداشی است و کوشش شما مورد سپاس است.

بوده، صمیمانه و عمیقانه تحت تلقین و تعلیمات حلقه قدس قرار گیرند و تعاون و تولید سرشار داشته باشند. ضمن آنکه دیواری آنها را از نفوذ آسیب‌ها و روشنائی‌های خارج، یعنی دریافت اطلاعات و تبلیغاتی که سبب بیداری و انصرافشان گردد، جدا نماید و حمایت دفاعی هم به عمل آید.

به این ترتیب نه تنها بازار ارادت و استفاده برقرار می‌ماند، بلکه توسعه و تکامل نیز یافته شیخ یا مرید از قطب بودن و نایب امام شدن به پیغمبری و خدائی ارتقاء پیدا می‌کند و مؤمنین ساده‌دل اولیه به همت تعزیه گردانان نابکارِ معرکه، تبدیل به مریدان خرافاتی و اغنام الله متعصب می‌گردند....

چنین بوده است پیدایش و جریان فتنه‌ها و فرقه‌هایی مانند حسن صباح، آقا خان محلاتی، قطب و قبیله‌های بعضی از متصوفه، بهائیت، قادیانی‌ها و غیره.

از شرایط و لوازم اولیه این قبیل فرقه‌سازی‌ها، همان طور که کار طاغوت‌های استبداد و احزاب دیکتاتور مآب بود، نگاهداری افراد در جهل و تاریکی و جلوگیری از بیداری و ارتباط آنها با خارج می‌باشد. یعنی همان‌طور که قرآن می‌گوید:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»^۱

آنها سعی دارند چشم و گوش و دل‌ها را ببندند و مردم را در تبلیغات و تعلیمات انحصاری خود حبس نمایند در حالی که قرآن نه تنها به کسانی که گوش فرا می‌دارند و می‌شنوند و آنچه نیکو است پیروی می‌نمایند، بشارت می‌دهد:

«فَبَشِّرْ عِبَادِ. الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ...»^۲

بلکه گوش دادن به خارج و دیدن و سنجیدن به چشم را واجب دانسته و گوش و چشم و دل انسان را مسئول می‌شناسد و فقط از آنچه که انسان علم و آگاهی لازم پیدا کرده باشد اجازه پیروی می‌دهد:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ

۱. بقره/ ۲۵۷: ... و آنان که راه کفر گزیدند، یار ایشان شیطان و دیو رهن است، آنها را از عالم نور به تاریکی‌های گمراهی درافکند....

۲. زمر/ ۱۷ و ۱۸: ... پس بندگان مرا بشارت ده؛ ای کسانی که به سخن گوش می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند....

أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا^۱.

به دنبال ریاکاران و انشعاب‌های آنان، به گروه خودپسندان انحصارگران می‌رسیم. کسانی که میان خود و آئین، پیوند تعلق و اختصاص زده، خودشان را فرزندان آئین و آئین را پدر انحصاری خویش می‌دانند. سپس از روی بخل و حسادت به دیگران، ولو همان را بخواهند یا بگویند، اجازه اعتقاد و الحاق نمی‌دهند. انصاف نداشتن و حق را به دلیل این که از خارج قلمروی اختصاصی آمده است نپذیرفتن، یک پا کفر و آفت توحید محسوب می‌شود. این همان بیماری و تعصب نژادی است که قرآن، اهل کتاب را مبتلای به آن می‌دانست و می‌گفت:

«... يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَيَّ شَيْءٌ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرِيَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَيَّ الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ^۲».

البته مسلمان‌ها نیز چندان مبرای از آفت نبوده و نیستند. در میان خواص مان دیدیم که چگونه یک سخنران مذهبی مؤثر مفید، ولی کلاهی را، متهم و طرد می‌کردند و وقتی جمعی از طرفداران او صریحاً از آقای موجهی، برای دعوتش، کسب تکلیف می‌کردند، جواب دادند:

«به شرط آنکه در لباس روحانیت درآید»

یعنی جزو مسلک ما شود.

صف متحدی هم که امروز شاهد وسعت و شدت تشکیل آن، علیه نویسندگان و متفکرین دلسوخته درس‌خوانده مسلمان هستیم، نیز ناشی از همان آفت خوردگی توحید خواص است و آنها که انصاف حق‌پرستانه زاهدانه دارند و مغرور به علم و مقام خود نیستند از این صف مستثنی بوده، در مجموع، ما را به یاد رفتار یهود و

۱. اسراء/ ۳۶: از آنچه آگاهی نداری پیروی نکن که گوش و چشم و دل تماماً مسئولند.

۲. مائده/ ۶۸: ... ای اهل کتاب! تا تورات و انجیل و آنچه را که از ناحیه پروردگارتان بر شما نازل شده است، صحیحاً و کاملاً بر پا ندارید (استوار) بر چیزی و (صاحب حقی) نیستید (و تو ای پیغمبر بدان که) آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است، سبب ازدیاد یاغی‌گری و کفر در آنها می‌شود. بنابراین تأسفی بر قوم کافرین، به خود راه مده.

نصاری با مؤمنین صدر اسلام می‌اندازند که:

«وَلَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ
لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارِي ذَلِكَ بَانَ
مِنْهُمْ قَسِيصِينَ وَ رُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ»^۱

در قرآن می‌بینید گاهی اوقات همین صف‌بندی و فرقه‌سازی‌های اختصاصی برای
جدا کردن دیگران، در حکم شرک آمده است:

«مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.
مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»^۲

فراموش‌کاران

دسته دیگر که به نظر می‌آید گناهشان از قبلی‌ها خفیف‌تر باشد، یا اصلاً گناهی نداشته
باشند، دسته فراموش‌کاران‌اند.

آنها کسانی هستند که سرگرم فعالیت‌ها و جاذبه‌های زندگی دنیائی شده، آخرت
و خدا را به یاد نمی‌آورند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهَكُمُ أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ
مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۳

چنین اشخاص که کوشش و دانششان برای دنیا است از هدف حیات و وظائف
مربوطه غفلت ورزیده؛ شیطان، همدم و رهبرشان خواهد شد و طبیعی است که مورد
ملامت‌های سخت قرآن قرار گیرند:

۱. مائده / ۸۲: هر آینه دشمن‌ترین مردم نسبت به مسلمانان، یهود و مشرکان را خواهی یافت و با محبت‌تر از
همه کس با اهل ایمان، آنان را که گویند ما نصرانی هستیم این دوستی نصاری نسبت به مسلمین بدین
سبب است که برخی از آنها دانشمند و یا پارسا هستند و آنها تکبر (و گردنکشی برحکم خدا) نمی‌کنند.
۲. روم / ۳۱ و ۳۲: اهل انابه و بازگشت به او باشید و از او پروا داشته، نماز را به پا دارید (نه آنکه) از
مشرکین باشید.

از کسانی که دینشان را فرقه‌بندی کردند و به صورت شعبه و شعبه‌ها در آمده، هر گروه به آنچه نزد خود
دارد دلخوش است.

۳. منافقون / ۹: ای اهل ایمان! مبدا هرگز مال و فرزندانان شما را از یاد خدا غافل سازد و کسانی که از یاد
خدا غافل شوند؛ آنها به حقیقت زیانکاران عالمند.

«فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.
ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ...»^۱

«وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»^۲

«اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا
إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۳

در آیات دیگر، فراموش کردن خدا مترادف با فراموش شدن خود شخص آمده، از خداییگانی موجب از خودبیگانگی و کار خلاف و کفر شناخته شده است:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۴

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ»^۵

اتفاقاً آفات توحید را که نگاه می‌کنیم، تعداد قابل ملاحظه‌ای همان‌ها هستند که از نظر روان‌شناسی به عنوان موارد و علل آئینه‌شدن و شخصیت بیگانه ثانوی پیدا کردن انسان ذکر شده است (مانند: مذاهب خرافی، جادو، افراطی، عبودیت در زندگی، امتیازات اشرافی و طبقاتی، صوفیگری، شخص پرستی، پول پرستی، ماتریالیسم دیالکتیک و غیره که در مقاله آلیناسیون یا از خود بیگانگی مرحوم دکتر شریعتی آمده است. چنین می‌نماید که فراموش کردن خدا و نقشی برای او در زندگی دنیا ندیدن، بدتر از نافرمانی او باشد و به یاد خدا بودن از هر چیز مهم‌تر بوده، اعراض از آن سبب گرفتاری دنیا و نابینائی در آخرت می‌شود:

«فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَائِكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا...»^۶

۱. نجم / ۲۹ و ۳۰: پس از کسی که پشت به یاد ما می‌کند و خواهان چیزی جز زندگی دنیا نیست رو بگردان. منتهای درک آنها چنین است...
۲. زخرف / ۳۶: و هر که از یاد خدا رخ بتابد، شیطان را برانگیزیم تا یار و همنشین دایم وی باشد.
۳. مجادله / ۱۹: شیطان بر آنها سخت احاطه کرده که فکر و ذکر خدا را به کلی از یادشان ببرد. آنان حزب شیطانند. ای اهل ایمان بدانید که حزب شیطان به حقیقت زیانکاران عالم هستند.
۴. حشر / ۱۹: و شما مؤمنین مانند آنان نباشید که به کلی خدا را فراموش کردند و خدا هم خودشان را از یادشان برد، آنان به حقیقت بدکاران عالمند.
۵. بقره / ۱۵۲: پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و سپس شکر نعمت من به جای آرید و کفران نعمت نکنید.
۶. بقره / ۲۰۰: ... خدا را همان طور که پدرانتان را در خاطر دارید به یاد داشته باشید، بلکه شدیدتر...

«إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ...»^۱

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
أَعْمَى»^۲

از اینجا علت اصرار و وجوب نماز و تأکید و تکرار پنج بار در شبانه روز در فواصل مختلف کار و استراحت، معلوم می شود و همچنین اهمیتی که در منطق و عمل ائمه به دعاها داده شده است.

در بعضی آیات می بینید که ادعا یا احساس بی نیازی کردن از خدا، و طلب نکردن از او، موجب ملامت و هلاکت می گردد:

«وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأْبِحَانِيهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَوَدَّ
دُعَاءَ عَرِيضٍ»^۳

«وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَن عِبَادَتِي
سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۴

بدیهی است که منظور از ذکر خدا اکتفا به زیر لب بردن نام او و تسبیح گرداندن نیست و وضع فعلی کشور ما که مصداق کامل آیه است:

«وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي...»^۵

و به دلیل این است که در وضع قوانین و اجرای برنامه ها؛ وجود خدا و رعایت نوامیس طبیعی و اصول صحیح، کنار گذاشته شده و خلاف آنها عمل می شود. ملاحظه می کنید که از دولت سر دستگاه فعال مایشاء که خواسته های خود را به

۱. عنکبوت / ۴۵: ... به درستی که نماز شما را از کارهای زشت و ناشایست باز می دارد و ذکر خدا از آن بالاتر است... .

۲. طه / ۱۲۴: و آن کس که از ذکر من خودداری کند، گرفتار سختی زندگی و تنگی معیشت در دنیا و کوری آخرت خواهد شد.

۳. فصلت / ۵۱: و ما هر گاه به انسان نعمتی عطا کردیم (کفران کرد و) رو بگردانید و دوری جست و هرگاه شر و بلائی به او روی آورد، آنگاه دایم زبان به دعا گشود و اظهار عجز نمود.

۴. مؤمن (غافر) / ۶۰: و خدای شما فرمود که مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم و آنان که از دعا و عبادت من اعراض و سرکشی کنند زود با ذلت و خواری در دوزخ شوند.

۵. طه / ۱۲۴: و آن کس که از ذکر من خودداری کند....

جای خواسته‌های خدا و خلق می‌گذارد و در اثر بی‌عقیدگی و نادرستی مردم، کلیه اصول اعم از الهی، قضائی، اداری، اقتصادی، فنی، سیاسی، انسانی، و غیره با بی‌پروائی و بی‌اعتنائی تام، زیر پا گذارده می‌شود؛ انگار نه انگار که خدائی و حق و حقیقتی وجود دارد. نتیجه آنکه در هر کار و برای هر مایحتاج دچار تنگی و نایابی شده، هر روز عقب یک چیز باید بدویم و به هر دری بزنیم؛ اعم از نان، گوشت و تخم مرغ، برق، دارو، تاکسی، تلفن، هتل، بلیط هواپیما و اتوبوس و قطار، ثبت نام فرزندان در مدارس و دانشگاه‌ها، جا گرفتن در بیمارستان‌ها و دیدار دکترها، انشعاب آب، خانه و زمین و غیره.

«از خود بیگانگی»^۱ نیز که مرض عمومی قرن شده، برای آنست که انسان متمدن یا به بندگی طاغوت‌ها در آمده، هستی‌اش را به آنها فروخته است، یا خود را بی‌نیاز از خدا و رحمت و سنت‌های او تصور کرده است.

بیگانه شدن با خدا از این جهت منجر به بیگانه شدن با خود می‌گردد که اراده و امید، خلاقیت، قدرت و صفات اعلای موسوم به انسانی؛ پرتوهای ذات خدا بوده، با اعتقاد و اتصال و اتکای به او است که انسان رهائی یافته از غرائز و از فرامانروائی اسارت‌انگیز طبیعت سمت و حرکت و تعادل پیدا می‌کند.

انسانی که خدا را از دست بدهد، چه چیز غیر از خود برایش می‌ماند و خودی که تکیه بر منبع لایزال منشاء قدرت و فیض نداشته باشد، به قول اریک فروم^۲، «گریزان از آزادی و داوطلب طوق بندگی دیگران خواهد شد.» و اگر چنین نکند خودِ تنهای سرگردان وحشت‌زده، چه راهی می‌تواند بنمایاند و چه دردی می‌تواند دوا کند؟

در منطق قرآن و در دعاهای رسیده از امامان، ایمان به خدا و معنای توحید این نیست که معتقد به وجود یک موجودی باشیم، جدای از جهان و خودمان که در کنار یا در بالای طبیعت نشسته است و احیاناً او را فرمانده کل یا خالق اولیه بدانیم. بلکه در هر چیز و در هر کار چشم و گوش و دست او را ناظر و حاضر و عامل بدانیم، که:

«لَا مُسَبِّبَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ»^۳

اگر چنین ندانیم و بر این سیاق عمل نکنیم، معرفت و اتصال و ارتقاء به سوی او

۱. Alienation

۲. Erich Fromm.

۳. روایت از معصومین: واسطه‌ای در هستی جز خدا نیست.

پیدا نکرده‌ایم. قرآن تیراندازی پیغمبر در جنگ، نزول باران از آسمان و نگاه‌داری پرندگان در آسمان را به خدا نسبت می‌دهد و معمولاً از اعمال ما و اعمال در طبیعت به صیغه دو فاعلی صحبت می‌کند.

جا دارد که با علی بن ابیطالب (ع) - امام واقعی بر حقمان - هم آواز شویم، آنجا که در دعای کمیل ما را دعوت می‌کند، خدا را به حق بودنش و به پاکیزگی مطلق و صفات و اسماء برترش قسم داده، موکداً بخواهیم که اوقات شب و روزمان با ذکر او آباد شود، ولی تنها اهل ذکر نباشیم بلکه واصل و نائل به خدمتش شده، دست و زبان و دل و جانمان مجموعه واحدی را تشکیل دهد که «إِلَى الْأَبَدِ» در خدمت او باشد، و با چنین قوت و تصمیم و جدیت در مسابقه به سوی او پیشی بگیریم و چون مخلصان، به آستان قدسش نزدیک گردیم:

«أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَ قُدْسِكَ وَ أَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَ أَسْمَائِكَ أَنْ تَجْعَلَ
أَوْقَاتِي فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً وَ بِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً وَ
أَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَ أَوْرَادِي كُلُّهَا وَرِدًا
وَاحِدًا وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا...
يَا رَبِّ قُوِّ عَلِي خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَ اشْدُدْ عَلَيَّ الْعَزِيمَةَ جَوَانِحِي وَ
هَبْ لِي الْجِدَّ فِي خَشْيَتِكَ وَ الدَّوَامَ فِي الْإِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ حَتَّى
أَسْرَحَ إِلَيْكَ فِي مَيَادِينِ السَّابِقِينَ...
وَ أَدْنُو مِنْكَ دُنُوَّ الْمُخْلِصِينَ...
وَ اجْتَمِعَ فِي جَوَارِكِ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ...»^۱

۱. از دعای کمیل: از تو درخواست می‌کنم به حق حقیقت و به ذات مقدست و بزرگ‌ترین صفات و اسماء مبارکت که اوقات مرا در شب و روز به یاد خود معمور گردانی و پیوسته به خدمت بندگیت بگذرانی و اعمالم را مقبول حضرتت فرمایی تا کردار و گفتارم همه یک جهت و خالص برای تو باشد و احوالم تا ابد به خدمت و طاعتت معروف گردد...

ای رب من (لطفی کن) و به اعضا و جوارحم در مقام بندگیت قوت بخش و دلم را عزم ثابت ده و ارکان وجودم را به خوف و خشیت سخت بنیان‌ساز و پیوسته به خدمت در حضرتت بدار تا آنکه من در میدان طاعتت بر همه پیشینیان سبقت گیرم ...
و مانند اهل خلوص به تو نزدیک گردم ...
و با اهل ایمان در جوار رحمت هم‌نشین باشم....

به نظر می آید که اگر همه شرایط توحید، خالص و خالی از هر گونه شرک درست شود، و توجه و توکل مؤمنین کامل بوده، چیزی جز خدا منظور و خواسته نشود، استجاب دعا و ارتزاق «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۱ همراه با گشایش کارها و افتتاح برکات، حل مسائل زندگی این دنیا و توفیق در راه خدا به دست خدا تأمین گردد. شخص آنچه وظیفه و دستور و تلاش است انجام بدهد، ولی نه به قصد رسیدن به مال و متاع و لذائد دنیا و آنچه مطلوب است، بلکه به قصد رضای خدا. در این صورت آیات:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا.

وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.»^۲

مصدق پیدا خواهد کرد و ایمان به آنجا می رسد که دل و دانش شخص را در اداره و اختیار خود گرفته، جز او کسی را نمی خواهد و هر چه دارد از او می داند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِينًا صَادِقًا حَتَّى أَعْلَمُ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي.»^۳

اما مکانیسم قضیه و کیفیت و حصول امر چگونه می باشد، احتیاج به علم و بررسی دیگر دارد که فعلاً از علم و اطلاع این حقیر دیده و دل بسته خارج است.

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

۱. طلاق ۳: ... از جایی که گمان نبرد (حساب نمی کند)....

۲. طلاق / ۲ و ۳: ... از عمده گناهان و بلا و حوادث سخت عالم، راه را بر او می گشاید.

و از جایی که گمان نبرد به او روزی عطا کند و هر که بر خدا توکل کند خدا او را کفایت خواهد کرد که خدا امرش نافذ و روانست و بر هر چیز قدر و اندازه ای مقرر داشته است.

۳. دعا: خدایا از تو ایمانی درخواست می کنم که با قلبم قرین گردد و یقین صادقی که بدانم مصیبتی جز آن چه بر من مقدر کرده ای به من نمی رسد.

امام و زمان

امام و زمان*

مقدمه

در شب نیمه شعبان ۱۳۹۸ (برابر با شب سی‌ام تیرماه ۱۳۵۷)، از مردم دعوت شده بود که در مجلسی که به مناسبت تولد امام قائم (ع) در زمینی محصور واقع در تقاطع خیابان‌های پهلوی [ولّی عصر فعلی] و تخت جمشید [آیت الله طالقانی فعلی]، به طور منظم و آرام تشکیل می‌شد، شرکت نمایند.

مردم در روز مقرر به محل آمدند ولی با ممانعت خشن و باتوم‌های پلیس مواجه شدند پلیس از تجمع مردم برای شرکت در این مراسم مذهبی به وحشت افتاد و از تشکیل آن جلوگیری کرد. عده‌ای را دستگیر و دیگران را متفرق نمود به این ترتیب ثابت کرد که نه ادعاهای رژیم خود کلامه و مستبد، مبنی بر طرفداری از مذهب، حقیقت دارد و نه فضای باز سیاسی؛ و حتی تحمل یک سخنرانی آرام را هم ندارد.

متن زیر، سخنرانی آقای مهندس مهدی بازرگان است که قرار بود در آن مجلس ایراد شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي
الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي
ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي
شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.»

* این اثر با استفاده از چاپ اول آن که با شماره ۱۸۷۴ مورخ ۱۶۳۵۷/۶/۱۴ در کتابخانه ملی به ثبت رسیده و با شمارگان ۵۰۰۰ توسط نشر حقیقت در قطع جیبی چاپ و منتشر شده است، تقدیم می‌گردد.

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ^۱

آیات ۵۵ و ۵۶ سوره نور خیر از وعده الهی و رسیدن روزگاری است که خداوند، جامعه مؤمنین شایسته کار را جانشین پیشینیان در جهان ساخته و امکان اجرای آیین پسندیده خود را به آنها می‌دهد. در میانشان ترس و نگرانی را برطرف و امنیت و آزادی را برقرار می‌سازد؛ تا آنجا که جز خدا، چیز دیگری را اطاعت و پیروی نخواهند کرد.

مضامین فوق در دعای افتتاح شب‌های ماه مبارک رمضان که منسوب به حضرت قائم (ع) است نیز آمده است.

امشب به اعتبار این آیات، به امید وعده‌های دیگر قرآن و روایات و به انتظار ظهور امام دوازدهم مهدی موعود، قائم آل محمد، حضرت ولی عصر، عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ، در این محوطه بزرگ دور هم جمع شده‌ایم. اجتماعی است دینی و در عین حال ملی، با توجه به گذشته و حال و آینده.

وقتی صحبت از حضرت ولی عصر به میان می‌آید، ناچار به دین و دنیا، به امروز و فردا، به عدل و ظلم، به قیام و پیروزی و به حکومت، نه تنها ایرانی، بلکه جهانی اشاره می‌شود. قهراً صحبت‌های روز پیش می‌آید و دین، رنگ سیاست می‌گیرد... که یقیناً به مذاق صاحبان سیاست خوش نخواهد آمد.^۲

عزا و امید

به گفته حافظ:

مدعی خواست که از بیخ کند ریشه ما غافل از آنکه خدا هست در اندیشه ما

۱. نور/ ۵۵ و ۵۶: خدا به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داد که در روی زمین جانشین دیگرانشان کند همچنان که مردمی را که پیش از آنها بودند جانشین دیگران کرد و دینشان را - که خود برایشان پسندیده است - استوار سازد و وحشتشان را به ایمنی بدل کند، مرا می‌پرستند و هیچ چیز را با من شریک نمی‌کنند و آنها که از این پس ناسپاسی کنند، نافرمانند.

۲. و به همین دلیل ترسیدند و پیشاپیش جلوی خود را گرفتند. درهای محوطه را به روی ده‌ها هزار نفر شرکت کننده بستند و پذیرایی خصمانه کردند. معلوم شد که آزادی عبادت و اجتماع و صحبت با دستگاه حکومت حاضر، علی‌رغم تبلیغات پر سر و صدایی که می‌کنند، دمساز نیست. شاعر عارف بزرگمان راست گفته است که:

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید

مدعی آزادی و حیثیت و آیین، یعنی استبداد «که مستظهر به استیلای خارجی است»، با کشتارهای بی‌رحمانه قم و تبریز و یزد و جهرم و شیراز و نجف آباد و شهرها و دهات دیگر ایران، و با فشارها و فجایع چند ماهه خود، تلاش بسیار کرده است تا جرئت و جسارت و غیرت و به طور کلی حیات ملت را بگیرد و ما را برای ابد مرعوب و منکوب خود سازد؛ اما بحمدالله توفیق نیافت. از هر ضربه‌اش، ضربه زندگانی تازه و از هر کشته‌اش، زنده‌شدگانی فراوان در پایتخت و در اقصی نقاط کشور جوشیدند و خروشیدند.

این اوضاع همه را عمیقاً متأثر و عزادار ساخت؛ تا آنجا که به توصیه پیشوای عالی قدر، آیت‌الله‌العظمی خمینی، و تأیید مراجع تقلید داخلی حضرات آیات عظام شریعتمداری، گلپایگانی و مرعشی نجفی، جشن و شیرینی و چراغانی موقتاً کنار گذاشته شد. امشب شما همه جا را از بازار و خیابان و دکان‌ها، برخلاف عادت و نشاط همه ساله، خاموش و خفته می‌بینید. فقط عمارات دولتی است که ریشه چراغ‌های طوق اسارت را به سینه آویزان کرده‌اند و جدایی حساب دولت با ملت را به طور آشکار روشن ساخته‌اند.

اما دیو استبداد با شاخ‌های استعمارش نتوانست و نخواهد توانست اجتماعمان، امیدمان و انتظار پیروزی مان را که پرتوهای چنین میلادی است، از بین ببرد. امام غایب موعود منتظر، و خاطره ولادت و مژده ظهورش، چیزی نیست که از صحنه ایران و از دل آتشین شیعیان زدوده گردد. با گذشت زمان و با گسترش ظلم و فغان بر عمق و عظمت آن افزوده خواهد شد.

انتظار فرج، مسئله جهانی قرن

چرا چنین است؟ چرا فرموده‌اند: انتظار فرج برای امت آخرالزمان بزرگ‌ترین عبادت و ثواب است؟ یا عبادت و ثواب بزرگ است؟

شاید از این جهت که یأس؛ سم مهلک اجتماعات و افرادی است که می‌خواهند زنده بمانند و به سعادت برسند. و امید؛ ضروری‌ترین خوراک برای انسان است. انسانی که موجود صاحب اختیار یا حیوان مختاری است که احتیاج مبرم به اتخاذ هدف، و امید رسیدن به آن را دارد.

خصوصاً در این دوره و زمان که همه‌جای دنیا، از شرق و غرب، زیر امواج تیره و ترسناک نارضایتی و سرخوردگی فرو رفته است و مسیر عمومی به سوی ناامیدی و

سرگردانی است.

جلال و جبروت‌های افسانه‌ای که افراد یا خاندان‌هایی را در روزگاران کهن سرافراز و برخوردار از خوشی و نعمات می‌نمود، فرو ریخته است. از قدرت و شوکت‌های تاریخی قرون وسطی و جدید که دولت‌هایی را مسلط بر همسایگان و نیکبخت می‌ساخته است و ثروت و عیش و امنیت به متمکنین ملت‌ها می‌داد، دیگر نام و نشانی نیست. قرن نوزدهم میلادی که آن را عصر تمدن طلایی و تسلط جهانی انگلستان می‌دانستند و اروپائیان در آقایی و آزادی نسبی، و آسیا و آفریقا در اسارت و اعتدال می‌زیستند، جای خود را به قرن جنگ و عصیان‌ها و ترورهای فراوان داده است. آنان که ثروتمندتر و نیرومندترند، درگیری‌ها و تلاش‌های‌شان شدیدتر است؛ زیرا:

«هر که بامش بیش، برفش بیشتر»

مکاتب فلسفی و اجتماعی و اقتصادی و انسانی که هر کدام ادعای نجات‌بخشی و جلوه و جلال و شیفتگانی داشتند، یکی بعد از دیگری میدان را خالی کرده‌اند. اخلاقیات و الهیات قرون وسطای مسیحیت، آبرو و امیدی برای خود حفظ نکرده است. نه ستاره‌های درخشان اکتشافات، و نه نظریات علمی که به زعم روشنفکران پوزیتیویست و مادی، کلید مشکل‌گشای بشریت بود، و نه صنعت و فن و مدیریت با همه تولید و توان و تدبیر، جوامع پیش‌افتاده را خوشبخت و خالی از دردهای بی‌درمان کرده‌است.

اگر درهایی به روی انسان‌ها باز شده است، درهای بسته تازه‌ای پیدا شده است. خلاصه آنکه زور، علم، پول، فکر، فلسفه، اسلحه، فن، سیاست، بحث، مکتب و خیلی چیزهای دیگر آمده و مسائل و مشکلات زیادی را حل کرده و به زندگی و دنیا چهره‌های درخشان و زیباتر از سابق داده، ولی نتوانسته‌اند راحتی و رضا و سعادت مطلوب بشریت را تأمین نمایند.

بالعکس، در سطح جهانی، به طور متوسط و با شدت و ضعف‌های مختلف، ناراحتی‌ها و ناله‌ی ناشی از ناروایی‌ها و فشارها بیشتر گردیده است. از نشانه‌های این اوضاع و احوال، افزایش مبتلایان بیماری‌های عصبی و روانی، بی‌حوصله شدگان و حیرت‌زدگان در زندگی، پشت‌کنندگان به مصرف و لذت، خودکشی‌کنندگان و گمراهان از یک‌طرف، و شورش‌ها و نزاع‌ها و ترورها و اختلافات خارجی و داخلی،

از طرف دیگر است.

البته مسئله نوظهوری نیست. از ابتدای خلقت و پیدایش تمدن، زندگی افراد و اجتماعات، خالی از نارضایتی نبوده است؛ ولی به لحاظ کمیّت و کیفیت توسعه یافته است.

از قرن ۱۷ میلادی به بعد، کلیه مکاتب ناسیونالیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم، اومانیسم و غیره، برنامه مبارزه و هدف مشترکشان محو ستمگری‌ها و تبعیض‌ها و برقراری آزادی و عدالت و مساوات بوده است. در حالی که با وجود توفیق‌های نسبی آنها، قرن به قرن، اعتراض بر وجود ظلم و اجحاف در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و انسانی، و احساس و اصرار برای اخذ آزادی و عدالت و مساوات بالا گرفته است.

به طور کلی بشریت در قلمروهای علمی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی، عمرانی، فنی و غیره به موفقیت‌های غیرقابل انکار و حتی غیرمنتظره رسیده است و از این جهات مسائل خود را حل کرده و یا خواهد کرد. ولی در قلمرو عدل و قسط و صلح عقب رفته و تشنه‌تر و دردمندتر شده است.

گویی که بشریت برای امروز خود یعنی برای حیات و بقایش احتیاج به امید دارد و برای فردایش خواهان عدالت و مساوات است. امید برای زنده ماندن و عدل و مساوات برای فعالیت و شکوفایی و سعادت.

حال اگر مکتبی از ۱۴ قرن قبل، آن زمان که این دو مسئله تحت الشعاع مشکلات و مسائل دیگر بود و کمتر مطرح می‌شد، از یک طرف دلگرمی و دستور انتظار و امید را داده باشد و از طرف دیگر وعده قاطع «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»^۱ را اعلام کرده باشد، آیا چنان پیش‌بینی و چنین دور نگری خود دلیل بر اصالت و حقیقت مکتب نمی‌شود؟

خصوصاً که دستور و وعده را، کسانی داده‌اند که جریان امور و اوضاع و احوال خود و پیروانشان در جهت آزار و ضعف و شکست بوده، نشانه‌های پیروزی در افق آن روزشان، به هیچ وجه پدیدار نبوده است.

* * *

۱. روایت: زمین را که پر از ناروایی و ستمگری شده است، پر از برابری و عدالت خواهد کرد.

از افتخارات و سرمایه‌های عمده شیعه، همین اعتقاد و انتظار امام غایب است. در جای دیگر گفته‌ام و این مطلب را قلم‌های دیگر نیز نقل کرده‌اند. روزی در مجلس ماهیانه‌ای که بیست، سی سال قبل برای طرح و بحث سؤالات، با حضور پرفسور کُربن (Corbin) فرانسوی، استاد شیعه‌شناس، در محضر علامه طباطبائی تشکیل می‌شد، نظر پرفسور را راجع به وضع بعد از جنگ مسیحیت در اروپا پرسیدم. اظهار داشت:

«کاتولیک‌ها رونق و بازار گرمی بیش از پروتستان‌ها دارند^۱ و در گوشه و کنار

اروپا، کلیساهای نو ساخته و اجتماعات فعالی تشکیل می‌شود.»

سپس درنگی کرده و گفت:

«مسیحیت با عیسای مصلوب شده‌اش، دین مرده‌ای است که پیام و داروی تازه‌ای برای دنیا ندارد. برخلاف اسلام که دین عام (Universe) و مکتب باز است. در اسلام نیز مذهب تسنن در خاتمیت متوقف شده است. تنها تشیع است که با انتظار امام دوازدهم روح و حیات و جواب امید برای آینده دارد...»

در کلام استاد صراحت و صداقت دیدم و احساس نکردم که روی مصلحت و قصدی خاص، به بنده چنین جوابی را داده باشد.

البته نمی‌خواهم بگویم تنها نشانه حقیقت وعده فرج و دلیل بر حقانیت مکتب ما، جهانی بودن احتیاج به امید و مسئله قرن بودن انتظار، با شاهد عینی فوق‌الذکر است. موضوع غیبت و ظهور آخرین امام، مدارک نقلی و شواهد تاریخی و دلایل عقلی فراوان برای خود دارد که از حوصله مجلس و صلاحیت ناطق خارج است. کتاب‌ها و کسان دیگری این مهم را به عهده گرفته و می‌گیرند. و انجمنی هست که با منکرین و مدعیان دروغین مصاف لازم را می‌دهد.

آنچه می‌خواهم به اقتضای زمان و مکان مطرح سازم، با توجه به واقعیت داشتن محیط خودمان است که احتیاج و انتظار فوق‌را حس می‌کند و کشوری است که اکثریت مردم آن چنین اعتقادی را دارند.

با اجازه و اعتذار از حضار محترم، یک تجزیه و تحلیل تاریخی مختصر روی پدیده غیبت و یک مرور اجمالی به آثار و نتایج مذهبی و اجتماعی آن در جهان اسلام و ایران خواهم کرد.

۱. پرفسور کُربن خود پروتستان است.

دو نوع توجیه برای انتظار و وظیفه شیعیان در دوران غیبت

باید گفت که عملاً در نزد بسیاری از معتقدین به غیبت و منتظرین ظهور، چنین سرمایه حیاتبخش مایه افتخار، برخلاف آیه:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...»^۱

در اثر طبیعت راحت طلب بشر، فرار از فعالیت و زحمت و القای وسوس شیطانی؛ راکد و بی حاصل مانده و حالت ترمز و قرص خواب آور را پیدا کرده است.

انتظار فرج به معنای دست روی دست گذاشتن، مانند بنی اسرائیل جنگ را به عهده خدا و موسی انداختن، کاری نکردن، همه چیز را حواله امام دادن و بلکه خوشحال شدن و لازم دانستن اینکه ظلم و فساد شدت پیدا کند، در آمده است.

این یک نوع توجیه قضیه بود؛ تعطیل دین و توقف تکلیف تا ظهور صاحب شریعت. توجیهی که برخلاف حکم:

«حَلَالٌ مُّحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ مُّحَمَّدٌ حَرَامٌ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲

بوده و لازمه اش تعطیل نماز و روزه و حج و تعطیل فریضه امر به معروف و نهی از منکر است؛ در صورتی که در باره آن تأکید فراوان به عمل آمده و فرموده اند:

«اگر آن را ترک کنید، خداوند اشرارتان را بر شما مسلط می سازد و دعایتان مستجاب نخواهد شد.»

مگر ائمه اطهار که همگی با اصرار و تکرار، دستور انتظار فرج را می دادند و در نهایت عسرت، با ممانعت و مزاحمت دشمنان به سر می بردند، دست از فعالیت و تربیت و تشکّل و مبارزه برداشتند؟

مگر با خلفای غاصب و حکام ظالم توافق کرده و کناری نشسته بودند؟ اگر چنین بود که خود و پیروانشان دائماً تحت نظر و فشار قرار نمی گرفتند و شهید نمی شدند.

آیا وعده ای که خداوند در آیه صدر کلام (نور/ ۵۵) داده است، خطاب به جامعه مؤمنین بی کار است؟ یا خطاب به کسانی است که عمل صالح انجام می دهند و به طور

۱. انفال/ ۲۴: ای مردمی که ایمان آورده اید، دعوت خدا و پیغمبر را در آنچه شما را زنده می سازد، اجابت کنید ...

۲. حکم فقهی: حلال محمد تا روز قیامت حلال است و حرام محمد تا روز قیامت حرام.

شایسته ادای وظیفه می نمایند؟

اصلاً اسلام که به حکم «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۱، آیین ابراهیم و موسی و عیسی و همه انبیاست و شعار آخرش «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^۲ و شعار اولش در زمان پیغمبران گذشته «... أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...»^۳ بوده است (همان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» با جا به جا شدن جنبه های اثباتی و نقیصی)، مگر اعراض و انکار تمام معبودهای وهمی، جهلی، خرافی، تصنعی و تحمیلی، از جمله سلاطین طاغوت صفت که جای خدا می نشینند، نیست؟

کلمه طیبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در جنبه منفی آن، آزاد شدن بشریت از اطاعت اشیاء و افکار و عوامل و افرادی است که او را به اسارت خود در آورده اند؛ یعنی همان مفهومی که به وجه ناقص و ابتدایی، در مکاتب آزادی خواهی وجود دارد. وقتی رستم فرخزاد، سپهسالار ارتش یزدگرد، از ربیع بن عامر یکی از سربازان اسلام می پرسد: برای چه آمده اید؟ می گوید:

«تا مردم را از پرستش مردم به پرستش خدا ببریم و از ستم ادیان به عدل اسلام و از تنگی معیشت دنیا به فراخی آخرت.»

اما توجیه دوم که با سنت پیغمبر، عمل امامان برحق، روش پیروان و آیات قرآن انطباق دارد، این است که انتظار را لازمه اعتقاد به تحول مطلوب دنیا در جهت پذیرش و پیروزی حق دانسته و مترادف با صبر و توکل و امید در اجرای برنامه های طویل المدت بگیریم. علاوه بر آن، نقش خود را همگامی و کمک به تدارک زمینه های جهانی و تأمین شرایط لازم برای ظهور و پیروزی امام منتظر بشناسیم. درک بهتر و قبول توجیه دوم اینجا می نماید که برگشتی به قرآن و به مکتب امامان بنماییم.

نام امام و نقش زمان

از القاب حضرت، آنچه متداول تر است و بیشتر در زبان ها می آید، «امام زمان»، «صاحب الزمان» یا «ولی عصر» است. گویی امام غایب، پیشوایی است که عصر و زمانه

۱. آل عمران/ ۱۹: هر آینه دین نزد خدا دین اسلام است....

۲. محمد/ ۱۹: ... هیچ خدایی جز الله نیست....

۳. مومنون/ ۳۲: ... خدای یکتا را پرستید، شما را خدایی جز او نیست....

را در اختیار دارد و رهبری را در طی زمان جاری می‌نماید.

کلمه «عصر» نیز که فقط یک بار در قرآن آمده است، سوره کوتاه سه آیه‌ای:

«وَالْعَصْرِ.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ»^۱

را در ذهن تداعی می‌نماید.

خداوند به عصر قسم می‌خورد تا در قالب زمان و مقیاس وسیع آن، زیانکار بودن انسان را اعلام نماید. خارج از حساب‌های دراز مدت، بسیاری از مردم و ملت‌ها واقعاً موفق و خوشبختند؛ ولی در طول زندگی (دنیایی و اخروی) با جمع‌بندی گذشته و حال و آینده و پس از رسیدگی به عواقب کارهاست که معلوم می‌شود که آیا وصول به خواسته‌ها و لذت‌های زودگذر با توجه به سرمایه‌گذاری‌هایی که شده (که یکی از آنها عمر و زمان است)، برد بوده است یا باخت.

پس از اعلام قاطع و کلی حقیقت تلخ فوق، قرآن اقلیتی را مستثنا می‌کند: کسانی هستند که به لحاظ هدف راه خدا را پیش گرفته‌اند، مردان عمل به‌جا و شایسته هستند و با هدف و به صورت اجتماعی زندگی کرده، یکدیگر را به حق و به صبر سفارش می‌کنند و سوق می‌دهند. حق یعنی آنچه خالق اشیاء و حاکم به امور است و صبر یعنی تحمل مشکلات و تدارک و قبول فرصت لازم برای رسیدن به آمال و امیال با توکل به خدا و احتساب نقش زمان به مصداق:

«... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا.

وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ

اللَّهَ بِالْغُفْرِ أَمْرٌ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»^۲

۱. عصر / ۱ و ۲ و ۳: سوگند به زمان.

که آدمی در خسران است.

مگر آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به حق سفارش کردند و به صبر سفارش کردند.

۲. طلاق / ۲ و ۳: ... و هر کس از خدا پروا نماید (خدا) راه نجات برایش فراهم می‌سازد.

و از محلی که احتمال نمی‌دهد، روزی نصیبش می‌کند و آن کس که توکل به خدا کند، همان کفایتش می‌نماید؛ به درستی که خداوند امر خود را به‌سر منزل می‌رساند و برای هر چیز اندازه‌ای مقرر داشته است.

یکی از وجوه توصیه به حق و به صبر که ملازم با تقوا و توکل برای خروج از گرفتاری و وصول به روزی است، امیدواری و انتظار فرج آل محمد می‌باشد که در آخر الزمان قسمت خواهد شد.

اما توجه و تکیه بر زمان، خصلتی است که ما ایرانی‌ها معمولاً فاقد آن می‌باشیم. کم‌حوصله و دستپاچه‌ایم و نسبت به برنامه‌های ریشه‌دار طویل‌مدت، بی‌عقیده و بی‌علاقه. ۲۵۰۰ سال زندگی با نظام استبدادی ما را عادت داده است که شعارمان شرط «زود و زور» باشد.^۱ تنها اقداماتی را که اجبار یا زور پشت آن باشد و نتیجه‌اش فوری عایدمان گردد و به چشم بینیم، می‌پسندیم و کمتر به کارهای اساسی تدارکاتی و تشکیلاتی و اجتماعی می‌پردازیم. غافل از آنکه جهان چهار بعدی است و زمان در ناموس خلقت از عوامل اصلی تشکیل و تکامل می‌باشد.

در آیه دیگری (سوره بلد) به جای حق، توصیه به مرحمت (محبت و خدمت) آمده است. مرحمت مکمل صبر شده است:

«ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ»؛^۲

یعنی غیر از پایداری و مقاومت، باید محبت و خدمت نیز کرد.

با چنین تداعی و تعبیر، هم تا حدودی فلسفه غیبت روشن می‌شود و هم وظیفه دوران انتظار: از یک طرف تحولات دنیا و مسیر افکار و احوال در اثر تکاپو و تجربیات زندگی و تصادم‌های حق و باطل، به طوری که ناظر پیشرفت منظم آن در جهت پذیرش حقایق و حق هستیم، و از طرف دیگر مشارکت فعال و مبارزه مؤمنین برای سمت و سرعت دادن به روشنایی‌ها و رشدها و ارائه نمونه‌ها و شاهد‌ها. جریان فوق را

۱. تفصیل و توضیح بیشتر را در کتاب «سازگاری ایرانی» و در مقاله «بینهایت کوچک‌ها» و در کتاب «انسان و زمان» ملاحظه فرمائید.

«بینهایت کوچک‌ها»، ابتدا به صورت سلسله مقاله در مرداد ۱۳۲۸ در روزنامه کیهان به چاپ رسیده و سپس به صورت کتاب جیبی منتشر شده است و اکنون از آثار مندرج در مجموعه آثار (۸) است که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی»، در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است (ب.ف.ب).

«سازگاری ایرانی»، در سال ۱۳۴۳ در زندان قصر تألیف شده و به صورت کتاب جیبی منتشر شده است و اکنون از آثار مندرج در مجموعه آثار (۴) است که با نام «مقالات اجتماعی و فنی»، در سال ۱۳۸۰ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

«انسان و زمان»، تفصیل و تدوین سه جلسه سخنرانی در مسجد دبیرستان کمال در سال ۱۳۵۳ است که در سال ۱۳۵۷ توسط نشر میثاق چاپ و منتشر شده و اکنون یکی از آثار مندرج در همین مجموعه آثار است که تقدیم علاقه‌مندان گردیده است (ب.ف.ب).

۲. بلد / ۱۷: آنگاه [از این رهگذر] در زمره مؤمنانی قرار گیرد که یکدیگر را به شکیبایی و مهربانی [به خلق] توصیه می‌کنند.

می‌توانیم در سیره امامان و در شیوه شیعیان اصیل ببینیم.

امامان و شیعیان

ائمه اطهار و شیعیان نیک کردار یک دم آرام نشستند؛ علی‌رغم شدت و حدت‌های طاقت‌فرسای ایام حیات از راه‌های گوناگون با صبر و تصمیم و توکل، به تبلیغ و تربیت مردم در راه خدا و به دعوت و تشکیلات و تدارکات می‌پرداختند. رأساً داعیه حکومت و در دست گرفتن قدرت را نداشتند، ولی حضور و وجود و مکتبشان چون جلوه حق و عدل و پرچم قیام خلق بود، با خلافت غاصبین جابر بدکار منافات داشته و غیرقابل تحمل بود. بنابراین دست‌بسته و شهیدشان می‌کردند. در عوض هر دم حریف رو سیاه‌تر و حقیقت روشن‌تر شده، حق پابرجا و حجت تمام می‌گردید. رهبران باطل یکی بعد از دیگری سرنگون می‌گردیدند و نقشه و مکر شیطانی تازه‌ای پدیدار می‌گشت تا نوبت به دوازدهمین رسید و دوران غیبت پیش آمد. علی بن ابیطالب (ع)، شاگرد اول مکتب رسالت است و استاد اول امامت، شاهد کامل ایمان و خدمت و شجاعت، فضل و علم و تقوا، اخلاق و فداکاری و وحدت، صبر و عدل و خلافت...

از او اخلاص عمل می‌آموزیم، اولین امتناع از انحراف دین خدا به سوی دنیا را می‌بینیم و قیام پیگیرش برای استقرار دین در میان امت و دنیا را می‌ستاییم. در چهره امام حسن (ع) حلم و بزرگواری و صبر در برابر ناپختگی مردم و مصائب پشت پرده ظاهر می‌گردد. شش ماه خلافتش، اولین تجربه او در روشن کردن باطل نابکار و خارج شدن حق‌ناسازگار در گیر و دار است. معاویه، پرچمدار کفر و نفاق پس از فتنه‌انگیزی‌های زمان علی (ع) و پیروزی و پیمان با حسن (ع)، جسارت را به آنجا می‌رساند که خلافت غاصبانه قبل از علی و بعد از حسن را تبدیل به سلطنت خودکامه نموده و برای موروثی کردن آن برخلاف عهدنامه امضاء شده، بی‌شرمانه به حسین بن علی (ع) تکلیف بیعت می‌نماید. فاجعه کربلا که آن را در عناوین عدیده‌ی نهضت، شهادت، انقلاب، قیام، رستاخیز عدالت، حق، حکومت و غیره توصیف می‌کنند، در آغاز چیزی جز امتناع سیدالشهداء از قبول سلطنت و موروثی کردن آن در اسلام نبود.

سلطنت استبدادی موروثی، اتفاقاً سنت عادی دولت‌های شیعی به‌دنبال‌ه‌روی از نظام باستانی ایرانی گردید؛ بدون آنکه از ناحیه مردم و فقها تعجب و تعرضی به‌عمل آید.

مردم کوفه نیز که می‌خواستند زیر بار حکومت غاصب بدکار ستمگر نروند، برای استقرار حق و عدالت از امام دعوت کردند. وقتی جنگ در گرفت و جریان کار به شهادت و اسارت منتهی شد که حضرت می‌فرمود:

«إِنَّ هَذَا الدَّعِيَّ بِنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَنِي بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ،
هِيَ هَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ.»^۱

یعنی ابتدا و انتهای اقدام سیدالشهداء امتناع و استواری در برابر حکومت سلطنتی خود کامه فاسد، به بهای فداکردن مال و جان و فرزندان بود.

سلطنت استبدادی ضد خدا و خلق یزید برای استقرار خود، آن فاجعه عظیم و ننگ تاریخ را به وجود آورد و سه سال بیشتر نتوانست دوام بیاورد. پشت سر کربلا، انتقام‌ها و خروج‌ها را می‌بینیم که از ناحیه پیروان و فرزندان اهل بیت برپا می‌گردد و سپس خون‌های بی حساب علویان و شیعیان به دست خلفا و عمالشان ریخته می‌شود. پس از سید الشهداء (ع)، مقابله حق و باطل و مبارزه عدل و علم با ظلم و جهل، در حیات امامان سوم تا یازدهم و علی‌رغم مشکلات و خطرات، ادامه دارد. همه امامان و استفاده‌کنندگان از فرصت‌ها و امکانات و اجراکنندگان برنامه‌ها و ضرورت‌ها و اداکنندگان وظایف رهبری.

غیر از امامان و شیعیان آنها، حتی فقها و علمای تسنن هم در برابر خلفای اموی و عباسی ساکت نمی‌نشستند.

دکتر علی وردی^۲ در کتاب «وعاظ السلاطین»، که در نیم قرن اخیر تألیف شده است، می‌گوید:

«فقها و بزرگان اهل حدیث^۳، معایب و زشتی‌های بنی‌امیه و فضایل دشمنانشان را ثبت می‌کردند و با آنکه عباسیان توجه بسیاری مبذول داشته، اهل حدیث را محترم شمرده، به دست‌های آنان بوسه می‌دادند و به وعظ و پندشان گوش فرا می‌دادند... به حال اول خود باقی ماندند؛ دعوت به قیام و اصلاح می‌کردند و فضایل و مبادی اجتماعی علی را که برای آن قیام کرده بود و پس از او اولادش

۱. از امام حسین (ع): این پست فطرت پست فطرت زاده مرا میان شمشیر و ذلت مجبور (به انتخاب) کرده است، دور باد از ما که تن به ذلت بدهیم!

۲. دکتر علی وردی، ظاهراً استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه بغداد، قبل از انقلاب عراق و سنی مذهب بوده است. ترجمه فارسی کتاب تحت عنوان «نقش و عاظ در اسلام» به قلم آقای محمدعلی خلیلی منتشر شده است.

۳. مقصود نویسنده از «فقها و بزرگان اهل حدیث»، علمای تسنن است.

آن روش را پیش گرفته بودند، میان مردم نشر می دادند.»

مؤلف شواهدی می آورد که ابوحنیفه ملقب به امام اعظم و سایر امامان اربعه اهل سنت، یعنی محمد شافعی، مالک بن انس و احمد بن حنبل، همگی به اهل بیت احترام و ارادت داشتند. برای آنها و علویانی که علیه خلفا و از جمله منصور قیام می کردند، تبلیغ می نمودند و از مفاسد و مظالم خلفا انتقاد می کردند و از قبول مقامات عالیه قضا و همکاری با خلفا امتناع می ورزیدند.

اوضاع بدین منوال ادامه داشت تا متوکل عباسی خلیفه شد. متوکل با معتزله، که طرفدار عقل و فلسفه و به کار بردن استدلال در دین و قرآن بودند (و مأمون و معتصم و واثق طرفداران آنها شده بودند)، در افتاد و مذهب اعتزال را بدعت نهاد و پراکندگی دین را اعلام کرد. «اهل حدیث» که تا آن زمان عنوان فقها و مجتهدین بود، «اهل سنت» نامیده شدند و پیروان آنها را «اهل جماعت» گفتند. هر کسی قائل به تجدیدی در دین می شد، او را صاحب بدعت دانستند و به این ترتیب باب اجتهاد در نزد «اهل سنت و جماعت» مسدود گردید.

متوکل، معتزله را به شدت آزار می داد و ضمن آنکه:

ستم کارترین خلفا ... و از همه عربده کش تر و فرومایه تر و خونریز تر بود ، اقدامی که برای احیای سنت و از بین بردن بیعت کرد، فقها را وادار ساخت که او را بستانند و از اعمال زشت او صرف نظر کنند....

متوکل دوره جدیدی را در تاریخ اسلامی شروع کرد؛ زیرا دین و دولت یک رژیم را تشکیل دادند. دین با قلم خود، دولت را تقویت می کرد و دولت با شمشیر، مؤید دین شد. مردم نیز دست دعا به سوی خدا برده و فریاد می زدند: خداوندا دین و دولت را نصرت بده! به این ترتیب قدر دین پایین آمد و قدر دولت بالا رفت.

دکتر علی وردی در مقایسه روابط «شیعه» و «اهل حدیث» با خلفای اموی، نظر می دهد که:

آنها با شمشیر و اینها با قلم قیام کردند و عاقبت این دو فرقه توانستند دولت اموی را براندازند.

نکته ای که در اینجا باید بر کلام دکتر علی وردی اضافه نمایم، این است که «اهل حدیث» یا «اهل سنت و جماعت» علاوه بر میان راه ماندن و انصراف از قیام علیه خلفا، این اختلاف اساسی را داشتند که شیعه با اصل خلافت غاصبانه و حکومت مستبدانه مخالف بود و آنها تنها به اعمال جابرانه خلفا خرده می گرفتند. تشیع علوی نمی تواند با

سلطنت استبدادی، چه اموی و عباسی، چه صفوی و قاجاری و چه پهلوی آن سازگار باشد.

دکتر علی وردی در همین فصل دهم کتاب خود که آن را اختصاص به موضوع سنی و شیعه داده است، اعلام می‌نماید که شیعه در اسلام یک اقلیت مبارز بوده است و بعد از صفویه حالت آتشفشان خاموش (برکان‌الخامد) را پیدا کرده که گاه‌گاه به جوش و خروش در می‌آید.

در شیعه عدالت و امامت، تقلید و تقیه، عصمت و اجتهاد، عید و عاشورا، دعا و خیرات، محراب و منبر،... با یکدیگر هماهنگی دارند و با فعالیت‌های دینی و اجتماعی اعم از آشکار و زیرزمینی آن متناسب است. دین و سیاست یا دین و حکومت، علی‌رغم آنکه دومی را فقهای قدیم فراموش کرده و یا لاقبل به اغماض و اجمال گذرانده و خود را برکنار از جامعه و اداره آن می‌گرفته‌اند و فقهای معاصر نیز توجه چندانی به مسئولیت و تخصص و صلاحیت در آن ندارند، انفکاک‌پذیر از هم نیستند و شیعه نمی‌تواند و نباید زیر بار حکومت ظلم برود.

در کتاب «اصول کافی» از معصوم (ظاهراً از حضرت صادق علیه‌السلام) آمده است که خدا می‌فرماید:

هر ملتی از اسلام که پیرو امام ستمگری شود، معذب خواهم کرد؛ اگر چه خود ملت در اعمالش نیک و پرهیزکار باشد....

دکتر علی وردی نظریه ذیل را هم در باره روحانیت شیعه در اواخر فصل دهم کتابش می‌آورد:

فقهای شیعه به هیچ وجه چیزی از دولت نمی‌پذیرند و شاید خواننده تعجب کند که فقهای ایران در حال حاضر در اداره زندگی خود بر مساعدت ملت اعتماد دارند....

نفرت از دولت در شیعه غریزه ثانوی شده و برای فقهای شیعه بسیار سخت است که به دولت نزدیک باشند و در عین حال وجهه دینی خود را در میان مردم حفظ کنند. بدترین تهمت‌ها برای فقهای شیعه این است که گفته شود از دولت مقرری می‌گیرند.

با این تحلیل، وضع استثنایی تشیع و روحانیت آن، در مقایسه با مذاهب دیگر بهتر آشکار می‌شود.

مثلاً زرتشت، به طوری که گفته‌اند، اول دفعه از طرف گرشاسب استقبال و پیروی گردید و زرتشتی، آیین شاهنشاهی ایران شد.

همین طور مذهب تسنن که از خلافت سرچشمه گرفت، در زمان متوکل عباسی رسمیت و تابعیت دولتی یافت.

در تاریخ کلیسای قرون وسطی و جدید اروپا، همکاری و همراهی کشیش‌ها با نجبا را در مجلس قدیم فرانسه می‌بینیم که ملت را در اقلیت می‌گذارد. مضافاً به اینکه نضج و قدرت مسیحیت پس از گرویدن کنستانتین امپراتور روم شرقی و گروندگان از تابعیتش شروع گردید. در حالی که نامه‌های دعوت پیغمبر اسلام را پادشاهان و امپراتوران پاره کرده یا بدون جواب گذاردند. بعدها مذهب پروتستان که قیام و اصلاح علیه خرافات و مفساد و سلطه کلیسای کاتولیک و جزئی از رنسانس اروپا بود، در آلمان و مخصوصاً در انگلستان مقام و رسمیت دولتی یافت. مذهب صاحب اکثریت کاتولیک، با آنکه در زمان حاضر شبکه وسیع منظم نیرومندی را تشکیل می‌دهد که مستقل و احیاناً مدعی دولت‌های اروپاست، اما دستگاه پاپ برای خود دولتی و درباری است جدا و مافوق امت‌ها، با پیوند سنتی قوی با نژاد و سیاست ایتالیا. مارکس و کمونیست‌ها نیز که نفی‌کننده خدا و دین و در عین حال تأسیس‌کننده مکتب و مذهبی شدند، از ابتدا ایدئولوژی و حزب خود را در سیاست ادغام و جزء لاینفک دولت حاکم قرار داده و در حقیقت راهشان را از ملت و از مردم جدا ساختند. فقط شیعه است که صراحتاً زیربار دولت (ولو صفوی و قاجاری ظاهراً مروج شیعه) نرفته، در کنار امت و ملت مانده است و روحانیت آن با انتخاب و انبعاثی که بیشتر از شهرستان‌ها و دهات و کشاورزان ایران است و اتکایی که به بازاریان دارد و سنت الهی «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ»^۱ را به خاطر می‌آورد، معمولاً جانب ملت را گرفته است.

رابطه مذهب و ملت در ایران و نقش روحانیت

به طوری که می‌دانیم تشیع برخلاف آنچه بعضی از مستشرقین سابق گفته‌اند و مقلدین ایرانی تکرار و افتخار کرده‌اند، نه اکتشاف و اختراع ایرانی به عنوان عکس‌العمل ملی و ضدیت با اسلام و اعراب است و نه ظهور آن با دولت صفوی یا آل‌بویه تقارن دارد. نطفه تشیع یا مذهب اهل‌بیت و اسلام اصیل بلافاصله پس از بعثت در میان اولین گروندگان به اسلام یعنی خدیجه (س) و علی (ع) در خانه رسالت منعقد گردید و

۱. جمعه / ۲: اوست خدایی که از میان مردم امی، پیغمبری از خودشان برانگیخت...

اولین جدایی و مخالفت با آن در بستر رحلت پیغمبر ابراز شده و در سقیفه بنی ساعده رسمیت و حاکمیت یافت. ابوذر و مقداد و سلمان، اولین چهره‌های درخشان تشیع در امت بودند. تاریخ صدر اسلام و دسته‌بندی‌های سیاسی و فرقه‌ای و عقیدتی تماماً در حول محور تشیع و بر مبانی وصایت و عصمت دور می‌زند و شیعیان علی (ع) از ابتدا اقلیت مبارز مظلوم جامعه عربی را تشکیل می‌دادند.

* * *

ایرانی‌ها مانند سایر اقوام مسلمان شده، با آیین رسمی و دولتی آن زمان، یعنی اسلام خلفا، ادای فرایض می‌کردند و بسیار به آن علاقه‌مند بودند. به دلیل اینکه بیشترین و بزرگ‌ترین برجستگان علم و دین و مردان عشق و معرفت را تحویل امت دادند. پس از خروج بر حکومت خلفا، موفق به اخراج عمال ستمگر مغرور آنها و احراز استقلال ملی شدند؛ ولی اسلام را رها نکرده، کماکان نسبت به آن (که هنوز اسلام رسمی دولتی بود) وفادار و دل‌بند ماندند.

مسلمانی ما نسبت به اعراب این امتیاز را دارد که آیین آنها از میان خودشان بوده، جوشش و پیوند با زبان و نژاد و قومیتشان داشت و عامل استقلال و عظمتشان گردید؛ به طوری که هنوز هم بسیاری از ملل عرب، اسلام و عربیت را ملازم و متکای یکدیگر می‌گیرند و قرآن و پیغمبر را به چشم تعلق‌مندی و ملکیت اختصاصی خود می‌بینند. اما اسلام آوردن ایرانی‌ها در جهت معکوس یا خلاف استقلال و دولت و ملیتشان بود. ایرانی‌ها با چشم اعتقاد و اصالت به اسلام نگاه کردند و نگاهش داشتند. دیانت ما خالص‌تر و «محضاً لله» تر بود و مستقل از ملیت و منافعمان اتخاذ شد و نشانه آزادی فکر و اراده روح بوده و به اسلام واقعی که آیین ازلی مافوق نژاد و قوم و رنگ و منافع است، نزدیک‌تر می‌باشد.

اسلام ایرانی‌ها چون استدلالی بود، طبعاً در جهت اصالت و خلوص سیر کرده و روز به روز از پیرایه‌های خرافی و اغراض سیاسی بیشتر اعراض می‌نمود و نسبت به دودمان وحی و نمونه‌های فضیلت و تقوا، و به پرچمداران علم و عدل، توجه و تمایل زیادتر ابراز می‌داشت و از اسلام خلفا به اسلام خدا رو آورد و تسنن را تدریجاً به تشیع تبدیل نمود.

از سال ۱۹۳۲ که در دانشگاه سوربن پاریس پای درس پرفسور ماسینیون می‌رفتم، این خاطره را حفظ کرده‌ام که در تعلیل شیعه بودن ایران می‌گفت:

چون ایرانی‌ها فارغ از تعصب عربی و منافع قبیله‌ای بودند و با تجربه و تحقیق دریافته بودند که حقیقت و حق در علی و فرزندانش بیشتر است و اسلام واقعی را نزد اینها می‌توان یافت، با کمال حسن نیت رو به اهل بیت آوردند.

آقای مطهری در کتاب خود، «خدمات متقابل اسلام و ایران» را با ذکر شواهد فراوان نشان داده‌اند. بنده می‌خواهم اضافه کنم که مابین مذهب و ملیت ما نیز خدمات متقابلی صورت گرفته است. همان‌طور که ملیت و خصال ملی ما، اسلام سنتی رسمی آن زمان را از اسارت سیاسی و حکومتی و تعصبات نژادی بیرون آورد و سعی نمود چهره اصیل اسلام را اتخاذ و ارائه نماید، مذهب انتخابی ما نیز از نظر تاریخی و مخصوصاً در قرون جدید وسیله تقویت و تحکیم ملیت و سازنده ملت به معنای اجتماعی و سیاسی امروز گردید.

وقتی به تاریخ کشورمان نگاه می‌کنیم، شهرهای ایران و قسمت‌های مسکونی و متمدن را یا پیوسته در معرض تاخت و تاز مهاجمین خارج، چون: مغول، ترک، تاتار، اسکندر، چنگیز و تیمور می‌بینیم یا در معرض حمله و غارت ایلات و عشایر داخلی، چون: کرد، افشار، ترکمن و قاجار... .

استقلال دولت و آزادی نسبی مملکت با حملات و استیلاهای خارجی به سهولت بر باد می‌رفت و پادشاهان با همه فرّ و کَرشان سرنگون و اسیر می‌شدند. زیرا که جدای از ملت و منفور بوده و مردم رمق و رغبتی در خود نمی‌دیدند که از آنها دفاع نمایند. استیلای خارجی پیروز می‌شد و استبداد تازه‌ای به جای استبداد قبلی به‌چپاول و تسلط و تعدی می‌پرداخت. استبداد جدید اگر چه بر استبداد قدیم غلبه می‌کرد و تخت و تاج را می‌گرفت، ولی در برابر فرهنگ و مذهب مردم تسلیم شده و تدریجاً رنگ آن و عنوان ایران را به خود می‌داد.

برخلاف اواخر دوران خلفای عباسی و سرتاسر دوران عثمانی که به گفته دکتر علی وردی دین و دولت در یکدیگر ادغام شد و قدرت و عقیده را بر ملت تحمیل می‌نمودند، در ایران شیعی، دین و ملت با یکدیگر در آمیخته، به طوری که می‌دانیم، خوراک دهنده و نگاه‌دارنده هم شدند. دولت‌ها به‌ظاهر قبول دین و حتی تبلیغ آن را می‌نمودند تا با کسب و جاهت و مشروعیت، ملت را در اسارت و استفاده خود درآورند و به عیش و عشرت پردازند.

جریان بدین منوال می‌گذشت تا در قرن ۱۸ میلادی مبدأ تهاجم از مشرق و شمال ایران به مغرب و جنوب منتقل شد و استیلای خارجی در کسوت و شوکت مدرن و

متمدنی که بعداً نامش را استعمار^۱ گذاردند، ظاهر گشت.

استیلای جدید به لحاظ برتری علم و فن و فرهنگ با عمل مهاجمین قبلی تفاوت‌های فاحش داشت. خیلی چیزها را با خود می‌آورد و خیلی چیزها را می‌برد. از جمله مذهبش با ما اختلاف داشت و به زعم بسیاری از مؤمنین و روحانیون، کفر محسوب می‌شد و شدیداً بیم آن می‌رفت که نه تنها دولت و ثروت و حکومت ما را ضعیف و زایل نماید، بلکه مذهب و حیثیت و ملیت ما را هم نابود سازد. نسبت به اولی‌ها مردم کم و بیش بی تفاوت بودند، چون آنها را از خود نمی‌دانستند و یک‌پا مزاحم و مخالف می‌شناختند، ولی درباره دومی‌ها که متعلق و مرتبط با خود می‌دانستند، حساسیت به خرج می‌دادند.

دو جبهه‌ی رو در رو، در تاریخ معاصر ایران

در اینجا بود که مردم به وحشت افتادند و به حرکت درآمدند. تهدید مذهب موجب تحکیم و تشکیل ملیت و وحدت شد. از طرف دیگر استیلای غربی^۲ برای رخنه و تسلط خود بنا به ضرب‌المثل قدیمی که می‌گوید «کدخدا را ببین و ده را بچاپ»، چاره‌ای جز کنار آمدن با شاه و دربار و باج گرفتن از آنها نداشت. باج و امتیاز می‌گرفت، پشتیبانی و پول می‌داد. استبداد نیز که هیچ گاه اتکایی به ملت نداشت، برای حفظ خود، چاره‌ای جز توجه به خارجی و جلب حمایت استیلای غربی، روسی یا انگلیسی و بعداً امریکایی را نمی‌دید و به این ترتیب جبهه‌ای از استبداد و استیلا در برابر ملت و مذهب برقرار شد.

در بیان نقش ملی و خدمتی که روحانیت به استقلال و آزادی ایران داشته است، مرحوم دکتر شریعتی، که با شعار سه‌جانبه «زور و زر و تزویر» روحانیت را رنجانیده و علیه خود برانگیخته بود، با روشن‌بینی و انصاف قابل تقدیری می‌گفت:

عهدنامه‌های اسارت ایران و خیانت به ملک و ملت را، فرنگ‌رفته‌ها و دکترها و مهندس‌ها، صحنه گذاشته‌اند و هیچ‌جا، امضای یک روحانی را پای آنها نمی‌بینیم.

۱. اروپائی‌های غرب و شرق و بعداً امریکایی‌ها با وجود مطامع و دخالت‌های ناروا که در ایران داشته‌اند و دارند، هیچ‌گاه قصد تصرف و استعمار ایران را بنا به مصالح و رقابت‌های بین خودشان نداشته‌اند. بنابراین به کاربردن اصطلاح فوق که اقتباسی از تبلیغات کمونیستی است و تنها دول غرب اروپا را مقصر قلمداد می‌نماید، با واقعیت و شرایط ایران تطبیق ندارد.

۲. مقصود از غربی، غرب ایران است نه اروپا.

ناصرالدین شاه قرارداد تنباکو را با انگلیسی‌ها به نمایندگی رژی، امضا کرد. واگذاری توتون و تنباکو به خارجی برای مردم و روحانیت تنها مسئله اقتصادی و رخنه سیاسی نبود. ورود و حضور این بیگانه نامسلمان، آنها را بیشتر ناراحت می‌کرد. با راهنمایی سیدجمال‌الدین اسدآبادی و فتوای تحریم تنباکو از طرف میرزای شیرازی، پیوند عمیق مذهب و ملت آشکار گردید. استبداد قاجاری و استیلای انگلیسی، ناچار به تسلیم شدند و اولین قیام ملی ایران پیروز گردید.

همین طور بود انقلاب مشروطیت و نقشی که مذهب و روحانیت در قیام عمومی در زمینه عدالت‌طلبی و آزادی‌خواهی ایفا نمودند. به طوری که در تاریخ ثبت شده است، احساسات عدالت‌طلبی و افکار آزادی‌خواهی در روشنفکران آن زمان، پاشیده شده بود، ولی جرعه انقلاب و بهانه‌ی هیجان مردم تمسخر و توهینی بود که مستشاران بلژیکی گمرکخانه دولتی به روحانیت کرده بودند و در یک شب جشن و شادی، مستانه با عبا و عمامه و تسیح ظاهر شده و عکسی انداختند که منتشر شد. همچنین حمله‌ای که نوکرهای عین‌الدوله به طلاب مدرسه صدر دم بازار نمودند.

در دوره‌های نزدیک‌تر به خودمان، نهضت مصدق برای ملی کردن نفت را می‌بینیم. غرض اصلی، کوتاه کردن دست انگلیسی‌ها از دخالت در شئون و استقلال مملکت بود و بیشتر جنبه ضد استیلایی داشت تا ضد استبدادی. ملت و مذهب با ورود آیت‌الله کاشانی در صحنه مبارزه، دوشادوش یکدیگر پیش می‌روند و پیروز می‌شوند. همین که جدایی در صفوف داخلی می‌افتد، استیلای خارجی با احیا و اعاده استبداد، موفق می‌شود منافع و موقعیت از دست رفته را نجات دهد.

با پس رفتن نقاب از چهره استبداد و آشکارشدن نقش دیرینه و دست‌اول آن در سیاست مملکت، ملت به مقاومت و مبارزه برمی‌خیزد. ایدئولوژی‌های تر و تازه و درخشنده مارکسیستی و عواطف با سابقه‌ی ملی و وطن‌پرستی، توفیق عمده‌ای در مصاف با جبهه متحد نیرومند «استبداد + استیلا» پیدا نمی‌کنند. مذهب بار دیگر به استمداد و احیای ملت و ملیت می‌آید. به دنبال افکار و انجمن‌ها و فعالیت‌های گذشته و مجاهدت‌های شهیدان و با استفاده از فرصت تازه‌ای که حمایت ضعیف حقوق بشر در برابر استبداد پیش می‌آورد، جبهه مذهب و ملت، صفوف اصلی قیام را تشکیل می‌دهند. تاریخ تکرار می‌شود و اهانت به روحانیت، احساسات مذهبی و ملی را در تمام وسعت و عمق مملکت به غلیان می‌آورد.

آیت الله العظمی خمینی - که در سرسختی و نفی سلطنت، کاری جز پیروی از جد بزرگوارش حضرت سیدالشهدا نمی نماید - پرچمدار متبع و محبوب جبهه «مذهب + ملت» می شود. مراجع بزرگ و علمای داخل نیز مکتب و رسالتشان جز سنت شیعه و جانب‌داری از اسلام و مردم، علیه کفر و ظلم و فساد استبداد غاصب نمی تواند باشد. چنین است وضع حاضر، با جمعیت و معرفت و تفرقمان در برابر استبدادِ ستمگر ریشه‌دار و معامله‌گر با استیلای نابکار.

به اسلام گرویده و تشیع را برگزیده، به امید و عشق قائم غایمان در صحنه پهناور جهان و زمان، می خواهیم مخلصانه در تدارک و انتظار فرج محمد و آل محمد باشیم. با معذرت از تصدیع و تشکر از عنایت و استماعتان، آیات صدر کلام را تکرار می نمایم که نور و نیرویی برایمان باشد.

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي
الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي
ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ
بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.
وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۱

۱. نور/ ۵۵ و ۵۶: خدا به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داد که در روی زمین جانشین دیگرانشان کند همچنان که مردمی را که پیش از آنها بودند جانشین دیگران کرد و دینشان را - که خود برایشان پسندیده است - استوار سازد و وحشتشان را به ایمنی بدل کند، مرا می‌پرستند و هیچ چیز را با من شریک نمی‌کنند و آنها که از این پس ناسپاسی کنند، نافرمانند. و نماز بگزارید و زکات بدهید و از پیامبر اطاعت کنید، باشد که بر شما رحمت آورند.

پیوست‌ها

فهرست آیات

شماره	آیه	صفحه	شماره	آیه	صفحه
	آل عمران (۳)				
۲۸۵	وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ... ۱۴۵		۳۹۷	وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ... ۷	
۲۶۱	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا... ۱۵۶		۴۲۲	إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ... ۱۹	
۳۲۴ ۸۷	فِيَمَا رَحْمَةً مِّنَ اللَّهِ لَئِنْتَ... ۱۵۹		۳۰۲	وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ... ۴۹	
۳۲۳، ۳۱۵	إِن يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ... ۱۶۰		۵۰	وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ... ۵۰	
	وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ... ۱۶۹		۲۱۰	إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ... ۵۹	
۳۳۷، ۲۹۶، ۲۶۷، ۱۴۳، ۸۲	فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ... ۱۷۰		۳۰۱	قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا... ۶۴	
	بِالَّذِينَ... ۲۹۶، ۲۹۴		۲۰۸، ۳۸۴	وَلَا يَأْمُرْكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ... ۸۰	
۲۹۴	يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ... ۱۷۱		۳۸۴	لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ... ۹۲	
۳۱۵،	الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ... ۱۷۳		۳۰۳، ۱۴۳، ۸۸، ۶۵		
۳۳۸، ۳۲۵	وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ آوَتْوَا الْكِتَابَ مِنْ... ۱۸۶		۲۶۴	إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ... ۹۶	
	قَبْلِكُمْ... ۳۳۸		۲۶۴	وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ... ۹۷	
۱۷۳	وَإِذَا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ... ۱۸۷		۱۹۵، ۱۹۳	وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ... ۱۰۳	
۱۸۳	وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ... ۱۹۵		۱۱۰	كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ... ۱۱۰	
	ابراهيم (۱۴)				
۱۷۷	الَّذِينَ يَسْتَجِيبُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَىٰ... ۳		۲۱۱، ۱۹۶، ۸۶، ۶۱	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا... ۱۱۸	
۲۸۶، ۲۸۵	قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ... ۱۰		۳۹۱	هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا... ۱۱۹	
			۲۶۹، ۲۵۸	وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَعْفَرَةٍ مِّنْ... ۱۳۳	

- ١١: قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ...
٣٣٩، ٣١٥
- ١٢: وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَيْنَا...
٣٣٩، ٣٢٥، ٣٢٤
- ٢٤: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا... ١٨٦
- ٢٥: تُؤْتِيهِمْ أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا... ١٨٦
- ٣٤: وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ... ١٨٤
- ٣٨: رَبَّنَا إِنَّكَ تَعَلَّمْ مَا نَخْفِي وَ... ٢٨٨
- ٢٨: وَإِنَّمَا تَعْرِضْنَ عَنْهُمْ عَنْهُمْ رَحْمَةً... ٢١١
- ٣٦: وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ... ٣٨٧، ٣٥٥
- ٣٩: ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ
١٤٩، ٣٠٤، ٣٥٤، ٤٠٥
- ٤٤: تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ... ١٤٨
- ٤٦: وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً... ١٤٨
- ٥١: وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى... ٢٧٢
- ٥٢: يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ... ٢٧٢
- ٥٤: رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ... ٣٢٦
- ٧٠: وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا هُمْ... ١٧١
- ٧٢: وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ... ١٤١
- ٧٤: وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئْنَاكَ لَقَدْ كِدْتِ... ٣٩١
- ٧٥: إِذَا لَادَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ... ٣٩١
- ٨٠: وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ... ١٨٨
- ٨١: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ... ١٩٦، ١١٧، ٤٣
- ٨٢: وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ... ٢١٢
- ٩٩: رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ... ٢٨٦
- ١١١: وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ... ٣٣٦

احزاب (٣٣)

- ٦: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ... ١٩٥
- ٧: وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ... ١٧٣
- ٣٧: وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ... ٢٨٤
- ٤٨: وَلَا تُطْعِمِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ... ٣٢٦
- ٧٢: إِنَّا عَرَضْنَا إِلَّا مِائَةً عَلَى... ١٧١

احقاف (٤٦)

- ٣: مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا... ٢٨٥
- ١٥: وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا... ٢٢٨
- ٣٤: وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ... ٢٨٠
- ٣٥: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ... ٢٧٢

اسراء (١٧)

- ١: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا... ٢٩٧
- ٤: وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ... ٢٨٦
- ٥: فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولِيِّهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ... ٢٨٦
- ٩: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ... ٣٥١، ١٨٧
- ١٠: وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ... ٣٥١

(۷) اعراف

- ۱۴۱: وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ... ۱۹۴
 ۱۴۷: وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ... ۱۷۵، ۱۸۷
 ۱۵۸: قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ... ۲۶۱
 ۱۷۲: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ... ۱۷۳
 ۱۷۶: وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ... ۲۶۰
 ۱۷۹: وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا... ۱۴۸
 ۱۸۷: يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ... ۲۸۶
 ۱۸۸: قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا... ۳۲۲

اعلى (۸۷)

- ۷: إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ... ۳۲۲
 ۱۶: بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا... ۱۷۸، ۲۷۴
 ۱۷: وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى... ۲۷۴

انبیاء (۲۱)

- ۲۴: أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً... ۱۹۲
 ۲۵: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ... ۴۰۰
 ۲۸: يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ... ۲۸۸، ۳۶۲
 ۳۵: وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً... ۱۷۵، ۱۸۵
 ۳۷: خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ... ۲۷۴، ۳۳۷
 ۴۸: وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ... ۴۰۰
 ۷۳: وَ جَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ... ۴۰۰
 ۹۲: إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً... ۱۹۶
 ۹۳: وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ... ۱۷۰، ۱۷۴، ۳۰۷
 ۱۰۵: وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ...
 ۲۶۸، ۲۶۶، ۱۹۶، ۲۱
 ۱۰۷: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ... ۳۹۹

- ۱۱: وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ... ۱۷۲
 ۱۴: قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ... ۱۷۱، ۲۹۶
 ۱۵: قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ... ۱۷۱
 ۱۶: قَالَ فِيمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ... ۱۷۱، ۳۵۸
 ۱۷: ثُمَّ لَأَنزِلَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ... ۳۵۸
 ۲۲: فَذَلَّا هُمَا يُغْرِوْرُ فَلَمَّا ذَاقَا... ۳۷۰
 ۲۷: يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمْ... ۳۷۰، ۳۵۸
 ۲۹: قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَ أَقِيمُوا... ۱۷۳
 ۳۲: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي... ۱۴۳، ۲۸۵
 ۳۳: قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا... ۱۴۴
 ۳۵: يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ...
 ۳۹، ۱۷۳، ۲۰۳، ۲۱۴
 ۴۳: وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ... ۲۶۴
 ۴۴: وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ... ۲۷۸
 ۴۸: وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا... ۲۷۸
 ۵۵: ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً... ۲۱۱
 ۵۶: وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ... ۱۸۶، ۲۱۰
 ۵۹: لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ... ۳۴۷
 ۶۵: وَ إِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ... ۲۱۰
 ۷۱: قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ... ۲۸۳
 ۷۴: وَ أَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ... ۲۱۰
 ۸۵: وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ... ۲۱۰
 ۸۹: قَدْ أَفْتَرْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا... ۳۳۸
 ۱۲۸: قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ...
 ۵۷، ۱۱۷، ۲۷۶
 ۱۳۱: فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا... ۲۱۱

انسان (دهر) (٧٦)

- ١٠٠: وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ... ٢١٢
 ١٠١: بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنِي... ٢١٢
 ١٠٤: قَدْ جَاءَكُمْ بِصَائِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ... ١٤٩
 ١٠٧: وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا... ٣٩، ١١٣، ٣٢٦
 ١٢٨: وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ... ٣٢٢
 ١٣٢: وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا... ١٨٩، ٣١٤
 ١٣٤: إِنَّ مَا توعَدُونَ لآتٍ... ٢٨٤
 ١٤٥: قُلْ لَّا أَجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ... ١٤٣
 ١٥١: قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي... ١٤٤
 ١٥٢: وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي... ١٤٥
 ١٥٩: إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا... ١٩٥
 ١٦٢: قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ... ٣٤٣
 ١٦٣: لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ اءَمِرْتُ... ٣٤٣
 ١٦٤: قُلْ اَغْيَرَ اللَّهُ اَنْبِيَّي رَّبًّا وَهُوَ... ٣٤٧
 ١٦٥: هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ... ١٧١

انفال (٨)

- ١: يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ... ٣٤٥
 ١٧: فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ... ٧١
 ٢٤: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا... ١٥٠، ٤٢١
 ٣٤: وَمَا لَهُمْ إِلَّا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ... ٢١١
 ٤٦: وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا... ١١٧
 ٤٧: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ... ٤٠٢
 ٦٥: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ... ١٤٨

بروج (٨٥)

- ٨: وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا... ٥٠
 ١١: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ... ٢٧٨

- ١: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ... ١٧٠
 ٥: إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ... ٢٧٦
 ٨: وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَي حُبِّهِ... ٤٠٣
 ٩: إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ... ٤٠٣
 ٢٢: إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ... ٤٠٣
 ٢٧: إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجِبُونَ الْعَاجِلَةَ وَ... ٥٣، ٢٧٤

انشقاق (٨٤)

- ٦: يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ... ١٧٠

انعام (٦)

- ٢: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ... ٢٨٥
 ١١: قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ... ٢٤٥، ٢٤٨
 ١٨: وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ... ٧٧
 ٢٥: وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا... ١٤٨
 ٣٠: وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى رَبِّهِمْ... ٢٧٩
 ٣٤: وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِكَ... ٢٠٠
 ٣٧: وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّنْ... ٢١١
 ٥١: وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ... ٢٨٨
 ٦١: وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ... ٧٧
 ٦٥: قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ... ١٤٨
 ٦٦: وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ... ٣٢٦
 ٧٩: إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي... ٢٠٥
 ٩٥: إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالتَّوَي... ١٤٩
 ٩٧: وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ... ١٤٩
 ٩٨: قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ... ١٣٧، ١٤٨

بقره (۲)

۱۴۵: وَلَقَدْ آتَيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ... ۳۹۲
 ۱۴۸: وَ لِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيُّهَا ... ۳۹۲
 ۱۵۰: وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ ... ۳۹۳
 ۱۵۲: فَادْكُرُونِي أذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا ... ۴۰۷
 ۱۵۳: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا ... ۱۱۷
 ۱۵۵: وَ لَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ ... ۲۶۷
 ۱۵۶: الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ ... ۱۷۴، ۸۲، ۳۵۰
 ۱۶۸: يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا ... ۱۴۲
 ۱۷۷: وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ وَ ...
 ۱۴۴، ۱۷۴، ۳۹۲
 ۱۷۸: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمْ ... ۱۹۳
 ۱۷۹: وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا ... ۱۸۵
 ۱۸۳: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ ... ۳۴۳
 ۱۸۶: وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَاتِّبِ قَرِيبٌ ...
 ۱۴۵، ۱۸۵، ۳۴۴
 ۱۸۷: ثُمَّ آتَمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ كَذَلِكَ ... ۳۴۴
 ۱۸۸: وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم ... ۳۷۱
 ۱۸۹: يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْآهْلِ ... ۱۴۲، ۳۴۴
 ۲۰۰: فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا ... ۴۰۷
 ۲۰۴: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ
 الدُّنْيَا ... ۵۲، ۵۴، ۵۶
 ۲۰۵: وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ ... ۵۲
 ۲۰۸: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي ... ۱۰۵
 ۲۱۳: كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ
 مُبَشِّرِينَ ... ۱۹۶، ۳۸۶، ۴۰۰
 ۲۱۴: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ
 مَثَلُ الَّذِينَ ... ۱۸۷، ۲۰۰، ۳۳۱

۱: الم. ۵۱
 ۲: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ ... ۵۱
 ۳: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ ... ۵۱
 ۴: وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ ... ۵۱
 ۵: أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ ... ۵۱
 ۸: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ... ۵۱
 ۹: يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا ... ۵۱
 ۱۱: وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ ... ۵۱
 ۱۴: وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا ... ۵۱
 ۲۲: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا ... ۲۰۵
 ۲۷: الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ... ۱۷۳
 ۳۰: وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ ... ۱۷۲، ۱۸۵
 ۳۴: وَ إِذَا قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ ... ۱۷۲
 ۶۰: وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا ... ۲۱۰
 ۶۲: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا ... ۱۷۴
 ۷۰: قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا ... ۳۲۲
 ۸۰: وَ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا ... ۳۸۵
 ۱۰۴: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا ... ۲۸۸
 ۱۱۱: وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ ... ۱۹۲
 ۱۱۴: وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ ... ۱۲۹
 ۱۱۵: وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ ... ۳۰۸، ۳۹۲
 ۱۲۵: وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَ ... ۱۳۱
 ۱۳۴: تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ ... ۱۱۳
 ۱۴۱: تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ ... ۱۱۳
 ۱۴۳: كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً ... ۱۱۸، ۲۹۰
 ۱۴۴: قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي ... ۳۹۲

تغابن (٤٤)

٣: خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... ١٧٠، ٢٦٠
 ١٣: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ... ٣١٥

توبه (٩)

١١: فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا... ١٩٣
 ١٦: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا... ٢٩١
 ١٧: مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا... ١٢٩
 ١٨: إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ... ١٢٩
 ٢٤: قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ... ٣٨٨
 ٢٥: لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ... ٦٨
 ٢٨: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ... ١٢٩
 ٣٣: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ... ٢١، ١١٦
 ٣٨: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ... ١٧٧
 ٥٢: قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى... ٨٢
 ٧٩: الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنْ... ٢٨٨
 ٨١: فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ... ١٤٨
 ٨٧: رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ... ١٤٨
 ١٠٧: وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا... ١٢٧، ١٢٩
 ١٠٨: لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ... ١٢٨، ١٢٩
 ١٠٩: أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى... ١٢٨، ١٣١
 ١١٦: إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ... ٢٦١
 ١٢٢: وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً... ١٤٨
 ١٢٧: وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ... ١٤٨
 ١٢٨: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ... ١٨٦

جائيه (٤٥)

٣: إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ... ٢٥٨

٢١٧: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ... ١٤٢، ٣٤٤

٢١٩: يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ... ٣٤٤، ١٤٩

٢٢٠: فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ... ٣٤٤، ١٤٩، ١٤٢

٢٢٢: وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ... ١٤٢، ٣٤٤

٢٥١: وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ... ٣٩، ٦٥، ١٩٠

٢٥٥: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ... ٢٥٧، ٢٨٨، ٣٦٢

٢٥٦: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ... ٣٩، ٤٠

٢٥٧: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا... ٣٠٧، ٣٧٥، ٤٠٤

٢٥٨: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ... ٢٦١

٢٥٩: أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَيَّ فَرِيَّةٍ... ٢٧٣

٢٦٤: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا... ٤٠٢

٢٧٢: لَيْسَ عَلَيْكُمْ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ... ٣٠٧

٢٧٤: الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ... ١٧٠

٢٨٢: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ... ٢٨٥

٢٨٣: وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ... ٣٠٤

بلد (٩٠)

١٧: ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا... ٤٢٤

بيته (٩٨)

٦: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ... ٢٧٨

تحريم (٤٦)

٦: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ... ١٩٥

- ٢٢: وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... ١٨٩
 ٤٨: لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ... ١٧٤
 ٥٦: الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ اللَّهُ... ٢٠٨

جمعه (٤٢)

- ١: يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ... ١٧٠
 ٢: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ... ٤٢٩، ١٩٠
 ٦: قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ... ٣٨٥

حاقه (٤٩)

- ١٣: فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ... ٢٨٢، ١٧٤
 ١٤: وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ... ٢٨٢، ١٧٤
 ١٥: فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ... ٢٨٢، ١٧٤
 ١٦: وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ... ١٧٤
 ١٧: وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ... ١٧٤
 ١٨: يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ... ١٧٤

حجر (١٥)

- ٢١: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا... ٣٣٣، ١٨٤
 ٣٦: قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُعْتَبُونَ. ٢٩٦
 ٣٩: قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ... ٣٥٨
 ٤٠: إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ... ٣٥٨
 ٤٥: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ... ٢٨٠
 ٤٦: ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِينَ... ٢٨٠
 ٤٧: وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ... ٢٨٠
 ٤٨: لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ... ٢٨٠
 ٩٩: وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ... ٢١١

حجرات (٤٩)

- ١٠: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا... ١٩٣
 ١١: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرَكُمُ... ١٩٢
 ١٣: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ... ١٩٣، ١٨٠
 ١٤: قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا... ٢١٥

حديد (٥٧)

- ٢: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا... ٢٦١
 ٣: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَ... ٣٠٨
 ٤: إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ... ٣٠٨
 ٩: هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ... ٤٠٠
 ٢٠: اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ... ٣٦٧، ١٨١، ١٧٥
 ٢٥: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ... ٣٩٩، ٢٩١

حج (٢٢)

- ٢: يَوْمَ تَرَوْهَا تَدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ... ٢٧٧
 ٥: مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا... ٢٣٤، ٢٢٦
 ١٨: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ... ١٧٧
 ٢٧: وَآذُنٌ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ... ٢٦٤، ١٣٠
 ٣٠: ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْكُمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ... ٣٩٢
 ٣٢: ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْكُمْ شَعَائِرَ... ٣٩٢، ٢٦٤
 ٣٩: أُذُنٌ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأْتِهِمْ ظَلَمُوا... ١٩٢
 ٤٠: إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ. ١٣١
 ٤١: الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ... ٢١
 ٤٢: وَإِنْ يَكْذِبُونَكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ... ٢١
 ٤٧: وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ... ٣٣٧، ٢٧٥، ١٩٨

٢٧: وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ... ٣٩٩

٥٨: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ... ١٧١، ٣١٥

حشر (٥٩)

رعد (١٣)

- ٧: مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِهِ... ٢١٣
- ١٠: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا... ١٩٣
- ١٣: لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ... ١٤٨
- ١٩: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ... ٤٠٧، ٣٨٣
- ٢١: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ... ١٦٩
- ٢٢: هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمٌ... ١٦٩
- ٢٣: هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ... ١٦٩
- ٢٤: هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ... ١٦٩
- ٢: اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ... ٢٨٥
- ١١: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرَ... ٣٩، ٤٧، ١١٢، ١١٤، ١١٥، ١٩٠، ١٩٤، ١٩٩، ٣٩٦
- ١٤: لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ... ٣٦٥
- ١٧: أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً... ١١٠، ١٨٦
- ١٩: أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ... ١٧٣
- ٢٠: الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا... ١٧٣
- ٢١: وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ... ١٧٣
- ٢٥: وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ... ١٧٣
- ٢٦: اللَّهُ يَنْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ... ١٧٧
- ٢٨: الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ... ٣٢١
- ٣٨: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ... ١٩٨
- ٤١: أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ... ٢٨٨

دخان (٤٤)

- ٨: لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ... ٢٤١
- ٣١: مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِّن... ٢١١
- ٣٩: مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ... ٢١١
- ٥١: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ آمِنٍ... ٢٧٧، ٢٧٩
- ٥٢: فِي حَنَاتٍ وَعُيُونٍ... ٢٧٧، ٢٧٩
- ٥٣: يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ... ٢٧٩
- ٥٤: كَذَلِكَ وَرَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ... ٢٧٩
- ٥٥: يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ... ٢٧٩

روم (٣٠)

- ٦: وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ... ٢٨٥
- ١٧: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ... ٢٥٩
- ١٨: وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... ٢٥٩
- ١٩: يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ... ١٧٤
- ٢٦: وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... ١٧٠
- ٣١: مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ... ٤٠٦
- ٣٢: مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا... ٤٠٦
- ٣٩: وَمَا آتَيْنَهُمْ مِنْ رَبِّا لَيْرَبُوبًا... ٣٠٣، ٣٠٤
- ٤١: ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ... ١١٢
- ٥٥: وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ... ٢٧٢
- ٦: وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ... ٢٨٤، ٢٨٢
- ٢٢: وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا... ٣٣٣
- ٥٤: مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا... ١٧١
- ٥٧: مَا أَرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أَرِيدُ... ١٧١

ذاريات (٥١)

- ۵۶: وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ... ۲۷۲
 ۶۶: بَلِ اللَّهُ فَاعِبٌ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۳۴۸
 ۶۸: وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ... ۳۲۲، ۲۷۸

زخرف (۴۳)

- ۱۱: وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً... ۱۷۴
 ۳۶: وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ... ۱۷۹، ۴۰۷
 ۵۴: فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ... ۳۷۳
 ۶۳: وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ... ۲۱۰

سباء (۳۴)

- ۲۸: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً... ۴۰۰
 ۴۷: قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ... ۳۰۸

سجده (۳۲)

- ۴: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ... ۱۸۹
 ۵: يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى... ۱۸۹، ۲۸۹
 ۷: الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ... ۱۷۰، ۲۸۷
 ۸: ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ... ۱۷۰، ۲۸۷
 ۹: ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ... ۲۸۷

زلزال (۹۹)

- ۱: إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا. ۱۷۵
 ۲: وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا. ۱۷۵
 ۶: يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا... ۱۷۵
 ۷: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۹۵، ۱۱۳
 ۸: وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۱۱۳

شعراء (۲۶)

- ۳: وَاعْلَمَكَ بِأَحْوَالِ نَفْسِكَ... ۳۲۶
 ۱۵: قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ... ۳۷۳
 ۱۶: فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ... ۳۷۳
 ۲۲: وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ... ۳۷۳
 ۲۳: فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ... ۳۷۳
 ۲۹: قَالَ لَيْنَ اتَّخَذَتِ الْهَامُّ غَيْرِي... ۳۷۴
 ۸۹: إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ... ۳۰۴
 ۱۰۶: إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ. ۱۹۳
 ۱۲۴: إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ. ۱۹۳
 ۱۴۲: إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ. ۱۹۳
 ۱۶۱: إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ. ۱۹۳
 ۱۰۸ يا ۱۱۰ يا ۱۲۶ يا ۱۳۱ يا ۱۴۴ يا ۱۵۰ يا ۱۶۳
 ۱۷۹: فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا... ۲۱۰

زمر (۳۹)

- ۲: إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ... ۲۱۱
 ۳: أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ... ۳۶۲
 ۷: إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ... ۲۸۵
 ۱۷: وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ... ۴۰۴
 ۱۸: الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ... ۴۰۴
 ۲۹: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ... ۲۱۱
 ۳۸: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ... ۳۲۳
 ۴۱: إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ... ۳۲۶
 ۴۹: فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا... ۲۱۱
 ۶۲: اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلِيُّ... ۳۲۸
 ۶۳: لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... ۳۲۸
 ۶۵: وَوَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَالَّذِينَ... ۳۴۸

صفات (٣٧)

- ١٠٢: فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا ... ٣٢٢
 ١٤٤: لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمٍ يُعْتُونَ ٢٩٦
 ١٨٠: سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا ... ١٥٧
 ١٨١: وَ سَلَامٌ عَلَيَّ الْمُرْسَلِينَ... ١٥٧

طلاق (٦٥)

- ٢: فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ... ٣٢٣،
 ٣٢٥، ٣٢٧، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٤، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩،
 ٣: وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ... ١١٥،
 ١٩٨، ٣١٥، ٣٢٣، ٣٢٥، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٣١،
 ٤٢٣، ٤١١، ٣٣٤، ٣٣٢
 ٤: وَاللَّيْلِ يَسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ... ٣٢٧
 ٥: ذَلِكَ أَمْرٌ اللَّهُ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ... ٣٢٧

طه (٢٠)

- ٢: مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى... ٣٢٦
 ١١: فَلَمَّا آتَاهَا نُودَىٰ يَا مُوسَىٰ... ١٧٢
 ١٥: إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا... ١٨٩، ٢٨٤
 ٢٨: يَفْقَهُوا قَوْلِي... ١٤٨
 ٤٣: إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ٣٧٣
 ٤٧: فَاتَّبِعْنَاهُ فُقُولًا إِنَّهُ رَسُولًا رَبِّكَ... ٣٧٣
 ٤٩: قَالَ فَمَنْ رُبُّكُمْ يَا مُوسَىٰ... ٢٨٧
 ٥٠: قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ... ٢٨٧
 ٥١: قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ... ٢٨٩
 ٥٢: قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ... ٢٨٩
 ٦٣: قَالُوا إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ... ٣٧٤
 ١٠٢: يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ... ٢٧٣

- ١٨٣: وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ... ٢١٠

شمس (٩١)

- ٨: فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَ تَقْوِيهَا... ١٠٥

شورا (٤٢)

- ١٥: فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمَا... ٢٦٠
 ١٩: اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ... ١٨٤
 ٢٠: مَنْ كَانَ يَرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ... ١٨٥
 ٢٢: تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا... ٢٨٢
 ٢٧: وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَعَثُوا... ١٨٤
 ٣٨: وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ... ١٩٥، ٨٧
 ٣٩: وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ... ١٩٤، ١٩٥
 ٤٠: وَ جَزَاؤًا سِئَةً سِئَةً مِثْلَهَا... ١٩٤

ص (٣٨)

- ١٦: وَ قَالُوا رَبَّنَا عَجَّلْ لَنَا قِطْنَا قَبْلَ... ٢٧٥
 ٧١: إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ آتِي... ١٧١
 ٧٢: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ... ١٧١
 ٧٥: قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ... ٣٦٨
 ٧٦: قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ... ٣٦٨
 ٧٧: قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَاجِعٌ... ٣٦٨
 ٧٩: قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ... ١٧١، ٢٩٦
 ٨٠: قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ١٧١
 ٨١: إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ١٧١
 ٨٢: قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ ١٧١
 ٨٣: إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ١٧١

- ٩: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ... ٢٨٨
 ٣٦: وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ... ٢١٠
 ٤٥: ائْتِ مَا أَوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ... ٤٠٨
 ٥٣: وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ... ٢٧٥
 ٥٤: يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنْ... ٢٨٠
 ٥٨: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ... ٣٢٤
 ٥٩: الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ... ٣٢٤
 ٦٤: وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا... ١٧٤، ٣٦٦
 ٦٩: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ... ٣١٥
 ١٠٣: يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ... ٢٧٣
 ١٠٤: نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ... ٢٧٣
 ١١٠: يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ... ٢٨٨
 ١١٥: وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ... ١٧٢
 ١٢١: فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا... ١٨٥
 ١٢٢: ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ... ١٨٥
 ١٢٣: قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ... ١٧٢
 ١٢٤: وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي... ١٧٨، ٤٠٨

طور (٥٢)

- ٧: إِنْ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ. ٢٨٢
 ٨: مَالَهُ مِنْ دَافِعٍ ٢٨٢
 ٤٧: وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ... ٢١١
 غاشية (٨٨)
 ١٧: أَفَلَا يَنْظُرُونَ... ٢٥٨
 ١٨: وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ. ٢٥٨
 ٢٠: وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ. ٢٥٨

غافر (مؤمن) (٤٠)

- ٣: غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ... ٢٦٠
 ٢٦: وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى... ١٩١
 ٢٩: يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ... ٣٧٤
 ٤٥: فَوَقَّيْهِ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا... ٢٩٥
 ٤٦: النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا... ٢٩٥
 ٦٠: وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ... ٤٠٨
 ٦٨: هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا... ٢٦١

فاتحه (١)

- ١: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ٢٠٧
 ٢: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ٢٠٧، ٣٠٩
 ٤: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ٢٠٨، ٣٠٩

عصر (١٠٣)

- ١: وَالْعَصْرِ. ٤٢٣
 ٢: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. ٤٢٣
 ٣: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ... ٤٢٣

علق (٩٦)

- ٦: كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَبَّيْ. ٣٦٨، ٢١٣
 ٧: أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْجَى ٣٦٨، ٢١٣

عنكبوت (٢٩)

- ٢: أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا... ١٨٧، ٢٠٠
 ٣: وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... ١٨٧
 ٥: مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ... ٢٨٥، ٣٠٧

- ٥: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ٢٠٩
 ٤٧: إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا... ٢٨٩
 ٦: إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ٢٠٩، ١٥٣
 ٥١: وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ... ٤٠٨
 ٧: صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ... ٢٠٩
 ٥٤: أَلَا أَنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ... ١٧٥

فاطر (٣٥)**ق (٥٠)**

- ٩: وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُفِيرُ... ١٧٤
 ١٣: يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ... ٢٨٥
 ١٥: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ... ١٤٣
 ٤٣: اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ... ٢٩٨، ١١٥

١٦: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَّمْ... ٣٠٨

قصص (٢٨)

- ٤: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ...
 ١٩٤، ٢١١، ٣٧٢
 ٥: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ... ١٩٤، ٦٦
 ١٣: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ... ٢١١
 ٢٧: قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى... ٣٢٢
 ٥٧: وَقَالُوا إِنْ تَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ... ٢١١
 ٧٧: وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ... ١٤١
 ٨٣: تِلْكَ الدَّارُ الْأُخْرَى نَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ...
 ١١٧، ١٨٠، ١٩٢

فتح (٤٨)

- ١٥: سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ... ١٤٨
 ٢٣: سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ... ٢٠٠
 ٢٧: لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا... ٣٢٢
 ٢٩: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ... ٤٠١

فرقان (٢٥)

- ٣: وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ... ٣٦٤
 ٢١: وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا... ١٨٧
 ٢٣: وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ... ١٨٧
 ٤١: وَإِذَا رَأَوْكَ إِذْ يَنْخَازُوكَ إِلَّا... ٣٦٤
 ٥٨: وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ... ٣١٣، ٢٦١

قلم (٦٨)

- ١٧: إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ... ٣٢٣
 ١٨: وَلَا يَسْتَنْتُونَ. ٣٢٣
 ١٩: فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ... ٣٢٣

قمر (٥٤)

- ١: إِقْرَبْتَ السَّاعَةَ وَأَشَقَّ الْقَمَرَ... ٢٩٩
 ٢: وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا... ٢٩٩
 ٣: وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ... ٢٩٩
 ٤: وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ... ٢٩٩
 ٤٦: بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةُ... ٢٨١

فصلت (٤١)

- ٦: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى... ٣٨٥
 ١٤: أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ... ٢١٠، ٢٠٥
 ٣٤: وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ... ١٨٦
 ٣٥: وَ مَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ... ١٨٦

- ۴۷: إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ... ۲۸۱
 ۴۸: يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ... ۲۸۱
 ۴۹: إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ... ۲۸۱
 ۵۰: وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ... ۲۸۱
 ۵۷: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ... ۱۴۸
 ۶۹: قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ... ۳۲۲
 ۹۳: حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ... ۱۴۸
 ۱۰۳: قُلْ هَلْ مُنِّتُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ... ۱۷۷
 ۱۰۴: الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ... ۱۷۷
 ۱۱۰: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ... ۳۵۱

قیامت (۷۵)

- ۵: بَلْ يَرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ. ۲۷۴
 ۶: يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ۲۷۴
 ۲۰: كَلَّا بَلْ تُحِیُونَ الْعَاجِلَةَ. ۲۷۴
 ۲۱: وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ ۲۷۴

لقمان (۳۱)

- ۲: تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ. ۴۰۰
 ۳: هُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ ۴۰۰
 ۱۳: وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ... ۱۷۶، ۲۰۵
 ۱۴: وَصَيَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ... ۳۰۷، ۳۸۷
 ۱۵: وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ... ۳۸۷
 ۱۶: يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ... ۲۸۸
 ۲۰: أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ... ۱۷۱
 ۲۵: أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ... ۲۱۱
 ۲۸: مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ... ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۹۷
 ۲۹: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ... ۲۸۱
 ۳۴: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ... ۲۹۰

كافرون (۱۰۹)

- ۶: لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ. ۵۲

كهف (۱۸)

- ۷: إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً ۱۷۵
 ۸: وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا... ۱۷۵
 ۱۱: فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ... ۲۷۳
 ۱۲: ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيَّ الْحِزْبَيْنِ... ۲۷۳
 ۱۶: وَإِذَا عَتَرْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ... ۳۷۲
 ۱۹: وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا... ۲۷۳
 ۲۳: وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ... ۳۲۲
 ۲۴: إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ... ۳۲۲
 ۲۵: وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ... ۲۷۳
 ۲۶: قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ... ۲۷۳
 ۲۹: وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ... ۲۸۴
 ۳۹: وَلَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتِ... ۳۲۲
 ۵۰: وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ... ۱۷۲

ليل (۹۲)

- ۱۲: إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ. ۱۸۲، ۲۱۵، ۳۳۵
 ۱۳: وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ. ۱۸۲، ۲۱۵، ۳۳۵

مائده (۵)

- ۲: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا... ۳۹۲
 ۳: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ... ۱۸۳
 ۴: يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ... ۱۴۲

محمد (٤٧)

- ٤: وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ... ١٩٠
 ٧: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ... ٢٠٠
 ١٩: فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرُ... ٤٢٢

مدثر (٧٤)

- ٢: فَمُ قَانَدِرٍ. ٣٢٥
 ٣٨: كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ... ١٨٩، ٣١٤

موسلات (٧٧)

- ٧: إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ... ٢٨٢، ٢٨٤

مريم (١٩)

- ٧: يَا ذَكَرْنَا إِنَّا نَبِشْرُكَ بِعَلَامٍ... ٣٠١
 ٩: قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ... ٣٠٠
 ١٥: قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ... ٣٠٠، ٣٠٢
 ٢١: وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ... ٣٠٠
 ٣٣: وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ... ٣٠١
 ٦٠: إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ... ٢٧٧
 ٨٤: فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا... ٢٧٦
 ٨٥: يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ... ٢٧٦
 ٨٦: وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ... ٢٧٦
 ٨٧: لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ... ٢٧٦

مزمل (٧٣)

- ٧: إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا... ٣٢٥

مطففين (٨٣)

- ٢٢: إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ... ٢٧٨

٨: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا... ١٤٣

١٢: وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ... ١٧٣

١٣: فِيمَا نَقَضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ... ١٧٣

١٨: وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ... ٢٦٠

٢٣: قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ... ٣٢٤

٢٤: قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا... ٢٠٠

٢٧: إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ... ١٨٧

٣٢: مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى... ١٩٥

٥١: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا... ٣٩٠

٥٦: وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ... ١١٨

٦٧: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ... ١١٤

٦٨: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى... ٤٠٥

٧٢: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ... ٢٠٥

٨٢: لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ... ٤٠٦

٩١: إِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ... ١٥١

١٠١: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا... ١٤٥

١٠٩: يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ... ٢٨٠

ماعون (١٠٧)

٤: فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ. ٤٠٢

٥: الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ. ٤٠٢

٦: الَّذِينَ هُمْ يَرَاؤُنَ. ٤٠٢

٧: وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ. ١٩٠، ٤٠٢

مجادله (٥٨)

١٠: إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ... ٣١٥

١٩: اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ... ٣٥٧، ٤٠٧

٢٢: لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ... ٣٥٧، ٣٩١

معارج (۷۰)

- ۱۰۰: لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا... ۲۹۴، ۲۹۶
 ۱۰۱: فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا... ۲۹۴
 ۱۰۲: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ... ۲۹۴
 ۱۱۱: إِنِّي حَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا... ۲۷۸
 ۱۱۲: قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ... ۲۷۲
 ۱۱۳: قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ... ۲۷۲
 ۱۱۵: أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا... ۱۷۰
- ۱: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعٍ... ۲۲۳
 ۲: لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ. ۲۲۳
 ۳: مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ. ۲۲۳
 ۴: تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ... ۲۲۳، ۱۸۹
 ۵: فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا... ۲۲۳، ۱۸۹
 ۶: إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ۲۲۳، ۱۸۹
 ۷: وَرَأَاهُ قَرِيبًا ۲۲۳

نازعات (۷۹)

- ۲۴: فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى. ۳۷۸، ۲۰۸
 ۳۸: وَآثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... ۱۷۸
 ۴۲: يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا... ۲۸۶
 ۴۶: كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبِتُوا... ۲۷۲

ملك (۶۷)

- ۲: الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ... ۱۷۵

ممتحنه (۶۰)

- ۴: قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ... ۳۲۷
 ۸: لَّيْنِهَكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ... ۱۴۴
 ۹: إِنَّمَا يَنْهِيكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ... ۳۹۰

نبا (۷۸)

- ۱۸: يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ... ۲۷۷
 ۳۸: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ... ۲۷۷

منافقون (۶۳)

- ۳: ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا... ۱۴۸
 ۴: وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ... ۵۱
 ۷: هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا... ۱۴۸
 ۹: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... ۴۰۶، ۳۸۸

نجم (۵۳)

- ۲۹: فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَن... ۴۰۷، ۱۷۷
 ۳۰: ذَلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ... ۴۰۷
 ۳۱: وَلِلَّهِمَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ... ۱۷۵
 ۳۴: وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا وَأَكْثَىٰ. ۱۹۰
 ۳۸: الْأَثَرُ وَأَزْرًا وَزَرَ أُخْرَىٰ ۱۱۳
 ۳۹: وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا... ۳۱۴، ۱۹۰
 ۴۰: وَإِنْ سَعَيْهِ سَوْفَ يَرَىٰ. ۱۹۰

مؤمنون (۲۳)

- ۲۳: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ... ۲۱۰، ۲۰۵
 ۳۲: فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ... ۴۲۲، ۲۱۰
 ۸۰: فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ... ۲۶۱
 ۹۹: حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ... ۲۹۴

نحل (۱۶)

- ۱: آتَىٰ أَمْرًا لِلَّهِ فَلَا تَحْتَسِبُوهُ سُبْحَانَهُ... ۲۷۴

- ٢٥٨: ٣: خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ
 ٢٥٩: ١٢: وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَ...
 ١٨٤: ١٨: وَأَنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا...
 ٢٨٨: ١٩: وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَ...
 ٣٧١: ٣٦: وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ...
 ٢١١: ٦١: وَلَوْ يَوَافِقُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ...
 ٢٨٥: ٦٢: وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ...
 ٢١١: ٧٥: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا...
 ٢٨٩: ٧٧: وَاللَّهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...
 ٣٥٩: ٩٨: فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ...
 ٣٥٩: ٩٩: إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ...
 ٣٥٩: ١٠٠: إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ...
 ٢١١: ١٠١: وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ...

نمل (٢٢)

- ٣٣١: ٦٢: أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا...
 ١٩٢: ٦٤: أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ...
 ٢٨٩: ٦٥: قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ...
 ٢٨٩: ٦٦: بَلْ إِذَا رَأَى عِلْمَهُمْ فِي الْآخِرَةِ...
 ٣٨٤، ٢٨٨: ٧٦: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقْصُّ عَلَيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ...
 ٢٨٨: ٧٧: وَإِنَّهُ لَهْدَى وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ...
 ٣٢٦: ٧٨: إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ...
 ٣٢٦، ٣٢٥: ٧٩: فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى...
 ٢٨٢: ٨٢: وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا...

نور (٢٤)

- ٣٥: ٣٥: اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...
 ٣٠٧، ٣٠٦، ٣٠٥: ٣٦: فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ...
 ١٢١: ٣٧: رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ...
 ٣٠٧: ٤٠: أَوْ كَظَلَمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَعْشَاهُ...

نساء (٤)

- ٣١٤: ٣٢: وَلَا تَتَّبِعُوا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ...
 ٢٠٥: ٣٦: وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا...
 ٢٧٧: ٤١: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ...
 ٢٧٧: ٤٢: يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا...
 ٢٨٤: ٤٧: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا...
 ٣٤٨، ١٧٦: ٤٨: أَنْ اللَّهُ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ...
 ٥٩: ٥٩: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ...

١٨٤، ٨٧، ٢٧

- ٣٧٢: ٦٠: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ...
 ١٩٤: ٧٥: وَمَالِكُمْ لِتُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...
 ١٤٨: ٧٨: أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمْ الْمَوْتُ...
 ١٨٥: ٧٩: وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً...

١١٩: إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ ... ١٨٤

واقعه (٥٦)

١: إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ. ٢٨١
٢: لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَادِبَةٌ. ٢٨١
٦٢: وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنشَاءَ الْأُولَى... ١٨١

يس (٣٦)

٢٦: قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ... ٢٩٦، ٢٩٥
٢٧: بِمَا غَفَرْتُ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي... ٢٩٥
٢٨: وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ قَوْمِهِ... ٢٩٥
٥١: وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فِإِذَا... ٢٧٩
٥٢: قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا... ٢٧٩
٥٣: إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً... ٢٧٩
٥٤: فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا... ٢٧٩
٦٠: أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ... ١٧٣
٦١: وَإِنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ... ١٧٣
٧٩: قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا... ١٨١، ٢٧٦
٨٢: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا... ١٦٩، ١٧٤، ٣١٦

يوسف (١٢)

٣٩: يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرَبَابٌ... ٢٠٨
٦٤: قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا... ٣١٥
٨٧: يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ... ٩٤
٩٩: فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى... ٣٢٢

يونس (١٠)

٧: إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ... ١٧٧

٥٥: وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ... ١١٧، ١١٧، ١٩٦، ٢٦٩، ٤١٦، ٤٣٤

٥٦: وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ... ٤٣٤، ٤١٦
٦٤: أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ... ٢٩١

همزه (١٠٤)

٢: الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ... ١٧٩

هود (١١)

٢: أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ... ٢٠٥، ٢١٠
٣: وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا... ٢١٠، ٢٨٥
٦: وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ... ٣١٥
١٥: مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا... ١٧٧، ٣١٥
٤٠: حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ... ٩٥
٤٩: تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ... ١١٧، ٢٦٦
٥٢: وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ... ٢١٠
٥٦: إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ... ٣٢٠
٨٤: وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ... ٢١٠
٨٥: وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ... ٢١٠
٨٨: قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ... ٢١٣، ٢١٥
٩٠: وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا... ٢١٠
٩١: قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا... ١٤٨
١٠٣: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ... ٢٨٤، ٢٨٧
١٠٤: وَمَا نُوحِرْهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ... ٢٨٧
١٠٥: يَوْمَ يَأْتِ لَاتِكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا... ٢٨٧
١٠٦: فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنَادُونَ... ٢٨٥
١١٢: فَاسْتَقِيمْ كَمَا أَمَرْتُ... ٣٢٥
١١٥: وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ... ٢١٢

- ١١: وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ... ٢٨٦، ٢٧٥
- ١٨: وَاعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ... ٣٦٢
- ٣٦: إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ... ٣٣٠
- ٤٥: وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ... ٢٧٢
- ٤٩: قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا... ٣٢٢، ٢٨٥
- ٥١: أُنْتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ... ٢٨٢
- ٥٥: أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ... ٢١١
- ٥٦: هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. ٢٦١
- ٦٥: وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ... ١٨٠
- ٨٤: وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ... ٣٣٩، ٣٢٤
- ٩٩: وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ... ١٩٢
- ١٠١: قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ... ٢١١

فهرست احادیث و روایات

احادیث نبوی

صفحه	آغاز مطلب
۳۳	۱- لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَيَّ الْخَطَاءِ
۴۰	۲- كَمَا تَكُونُونَ يُؤَلِّي عَلَيْنَاكُمْ
۱۲۵	۳- جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا
۱۲۵	۴- عَرِيشَةٌ كَعَرِيشَةِ مُوسَى
۱۴۰	۵- الْعِلْمُ عِلْمَانِ؛ عِلْمُ الْأَبْدَانِ وَ عِلْمُ الْأَدْيَانِ
۱۴۱	۶- الْفَقِيهُ كُلُّ فَقِيهِ مَنْ كَانَ عَارِفًا بِزَمَانِهِ
۱۴۱	۷- أَفَقَهُ النَّاسُ مِنْ أَضَافِ عِلْمٍ غَيْرِهِ إِلَى عِلْمِ نَفْسِهِ
۱۷۱	۸- خَلَقْتُ الْعَالَمَ لِأَجَلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجَلِي
۱۷۵	۹- الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ.
۱۹۴	۱۰- مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ
۱۹۵	۱۱- فرد و اجتماع موظف به تکامل یکدیگر می باشند.
۳۰۳	۱۲- إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ
۳۰۴	۱۳- مؤمن وقتی در برابر معصیت و ظلم قرار می گیرد، باید... .
۳۲۸	۱۴- مَنْ جَدَّ وَ جَدَّ وَ مَنْ دَقَّ بَابًا وَ لَجَّ وَ لَجَّ

از نهج البلاغه

- ۱- خطبه‌های ۱۰۷ و ۱۵۰ نهج البلاغه ۲۱
- ۲- خطبه‌های ۱۳۸ و ۱۸۲ نهج البلاغه : ۲۱
- حَتَّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلَى سَاقٍ بَادِيًا تَوَاجِدُهَا، مَمْلُوءَةً أَخْلَافُهَا حُلُومًا... ۲۱
- قَدْ لَيْسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتُهَا، وَ أَخَذَهَا لِجَمِيعِ أَدْبِهَا مِنَ الْإِقْبَالِ عَلَيْهَا وَ الْمَعْرِفَةِ... ۲۲
- ۳- حکمت / ۱۴۷: هَمَجٌ رَعَاؤُ ۵۵
- ۴- لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا مِنَ الْقَوَى غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ ۱۹۲

از دعای کمیل

- ۱- اَللّٰهُمَّ مَوْلَايَ كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ وَ كَمْ مِنْ فَادِحٍ مِنَ الْبَلَاءِ اَقَلَّتُهُ... ۳۳۲
- ۲- اَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَ قُدْسِكَ وَ اَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَ اَسْمَائِكَ... ۴۱۰

از امام علی (ع)

- ۱- اُنظُرُوا اِلَى مَا قَالِ وَ لَا تَنْظُرُوا اِلَى مَنْ قَالَ ۱۲۸
- ۲- اَتَزَعَمُ اَنَّكَ جَرِمٌ صَغِيرٌ وَ فِيكَ اَنْطَوَى الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ ۲۳۳، ۱۹۴
- ۳- كُونُوا لِلظَّالِمِ حَصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا ۳۸۸

از امام حسین (ع)

- ۱- اِنَّ هَذَا الدَّعِيَّ بِنِ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَنِي بَيْنَ اَنْتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ... ۴۲۶

از صحیفه سجادیه

- ۱- وَ اَعِنَّا عَلَيَّ صِيَامِهِ بِكَفِّ الْجَوَارِحِ عَنِّ مَعْاصِيكَ وَ... ۳۴۸
- ۲- وَ اَعِدْنِي وَ ذُرِّيَّتِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَاِنَّكَ خَلَقْتَنَا... ۳۵۹

از حضرت صادق (ع)

۱- ان بني اميه اطلقوا للناس تعليم الايمان ولم يطلقوا تعليم الشرك لكي... ۳۷۴

روایات از معصومین

- ۱- وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ۵۷
 ۲- أَبِي اللَّهِ أَنْ يَجْرِي الْأُمُورُ إِلَّا بِسَبَابِهَا ۳۳۰، ۳۱۶
 ۳- لَا مُسَبِّبَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ ۴۰۹

سایر روایات

- ۱- يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا. ۴۱۹، ۲۶۸، ۱۹۸، ۱۰۸، ۹۲
 ۲- تُعْرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا ۲۰۸
 ۳- إِنَّ لِلْبَاطِلِ حَوْلَةً وَ لِلْحَقِّ دَوْلَةً ۲۳۲
 ۴- لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنْ عِبَادَةِ النَّاسِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ ۳۵۷
 ۵- لَا تُعَدُّ وَ لَا تُحْصَى ۳۶۸
 ۶- وَ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ ۳۹۱

از زیارت عاشورا

- ۱- أَسْأَلُكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَيَّ الْأَرْوَاحَ... ۴۷
 ۲- إِنِّي سِلْمٌ لِمَنْ سَأَلَكَ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكَ ۴۷
 ۳- اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمَوَالِيهِمْ ۴۷
 ۴- فَاسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُثَبِّتَ لِي عِنْدَكُمْ قَدَمَ صِدْقٍ ۴۷

از زیارت حضرت معصومه (ص)

۱- أَسْأَلُكَ عَلَيَّ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ... ۲۶۵

دعا

- ۴۳ ۱- اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ فِي فَرَجِ مُحَمَّدٍ وَّ آلِ مُحَمَّدٍ
- ۸۳ ۲- بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ
- ۱۸۵ ۳- يَا مُبْتَدِءُ النّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا.
- ۲۰۳ ۴- سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْتَدِي عَلٰى اَهْلِ مَمْلَكَتِهِ...
- ۳۲۰ ۵- وَعَلَى اللّٰهِ فِي كُلِّ الْأُمُورِ تَوَكَّلِي وَ بِالْخُمْسِ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ تَوَسَّلِي.
- ۳۳۶ ۶- تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ.
- ۴۱۱ ۷- اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ اِيْمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِيْنًا صَادِقًا...

از دعای افتتاح

- ۲۷ ۱- اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَشْكُوْكَ اِلَيْكَ.
- ۲۱۹، ۱۰۸، ۵۷، ۳۳ ۲- اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَرْغَبُ اِلَيْكَ فِي دُوْلَةِ كَرِيْمَةٍ تُعْزِبُنَا...
- ۳۴۸ ۳- مَكَّنْ لَهُ دِيْنَهُ الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ لَهُ... يَعْْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا.

اصول فقهی

- ۱۹۱، ۱۵۶ ۱- لا ضَرَرَ وَ لا ضِرَارَ فِي الْاِسْلَامِ
- ۴۲۱ ۲- حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٌ حَرَامٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

نمایه فارسی

۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸،		
۲۱۹، ۲۳۵، ۲۴۸، ۳۵۶، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۳،		
۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۰، ۴۰۹، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸،		
۴۱۹، ۴۲۲، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲،		
۱۹۳، ۹۷	آزادی - برابری - برادری	
۴۳۳، ۳۷۵، ۳۷۰، ۱۰۴، ۸۱	آزادی خواهی	
۱۳۲، ۳۳، ۲۳، ۲۲	آسمان	
۲۸۹، ۲۸۸، ۲۶۰، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۴۷، ۱۸۴،		
۲۹۵، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۹۲، ۴۱۰،		
۲۵۷، ۲۱۱، ۱۸۴، ۱۶۸، ۱۶۳	آسمان ها	
۳۶۲، ۳۳۴، ۳۰۷، ۲۹۷، ۲۸۸، ۲۷۸، ۲۶۹،		
۲۱۲، ۲۰۵	آسمان ها و زمین	
۲۸۹، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۷۳، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷،		
۲۹۱، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۸، ۳۳۷،		
۴۱۸، ۳۹۵، ۶۳	آسیا	
۲۳۲	آسیای صغیر	
۲۴۸	آشور	
۳۴۹، ۳۴۳	آفات توحید	
۴۰۷، ۳۸۳، ۳۶۱، ۳۵۹، ۳۵۷، ۳۵۰،		
۳۶۹، ۱۷۱	آفرینش انسان	
۴۰۴	آقا خان محلاتی	
۲۰	آکادمیک	
۳۷۸،	آل علی	
۱۹۷، ۱۱۸، ۹۲	آل محمد(ص)	
		آ
۳۸۰	آئین مسیحیت	
۱۳۲، ۱۳۰	آتشکده	
۲۳۲، ۲۱۷، ۲۱۵، ۸۰	آتیلا	
۲۳، ۲۱، ۱۹	آخرالزمان	
۲۳۲، ۲۰۰، ۱۹۷، ۱۱۵، ۱۱۲، ۹۷، ۳۸		
۷۵، ۵۶، ۵۱، ۴۷، ۳۵، ۳۲، ۳۱	آخرت	
۱۲۲، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۷، ۱۰۳، ۸۳، ۷۸		
۱۷۴، ۱۶۸، ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۱، ۱۴۰،		
۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۰۴،		
۲۱۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱،		
۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۳،		
۲۹۶، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۶،		
۳۶۷، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۲۲،		
۴۰۶، ۳۶۶، ۳۵۵	آخرت و خدا	
۷۷، ۷۶، ۷۲، ۶۸، ۳۹	آدم	
۹۳، ۹۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۴،		
۱۹۱، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۴۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۹۰،		
۳۰۱، ۳۱۳، ۳۲۸، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۷۰،		
۸۵، ۷۲	آذربایجان	
۳۱	آرمانشهر	
۲۱۷	آریستوکراسی	
۵۴، ۵۳، ۳۹، ۳۴، ۲۶	آزادی	
۹۴، ۹۳، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۷، ۷۴، ۷۲،		
۹۸، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۰،		

۴۶۰	مجموعه آثار (۱۱)، مباحث اعتقادی و اجتماعی	
۴۲۹	ابوحنیفه (ملقب به امام اعظم)	آل بویه
۳۷۹	ابوداود سیستانی	آل عثمان
۲۹۶	ابوذر غفاری	آل فرعون
۴۲۹، ۳۳۴، ۳۱۸، ۲۳۶، ۱۰۰، ۹۹	ابوسعید خدری	آلمان
۲۴۸	ابوعبدالله محمدابن یوسف گنجی	آلمانی
۴۰۷، ۶۸	ابوماجد قزوینی	آلیناسیون (آلینه)
۶۲، ۶۳، ۶۶، ۷۹	ابومحمد الحسن بن علی	آمریکا
۳۹۵، ۳۹۴، ۳۱۳، ۱۲۴، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۳	ابومحمد عبدالله مهدی	
۶۳	ابومسلم خراسانی	آمریکای شمالی
۴۳۲، ۷۸	ابونعیم، حافظ	آمریکایی
۳۱۹	اجتماع	آموزشگاه مامایی
۳۷۵	۴۰، ۵۱، ۶۵، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۶، ۲۱۸، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۵۶، ۳۶۶، ۳۶۹	آنارشیسم
۱۷۴		آنتروپی
۳۰۷، ۲۸۸		آیه الکرسی
		۱
۲۰، ۲۱	اجتهاد	ائمه اطهار
۳۶۳، ۲۱۶، ۱۵۴، ۱۵۲، ۱۱۸، ۲۷، ۲۶	احادیث	
۴۲۵، ۴۲۱، ۴۰۸، ۳۸۹، ۳۷۹	احتیاج	
۱۶۸، ۱۲۵، ۵۰	احزاب	ابراهیم (ع)
۴۲۲، ۳۲۷، ۲۶۴، ۲۶۰، ۲۰۵	احزاب چپ	
۲۴	احزاب کمونیسم	ابراهیم بن محمد ابن عباس
۲۴	احمدبن حنبل	ابراهیم بن اشتر
۲۶۵	احمدزاده، طاهر	ابراهیم خلیل
۱۹۵	اختیار	ابراهیم زهر
۳۶۸، ۱۷۲، ۱۷۱		ابلیس
۲۴۸، ۲۴۵		ابن خلدون
۲۴۵		ابن قطیبه دینوری
۳۸۹		ابن ملجم
۲۴۵		ابن هشام
۲۴		ابوالحسن زیدبن علی
۲۴		ابوالکرم الدرانی
۵۳		ابوبکر

۴۱	«از خداپرستی تا خودپرستی»، کتاب	۶۸، ۸۴، ۸۵، ۹۳، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۱
۴۰۹، ۴۰۷، ۳۷۶	از خود بیگانگی	۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۲
۲۴۶	استاتیک	۱۸۵، ۱۹۱، ۲۱۴، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۵۵، ۲۶۳
۳۷۵، ۲۳۶	استالین، ژوزف	۲۹۰، ۲۹۲، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۳۵
۲۴۸، ۱۹۷، ۷۷، ۷۳، ۵۴	استیداد	۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸
۳۹۵، ۳۸۹، ۳۸۰، ۳۷۴، ۳۷۲، ۳۷۱، ۲۶۶		۳۷۳، ۳۹۷، ۴۱۱، ۴۱۷، ۴۲۳، ۴۲۴
۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۱۷، ۴۰۴، ۳۹۶		«اختیار»، جزوه یا کتاب
۳۷۵	استیداد حزبی	۱۷۲، ۳۵۷
۳۷۵	استیداد صنفی	۲۴۰
۳۷۵	استیداد فردی	۲۴
۴۳۳، ۴۲۸	استیداد قاجاری	ادیان
۴۳۳، ۳۷۱، ۲۴۸، ۷۷، ۷۵، ۶۸	استیدادی	۲۰، ۳۶، ۴۲، ۶۳، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۲۲
۱۲۶، ۱۱۱، ۳۱	استثمار	۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۸۴
۳۰۴، ۱۹۷، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۷۹، ۱۶۸		۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۴، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۲
۳۹۶، ۳۹۵، ۳۸۹، ۳۷۷، ۳۵۶، ۳۱۸		۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۶۸، ۳۹۰، ۴۲۲
۳۹۵، ۶۳	استرالیا	ادیان آسمانی
۹۸، ۷۷، ۵۴	استعمار	۲۵۷
۳۸۹، ۳۷۷، ۱۹۷، ۱۹۱، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۶۸		ادیان الهی
۴۳۲، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۴		۱۷۷، ۲۵۷
۳۹۴، ۱۱۶، ۷۵، ۶۶	استعماری	ادیان توحیدی
۸۰، ۷۹، ۷۷، ۷۴، ۶۳، ۶۲، ۵۴	استقلال	۲۵، ۱۴۷
۳۷۹، ۳۶۵، ۲۵۶، ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۰، ۹۱		۱۶۷، ۱۸۲، ۱۹۷، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷
۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۳۰، ۳۹۵، ۳۸۱		ادیان شرک
۳۸۰	استقلال ملی	۲۶۴
۴۳۳	استیلای انگلیسی	ادینبورگ
۴۳۳، ۴۳۱، ۴۱۷	استیلای خارجی	۲۵۲
۴۳۲	استیلای غربی	«ادیان و مهدویت»، کتاب
۲۵	اسحق (ع)	۲۴، ۲۵
۴۳۳	اسدآبادی، سیدجمال‌الدین	۱۲۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۳۶۱
۳۷۳، ۳۰۲، ۲۸۶	اسرائیل	ارسطو
۴۳۱، ۲۳۲، ۳۶، ۳۵	اسکندر مقدونی	۳۵، ۱۱۰
۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۹	اسلام	ارشمیدس
۴۱، ۴۰، ۳۸، ۳۶، ۳۲، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷		۲۴۴
		ارض موعود
		۷۰
		ارکان اربعه اجتهاد
		۱۵۳
		اروپا
		۶۳، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۷
		۲۴۵، ۳۱۸، ۳۸۰، ۳۹۴، ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۳۲
		اروپای شرقی
		۳۷۵
		اروپای قرون وسطی
		۲۴۵
		اروپای مسیحی
		۳۸۰
		اروپائی
		۳۰، ۷۱، ۸۱، ۹۷، ۱۴۷، ۴۳۲
		اروپائی‌ها
		۱۱۶، ۲۲۵، ۳۳۴، ۳۹۵، ۴۱۸
		اریک فروم
		۳۷۷، ۳۷۸، ۴۰۹

۳۷۷	اگرستانسیالیسم سارتر	۷۰، ۶۳، ۵۷، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۰، ۴۹
۱۲۲	اگوستوس	۸۱، ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
۲۴۵	اگوست کنت	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷
۲۸۳	البرز (سلسله جبال)	۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱
۲۴	«الجامع»، کتاب	۱۴۹، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۵
۴۸	الجزائر	۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۱۶
۲۴	الرئیفی، عباس	۳۳۶، ۳۳۸، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۷۴
۲۴	السید محمد الجونیوری الهندی	۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۶
۲۴	الکردی، موسی	۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۵
۲۳۹	الکسیس کارل	۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۴
۲۴۰	الهیون	۴۳۱
۱۳۰	ام المساجد	۴۱
۴۲۵، ۲۱۴، ۵۳	امام حسن (ع)	۲۵
۴۸، ۲۴، ۲۳	امام حسین (ع)	۱۲۵
۴۲۶، ۴۲۵، ۲۱۴، ۵۶		۲۵
۲۵، ۲۰، ۱۹، ۱۷	امام زمان	۴۰
۴۲۲، ۳۴۸، ۱۰۸، ۴۱، ۳۲		۳۷۲، ۵۰
۱۴۴	امام سجاد (ع)	۳۸۹، ۶۸، ۵۶
۱۱۷، ۲۵، ۱۹	امام عصر	۳۱۷
۲۹، ۲۳، ۱۹، ۱۸	امام غایب (ع)	۱۷۴
۴۲۲، ۴۱۷، ۱۱۸، ۹۱، ۴۲، ۴۱		۳۱۳، ۲۱۶، ۱۳۳، ۷۹، ۶۳، ۲۴
۴۱۵، ۱۹۹، ۲۳، ۲۱	امام قائم (ع)	۹۳
۴۲۲، ۲۳	امام مهدی منتظر	۴۲۸، ۳۷۴
۴۲۶، ۲۹	امامان	۱۰۰
۴۲۷	امامان اربعه	۴۳۰، ۴۲۹، ۳۷۸، ۲۴۵، ۲۱۵، ۱۳۲
۱۲۷، ۴۰، ۲۸	امامت	۳۴۷، ۲۰۵
۴۲۸، ۴۲۵، ۳۷۹، ۱۸۳، ۱۸۱		۹۷
۲۳۶، ۳۶	امپراطور	۴۱۸، ۳۹۵، ۳۶۱، ۲۴
۴۲۹، ۳۸۰	امپراطور روم شرقی	۲۱۷
۴۲۹، ۲۱۷	امپراطوران	۳۱
۳۸۰	امپراطورها	۴۳۰، ۴۲۸، ۵۶، ۲۷، ۲۶
۲۳۶	امپراطوری پروس	۲۵۸
۳۸۰	امپراطوری قدیم روم	۴۰
	اسلام سنتی	
	«اسلام یا کمونیسیم»، کتاب	
	اسلامبول	
	اسماعیل (ع)	
	اشعیاء	
	اصبغ بن نباته	
	اصحاب کهف	
	اصفهان	
	اصل بقای انرژی	
	اصل کهولت	
	اصلاحات	
	اصلاحات ارضی	
	«اصول کافی»، کتاب	
	اطریش	
	اعراب	
	اعراف، سوره	
	اعلامیه حقوق بشر	
	افریقا،	
	افشاریه	
	افلاطون	
	اقلیت مبارز،	
	اقوام آریایی	
	«اکمال الدین»، کتاب	

- ۳۳۸ انتظار مصلح دادگستر جهان
 ۴۲ انتظار مهدی
 ۶۳ انتظام، عبدالله
 ۱۵۵ انجمن اسلامی پزشکان
 انجمن اسلامی دانشجویان ۱۷، ۳۵،
 ۳۹۸، ۳۱۳، ۱۲۱، ۹۱، ۴۱
 انجمن اسلامی مهندسين ۱۳۷، ۱۴۷،
 ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۲۲۳، ۳۱۳، ۳۳۴، ۳۴۵
 انجیل ۵۲، ۲۶۳، ۳۰۲، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۰۵
 انسان ۱۸، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹،
 ۴۱، ۴۲، ۴۸، ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۷۴، ۹۳، ۹۸،
 ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳،
 ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۴،
 ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳،
 ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵،
 ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰،
 ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۴،
 ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵،
 ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۶،
 ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲،
 ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۹۰،
 ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۴،
 ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸،
 ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷،
 ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۴،
 ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۷۷،
 ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۹۰، ۴۰۲،
 ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۳
 «انسان و خدا»، کتاب ۱۱۲، ۳۳۴
 «انسان و زمان»، کتاب ۴۲۴
 انسانیت ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۸۱، ۸۶، ۹۳،
 ۹۶، ۱۰۰، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹،
 ۲۳۹، ۲۶۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۵
 انستیتوی ایران و فرانسه ۳۰
- ۳۵ امپراطوری نیمه جهانی رم
 ۳۹۴، ۳۷۵، ۱۷۸
 امت ۲۸، ۳۳، ۸۶، ۸۷، ۹۵
 ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۶۸، ۱۸۳،
 ۱۸۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۹۵، ۳۷۱، ۳۸۴،
 ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۳۰
 امت آخر الزمان ۱۴۶، ۴۱۷
 امر به معروف ۲۰۳، ۲۰۴
 امر به معروف و نهی از منکر ۸۵، ۸۷
 ۱۳۹، ۱۱۳، ۱۵۶، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۰۳، ۴۲۱
 اموی ۴۲۸
 امویّه ۲۴
 «امیدهای نو»، کتاب ۹۷
 امیرالمؤمنین علی (ع) ۲۳، ۴۰، ۱۲۲، ۱۸۵
 امیر خیزی ۷۲
 انبیاء (پیغمبران) ۲۵، ۳۸، ۴۲، ۵۰،
 ۸۳، ۹۵، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۵۱، ۱۹۳، ۲۰۴،
 ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۷،
 ۳۴۹، ۳۶۲، ۳۸۵، ۳۹۰، ۳۹۶، ۳۹۷
 انبیاء، سوره ۲۰۵
 انترناسیونالیسم ۱۰۴
 انتشارات تشیع قم ۳۵۰
 انتشارات دارالکتاب قم ۱۷، ۴۱، ۹۱
 انتشارات فاتح مشهد ۱۷، ۴۱، ۹۱
 انتشارات قلم ۳۴، ۷۳، ۱۴۷
 ۲۴۰، ۳۰۱، ۳۳۴، ۳۴۵، ۳۶۵
 انتشارات هادی ۱۷
 انتشارات الفتح ۱۲۱
 انتظار امام دوازدهم (امام غایب) ۴۲۰
 انتظار ظهور قائم آل محمد (عج) ۹۶، ۲۱۹
 انتظار فرج محمد و آل محمد ۲۸
 ۹۶، ۱۹۷، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۳۴
 انتظار مسیحا ۹۶، ۹۷

۲۱۴، ۱۹۱	اولاد آدم	،۷۹، ۷۸، ۷۷، ۶۳	انقلاب
۵۵	أولو الأمر	،۳۷۵، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۱۹۸	
۲۸	اولوالامر مفترض الطاعه	۴۳۳، ۴۲۵، ۳۹۴، ۳۸۹، ۳۸۰	
۴۱۹، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۰	أومانیسم	۶۲	انقلاب الجزایر
۴۲۹، ۱۰۰	ایتالیا	۲۲۳	انقلاب اسلامی ایران
۲۴۵	ایتالیایی	۶۲	انقلاب اکتبر در روسیه شوروی
،۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵	ایدئولوژی	۴۲۶	انقلاب عراق
،۴۰، ۴۱، ۸۶، ۸۷، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۶۷، ۱۶۸،		۲۱۶	انقلاب علمی «کپرنیک»
۴۲۹، ۳۶۴، ۳۵۶، ۲۴۸، ۱۸۲		۱۹۳، ۹۷، ۷۹، ۶۲	انقلاب کبیر فرانسه
۳۹۴، ۳۸۹	ایدئولوژیک	۲۳۶	انقلاب کمونیستی
،۶۱، ۵۶، ۵۴، ۴۹، ۴۸، ۳۰، ۱۸، ۱۷	ایران	۹۸	انقلاب کمونیسم
،۸۳، ۸۱، ۷۸، ۷۷، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱		،۷۱، ۶۲	انقلاب مشروطیت
،۸۴، ۸۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۹۳،		۴۳۳، ۸۵، ۷۷، ۷۳	
،۳۹۴، ۳۷۹، ۳۵۷، ۲۸۳، ۲۳۷، ۲۳۲، ۲۱۷		۳۵۶	انقلاب‌های آزادی خواهانه
،۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲		۱۹۳	انقلابیون
۱۲۳	ایران بعد از اسلام	،۶۳، ۶۶	انگلستان
۴۳۱	ایران شیعی	۴۲۹، ۴۱۸، ۳۸۰، ۳۱۸، ۲۱۷، ۷۷	
،۷۵، ۴۹، ۲۹	ایرانی	۳۹۴، ۱۰۰، ۶۶	انگلیس
۴۲۹، ۴۱۶، ۱۴۶، ۹۴، ۸۱		۴۳۳، ۴۳۲، ۲۶۶، ۲۰۸، ۱۰۰، ۹۶	انگلیسی
۱۲۳، ۷۹	ایرانیان	۳۴۵، ۱۴۷	«انگیزه و انگیزنده»، کتاب
،۸۷، ۸۱، ۲۳	ایرانی‌ها	۲۴۸	انوشیروان
۴۳۱، ۴۳۰، ۴۲۴، ۲۳۷، ۱۳۲		۱۱۲، ۹۶	اهریمن
،۲۵۱، ۲۵۰	ایششتین، آلبرت	،۲۴	اهل تسنن (اهل حدیث)
۲۸۲، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲		۴۲۷، ۴۲۶، ۱۵۲، ۸۴	
	ب	،۲۲	اهل سنت و جماعت
۲۵	باب، سیدعلی محمد	۴۲۷، ۳۳، ۳۰، ۲۳	
۲۴۴	بابل	،۲۰۹، ۲۰۸، ۱۵۶، ۱۵۵	اهل کتاب
۲۵	بابیه	۴۰۵، ۳۹۲، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۷۱، ۲۷۸	
۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹	بازار مشترک اروپا	،۱۸۴، ۱۵۳، ۵۶، ۵۳، ۳۲، ۲۶، ۲۲	اهل بیت
۴۲۹	بازاریان	۴۳۱، ۴۲۹، ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۰۲، ۳۷۹، ۳۷۴	
۲۵	باسک	۱۱۱، ۹۶	اهورمزدا
۳۷۹	«بحار الانوار»، کتاب	۱۱۰	اوتویست
		۳۸۱، ۳۱	اوتویبی یا

۲۱۷	ترکستان	۲۱۸، ۱۰۲	پیراهن عثمان
۲۸۳	ترکیه	۴۱، ۳۴	«پیروزی حتمی»، کتاب
۴۳۰، ۴۲۶، ۳۷۸، ۵۶، ۵۵، ۲۸	تسنن	۲۹، ۲۷، ۲۵، ۲۳، ۱۹	پیغمبر (ص)
۲۸، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۱۸	تشیع	۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۳، ۸۸، ۷۱، ۵۴، ۴۰، ۳۳	
۱۴۶، ۱۳۸، ۹۶، ۷۵، ۵۷، ۵۶، ۳۰، ۲۹		۱۵۱، ۱۵۰، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۲۵	
۳۷۹، ۲۶۸، ۲۶۴، ۲۱۹، ۱۹۷، ۱۵۳، ۱۵۲		۲۸۳، ۲۶۵، ۲۰۶، ۲۰۵، ۱۸۰، ۱۵۳، ۱۵۲	
۴۳۴، ۴۳۰، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۲۰		۳۲۷، ۳۲۵، ۳۰۷، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۷	
۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۰، ۸۴، ۸۳، ۲۸	تقلید	۳۸۹، ۳۸۴، ۳۷۸، ۳۴۷، ۳۴۴، ۳۳۱، ۳۲۹	
۴۲۸، ۴۱۷، ۳۹۷، ۳۵۴، ۳۳۴، ۱۹۰، ۱۵۶		۴۳۰، ۴۲۱، ۴۱۰، ۴۰۵، ۳۹۹، ۳۹۲، ۳۹۱	
۴۲۸، ۱۵۶، ۲۸، ۲۷	تقیه	۲۵	پیغمبر آخر الزمان
۲۴۴	تمدن اسلامی	۴۲۹، ۱۹۸	پیغمبر اسلام
۲۳۲	تمدن یونانی	۳۴۷، ۲۹۸، ۲۱۸، ۵۰	پیغمبر اکرم (ص)
۳۴۸	«نَبِیُّ الْأُمَّةِ وَ تَنْزِیْهُ الْمِلَّةِ»، کتاب	۱۳۸، ۱۲۵، ۷۱، ۳۴، ۲۲	پیغمبران
۹۷، ۴۸، ۱۸، ۱۷	تهران	۲۰۳، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۸۳، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۱	
۳۲۰، ۲۸۳، ۲۵۰، ۲۳۸، ۲۲۳، ۱۵۷، ۱۲۳		۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۷، ۲۰۵، ۲۰۴	
۳۶۵	«توحید، طبیعت، تکامل»، کتاب	۲۶۵، ۲۶۴، ۲۵۸، ۲۳۷، ۲۱۸، ۲۱۶، ۲۱۵	
۳۴۷، ۳۴۵	توحیدنامه (قرآن)	۳۷۱، ۳۴۹، ۳۴۷، ۳۳۸، ۳۰۱، ۲۹۹، ۲۷۳	
۴۰۵، ۲۶۸، ۲۶۳، ۵۲، ۲۱	تورات	۴۲۲، ۳۹۹، ۳۹۶، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳	
۴۳۱، ۲۱۷	تیمور	۴۰۴	پیغمبری
		۱۶۱	پیمان، دکتر حبیب‌الله

ث

۲۴	ثقفی، ابواسحق ابو عبیده		
۲۱	ثمود		
۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۶، ۱۱۳، ۹۵، ۹۱، ۳۲	ثواب	۲۵۲	ثوری اینشتین
۲۹۲، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۸۸، ۱۷۵، ۱۵۰		۳۰۶، ۲۹۹، ۲۷۱، ۲۵۶، ۲۵۰	ثوری نسیت
۴۱۷، ۳۸۶، ۳۵۸، ۳۵۱، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳		۲۵۶، ۲۵۵	ثوری نسیت خصوصی

ج

۲۴۵	جابر بن حیان		
۲۳	جابر بن عبدالله انصاری		
۲۵	«جاماسب‌نامه»، کتاب		
۳۶۳، ۲۴۹، ۶۶	جبر تاریخ		
۲۳۹، ۱۱۱	جبر تاریخی		

ت

۲۵۲	تثوری اینشتین		
۳۰۶، ۲۹۹، ۲۷۱، ۲۵۶، ۲۵۰	تثوری نسیت		
۲۵۶، ۲۵۵	تثوری نسیت خصوصی		
۴۳۱	تاتار		
۷۳	«تاریخ ادیان»، کتاب		
۴۳۰	تاریخ صدر اسلام		
۳۶، ۳۵، ۳۴	«تاریخ نظریات سیاسی»، کتاب		
۴۱۷	تبریز		
۴۳۳	تحریم تنباکو		
۴۱۵	تخت جمشید		
۴۳۱	ترک		

۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴	۲۹۸، ۲۹۷، ۱۵۲	جبرئیل
۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۳	۳۶، ۳۵	جرج ساباین
۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۳۵۰، ۳۵۳	۱۲۱	جزیره خارک
۳۸۰	۳۴	جشن مبعث
جهان‌بینی مادی		
۴۱۷	۳۴۵، ۳۳۴، ۲۴۰، ۱۴۷، ۱۲۱	جشن میلاد امام عصر (عج)
۱۰۶، ۱۲۸	۱۸	جشن نیمه شعبان
۱۷۸، ۱۸۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱	۱۸، ۱۷	جشن هنر شیراز
۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۵، ۳۵۶، ۳۶۷، ۴۰۸	۳۶۹	جعفری، استاد علامه محمدتقی
۸۱، ۸۳، ۹۱، ۹۲، ۱۰۹	۱۳۷	جعفری، محمد مهدی
۱۹۷، ۲۰۴، ۲۶۷، ۳۱۳، ۳۲۲، ۳۵۰، ۳۷۲	۱۵۶، ۱۵۴	جمهوری
۱۱۰، ۲۳۶	۱۹۵	جمهوری جهانی
	۱۹۳	جناب، دکتر کمال
چ	۱۰۷	جنگ
چرچیل، سر ویستن	۲۵۰	۳۷، ۴۱، ۴۷، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۷۱، ۷۹، ۹۶
چنگیز	۲۲، ۲۵، ۳۰، ۳۱	۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹
چهارده معصوم		۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۶۷
		۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۸، ۳۲۷، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۲
ح		۳۸۰، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۹
حادثه نینوا		۴۰۱، ۴۱۰، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۶
حاجی میرزا آغاسی	۸۰، ۳۷	جنگ بین الملل اول
حافظ شیرازی	۲۵	جنگ بین المللی
حجاج بن یوسف ثقفی	۳۱۸، ۸۰	جنگ بین المللی دوم
حجازی، فخرالدین	۹۶	جنگ جهانی
حجتی کرمانی، محمد جواد	۹۶	جنگ جهانی سوم
حجرین عدی	۳۹۵، ۳۸۹، ۱۱۲، ۹۸	جنگ طبقات
حدیث	۳۳۴	جنگ گذشته
حریت - مساوات - اخوت	۳۸۰	جنگ‌های صلیبی
حزب	۲۹، ۸۵، ۱۱۲، ۱۱۸	جهاد
حزب توده	۱۴۰، ۱۵۶، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۹۱	
حزب الشیطان	۳۳۶، ۳۳۷، ۳۸۸، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۱	
حزب‌الله	۳۶، ۳۷	جهان‌بینی
«حس دینی یا بعد چهارم روح انسان»، مقاله		
۲۶۱		

۲۵	خارطوم	۴۰۴، ۷۲	حسن صباح
۱۶۱	خامنه‌ای، سید علی	۲۳	حسین
۲۴	خاندان رسالت	۷۳	حسینیه ارشاد
۱۳۰، ۱۲۹، ۵۰	خانه کعبه	۳۸۸، ۳۳۲، ۱۸۰، ۵۲، ۲۱	حضرت امیر(ع)
۱۳۰، ۴۱، ۱۷	«خانه مردم»، کتاب	۳۷۹، ۵۴	حضرت رضا (ع)
۳۵۰، ۲۴۰	«خدا در اجتماع»، کتاب	۳۵۸، ۲۷	حضرت سجاد(ع)
۹۱، ۸۳	«خداپرستی و افکار روز»، کتاب	۱۱۴، ۹۱، ۲۵	حضرت صاحب‌الامر
۴۳۱	«خدمات متقابل اسلام و ایران»، کتاب	۴۲۸، ۳۷۴	حضرت صادق(ع)
۴۲۹	خدیجه(س)	۲۶۴، ۵۶	حضرت عبدالعظیم(س)
۸۵، ۲۴	خراسان	۳۰۱، ۲۹۷	حضرت عیسی(ع)
۳۷۵	خروشچف، نکیتا	۴۱۶	حضرت قائم(ع)
۲۵۵	خطوط ژئودزیک	۲۹۷	حضرت موسی(ع)
۵۵، ۵۳، ۴۰، ۳۸، ۲۹، ۲۸، ۲۶	خلافت	۴۱۶، ۱۱۸	حضرت ولی عصر(عج)
۴۲۹، ۴۲۷، ۴۲۵، ۳۹۸، ۳۷۹، ۲۱۸، ۲۱۴	خلافت آدم	۳۰۱	حضرت یحیی(ع)
۲۱۴	خلفا	۴۳۳، ۳۹۴، ۳۷۵، ۱۶۸	حقوق بشر
۳۷۹، ۲۶۴، ۵۵، ۵۳، ۲۸، ۲۷، ۲۴، ۲۲	خلفای اموی	۲۳۷، ۲۱۷	حکومت استبدادی
۴۳۰، ۴۲۷، ۴۲۶	خلفای عباسی	۴۰	حکومت اسلامی
۴۲۷، ۴۲۶، ۳۷۴، ۱۲۳، ۷۲	خلفای راشدین	۹۷، ۸۹، ۳۲	حکومت جهانی
۴۲۶، ۳۷۸، ۳۷۴، ۱۲۳، ۷۲	خلفای صدر اسلام	۳۵، ۳۴، ۱۷	حکومت جهانی واحد
۱۲۲، ۲۸	خلقت آدم	۳۸، ۸۳، ۸۹، ۹۱، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱	
۱۳۱	خلقت انسان	۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۳، ۱۰۲	
۳۶۹، ۳۰۳، ۲۱۴، ۱۶۸، ۳۹	خلیفه	۹۸	حکومت حزبی
۲۸۷، ۲۱۴	خلیلی، محمدعلی	۴۲۶	حکومت سلطنتی
۳۸، ۲۷، ۲۳، ۱۷	خمینی، آیت‌الله العظمی روح‌الله	۳۹۴	حکومت ملی
۴۲۷، ۳۹۸، ۳۷۸، ۳۷۱، ۱۷۱، ۵۳، ۳۹	خواجه نظام الملک (طوسی)	۳۷۱	حکومت‌های استبدادی
۴۲۶	«خواندنی‌ها»، مجله	حلال	
۴۳۴، ۴۱۷	«خودجوشی»، کتاب	۱۴۳، ۱۴۲، ۱۳۸	
۲۴۸	خیابان پهلوی (ولی عصر فعلی)	۴۲۱، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۲، ۱۹۰، ۱۴۷	حملة اسکندر
۲۳۷	خیابان تخت جمشید (آیت‌الله طالقانی فعلی)	۸۰	حمورابی
۷۳	خاتم‌النبین(ص)	۲۴۸	
۴۱۵	خاتمیت	خ	
۴۱۵		۳۷۴، ۲۶۴	
		۴۲۰، ۳۰	

۳۲	دوران آخرالزمان	۵	
۲۴۶	دوران اسلامی	۶۱	دادگاه تجدیدنظر نظامی
۳۷۸	دوران اموی	۲۴۷	داروین
۳۷۹	دوران بنی امیه و بنی عباس	۹۲، ۸۳، ۷۴	دانشجویان
۴۳۱	دوران خلفای عباسی	۳۱۹	دانشکده پزشکی
۴۳۱	دوران عثمانی	۹۱	دانشکده فنی
۴۲۵، ۴۲۱، ۲۳	دوران غیبت	۴۲۶، ۲۸	دانشگاه بغداد
۱۲۳	دوره قاجاریه	۳۰	دانشگاه پاریس
۳۵	«دولت - جهان» نسبی اسکندر	۹۱	دانشگاه تهران
۳۵	«دولت - شهر» یونانی	۴۳۰	دانشگاه سوربن
۳۸	دولت اسلامی	۳۸۹	دانشگاه شیراز
۱۰۷	دولت اسلامی جهانی	۲۵	دانیال
۴۲۷	دولت اموی	۲۰	درآیه
۱۰۷، ۱۰۳، ۱۰۱	دولت جهانی واحد	۴۳۲، ۳۷۴، ۲۱۷، ۷۳، ۵۶	دربار (درباریان)
۴۲۹	دولت صفوی	۳۴۹	«درس دینداری»، کتاب
۹۸	دولت کارگری	۱۴۶	دستگاه انکیزیسیون
۳۶	«دولت شهر»	۸۳، ۶۷، ۵۷، ۴۷، ۴۳، ۳۲	دعا
۳۹۹	دولت‌های استعماری	۱۵۳، ۱۸۵، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۵۷، ۳۰۰، ۳۱۴	
۴۰۷، ۲۴۹، ۱۸۹، ۱۱۱	دیالکتیک	۳۱۶، ۳۳۳، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۰، ۳۱۶	
۲۴۷	دیرین‌شناسی	۴۲۸، ۴۲۷، ۴۱۱، ۴۰۸، ۳۹۸، ۳۶۵	
۳۷۵، ۱۹۷، ۹۸	دیکتاتوری	۵۷، ۳۲، ۲۷	دعای افتتاح
۳۵۰، ۱۹۶	«دین و تمدن»، کتاب	۴۱۶، ۳۴۸، ۲۱۹، ۱۱۸	
۳۶	دیوکلسین	۵۷	دعای سحر
	ذ	۴۱۰، ۳۹۸، ۳۳۲، ۱۸۵	دعای کمیل
۱۷۱	ذاریات / ۵۶ تا ۵۸	۲۷	دعبل
۳۰۱	«ذره بی‌انتها»، رساله	۶۲	دعوی مانی
	ر	۲۵، ۲۴	دعوی مهدویت
۳۸۰	رادیکالیسم	۳۷۸، ۳۴۳	دفتر نشر فرهنگ اسلامی
، ۹۷، ۹۶	راسل، برتراند	۳۵۶، ۸۴	دموکراتیک
۲۸۳، ۲۸۲، ۲۵۶، ۲۵۰، ۱۰۸، ۹۹		۵۴، ۵۳، ۳۴	دموکراسی
، ۱۶۹، ۱۵۷	رب	۳۷۵، ۳۵۶، ۱۰۸، ۱۰۴، ۱۰۲، ۹۸، ۷۴	
		۲۴	دوانی، علی
		۴۱، ۲۲	دودمان رسالت

روزه	۱۷۰، ۱۸۸، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۸، ۲۹۴، ۳۰۹
روس	۳۴۳، ۳۴۷، ۳۵۸، ۳۶۳، ۴۱۰
روسی	۱۲۲
روشنفکران	۲۰، ۱۵۲
رومی‌ها	۴۳۳
رویالیسم	۱۳۷
ری	۹۷
	۷۷
	۲۰۴، ۳۰۷، ۳۷۱، ۳۹۶، ۴۲۹
	۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹
	۱۷۴، ۲۷۲، ۲۸۱
	۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۰، ۴۲۵
	۴۸
	۴۲۲
	۲۱، ۲۲، ۲۳
	۲۷، ۲۸، ۲۹، ۸۸، ۹۵، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۴۸
	۱۸۳، ۱۸۶، ۲۶۵، ۲۷۷، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸
	۲۹۹، ۳۰۴، ۳۳۴، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۷۹
	۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۹، ۴۰۰
	۲۵
	۶۳، ۹۷، ۲۴۵، ۴۲۹
	۳۹۳
	۳۴، ۸۴، ۸۷، ۱۸۳، ۳۲۸
	۳۶
	۲۰، ۲۲، ۴۰، ۵۷، ۹۲، ۱۰۸، ۲۰۸
	۲۳۲، ۲۶۸، ۳۱۶، ۳۳۰، ۳۹۱، ۴۰۹، ۴۱۹
	۷۳، ۱۲۷، ۱۳۷
	۱۴۰، ۱۵۴، ۱۸۴، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۹۴، ۳۹۵
	۴۰۵، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۳۳
	۴۲۸
	۱۲۵
	۴۷، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۹، ۲۹۹
	۴۲۴

ز

زبور	۲۱، ۲۵، ۲۶۸
زرتشت	۱۶۸، ۲۶۸، ۴۲۸
زرتشتی	۹۶، ۳۷۸، ۴۲۸
زرتشتیان	۲۳، ۲۵، ۱۱۰
زکات	۲۱، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۵۶
زکریا (ع)	۱۸۰، ۱۹۵، ۳۰۵، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۱۶، ۴۳۴
زکریای رازی	۲۱۴
زمین	۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۹، ۳۶، ۳۷
	۳۸، ۳۹، ۵۲، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱
	۷۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۴۲
	۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹
	۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۸، ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۹
	۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲
	۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹
	۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴
	۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۳۱، ۳۳۲
	۳۳۳، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۱
	۳۷۲، ۳۷۶، ۴۰۹، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۳۴
زمین و آسمان	۱۶۸، ۱۷۰
زندادان برازجان	۲۴۰، ۳۵۰
زندادان قصر	۳۴، ۴۲۴
رب النوع جنگ	۱۲۲
رجال (علم)	۲۰، ۱۵۲
رژی	۴۳۳
رژیم شاهنشاهی	۱۳۷
رژیم های فتودالی و ملوک الطوائفی	۹۷
رژیم های سلطنتی	۷۷
رسالت	۲۰۴، ۳۰۷، ۳۷۱، ۳۹۶، ۴۲۹
رسالت انبیاء	۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹
رستاخیز	۱۷۴، ۲۷۲، ۲۸۱
	۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۰، ۴۲۵
رستم	۴۸
رستم فرخ زاد	۴۲۲
رسول اکرم (ص)	۲۱، ۲۲، ۲۳
	۲۷، ۲۸، ۲۹، ۸۸، ۹۵، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۴۸
	۱۸۳، ۱۸۶، ۲۶۵، ۲۷۷، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸
	۲۹۹، ۳۰۴، ۳۳۴، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۷۹
	۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۹، ۴۰۰
رشتی، سید کاظم	۲۵
رنسانس	۶۳، ۹۷، ۲۴۵، ۴۲۹
رهبانیت	۳۹۳
رهبر	۳۴، ۸۴، ۸۷، ۱۸۳، ۳۲۸
رواقیون	۳۶
روایت	۲۰، ۲۲، ۴۰، ۵۷، ۹۲، ۱۰۸، ۲۰۸
	۲۳۲، ۲۶۸، ۳۱۶، ۳۳۰، ۳۹۱، ۴۰۹، ۴۱۹
روحانیت	۷۳، ۱۲۷، ۱۳۷
	۱۴۰، ۱۵۴، ۱۸۴، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۹۴، ۳۹۵
	۴۰۵، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۳۳
روحانیت شیعه	۴۲۸
رودخانه نیل	۱۲۵
روز رستاخیز	۴۷، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۹، ۲۹۹
روزنامه کیهان	۴۲۴

۴۷۱	نمایه فارسی	
۲۸	سلاطین عثمانی	۲۶۵ زیارت حضرت معصومه (س)
۱۲۶	سلسله صفوی	۴۷ زیارت عاشورا
۱۲۷	سلسله قاجاریه	
۱۴۶، ۲۷	سلطان سلیم عثمانی	ژ
۲۴	سلطان محمد خدا بنده	ژئولوژی (زمین شناسی)
۴۳۴، ۴۲۵، ۲۴۷، ۷۷	سلطنت	ژرمن‌ها
۳۶	سلطنت‌های آسیایی	ژن‌ها
۴۲۸، ۴۲۶، ۴۲۵، ۸۷،	سلطنت استبدادی	ژنو
۴۳۰	سلمان	
۲۳	سلیط	س
۴۳، ۴۲	سلیمان(ع)	۳۴ سابین، جرج
،۷۵، ۶۳، ۴۹، ۲۲، ۲۰	سنت	۳۷۷ سارتر، ژان پل
،۱۸۴، ۱۵۲، ۱۳۱، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۱۵		۷۳ سار ساواری، دایاندا
،۱۸۶، ۲۰۰، ۲۱۶، ۲۶۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۳۷،		۳۸۱ سازشکاری و فرصت‌طلبی
۴۲۹، ۴۲۷، ۴۲۵، ۴۲۲، ۳۷۹		۴۲۴ «سازگاری ایرانی»، کتاب
۴۲۲، ۳۸۹، ۱۳۱، ۸۴	سنت پیغمبر(ص)	۱۰۷، ۱۰۱ سازمان ملل متحد
۲۴	«سنن»، کتاب	۱۳۲ ساسانی
،۲۰، ۲۱، ۲۰	سنی	۳۶۹، ۲۲۳ سحاب، مهندس مهدی
۴۲۸، ۴۲۶، ۳۸۴، ۳۷۸، ۲۶۸، ۱۵۳		۱۶۱ سحابی، دکتر یدالله
۲۵	سودان	۲۹۷ سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى
۲۰۹	سوره «توحید»	۳۶۹، ۱۷۹، ۹۸ سرمایه‌داران
۳۵۵، ۳۵۴، ۲۹۷، ۲۱۲	سوره اسراء	،۱۱۱، ۳۸ سرمایه‌داری
۳۵۸، ۲۸۳، ۲۱۴، ۲۱۰	سوره اعراف	۳۹۶، ۳۹۵، ۳۶۹، ۳۶۸، ۲۱۸، ۱۷۹، ۱۷۸
۳۰۱، ۲۹۶	سوره آل عمران	۹۸ سرواژ
۳۰۱	سوره آل عمران / ۳۲ تا ۳۶	،۲۴۴، ۷۲ سعدی
۲۱	سوره انبیاء / ۱۰۵	۳۸۶، ۳۸۰، ۳۴۵، ۳۱۶، ۲۶۰
۲۸۴، ۲۱۲، ۱۴۹	سوره انعام	۱۱۰، ۶۲ سقراط
۱۴۹	سوره انعام / ۹۷	۴۳۰ سقیفه بنی ساعده
۳۴۳، ۵۲، ۵۰	سوره بقره	۲۴ سکه «حجت‌الله»
۳۷۱	سوره بقره / ۱۸۸	،۵۳، ۵۰، ۲۸، ۲۷، ۲۵ سلاطین
۴۲۴	سوره بلد	۴۲۲، ۲۴۸، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۱۱
۱۴۸، ۵۲	سوره توبه	۳۹۸، ۳۷۹ سلاطین صفویه
۱۳۱	سوره توبه / ۱۰۹	۳۷۹ سلاطین قاجاریه

۲۴۶	سینماتیک	۲۱	سوره توبه / ۳۳
		۲۱	سوره حج / ۴۱ و ۴۲
	ش	۲۸۴	سوره ذاریات
۳۳۴	شاربن	۳۶۴	سوره روم / ۱۸ تا ۲۶
۲۴۵	شارلمانی	۳۷۳، ۳۴۷، ۲۱۰، ۲۰۵	سوره شعراء
۴۲۷، ۱۵۲	شافعی، محمد	۳۳۱، ۳۲۵	سوره طلاق
۱۵۲	شافعی	۲۸۴	سوره طه
۲۵، ۲۳	«شاکمونی»، کتاب	۲۸۰	سوره عنکبوت
۲۴۵	«شامورتی»، ساعت	۳۲۲	سوره قلم / ۱۷ تا ۱۹
۴۳۲، ۷۲	شاه	۲۹۸	سوره قمر
۸۵، ۵۶	شاه سابق	۵۱	سوره کافرون
۳۷۹، ۱۲۶، ۵۶	شاه عباس	۲۹۷	سوره لقمان / ۲۸
۳۴۹، ۳۴۵	شاهنامه	۲۹۶	سوره مائده
۴۲۸	شاهنشاهی ایران	۲۹۶	سوره مؤمن
۹۷	شایگان، دکتر	۳۷۴	سوره مؤمن / ۲۴ تا ۲۸
، ۴۱، ۳۹، ۱۷	شرکت سهامی انتشار	۳۴۷، ۲۹۵، ۲۱۰، ۲۰۵	سوره مؤمنون
، ۱۹۶، ۱۷۲، ۱۵۷، ۱۳۷، ۱۳۱، ۱۲۱، ۹۱		۲۸۴	سوره مرسلات
، ۳۶۹، ۳۶۵، ۳۵۷، ۳۵۰، ۳۴۹، ۲۶۱، ۲۴۰		۳۰۰	سوره مریم
۴۲۴، ۳۹۸، ۳۷۸		۲۱	سوره نساء / ۱۵۷
۴۱۷	شریعتمداری، آیت الله عظمی	۴۱۶، ۲۹۱، ۱۱۷	سوره نور
، ۲۱۴، ۷۳	شریعتی، دکتر علی	۲۸۶	سوره هود
۴۳۲، ۴۰۷، ۳۴۹		۲۹۶	سوره یس
۲۱۵، ۲۱۳	شعیب (ع)	۳۶۲	سوره یونس
۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷	شق القمر	۷۹، ۳۱	سوسیالیست‌ها
۱۵۰	شهابی، دکتر علی اکبر	۳۷۶، ۳۷۵	سوسیالیستی
۳۱	شهر بهشت	، ۹۸، ۹۷، ۷۹، ۷۴	سوسیالیسم
۳۶	«شهر جهان»	۴۱۹، ۳۸۰، ۲۱۷، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۴	
۳۶	شهر خدا	۲۵	سوشیانت
۱۲۳	شهریور ۱۳۲۰	۱۰۰	سویس
۳۷۹	شورای خلافت	۲۴۸	«سیاست‌نامه»، کتاب
۳۱۹	شورای دانشگاه تهران	، ۴۸، ۲۹، ۱۹	سیدالشهداء (ع)
۳۹۴، ۲۳۶، ۱۰۱	شوروی	۴۳۴، ۴۲۶، ۴۲۵، ۳۷۹، ۵۷، ۵۶، ۵۳، ۴۹	
۳۴۵	شیاطین	۳۸۹، ۳۳۵، ۲۴۸	سیستماتیک

۴۷۵			نمایه فارسی
۲۵	قادیانی، غلام احمد	،۲۱۴، ۳۹	فرشتگان
۴۰۴	قادیانی‌ها	۳۹۲، ۳۸۴، ۲۷۷، ۲۷۱، ۲۲۳	
۲۱۴	قارون	۲۹۸	فرشته وحی
۲۵۵	قانون «تنبلی کیهانی»	۲۹۸، ۲۹۲	فرضیه نسیبت
۷۴	قانون اساسی	،۲۱۱، ۲۰۸، ۱۹۴، ۱۹۱، ۶۶، ۶۲، ۵۰	فرعون
۲۵۵	قانون جاذبه عمومی نیوتون	۳۷۸، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۲، ۲۹۵، ۲۸۹، ۲۸۳	
۴۳۳	قرارداد تنباکو	۳۳۸، ۲۹۶، ۲۱۴، ۱۹۱	فرعون‌ها
،۳۹، ۳۸، ۲۰، ۱۹	قرآن	۲۳	«فصول المهمه في معرفة الائمة»، كتاب
،۷۱، ۶۸، ۶۷، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۳، ۵۲، ۵۰		،۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۳۳	فقه
،۱۱۶، ۱۱۳، ۱۱۰، ۱۰۸، ۹۵، ۸۶، ۸۳، ۸۲		،۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۱، ۱۴۰	
،۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۲		۲۴۴، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱	
،۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۲، ۱۳۱		۴۲۸	فقه‌های شیعه
،۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴		۱۴۷، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۸، ۱۳۷، ۸۴	فقیه
،۲۰۰، ۱۹۵، ۱۸۴، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲		،۱۵۰، ۱۴۱، ۱۱۲، ۱۰۹	فلسفه
،۲۱۴، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۵، ۲۰۴		،۲۴۴، ۲۴۰، ۱۹۹، ۱۸۹، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۵۲	
،۲۶۵، ۲۵۹، ۲۵۷، ۲۴۴، ۲۲۷، ۲۲۴، ۲۱۵		۴۲۸، ۴۲۴، ۴۱۸، ۳۹۳، ۳۶۲، ۳۵۳، ۲۴۹	
،۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۱، ۲۶۹، ۲۶۷، ۲۶۶		۳۶	فلسفه رواقیون
،۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۴، ۲۸۱		۲۴۸، ۳۵	فلسفه سیاسی
،۳۰۱، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳		۳۹۳	فلسفه هند
،۳۱۶، ۳۱۴، ۳۰۹، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۴، ۳۰۲		۱۹۹	فلسفه‌ی پراگماتیسم
،۳۳۸، ۳۳۶، ۳۳۱، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۲، ۳۲۱		۳۹۳	فلسفه یونان
،۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۳		۳۷۷	فلسفه‌های مادی
،۳۶۲، ۳۶۱، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۵، ۳۵۱		۵۴	فلسفه‌های نیچه‌ای
،۳۸۳، ۳۷۸، ۳۷۲، ۳۷۰، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۶۴		۲۴۴	فنیقی‌ها
،۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۴		۳۶۳	فوئرباخ
،۴۱۶، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۱		۲۴۴	فیثاغورث
۴۳۰، ۴۲۷، ۴۲۳، ۴۲۲		۴۲	فیروز رای (پادشاه هند)
۴۳۱، ۲۴۷، ۲۴۵، ۱۶۶	قرون جدید	۲۴۹، ۲۴۸، ۱۰۹، ۹۶، ۷۳	فیلسوف
۴۱۸، ۲۱۷، ۱۴۶، ۹۹	قرون وسطی		
۴۱۷، ۳۲۵، ۲۶۴، ۱۴۱	قم		
۶۲	قیام «فیدل کاسترو»	۴۳۱، ۷۷	قاجار
۲۱۶، ۱۹۷، ۱۷	قیام آخرالزمان	۴۲۹، ۴۲۸	قاجاری
۸۵	قیام تنگستانی‌ها	۱۳۹، ۱۲۳، ۵۶	قاجاریه

ق

۱۵۴	کتابخانه مسجد جلیلی	۸۵	قیام جنگل (میرزا کوچک خان)
۴۱۵، ۳۴۳، ۲۲۳	کتابخانه ملی	۱۱۳	قیام حضرت ولی عصر (عج)
۲۵	کتاب زند	۸۵	قیام شیخ محمد خیابانی
۲۰	کتاب سیره	۸۵	قیام کلنل محمدتقی خان پسیان
۲۵	کتاب عهد عتیق	۶۲	قیام لوتر
۴۲۶، ۴۲۵، ۳۷۹، ۲۱۴، ۵۵، ۵۴، ۴۹	کربلا	۱۲۳	قیام مشروطیت
۴۲۰، ۳۰	گُربن، پروفیسور	۴۳۳	قیام ملی ایران
۲۴	کردستان	۱۹۸، ۱۰۸	قیام موعود (قیام مهدی)
۷۳	کریشنا، رام	۱۹۹	قیام ناجی آخرالزمان
۱۲۳	کسروی	۶۲	قیام و هجرت حضرت ابراهیم (ع)
۲۳	«کشف الظنون»، کتاب	۵۱، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۷۴، ۱۷۵	قیامت
۲۱۷	کشیشان	۲۲۴، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹	
۳۲۶، ۲۸۴، ۱۴۰	کفّار	۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۳	
۲۳	«کفایة الاثر»، کتاب	۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۲، ۴۲۱	
۲۵۸، ۲۵۷، ۲۴۴	کلده	۲۱۸، ۲۱۷	قیام انبیاء
۳۸۰	کلریکالیسم	۲۲	قیس بن جابر
۳۹۴، ۵۴	کلنیالیسم		
۱۲۲، ۳۶، ۳۰	کلیسا		
۴۲۰، ۳۸۰، ۳۷۸، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۷			
۴۲۹	کلیسای قرون وسطی	۳۷۶	کاپیتالیستی
۴۲۹	کلیسای کاتولیک	۳۷۵، ۹۸	کاپیتالیسم
۲۴۸	کلیله و دمنه	۴۲۹، ۴۲۰، ۳۰	کاتولیک
۴۲۹، ۳۸۹، ۱۱۱، ۷۸	کمونیسیت	۳۲۱، ۲۹۲، ۲۳۹	کارل، آلکسیس
۴۳۲	کمونیسیتی	۷۹، ۶۲	کاسترو، فیدل
۱۱۱، ۹۸، ۹۷، ۷۹، ۷۸	کمونیسیم	۳۹۴	کاشانی، آیت الله حاج سیدابوالقاسم
۴۱۹، ۳۹۴، ۳۸۰، ۳۶۳، ۲۳۶، ۲۱۷		۲۸۰، ۲۲۳، ۹۴	کافران
۳۷۶	کمونیسیم بی طبقه	۴۰۵، ۴۰۲، ۴۰۱، ۳۹۷، ۳۰۶	
۶۳	کنت دونوئی	۲۴۷	کالبدشناسی
۴۲۹، ۳۸۰	کنستانتین	۲۴۷، ۲۳۶، ۲۳۵	کامپیوتر
۶۶	کوبا	۶۳	کانادا
۷۷، ۵۴	کودتا	۷۳	کانادا، ویو
۴۲۶، ۵۵، ۲۴	کوفه	۶۲	کاوه آهنگر
۲۵۹	کوه الُمپ	۲۵۷	کاهنان کلده و آشور
		۲۱۶، ۶۲	کپرنیک

ک

۴۳۳، ۳۹۷	مارکسیستی	گ	
۳۶۸، ۳۶۳	مارکسیسم	گات‌ها	۲۵
۳۹۶، ۳۹۴، ۳۸۰، ۳۷۸، ۳۷۵		گاليله	۲۵۰، ۲۴۵، ۶۲
۴۳۰، ۳۰	ماسینیون، پرفسور	گاندی	۷۹، ۷۳، ۶۳
۳۰، ۲۵	ماشیح	گرشاسب	۴۲۸
۲۴۸	ماکیاول	گلیپایگانی، آیت‌الله عظمی	۴۱۷
۱۵۲	مالک (از ائمه اهل سنت)	گلستان	۲۶۰
۲۷	مالک اشتر	گنبد شیخ لطف‌الله	۱۳۲
۴۲۷	مالک بن انس	گیلان	۸۵
۱۵۶، ۳۱	مالکیت		
۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۶		ل	
۲۲۸، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۹۵، ۳۹۶		لامارک	۲۴۷
۴۲۷، ۲۸	مأمون	لایب‌نیتز	۲۴۶
۶۲	مانی	لقمان حکیم	۴۲
۴۱۶، ۳۴۸، ۳۴۳، ۵۷	ماه مبارک رمضان	لندن	۲۵۲
۳۴۹، ۱۳۰	«مباحث ایدئولوژیک»، کتاب	لنین	۳۹۴، ۳۷۷، ۲۳۶، ۷۹
۳۰۱	«مباحث بنیادین»، کتاب	لنیستی	۳۷۶
	«مباحث تطبیقی و نقدهای علمی»، کتاب	لوئی چهاردهم	۳۱۸، ۵۳
۳۷۸، ۳۶۹		لیبرالیستی	۳۷۶
	«مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی»، کتاب	لیبرالیسم	۴۱۹، ۳۸۰، ۳۷۵، ۹۷، ۷۹
۴۲۴، ۳۹۸، ۱۹۶		لینکلن، آبراهام	۷۹
۳۹	«مباحث علمی، اسلامی» کتاب		
۳۶۵، ۳۵۷، ۱۷۲		م	
۳۵۰، ۹۲، ۳۵	مبعث	مائده / ۱۰۱	۱۴۵
۴۲۹، ۴۲۷	متوکل عباسی	مائده / ۲۷	۱۸۷
۱۳۸	مثنوی	مائده / ۷۲	۲۰۵
۱۹۹، ۲۹	مجاهدین	مائو	۳۷۵
۱۰۱	مجمع اتفاق ملل ژنو	ماتریالیست‌ها	۷۸
۳۰۱	مجموعه آثار (۱)	ماتریالیسم	۴۰۷، ۳۷۶، ۱۸۹، ۱۱۱
۷۳، ۳۴	مجموعه آثار (۲)	مادیگری	۳۶۳، ۳۵۶، ۳۵۰
۳۵۰، ۳۴۵، ۳۳۴، ۲۴۰، ۱۴۷		مارکس، کارل	۲۴۸، ۲۳۹، ۷۹، ۳۱
۴۲۴	مجموعه آثار (۴)		۴۲۹، ۳۹۶، ۳۹۴، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۶۳، ۲۴۹
۳۶۵، ۳۵۷، ۱۷۲، ۱۲۱، ۳۹	مجموعه آثار (۷)	مارکسیست‌ها	۳۹۶، ۳۶۸

۴۷۸	مجموعه آثار (۱۱)، مباحث اعتقادی و اجتماعی	
مجموعه آثار (۸)	مزامیر داود	۴۱، ۱۹۶
۳۵۰، ۳۶۷، ۳۹۸، ۴۲۴	«مزایا و مضار دین»، مقاله	
مجموعه آثار (۹)	«مسئله حجاب»، کتاب	۱۳۰، ۳۴۹
مجموعه آثار (۱۰)	مسئله مهدویت	۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶
محمد بن تومرت ابو عبدالله مغربی الحسن	مستشاران بلژیکی	۲۴، ۳۶۹، ۳۷۸
محمد حنفیه	مسجد	۱۲۱، ۱۲۲
محمد (ص)		۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
محمد بن سوره ترمذی		۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
محبی الدین بن علی بن محمد العربی حاتم	مسجد ارشاد (جنب حسینیہ ارشاد)	۱۲۳
طائی اندلسی حنبلی	مسجد ارک	۱۲۳
مدرسه سانترال پاریس	مسجد الاقصی	۲۹۷
مدرسه صدر	مسجد امیر المؤمنین	۱۲۳
مدیترانه	مسجد انبار گندم	۱۲۳
مدینه	مسجد بزازها	۱۲۳
مدینه فاضله	مسجد پیغمبر	۱۲۶
مذاهب اربعه	مسجد جامع نارمک	۱۲۳، ۱۲۴
مذاهب الهی	مسجد جلیلی	۱۳۷
مذاهب بشری	مسجد جمعه	۱۲۳
مذاهب توحیدی	مسجد جواد	۱۲۳، ۱۳۷، ۱۵۴
مذاهب شرک	مسجد حاج حسن تهران	۳۳۴
مذاهب عامه	مسجد حاج عبدالنبی نجم آبادی	۱۲۳
مذهب اعتزال	مسجد حاجی ربابه	۱۲۳
مذهب پروتستان	مسجد حاجی محمد حسین	۱۲۳
مذهب تسنن	مسجد خازن الملک	۱۲۳
مذهب تشیع	مسجد خزانه	۱۲۳
مذهب در برابر مذهب	مسجد خیف	۱۲۵
مذهب زرتشتی	مسجد داراب	۱۳۲
مذهب شیعه	مسجد دانشگاه (تهران)	۱۲۳
مذهب میترا	مسجد دبیرستان کمال	۲۲۳، ۳۶۵، ۴۲۴
مرتضوی برازجانی	مسجد دراندرون	۱۲۳
مرحب	مسجد رسول الله	۱۲۵
مرعشی نجفی، آیت الله عظمی	مسجد سپهسالار (قدیم و جدید)	۱۲۳
مریم (س)	مسجد سجاد	۱۲۳

		نمایه فارسی	
۴۷۹			
۷۱، ۳۰، ۲۵، ۲۱	مسیح	۱۲۳	مسجد سراج‌الملک
۵۴، ۵۰، ۳۶، ۳۰	مسیحیت	۱۲۷	مسجد ضرار
۴۲۹، ۴۲۰، ۴۱۸، ۳۹۳، ۳۶۳، ۲۶۸، ۹۶		۱۲۳	مسجد قائم
۱۱۱، ۹۷، ۵۰	مسیحی‌ها	۳۴۳	مسجد قبا
۳۹۹، ۳۹۳، ۳۸۴، ۳۰۲، ۲۰۳، ۱۲۲		۱۲۳	مسجد قندی‌ها
۷۳، ۵۴	مشروطه	۱۲۳	مسجد کوچه پشت تلفنخانه
۱۹۳، ۸۵، ۷۴	مشروطیت	۱۲۳	مسجد کوچه درختی
۲۳۸، ۴۱	مشهد	۱۲۳	مسجد لرزاده
۳۷۸، ۲۴۴، ۶۲، ۳۶	مصر	۱۲۳	مسجد لولاگر
۲۵۹	مصریان	۱۲۳، ۱۲۱	مسجد هدایت
۴۳۱، ۱۶۱	مطهری، آیت‌الله مرتضی	۲۹۷	مسجد الاقصی
۴۲۵، ۳۷۹، ۳۷۷، ۵۳، ۵۲، ۲۸، ۲۷	معاویه	۳۹۲، ۲۹۷، ۱۲۹	مسجد الحرام
۴۲۷	معتزله	۱۲۳	مسجدشاه
۴۲۷	معتصم	۱۲۳	مسجد شیخ مقدس اردبیلی
۲۹۸، ۲۹۷، ۲۰۶	معراج	۱۲۳	مسجد صاحب الزمان
۴۳۱، ۲۳۲، ۱۳۹، ۲۵	مغول		مسجد صنیع الدوله (یا حاجی حسن معمار)
۳۵۷	مغیره بن شعبه	۱۲۳	
۴۲۴	«مقالات اجتماعی و فنی»، کتاب	۱۲۳	مسجد مشیرالدوله
۲۶۴، ۱۳۱	مقام ابراهیم	۱۲۳	مسجد مغیر الممالک
۴۳۰	مقداد	۱۲۳	مسجد ولی عصر
۳۶	مقدونیه	۲۴۵	مسعودی
۳۸۳	مکاتب الهی	۹۴، ۸۵، ۷۳، ۶۳، ۴۲، ۲۶، ۱۸	مسلمان
۳۷۷	مکاتب اومانیسیم	۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۷، ۹۵	
۳۶۳، ۳۵۶، ۱۸۳، ۱۶۶، ۳۱	مکاتب سیاسی	۴۳۰، ۴۰۵، ۳۸۹، ۳۸۴، ۳۵۴، ۳۳۹، ۳۲۷	
۴۱۸، ۳۶۳، ۷۳، ۳۱	مکاتب فلسفی	۱۳۳، ۸۳، ۶۶، ۵۱، ۲۶، ۱۸	مسلمانان
۲۴۷	مکانیک نیوتونی	۴۰۶، ۳۳۸، ۲۴۴، ۲۰۵، ۱۸۶، ۱۵۵، ۱۳۸	
۳۸۹	مکتب استالین و مائو	۱۵۰، ۸۷، ۷۰، ۱۹	مسلمان‌ها
۱۵۰، ۱۳۸	«مکتب اسلام»، مجله	۴۰۵، ۳۹۶، ۳۹۳، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۵۷، ۳۴۳	
۳۸۳، ۲۱۵	مکتب انبیاء	۲۴	مسلم بن حجاج نیشابوری
۳۷۶	مکتب اومانیسیم	۱۳۲، ۱۲۲، ۵۷، ۲۴	مسلمین
۲۶۱	«مکتب تشیع»، مجله	۴۰۶، ۳۹۳، ۳۳۹، ۳۲۴، ۲۴۴، ۱۴۸	
۴۲۵	مکتب رسالت	۲۴	«مُسند»، کتاب
۷۲	«مکتب سعدی»، کتاب	۲۵	«مسیای موعود»

مجموعه آثار (۱۱)، مباحث اعتقادی و اجتماعی		۴۸۰
۲۶۸	«مهدی موعود»، کتاب	۲۹۷، ۲۶۴، ۱۴۴، ۱۳۰، ۵۴، ۵۰
۲۵۲	مورلی	۳۰۰، ۲۹۸، ۲۱۴، ۳۹
۳۷۷	موسولینی	۵۴، ۴۹، ۴۸، ۴۱، ۳۲
۱۷۳، ۱۴۵، ۱۲۵، ۷۰، ۶۲، ۵۰	موسی (ع)	۷۸، ۷۵، ۷۴، ۷۱، ۶۷، ۶۶، ۶۳، ۶۲، ۶۱
۳۳۹، ۳۲۴، ۲۸۹، ۲۸۷، ۲۷۶، ۲۶۵، ۱۹۱		۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۴، ۹۸، ۱۰۱
۴۲۲، ۴۲۱، ۴۰۰، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۲		۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۴۰
۲۱۷	«مولیر»ها	۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸
۲۱۷	«مونتسکیو»ها	۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۶۳، ۲۶۷، ۳۶۶، ۳۷۲
۲۵	میرزا طاهر حگاک اصفهانی	۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۹۳، ۳۹۷، ۴۱۷
۴۳۳	میرزای شیرازی	۴۱۸، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳
		ملکشاه سلجوقی
		۲۴۸
		ملی
		۱۷، ۲۸، ۳۴، ۳۷، ۴۸
۵۴	نئوکلنیسم	۴۹، ۵۲، ۵۴، ۶۲، ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲
۳۸۰، ۲۶۶	ناپلئون	۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۱، ۸۵، ۸۸، ۹۱، ۹۴
۱۹۷، ۲۵	ناجی آخرالزمان	۹۷، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۷۷، ۱۸۱
۱۹۵	ناسیونالیست	۲۳۱، ۲۳۶، ۳۳۴، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۴
۳۷۶، ۳۷۵	ناسیونالیستی	۴۱۶، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳
۴۱۹، ۳۸۰، ۳۷۵، ۹۷	ناسیونالیسم	۷۷، ۳۹۴
۴۳۳، ۱۲۷، ۲۸، ۲۵	ناصرالدین شاه	۸۰، ۴۳۳
۱۷۳، ۱۵۰، ۳۰	نبوت	۶۹، ۷۲، ۷۴، ۸۲
۳۷۴، ۳۰۱، ۳۰۰، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱		۱۸۴، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳
۵۳، ۲۴	نبی اکرم (ص)	۹۹
۱۴۱	نجف	۱۰۰، ۱۰۷
۴۱۷	نجف آباد	۱۳۷، ۱۵۴
۱۹	نرگس خاتون	۵۰، ۵۲، ۵۳، ۲۱۹
۲۸۴، ۲۵۳، ۲۵۰	نسیب	۵۱، ۵۲، ۵۳
۲۵۵، ۲۵۳، ۲۵۰	نسیب اینشتین	۵۶، ۲۱۸، ۳۲۶، ۳۷۱، ۴۰۲
۲۵۳	نسیب زمان	۹۷
۴۱۵	نشر حقیقت	۴۲۷
۴۲۴، ۲۲۳	نشر میثاق	۲۰، ۲۴، ۳۰
۴۰۶، ۳۹۰، ۲۰۹، ۴۲	نصراری	۲۳، ۲۵، ۲۹
۴۰۶	نصرانی	۲۵
۴۲۴، ۳۷۰	نظام استبدادی	۱۹۷، ۲۶۸، ۴۱۶
		ممالک متحده اروپا
		۹۹
		ممالک متحده امریکا
		۱۰۰، ۱۰۷
		«منابع فقه»، کتاب
		۱۳۷، ۱۵۴
		منافق
		۵۰، ۵۲، ۵۳، ۲۱۹
		منافقین
		۵۱، ۵۲، ۵۳
		منشور جهانی
		۹۷
		منصور
		۴۲۷
		مهدویت
		۲۰، ۲۴، ۳۰
		مهدی (ع)
		۲۳، ۲۵، ۲۹
		مهدی سودانی
		۲۵
		مهدی موعود (ع)
		۱۹۷، ۲۶۸، ۴۱۶

ن

۲۷	هانی بن عروه	۴۲۵	نظام باستانی ایرانی
۴۲	هبل بن عبدالله کنانه	۶۸	نظام‌های استبدادی و استعماری
۳۳۴	هرتز	۲۵۰، ۲۵۲	نظریه نسبیت
۳۵۷	هرمزان	۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۶، ۲۹۶، ۳۰۵	
۱۹۵	«همکاری‌های اجتماعی»، کتاب	۷۵، ۷۶، ۹۳	نفت
۳۹۳، ۷۳، ۶۶، ۶۳، ۴۲	هند	۲۳	نقباء بنی اسرائیل
۳۶۹، ۳۶۱، ۲۴۸، ۷۳، ۶۳، ۲۵	هندوستان		«نقش پیامبران در تمدن انسان»، کتاب
۷۳، ۶۶، ۲۵	هندی	۳۵۰، ۱۹۶	
۳۴۷، ۲۸۳، ۲۰۵	هود	۴۲۶	نقش وعاظ در اسلام
۳۱۳	هوستون	۲۱، ۲۴، ۵۱، ۵۵، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵	نماز
۳۷۶، ۱۰۷	هوگو، ویکتور	۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۹۵	
۳۹۳	هیپی گری	۲۰۶، ۲۵۹، ۳۴۳، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۶	
۳۷۷	هیتلر	۴۰۸، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۳۴	
۲۱۶	هیئت «بطلمیوسی»	۵۰، ۲۰۵، ۲۱۴	نمرود
	و	۲۰، ۲۱	نهج البلاغه
		۶۳، ۷۳	نهر و
۴۲۷	واثق	۴۷، ۴۸، ۶۱	نهضت آزادی ایران
۵۴، ۵۳، ۴۸	واقعه کربلا	۶۱	نهضت آزادی در خارج از کشور
۲۵	«واونک»، کتاب	۲۱۵	نهضت انبیاء
۴۳۰، ۳۸۴، ۳۵۳، ۱۴۲، ۷۱	وحی	۴۳۳	نهضت مصدق
۳۷۸، ۲۳۳، ۱۹۰	وراثت	۸۵	نهضت مقاومت ملی
۴۳۱، ۴۲۸، ۴۲۶، ۲۸	وردی، دکتر علی	۸۵	نهضت ملی کردن نفت
۴۲۶، ۲۸	«وعاظ السلاطین»، کتاب	۲۰۴	نهی از منکر
۲۴	ولادت امام دوازدهم	۲۱، ۴۲، ۹۵، ۱۷۳، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۶۵	نوح(ع)
۳۷۵	ولایت	۲۵۲	نیکلسون
۲۱۷	ولتر»ها	۱۸۵	نیکنیازی
۲۶۸، ۵۷	ولی عصر(عج)	۳۶۴	نیل
۴۷	ویژه‌نامه «میزان»	۱۷، ۱۹، ۲۹، ۴۱۵	نیمه شعبان
۳۰	«ویشنو»ها	۲۴۶	نیوتن

ی

۳۰۱، ۳۰۰	یحیی(ع)
۴۱۷	یزد

ه

۴۰۰، ۳۷۳، ۲۸	هارون (برادر موسی(ع))
۲۴۵، ۲۸	هارون الرشید

		۴۸۲
_____ مجموعه آثار (۱۱)، مباحث اعتقادی و اجتماعی		
۲۶۴	یهودیت	۳۹۹
۳۹۳، ۳۶۳، ۲۴۸، ۲۴۴، ۷۱	یونان	۴۲۶، ۳۷۹، ۲۱۴، ۵۳، ۴۹، ۲۸، ۲۷
۲۵۹، ۲۵۸، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴	یونانی‌ها	۴۹
۲۱۴	یحی (ع)	۲۳
۲۰۹	یهود	۴۰۶، ۴۰۵، ۳۹۰، ۲۶۸، ۱۴۶، ۴۲
۵۲	یهودی (فرزین‌ها)	۳۸۴، ۱۱۱، ۵۲، ۲۵، ۲۴
۲۰۸	یوسف (ع)	۳۸۵
		یزدی، ابوطالب
		یزید
		یزیدیت
		«ینابیع المودة»، کتاب
		یهود
		یهودی
		یهودیان

نمایه انگلیسی و فرانسه

A		G	
affleurement	۳۳۲	genes	۲۳۳
Alexis Carrel	۲۹۲ ، ۲۳۹	George sabine	۳۵
Alienation	۴۰۹		
ander mourois	۲۳۸	I	
		Informatique	۲۴۷
C			
Ce n'est qu'avec le passé qu'on fait L'avenir	۲۳۸	L	
ciel	۲۵۷	L'homme et sa destinée - human destiny	۶۳
Conte due nouy	۶۳	L'information	۲۳۶
Corbin	۴۲۰	Lord	۲۰۸
Cuvier	۲۴۷	Louis Massignon	۳۰
D		M	
Darmesteter	۲۴	Maternalisme	۳۶۳
		Maternalisme dialectique	۳۶۳
E		Medecine Preventive	۲۴۷
Erich Fromm	۴۰۹	Multions	۶۲
Extrapolation	۲۵۰ ، ۲۳۴	Mutation	۱۸۹
F			
Finalisme	۳۲۸ ، ۳۲۱		

N		S	
Naturalisme	۳۶۳	Seigneur	۲۰۸
Navigation par radiogoniometrie	۳۵۳	Systemic	۳۵۶
notion	۲۴۳	space time	۲۵۳
O		T	
opportunisme	۳۸۱	Tanneqy de Quentain	۲۶۱
P		Télé	۲۴۷
Preadaptation	۱۷۵	TéléCommunication	۲۴۷
Prince Condet	۳۱۸	U	
Professeur Henri Corbin	۳۰	Une terre sans mort est une	
Purposive systems	۳۵۶	terre inhabitable	۲۳۸
R		Univeresel	۴۱۸
Réalite	۲۶۱	Utopia	۳۱
revisionisme	۳۸۱	V	
Republique Mondain	۱۰۷	VICTOR POCHEH	۳۲۸
		W	
		Wikipedia	۲۶